

به فرمان
شاهنشاه آریامهر

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

از جمله آثار محرم ذهن اندیشه ایرانی فلسفه و عرفان است. سهم بزرگی که ایرانیان در تاریخ فلسفه اسلامی داشته
براهل تحقیق پوشیده نیست. در این باب بسیاری از دانشمندان و محققان ایرانی و غیر ایرانی مطالب و مقالات
فراوان نوشته اند. اما شاید هنوز حق این معنی چنانکه باید دانسته باشد. بشیر حکیمان عارفان بزرگ ایرانی اندیشه های خود
را به زبان فرهنگی زمان خود، یعنی عربی نوشته اند و باین سبب غالباً به خطا، از جمله متفکران عرب شمرده شده اند
بسیاری از آثار این بزرگان که بزبان فارسی نوشته شده نیز هنوز صورت چاپ انتشار نیافته است. و تحقیق دقیق درباره
خصوصیات اندیشه ایشان آنچه در فرهنگ جهان اسلامی خاص ایرانیان بوده است نیز هنوز از جمله کارهای مانده است
باین سبب بنیاد فرهنگ ایران می شود که تا می تواند آثار متفکران ایران را از حکیم و عارف، آنچه بفارسی است و منتشر
نماید یا نسخه کامل و دقیقی از آنها فراهم نیاید است با دقتی هر چه بیشتر تصحیح کند و در دسترس پژوهندگان بگذارد، و درباره آنچه
به زبان عربی است، اگر لازم باشد متن را بفارسی نقل کند، یا درباره حال اندیشه های ایشان خدمتی که بساخت هستی و
جهان کرده اند تحقیقی دقیق انجام دهد و در دسترس فارسی زبانان بگذارد. سلسله کتاب های (فلسفه و عرفان ایران)

باین منظور بوجود آمده است.

دیرکل بنیاد فرهنگ ایران

دکتر پرویز خالمری

Sharḥ-i Kitāb al-ta'arruf شرح

کتاب التعمیر و طریقه البصیر

تألیف

ابو ابراہیم اسماعیل بن محمد بن

عبداللہ المسلمی النخعی

مؤلفی سنہ ۲۳۰ھ

تصحیح و تحشیہ

حسن مسینوچہر

استاد دانشگاه طهران

تاریخ تصوف اسلامی، سیر عقاید و آراء اسلامی در ایران

تفسیر متون کلامی و فلسفی، تاریخ ادبیات ایران



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

2271
5082
831
1967g
8

v.1

از این کتاب یک هزار نسخه

آبانماه ۱۳۴۶

در چاپخانه‌ی دانشگاه تهران

چاپ شد

شرح

كِتَابُ النُّعْرُونِ وَالْذَّهَبِ الْبَصِيرِ

تأليف

أَبُو بَرَاهِيمَ اسْمَعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ

عَبْدِ اللَّهِ طَبِيبُ بَيْتِ النَّجَّارِ

جزء اوّل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِهِ نَسْتَعِينُ .

۳ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْقَاهِرِ الْعَلِيِّ ، الْقَادِرِ الْقَوِيِّ ، الْمَلِكِ الْغَنِيِّ ، الْأَوَّلِ الْأَزَلِيِّ ، الْآخِرِ الْأَبَدِيِّ . نَحْمَدُهُ
وَنَسْتَعِينُهُ ، وَنُؤْمِنُ بِهِ ، وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ . وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ . الْعَلِيُّ شَأْنُهُ ،
الدَّائِمُ سُلْطَانُهُ ، الظَّاهِرُ بَرَهَانُهُ . وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْقَرِيبُ ، وَرَسُولُهُ النَّجِيبُ ، وَنَبِيُّهُ
الْحَبِيبُ ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ ، وَسَلَّمٌ تَسْلِيمًا .

۶ إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، رَحِمَهُ اللَّهُ ، كَفَتَ : اصْحَابِ مِنْ أَمِنْ دَرِخَوَاسْتَنْدِ ، تَا كِتَابِي
جَمْعِ كَنْمِ ، مَشْتَمَلِ بَرْدِيَانَاتِ وَمَعَامَلَاتِ ، وَحَقَائِقِ وَمَشَاهِدَاتِ وَأَشَارَاتِ ، بَهِ پَارِسِي ، تَا فَهْمِ ايشان
مِرْآنِ رَا اَنْدَرِيَابِدِ ، وَبِهِ عِبَارَتِ غَلْطِ نَكَنْدِ ، كِه غَلْطِ اَنْدَرِ تَوْحِيدِ كَفَرِ بَاشَدِ . اِجَابَتِ كَرْدَمِ بَه

۲ - ما : وبه نستعين . يو : رب ائتم بخير . حر : به نستعين رب يسر وتمم بالخير . كر : تمم بالخير . تا : وبه نستعين وتمم بالخير
يا كريم . قل ، پا : ندارد .
۳ - ما ، قل ، حر : الملك . تا : المالك .
۴ - ما ، قل ، تا : ونؤمن به . حر : ونؤمنه .
۶ - ما : صلوات الله . قل ، حر ، تا : صلى الله .

۶ - ما : وسلم تسليما . قل : وسلم تسليما وحسبي الله وكفى . حر : اما بعد . تا : وسلم تسليما كثيرا .
۷ - ما : اسمعيل . حر : اسماعيل . قل : خواجه فقيه عالم ابو ابراهيم اسماعيل . تا : چنين ميگويد خواجه امام اجل زاهد
وفقيه عالم ابو ابراهيم بن اسمعيل . . ما : رحمه الله . قل : رضی الله عنه . تا : المستملى البخارى رضی الله عنه . . ما ، تا :
درخواستند . تا ، قل : اندرخواستند . حر : درخواستند که .
۸ - ما ، قل ، حر : جمع كنم . تا : جمع كنم بفارسی . . ما ، قل : و اشارات ببارسی . حر : و رموز و اشارات ببارسی . تا :
و رموز و اشارات .

۹ - ما ، قل : مِرْآنَا اَنْدَرِيَابِدِ وَبِعِبَارَتِ . حر : آنرا دريابد و بعبادت . تا : آن را دريابد و در عبادت . . ما ، حر ، تا :
غلط نکنند که غلط . قل : غلط نکنند که غلط . . ما ، حر : کفر باشد . قل : کفرست . تا : کفر بود بحسب . . ما :
اجابت کردم بحسب طاقت ، قل : اجابت کردم بحسبه . حر : اجابت کردم بحسب . تا : ندارد .

حَسَبِ طَاقَتِ ، وَبِنَا كَرْدَم بَر كِتَابِي كِه شَيْخِ مَا ، أَبُو بَكْرٍ بِنُ أَبِي إِسْحَاقَ ، مُحَمَّدُ بِنُ إِبْرَاهِيمَ بِنِ يَعْقُوبَ
 الْبُخَارِيِّ الْكَلَابَاذِيِّ ، رَحِمَهُ اللهُ ، تَأَلِيفُ كَرْدِه اَسْت . نَامِ وِي ، كِتَابُ التَّعْرِفِ لِمَذْهَبِ التَّصَوُّفِ .
 ٣ وَ مِنْ آن كِتَابِ رَا بِه شَرْحِ كَرْدَم ، تَا بِه سَخْنِ پِيرانِ مُتَمَقِّدَمَانِ تَبَرُّكُ كَرْدِه بَاشَم ، وَ نِيز مُقْتَدِي بَاشَم نِه
 مُبْتَدِي ، تَا كَسْ بَر مَن عَيْبِي نَكَنْد . وَ هَر چِ كَفْتَم مُؤَكِّدِ كَرْدَم بِه آيْتِي اَز كِتَابِ خُدَايِ ، عَزَّ وَجَلَّ ، يَابِه
 خَبْرِي اَز رَسولِ ، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، يَابِه مَسْأَلَةُ اَز فِقْه . وَ اَنْدَر اَيْنِ كِتَابِ يَادِ كَرْدَم ، اِعْتِقَادِ
 ٦ دَر تَوْحِيدِ وَ دِيانَاتِ وَ اِحْوَالِ وَ مَقَامَاتِ وَ حَقَائِقِ وَ مَشَاهِدَاتِ وَ رُمُوزِ وَ اِشَارَاتِ ، وَ سَخْنِ مَشَايخِ
 وَ حِكَايَاتِ ، بَر طَرِيقِ سُنَّتِ وَ جَمَاعَتِ . وَ اَنَا اشْكُرُ اللهُ ، تَعَالَى ، عَلَيَّ الْحَقِّ وَالصَّوَابِ . وَ اسْتَغْفِرُ اللهُ ،
 تَعَالَى ، مِنْ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ ، وَ مَا يُوجِبُ الْعِقَابَ .
 ٩ قَالَ الشَّيْخُ أَبُو بَكْرٍ ، رَحِمَهُ اللهُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُحْتَجِّجِ بِكَبِيرِيَّائِهِ عَنْ دَرِكِ الْعَيْوُنِ - سِپَاسِ
 مَر آن خُدَايِ رَا كِه مُحْتَجِّجِ اَسْت بِه بَزْرگُواریِ خُویشِ اَز اَنْدَر يافتنِ چِشمِ هَا .

١ - ما ، تا : ابو بكر بن ابى اسحق محمد بن ابراهيم بن يعقوب . قل : ابو بكر بن ابى اسحاق بن محمد بن ابراهيم بن يعقوب .
 حر : ابو بكر اسحق .

٢ - ما : رحمه الله . قل : رحمه الله عليه . تا : رحمه الله واسعه . حر : ندارد .

٣ - ما : ومن ان كتاب را بشرح . قل : ومن اين كتاب را شرح . حر : ومن ان كتاب را شرح . تا : است وان كتاب را شرح .
 . ما ، قل : پيران . تا : پيران و . حر : ندارد . . ما ، قل ، تا : تبرك . حر : تبركي .

٤ - ما : تا كس بر من عيبى نكند و هرج . قل : تا كس را بر من عيب نيايد و هرج . حر : تا كسى بر من عيب نتواند كردن
 و هرجه . تا : تا كسى بر من عيب نيايد و هرجه .

٥ - ما : صلوات الله عليه واله يا . قل : صلى الله عليه وآله وسلم ويا . حر ، تا : عليه السلام يا . . ما ، قل : از فقه . حر :
 از فقه و نام كردم اين كتاب را نور المرديدن و فضيحة المدعين (در نسخه حر : المدعين ، آمده است .) وقع المبتدعين
 و حجة لاهل السنة والمؤمنين . تا : فقهى . . ما : واندرين . قل : واندرين . حر ، تا : ودرين . . ما ، قل ، حر : ياد كردم .
 تا : ندارد . ٦ - ما ، تا : در توحيد . قل : اندر توحيد . حر : اهل توحيد .

٧ - ما ، قل ، تا : و حكايات . حر : و حكايت . . ما ، تا : سنت و جماعت . قل : سنه و جماعت . حر : سنت و جماعات .

٨ - ما ، قل ، تا : تعالى . حر : عز وجل . . ما : و استغفر والله من . قل : و استغفر الله جل و عز من . حر : و استغفر عن .
 تا : و استغفر الله سبحانه من . . در چهار نسخه از نسخ خطى شرح تعرف ، كه در چاپ اين متن از آنها استفاده شده ،
 به صورت مقدمه شرحى آمده ، كه در متن حاضر با تفاوت هاى كه در هر يك ديده مى شود ، از سطر ٣ صفحه ٥ ،
 تا سطر ٩ صفحه ٦ ، چاپ شده است . در نسخه هاى : يو ، پا ، كر ، اين مقدمه نيامده است .

٩ - ما : قال الشيخ ابو بكر رحمه الله الحمد . قل : قال الشيخ الامام الحمد . تا : چنين ميكويد شيخ ابو بكر رضى الله عنه
 الحمد . يو ، حر ، پا ، كر : الحمد .

١٠ - ما ، قل : مران خدای را که محتجب است بزرگواری خویش از اندر یافتن . يو : مران خدا را است که محتجب است ←

مُحْتَجِبٌ وَمَحْجُوبٌ، هر دو آن باشد که مر او را نبینند. ولکن مرخدای، تعالیٰ را، مُحْتَجِبٌ شاید گفتن، و محجوب نشاید گفتن. از بهر آنک، محجوب آن باشد که حجاب دیدارِ وی را از کس ها باز دارد، و مُحْتَجِبٌ آن باشد که خویشتن را به کس ننماید. پس محجوب مقهور باشد، ۳
و مُحْتَجِبٌ قَاهِرٌ. خدای، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ، قَاهِرٌ است و مقهور نیست، وی از خَلْقٌ محجوب نیست، و خَلْقٌ از وی محجوب اند.

و کِبْرِيَا، بزرگی و بزرگواری باشد، یعنی از آن بزرگ تراست که کسی او را بتواند دیدن ۶
تا وی نخواهد.

و معنی دَرَكُ الْعَيُونِ، به دو وجه باشد، شاید که مراد از وی دیدار باشد، زیرا که دیدار چشم را

← بزرگواری خود از دریافتن. حر: ان خدای را که محتجب است بزرگی و بزرگواری خویش از دریافتن. پا: مرخدای راست که محتجبست بزرگواری خویش از اندر یافتن. کر: مران خدای راست که محتجبست به بزرگواری خویش از اندر یافتن. تا: آن خدای را که محتجب به بزرگواری خویش از دریافتن.

۱ — ما: و محتجب. یو، قل، حر، پا، کر، تا: محتجب. ما، قل، پا، کر: باشد که مر او را. یو، حر: باشد که او را. تا: باشند که او را. ما: ولکن مرخدای تعالیٰ را. یو: ولکن خدای تعالیٰ. قل، حر: بس خدای اعز وجل. پا، کر: پس خدای عز وجل. تا: و خدای را جل و تقدس.

۲ — ما، یو، قل، پا، کر: و محجوب نشاید گفتن. تا: اما محجوب نشاید گفتن. حر: ندارد. ما: وی را از کسها باز دارد. یو، قل: وی از کسها باز دارد. حر: وی از کسها باز دارند. پا، کر: وی از کسی باز دارند. تا: او را از خلق باز دارد.

۳ — ما: ان باشد که خویشتن را. یو: انک خود را. قل، حر: ان بود که خویشتن را. پا، کر، تا: ان باشد که خود را. ما، قل، حر، پا، کر، تا: مقهور باشد. یو: مقهور بود.

۴ — ما: خدای سبانه و تعالیٰ. قل، حر: خدای (و خدای) عز وجل. یو، پا، کر: خدای. تا: و خدای تعالیٰ. ما، یو، قل، پا، کر، تا: و مقهور. حر: مقهور. ما، یو، قل، حر، پا، کر: وی از. تا: و از.

۵ — ما، قل، حر: و خلق. یو، پا، کر، تا: خلق.

۶ — ما، قل: و کبریا بزرگی و بزرگواری باشد. یو: کبریا بزرگی و بزرگواری بود. حر: و کبریا بزرگی باشد و بزرگواری. پا، کر: کبریا بزرگواری باشد. تا: و کبریا بزرگواری و بزرگی باشد. ما، یو، قل: یعنی ازان بزرگ تر. حر، تا: یعنی ازان بزرگوار تر. پا، کر: یعنی ازان بزرگتر. تا: یعنی خدای ازان بزرگوار تر. ما، قل: که کسی او را بتواند. یو: که کس ویرا بتواند. حر: که کس او را بتواند. پا، کر: که کس ویرا بتواند. تا: که چشم او را تواند.

۷ — ما، یو، قل، پا، کر: تا وی نخواهد. حر: یا بتواند دریافتن تا وی نخواهد. تا: تا او نخواهد.

۸ — ما، قل، حر: و معنی دَرَكُ الْعَيُونِ. یو، پا: معنی دَرَكُ الْعَيُونِ. کر: معنی ادراك العیون. تا: و معنی دَرَكُ الْعَيُونِ. ما، قل: بدو. یو، حر، کر، پا، تا: بردو. ما، یو، قل، حر، پا، کر: شاید که مراد. تا: یک وجه انست که روا باشد که مراد. ما، یو، حر، پا، کر: زیرا که. قل: ازیرا کی. تا: از بهر آنکه.

إِدْرَاكِ بَصَرَ كَوَيْنِد ، وَشَنِيْدِنِ كَوْش رَا إِدْرَاكِ سَمْعَ كَوَيْنِد . اِكْر مَرَاد اَز دَرَكُ الْعَيُونِ اَيْنِ اِسْت ، اَيْنِ اَنْدِر دَنِيَا خَوَاهِد نِه اَنْدِر اٰخِرَت ، اَز بَهْرِ اَنْك ، خَلَقُ اَنْدِر دَنِيَا خَدَاي رَا نَبِيْنِد ، وَ مَوْمِنَانِ اَنْدِر اٰخِرَتِ بَبِيْنِد ، چَنَانِك كَفْت : « وَجُوْهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ . اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ . » . وَ دِيْكَر مَعْنِي دَرَكُ الْعَيُونِ ، اَنْدِر يَافْتِنِ بَاشْد اَز پَسِ دِيْدَار ، اِكْر مُرَا اَيْنِ اِسْت ، اَنْدِر اِهْر دُو جِهَانِ نَشَايْد ، رُوْيَتِ رَوَا بُوْد ، وَ اِدْرَاكُ رَوَا نَبُوْد . زِيْرَا كِه رُوْيَتِ بَر مَوْجُوْد اَفْتَد ، وَ خَدَاي ، عَزَّ وَجَلَّ ، مَوْجُوْد اِسْت ، شَايْد كِه وَي رَا بَبِيْنِد ،

۱ - ما ، يو ، قل ، حر ، كر : ادراك . پا ، تا : درك . ما ، قل ، حر ، تا : درك العيون . يو ، پا ، كر : درك عيون .

۲ - ما ، يو ، پا ، كر : اندر . قل : اين اندر . حر ، كر : در . ما ، قل ، پا ، كر : اندر آخرت (اخرة) . يو ، حر ، تا : در آخرت . ما ، حر ، كر ، تا : خدای را (خدای) . قل : خدا را عزوجل . يو : خدا را تعالی . پا : خدا را . ما ، قل ، پا ، كر : و مؤمنان اندر آخرت (آخرة) . حر : و در آخرت . يو ، تا : و مؤمنان در آخرت .

۳ - ما ، يو ، حر ، پا ، كر : كفت . قل : خدای عزوجل كفت . تا : ميگويد . وجوه . . . دو آيه ۲۲ و ۲۳ ، سوره ۷۵ (سورة القيامة) . ما : و ديكر معنی ادراك العيون اندر يافتن . يو ، حر : ديكر وجه درك العيون در يافتن . قل : و ديكر وجه درك العيون معنی اندر يافتن . پا : ديكر وجه درك العيون اندر يافت حقيقت . كر : ديكر وجه معنی درك العيون اندر يافت . تا : و ديكر وجه معنی درك العيون در يافتن .

۴ - ما ، يو ، قل ، حر ، تا : اكر . پا ، كر : پس اكر . ما ، كر : اين است اندر هر دو . يو ، حر : اينست در هر دو . قل : اين است اندر هر دو . پا : اينست اندر اين . تا : اين است و اين در دو . ما ، يو ، قل : رؤيت . حر : يعنی رؤيت . پا ، كر : ورؤية . تا : ورؤيت . ما ، يو ، قل ، حر ، پا ، كر : و ادراك . تا : ادراك .

۵ - ما ، يو ، قل ، حر ، پا ، كر : بر موجود . تا : بوجود . ما ، حر : و خدای عزوجل . يو ، تا : و خدای تعالی . قل : خدای عزوجل . پا : و خدا . كر : و خدای . ما : شايده كه ويرا ببينند و ادراك بر كيفيت افتد ويرا كيفيت نيست نشايده كه ويرا اندر يابند ديدار اندر عقبي برابر معرفه است اندر دنيا شناسند و اندر نيابند و اندر عقبي بينند و در نيابند و اين موافق است مرقول خدای تعالی را . يو : شايده كه ويرا ببينند و ادراك بر كيفيت افتد و مرورا كيفيت نيست نشايده كه ويرا دريا وند ديدار اندر عقبي برابر معرفه است اندر دنيا شناسند و اندر نيابند و اندر عقبي بينند و اندر نيابند اين موافقت قول خدا را جل جلاله . قل : شايده كه او را ببينند و ادراك بر كيفية افتد و مرورا كيفيه نيست نشايده كه او را اندر يابند ديدار اندر عقبي برابر معرفتست اندر دنيا شناسند و اندر نيابند و اندر عقبي بينند و اندر نيابند و اين موافق است قول خدای عزوجل را . حر : شايده كه او را ببينند و ادراك بر كيفيت افتد و نشايده ويرا اندر يابند زيرا كه ويرا كيفيت نيست و ديدار در عقبي برابر معرفتست در دنيا در دنيا بشناسند در نيابند و در عقبي نيز به بينند و در نيابند و اين موافق قول خداست عزوجل . پا : شايده كه ويرا به بينند و مرورا كيفيت نيست نشايده كه ويرا اندر يابند ديدار اندر عقبي برابر معرفتست اندر دنيا بشناسند و اندر نيابند و اندر عقبي به بينند و اندر نيابند اين موافقتست قول خدا را عزوجل . كر : شايده كه ويرا به بينند و مرورا كيفيت نيست نشايده كه ويرا اندر يابند ديدار اندر عقبي برابر معرفتست اندر دنيا بشناسند و اندر نيابند چگونگی و اندر عقبي به بينند و اندر نيابند اين موافقتست قول خدا را عزوجل . تا : روا باشد كه او را ببينند و ادراك بر كيفيت افتد و خدای را كيفيت نيست و نشايده كه او را در يابند در دنيا شناسند و در نيابند و در عقبي بينند اما در نيابند و ديدار در عقبي برابر معرفتست در دنيا و اين موافق است —

و ادراك بر کیفیت افتد، وی را کیفیت نیست، نشاید که وی را اندر نیابند. دیدار اندر عقی^۱ برابر معرفت است اندر دنیا، اندر دنیا شناسند و اندر نیابند، و اندر عقی^۱ بینند و اندر نیابند. و این موافق است مر قول خدای، تعالی را: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»، تفسیر^۳ این آیت بر این دو وجه است که یاد کردیم. قوله:

الْمُتَعَزِّزِ بِجَلَالِهِ وَجَبْرُوتِهِ عَنْ لَوْاحِقِ الظُّنُونِ - عزیز است به بزرگواری خویش و به

جباری خویش از اندر یافتن گمانی ها.

متعزز، متفعل بود از عزت، یعنی به خود عزیز است نه به غیر، زیرا که همه عزیزان به چیزی عزیز اند، که چون آن چیز، برایشان به زوال آید، ذلیل گردند. و خدای، سبحانه و تعالی،

← قول خدای را که در حاشیه نسخه پا، صفحه ۳ و ۲: در تفسیر کواشی مذکور است که معتقد رؤیت الهی بچشم سرمرغیر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم غیر مسلم است و اردبیلی در انوار آورده هر که گوید که من عیاناً خدایتعالی را در دنیا بچشم سرمرغیر کافر کردم من قال فی الدنيا یراه بعینه فذلک زندیق طغا و تمردا انتهى از تکمیل. و هومرئی للمؤمنین یوم القیمة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم سترون ربکم یوم القیمة کما ترون القمر لیلة البدر چون شارع بدان خبر داده اعتقاد آن واجب بود کیفیت آنرا جز خدایتعالی کس نداند. در بعضی کتب مذکور است که ملائکه را دیدار نباشد الا جبرئیل علیه السلام را از شیخ جلال سیوطی است که این سخن صحیح نیست زیرا که امام ابوالحسن اشعری تصریح کرده که ملائکه را در بهشت دیدار بود بیقی نیز بدان تنصیب کرده و بعضی از متأخرین نیز ذکر کرده اند اما جن را اگر منع کنند جای آن دارد و فضل او تعالی واسع است که در بعضی اوقات باین نعمت فایز گردند چنانکه زنان را گاه گاه سیوطی گفته که این تخصیصات بعد از در آمدن به بهشت است در موقف کافر و منافق را شر بود اما بصفة قهر و جلال بعد از آن محجوب شوند و در دیدار بچشم سرد دنیا قول صحیح عدم جواز است سوای آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در شب معراج بوده اولیا را حاصل نیست و در تعرف گوید که هیچ یکی از مشایخ ندیدم که ادعاء آن کرده باشد مگر مجاهیل. شیخ علاءالدین در شرح تعرف گفته که اگر از کسی معتبر نقل آن بصحت رسد تا وی بشاید کرد. بشیخ عبد.. له این ابیات نسبت کرده اند: تاحق بدو چشم سر نینم هر دم، از پای طلب می ننشینم هر دم. کویند خدا بچشم سر نتوان دید، ان ایشانند و من چنینم هر دم. نقل از سفینه الاولیاد ا، ح.

۳ - لا تدركه ... آیه ۱۰۳، سوره ۶ (سورة الانعام). لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير.

۴ - ما، یو، قل، حر، تا: این آیت. پا، کر: آیه. ما، یو، قل، کر، تا: یاد کردیم. حر: گفتیم. پا: یاد کردم.

۶، ۵ - ما: بزرگواری خویش و بجباری خویش از اندر یافتن گمانها. یو: بزرگی خویش و بجباری خویش از اندر یافتن

گمانها. قل: بزرگی خویش و بجباری از اندر یافتن گمانها. حر: بزرگی خویش و بجباری خویش از در یافتن گمانها.

پا، کر: بزرگی خویش و بجباری خویش از اندر یافتن گمانها. تا: به بزرگی و بجباری خویش از در یافتن گمانها.

۷ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: بود. حر: باشد. ما، یو، قل، پا، کر: نه بغیر زیرا که. حر: نه بغیر زیرا که. تا:

←

نه بغیری زیرا که.

عزیزی است به خود، نه به کس دیگر، عزیزی وُرا زوال نیابد. و دیگر معنی آن بُود، که همه عزیزان به وی عزیزاند، هر که را بنوازد عزیز گردد، و هر که را براند خوار گردد، هر که را وی عزیز کرد، کس وی را خوار نتواند کرد، و هر که را خوار کرد، کس وُرا عزیز نتواند کرد، چنانک گفت: «... وَتَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدِلُّ مَنْ تَشَاءُ»، و نیز گفت: «... وَمَنْ يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ»، و باز وی به کس عزیز نیست، که وجودِ خلقِ وی را عزیز نماید، و عدمِ خلقِ وی را عزیز نکاهد.

← ۸ - ما، یو: عزیزاند که ان چیز از ایشان زوال اید. قل: عزیزاند که چون آن چیز بریشان زوال اید. حر: عزیزاند چون ان چیز بریشان بزوال اید. پا: عزیز بوند که چون آن چیز از ایشان زوال آید. کر: عزیز بوند چون آن چیز از ایشان بزوال آید. تا: عزیزند که چون آن چیز بریشان بزوال آید. ما: و خدای سبحانه تعالی عزیزی است بخودنه بکس دیگر عزیزی ورا زوال نیابد و دیگر. یو: و خدای عزوجل بخود عزیزست نه بچیزی دیگر عز ویرا زوال نیابد دیگر. قل: و خدای تعالی عزیزاست بخود نه بکسی دیگر یا بچیزی دیگر عز ویرا زوال نیابد دیگر. حر: و خدای عزوجل عزیزست بخود نه بکسی که عز ویرا زوال بیاید و دیگر. پا: و خدای عزیزاست هر کرا بنوازد عزیز گردد و هر کرا براند خوار گردد وی تعالی بخود عزیزاست نه بچیز دیگر عز را زوال نیابد دیگر. کر: و خدای تعالی بخود عزیزاست نه بچیز دیگر عز او را زوال نیابد دیگر. تا: و خدای تعالی بخود عزیزاست نه بکسی یا بچیزی و عز او را زوال نیابد و دیگر.

۱ - ما، یو، حر، کر، پا: ان بود. قل، تا: انست.

۲ - ما، یو: بوی عزیزاند. قل: بدو عزیزاند. حر: بدو عزیزند. پا، کر: بوی عزیزند و خدای عزوجل بخود عزیز است هر کرا بنوازد عزیز گردد و هر کرا براند خوار گردد. تا: باو عزیزند هر که را بنوازد عزیز گردد و هر که را براند خوار گردد. ما: هر کرا وی عزیز کرد کس ویرا خوار نتواند کرد و هر کرا خوار کرد کس ورا عزیز نتواند کرد چنانک گفت. یو: عزیز وی را کس خوار نتواند کرد و خوار کوی ویرا کس عزیز نتواند کرد. قل: هر کرا وی عزیز کند کس ورا خوار نتواند کردن و هر کرا خوار کند کس ورا عزیز نتواند کردن چنانک گفت. حر: کس او را عزیز نتواند کرد و هر کرا او عزیز کرد کس او را خوار نتواند کردن چنانک گفت. پا، کر: هر کرا وی عزیز کرد کس ورا خوار نتواند کردن و هر کرا خوار کرد کس ورا عزیز نتواند کردن چنانکه گفت. تا: و هر که را خدای تعالی عزیز کرد کس او را خوار نتواند کردن و هر که را خوار کرد کس او را عزیز نتواند کردن چنانکه می گوید.

۴ - تعزّ... آیه ۲۶، سوره ۳ (سوره آل عمران). قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء قدير. ما، قل، حر، پا، کر، تا: و نیز. یو: و. و من... آیه ۱۸، سوره ۲۲ (سوره الحج). الم تر ان الله يسجد له من في السموات ومن في الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب وكثير من الناس وكثير حق عليه العذاب ومن يهن الله فما له من مكرم ان الله يفعل ما يشاء.

۵ - ما، قل، پا، کر: و باز وی بکس عزیز نیست. حر: وی بکس عزیز نیست. تا: اما حق سبحانه و تعالی ←

وتفسیر عزت به کلام عرب، شدت بود و قوت. ومعنی عزیز، کینه آهنج بود از دشمنان خویش، وسخت گیرنده بود، چنانک گفت: «... وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ». «و نیز گفت: «إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ». و دیگر معنی عزیز آن بود، که چون وی، دیگری نباشد. پس همه چیزها را بدل است، ۳ و خدای، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ رَا، بدل نیست. درست شد که عزیز وی است، و جز وی، کس عزیز نیست. کسی که خدای، تعالی را، بیابد، فَوَاتِ هَمَّةٌ خَلْقٌ وُ رَا زِيَان نَدَارِد، و اگر خدای را نیابد، وجود همه خلق وی را سود ندارد. اگر هر دو جهان وُ رَا بُودِ بِي خَدَاي، عزیز نیست، و اگر خدای وُ رَا بُودِ بِي هَر دُو ۶ جهان، عزیز است. درست شد، که عزیز وی است، غیر وی عزیز نیست.

← بکس عزیز نیست. یو: ندارد. ما: که وجود. یو، قل، پا، کر: وجود. حر، تا: و وجود. ما، یو، قل، حر: ویرا. پا، کر: ورا. تا: او را. ما، یو: بنفزیاید. قل، حر، پا، کر، تا: نیفزیاید. ما، یو، قل، حر، پا، کر: ویرا عز نگاهد. تا: عز او را نگاهاند.

۱ — ما، حر، تا: و تفسیر عزت. یو: تفسیر عزت. قل: و عزت. پا، کر: تفسیر عز. ما، قل، حر، تا: بود. یو، پا، کر: باشد. ما، قل، حر، تا: و معنی عزیز. یو: معنی عزیز. پا، کر: معنی عز. در حاشیه نسخه کر: کینه آهنج، انتقام گیرنده. ما، قل، حر، تا: خویش و سخت گیرنده بود (بود). یو: و سخت گیرنده. پا، کر: خود و سخت گیرنده بود.

۲ — ما، یو، حر، پا، کر، تا: کفت. قل: فرمود. و الله... آیه ۴، سوره ۳ (سورة آل عمران). من قبل هدی للناس و انزل الفرقان ان الذين كفروا بايات الله لهم عذاب شديد والله عزيز ذو انتقام. ما، حر، پا، کر، تا: و نیز کفت. یو: و کفت. قل: و نیز فرمود. ان بطش... آیه ۱۲، سوره ۸۵ (سورة البروج).

۳ — ما: عزیز آن بود که جز وی دیگر چون وی نباشد بس. یو: آن بود که چون او دیگر نیابند که. قل: عزیز آن بود که چون وی دیگری نباشد بس. حر: عزیز آن بود که چون وی دیگری نیابند. پا، کر: عز آن بود که چون وی دیگر نیابند پس. تا: عزیز آن بود که چون او دیگری نباشد بس. ما: بدل است و خدای سبحانه و تعالی را. یو: بدلست خدایرا. قل، پا، کر: بدلست و خدایرا عزوجل. حر: بدلست و خدایرا. تا: بدلی است و خدایرا.

۴ — ما، قل، حر: و جزوی کس عزیز نیست. یو: و جزوی عزیز نیست. پا، کر: و غیر وی عزیز نیست. تا: ندارد.

۵ — ما: کسی که خدای تعالی را. یو: و کر کسی حق را جل ذکره. قل: کسی که مر خدایرا عزوجل. حر: کسی که خدایرا. پا: و کر کسی خدایرا. کر، تا: و اگر کسی خدایرا. ما، حر: و رازیان. یو، قل: و رازیان. پا: مر و رازیان. کر: مر او رازیان. تا: او رازیان. ما، کر: و کر خدای ورا. یو: و کرش. قل: و اگر خدایرا عزوجل. حر، پا، تا: و اگر خدایرا.

۶ — ما، تا: و را سود. یو، پا: مر و را سود. قل: ویرا سود. حر: ویرا سوذ. کر: مر او را سود. ما، قل: و را بود بی خدای. یو، پا، کر: مر و را بود بی خدای. حر: ویرا بود بی خدای. تا: او را بود بی حق. ما، یو: و کر خدای و را بود بی هر دو جهان عزیز است درست شد که عزیز وی است غیر وی عزیز نیست. حر: و اگر خدا ←

وَجَلال، بزرگی بُود، یعنی سلطان وقهر و غلبه. چنان که هر که امرِ وی نافذتر باشد و حکمِ وی روان تر باشد، و پادشاهیِ وی بیش تر باشد، گویند فلان جلیل است.

۳ گویند، فلان جبار است. و معنی جبروت از جبر گرفته اند. و جبر بر دو گونه بُود، یکی قهر کردن بُود، و قهر خدای را است، بدین معنی وُرا جبار گویند، چنانک گفت: « وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، » و نیز گفت: « ... الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ، ». پس جبار است بدان معنی که همه آن باشد

← وِرا بود بی هر دو جهان عزیزست درست شد که عزیز وی است جز وی عزیز نیست. پا: وِر خدای مرورا بود بی هر دو جهان عزیزست درست شد که عزیز ویست غیر وی عزیز نیست. کر: وِکر خدای مرورا بود بی هر دو جهان عزیزست درست شد که عزیز ویست جز وی عزیز نیست. تا: وِا کر حق او را بود بر هر دو جهان عزیز است پس درست شد که عزیز اوست و غیر او کسی دیگر عزیز نیست. قل: ندارد.

۱ - ما، یو: یعنی. قل، حر، تا: بمعنی. پا، کر: و معنی. ما، یو، قل، حر، کر: سلطان وقهر. پا: سلطان قهر. تا: قهر و سلطنت. ما: چنان که هر که امر وی نافذتر باشد و حکم وی روان تر باشد پادشاهی وی بیشتر باشد. یو: چنانک امر وی نافذتر و حکم وی روان تر باشد و پادشاهی وی بیشتر. قل: چنانک امر وی بنفادتر باشد حکم وی روان تر باشد پادشاهی وی بیشتر باشد. حر: چنانک هر که امر وی نافذتر باشد و حکم وی روان تر با دنیاوی بیشتر بود. پا: چنان که امر وی نافذتر باشد حکم وی روان تر باشد پادشاهی وی بیشتر باشد. کر: چنان که امر وی نافذتر باشد حکم وی روان تر باشد پادشاهی وی بیشتر باشد. تا: چنانکه از هر که امر او نافذتر بود و حکم او روان تر باشد و پادشاهی او بیشتر باشد.

۲ - یو، قل، حر، پا، کر، تا: گویند فلان جلیل است. ما: ندارد.

۳ - ما: گویند فلان جبارست و معنی جبروت از جبر گرفته اند. یو: و معنی جبروت از جبر گرفتست. قل: و معنی جبروت از جبر گرفته است. حر، پا، کر، تا: و معنی جبروت از جبر گرفته اند. ما، یو، پا، کر، تا: بر دو گونه بود. قل: بر دو گونه بود. حر: از دو گونه باشد.

۴ - ما، یو، قل، حر، کر، تا: کردن بود. حر: کردن باشد. ما، قل، تا: و قهر خدای را است. یو: و قهر کردن خدای را رسد. حر: و قهر کننده خدایست. پا: و قهر کردن خدای را است عزوجل. کر: و قهر خدای را است عزوجل. ما، پا، کر: وِرا. یو، حر: وِرا. قل: او را. تا: خدای. ما، حر، پا، کر: چنانک (چنانکه) گفت. قل: چنانک فرمود. تا: چنانکه میگوید. یو: ندارد. و هو القاهر... آیه ۱۸، سوره ۶ (سورة الانعام). و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخیر. تا: و هو القاهر العلی.

۵ - ما، قل، حر، پا، کر: و نیز گفت. یو: و کفت. تا: و نیز میگوید. « العزیز... آیه ۲۳، سوره ۵۹ (سورة الحشر). هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون. ما، قل، حر، پا، کر: الجبار. یو، تا: الجبار المتكبر. ما، قل، پا، کر، تا: پس. حر: او. یو: ندارد. ما، قل، حر، تا: بدان (بدان). یو، پا، کر: بدین. ما: ان باشد. یو: ان بود. قل، حر، پا، کر: چنان باشد. تا: چنان بود.

که وی خواهد، و کس خواستِ وُرا خلاف نتواند کردن، و وی آن کند که خواهد، به خواستِ کس کار نکند، همهٔ مشیت‌ها از پسِ مشیتِ وی است، و همهٔ مُرادها تبعِ ارادتِ وی است، چنانکه گفت: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»، و اِجْمَاعِ خَلْقِ بَرِّ أَنْ اسْتِ، | مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ. و دیگر معنی جبر شکسته بستن بُود، و شکسته بند را به زبانِ عرب جَبَّار گویند، از این معنی، خدای، عَزَّ وَجَلَّ را، جَبَّار گفتند. معنی وی آن باشد، که همهٔ شکسته‌هایِ مردمان، وی درست کند، و تقصیرهایِ مطیعان، وی راست کند، و گناهانِ عاصیان، وی آمرزد، و تباهی‌ها را، وی به صلاح ۶ آرد. بدین معنی وی را جَبَّار خوانند.

۱ - ما: ورا خلاف نتواند کردن و وی. یو، پا: ویرا خلاف نتواند کرد وی. قل، حر: ویرا خلاف نتواند کردن وی. کر: وی باخلاف نتواند کرد وی. تا: او را خلاف نتواند کرد و او. ما: خواهد بخواست کس کار نکند. یو: خود خواهد. قل، حر: خود خواهد بخواست خلق کار نکند. پا، کر: خود خواهد بخواست کس کار نکند. تا: خواهد و بخواست خلق کار نکند.

۲ - ما، یو: از پس. قل، حر، پا، کر، تا: اسیر. ما، حر: و همه مرادها تبع ارادت وی است چنانکه گفت. یو: و همه مرادها تبع ارادت وی است. قل: و همه مرادها تبع مراد ویست چنانکه گفت. پا: چنانکه. کر: چنانکه گفت. تا: و همه مرادها تبع مراد او است چنانکه میگوید.

۳ - و ما... آیه ۳۰، سوره ۷۶ (سوره الانسان). و ما تشاءون الا ان يشاء الله ان الله كان عليا حكيمًا. آیه ۲۹، سوره ۸۱ (سوره التکویر). و ما تشاءون الا ان يشاء الله رب العالمين. ما: بران است. یو: است برانکه گوید. قل: است بدانکه همی گویند. حر: است بدان که گویند. پا، کر: است برانکه گویند. تا: بران است که گویند.

۴ - ما: و معنی جبر شکسته بند باشد و. یو، تا: دیگر معنی جبر شکسته بستن باشد. قل: و دیگر معنی جبر شکسته بستن بود. حر: و دیگر معنی جبر شکسته بستن بود و درست کردن. پا: دیگر معنی شکسته بستن باشد. کر: دیگر معنی جبر شکسته بستن باشد. ما، یو، پا، کر، تا: بزبان. قل، حر: بزبان. ما، یو، قل، حر، پا، کر: جبار. تا: جبار و مجبر. ما: ازین معنی خدای عزوجل را جبار گفتند معنی وی ان باشد که. یو: ازین جبارش گفتند که. قل: و مجبر خوانند ازین معنی خدای را جبار گفتند و معنی آن باشد که. حر: ازین معنی خدای را عزوجل جبار گفتند و معنی آن باشد که. پا: ازین معنی خدای را جبار گفتند معنی وی آنکه باشد. کر: ازین معنی خدای را جبار گفتند معنی وی آن باشد که. تا: ازین معنی خدای را جبار گفتند معنی جبار آن باشد که.

۵ - ما: همه شکستهای مردمان. یو، پا، کر: همه شکستهای بندگان. قل: همه شکستهای بندگان. حر: شکستهای بندگان. تا: همه شکستهای بندگان.

۶ - ما، قل: و تقصیر هاء. یو، پا، کر: تقصیر. حر: و تقصیر. تا: و تقصیرهای. در نسخهٔ تا: همه جا، او، بجای، وی، آمده است. ما: و گناهان. یو: گناه. قل، پا، کر، تا: و گناه. حر: و معصیت. ما، قل، حر، پا، کر: وی امرزد. یو: بیامرزد. تا: او امرزد. ما، قل، تا: و تباهیها را. یو: گناهها را. حر: و تباهیهای. پا، کر: تباهیها را.

وبازگفت : عَنْ لَوْ أَحِقَّ الظُّنُونُ - از اندر یافتن گمانی‌ها.

شاید که معنی این آن باشد که وی را به ظن نتوان شناختن، ولیکن به یقین توان شناختن .
 ۳ و یقین، آن باشد که بدانی هر آینه که هست. وظن، آن باشد که به گمان باشی به هستی وی. و معرفت
 بی یقین درست نیاید. پس ظن را دو طرف باشد، يك طرف شك، و دیگر طرف یقین. و شك را
 دو طرف باشد، يك طرف جهل، و يك طرف ظن. و معرفت به یقین درست باشد. و دیگر معنی
 ۶ آن باشد که ظن‌ها او را در نیابد، یعنی اگر معرفت خویش خلق را کرامت نکردی، به گمان خلق
 نگذشتی که او را بتوان شناختن. زیرا که هر که او را بشناسد، به شناسا کردن وی شناسد، چنانکه
 گفت : « وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ ، » و « مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ ، » . پس باراه نمودن

← ۷ - ما ، قل ، حر : بدین معنی ویرا جبار خوانند و باز گفت . پا ، کر : بدین معنی ورا جبار خوانند . تا : و باین معنی او را جبار خوانند پس گفت . یو : ندارد .

۱ - ما ، پا ، کر ، تا : از اندر یافتن گمانها . یو ، قل : از اندر یافتن گمانها . حر : از دریافتن گمانها .

۲ - ما ، حر : شاید که معنی این ان . یو ، پا : شاید که معنی ان . قل : شاید که معنی ان . کر : نیاید که وی را بظن . تا : روا باشد که معنی این . ما ، یو ، حر : نتوان شناختن ولیکن . قل ، پا ، کر : نتوان شناخت ولیکن . تا : نتواند شناختن .

۳، ۲ - ما ، قل ، تا : توان شناختن و یقین . یو ، حر : بتوان شناختن یقین . پا ، کر : توان شناختن یقین .

۳ - ما : که بدانی هر آینه که . یو : که دانی که هر آینه که . قل ، حر : که بدانی که هر آینه . پا ، کر : که هر آینه . تا : که هر آینه بدانی که . ما ، قل ، تا ، پا ، کر : ان باشد که . یو : انکه . حر : ان که . ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : بهستی وی . تا : در هستی او . ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، تا : و معرفت . کر : معرفت .

۴ - ما : نیاید . یو ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : نباشد . ما : طرف باشد . یو ، حر ، پا ، کر ، تا : طرف بود . قل : طرفت . ما ، یو ، حر ، پا ، کر : یک . قل ، تا : یکی . ما ، یو ، تا : و دیگر . قل ، پا ، کر : و یک . حر : و یکی .

۶ - ما ، یو : ظن‌ها او را در نیابد . قل : ظن‌ها او را در نیابد . حر : خلفای او را در نیابد . پا : ظن‌ها ویرا در نیابد . کر : ظن‌ها ویرا دریابند . تا : ظن‌ها او را دریابند . ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : معرفت خویش . تا : حق تعالی معرفت خود .

۷ - ما ، پا : نکذشتی که ورا . یو ، حر : نکذشتی که ویرا . قل : نکذشتی کورا . کر : نکذشتی که وی را . تا : نکذشتی او را . ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، تا : بتوان . کر : نتوان . ما : زیرا که هر که ورا . یو : زیرا که هر که

ویرا . قل ، حر : زیرا که هر کی ویرا . پا : زیرا که بهر که ورا . کر : زیرا که هر که او را . تا : از بهر آنکه هر که او را . ما ، یو ، قل ، حر ، پا : شناسد . کر ، تا : بشناسد .

۸ - ومن ... آیه ۳۷ ، سوره ۳۹ (سورة الزمر) . ومن يهد الله فما له من مضل اليس الله بعزیزی انتقام . و من يضلل ... آیه ۱۸۶ ، سوره ۷ (سورة الاعراف) . من يضلل الله فلا هادي له و يذره في طغيانهم يعمهون . ما ، پا :

پس براه نمودن . یو : باراه نمودن . قل ، حر ، کر ، تا : پس باراه نمودن .

وی کس گم راه نماند، و باز گم راه گردانیدن وی کس راه نیابد. پس درست گشت که کس وی را نشناخت، و لکن وی شناسا گردانید، و کس وی را گم نکرد، و وی گم راه گردانید. مر اورا دو صفت است، صفت فضل و صفت عدل. به صفت فضل با مؤمنان، و به صفت عدل با کافران است. ۳ مؤمن مرا بشناخت، چه صفت فضل من بود که ورا شناسا گردانید. و کافر به من منکر بگشت، چه صفت عدل من بود که اورا به جحود و نگر ت آورد. پس صفت من یکی را به اقرار آورد، و یکی را به انکار آورد و به دو گفتن آورد، و من همان یکی خدای. قوله: ۶

الْمُتَفَرِّدِ بِذَاتِهِ عَنْ شِبْهِ ذَوَاتِ الْمَخْلُوقِينَ - یگانه است به ذات خویش از ماندگی به ذات های مخلوقان.

وَمُتَفَرِّدٌ، مُتَفَعِّلٌ بُوْدٌ اَزْفَرْدٌ، وَفَرْدٌ یگانه بُوْدٌ، اَنكَ با وی دیگری نبُوْدٌ به هر معنی که ۹ باشد. پس خدای، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، یگانه است به ذات خویش. و ذات، هستی بُوْدٌ هم چون موجود و شیء، و تفسیر این همه، عبارت از هستی بُوْدٌ. و باز هستی وی به هستی کس نماند، زیرا که

۱ - ما، یو، قل، حر، پا، کر، تا: نماند. قل: نکرد. ما: و باز کم راه. یو: و با کم راه. قل، حر، پا، کر: و با کم. تا: و با کراه. ما، حر: بس درست کشت که کس ویرا. یو: درست کشت که کس ویرا. قل: درست شود که اورا. پا، کر: درست شود که کس ورا. تا: پس درست کشت که کس اورا.

۲ - ما، یو، حر، پا، کر: و لکن. قل: ولیکن. تا: لیکن. درسه نسخه یو، پا، کر: از، و کس وی را کم نکرد، تا، المتفرد بذاته، نیامده است. ما: و کس ویرا. قل: و کس مرورا. حر، تا: و کس اورا. ما، قل: وی کم راه. حر: لکن وی کم. تا: ولیکن او کراه. در نسخه ما: از، مرورا دو صفت است، تا، المتفرد بذاته، نیامده است. قل: مرورا. حر: مرا. تا: حق سبحانه و تعالی میگوید مرا.

۳ - قل: با مؤمنان. حر: با مؤمنان ام. تا: با مؤمنان م. قل: کافرانست. حر، تا: کافران.

۴ - در نسخه حر: از، مؤمن مرا بشناخت، تا، المتفرد بذاته، نیامده است. قل: بشناخت چه. تا: شناخت. قل: ورا شناسا گردانید. تا: اورا شناسا گردانیدم، قل: بکشت چه. تا: کشت.

۵ - قل: اورا. تا: که اورا. ۶ - قل: بانکار آورد. تا: بانکار دهد. قل: خدای. تا: خدایم.

۷ - ما، یو، پا، کر، تا: المتفرد. قل: و قوله المتفرد. حر: باز کفت المتفرد. ما: از ماندگی ذات. یو: از ماندگی بذاته. قل، پا: از ماندگی ذاته. حر: از ماندگی بودن بذات. کر، تا: از ماندگی (مانندگی) ذاته.

۹ - ما: و فرد یگانه بود انک با وی دیگری نبود بهر معنی که باشد بس خدای سبحانه و تعالی. پا، کر: ندارد. ما، قل، حر، تا: و فرد. یو: ندارد. ما، قل: انک باوی. یو: که باوی. حر: و یگانه انکه باوی. تا: با او. ما: سبحانه و تعالی. قل، حر: عزوجل. تا: تعالی. یو: ندارد.

۱۱، ۱۰ - ما، یو، قل، حر: همچون موجود و شیء. پا: همچو موجود و شیء. کر: همچون موجود و هستی. تا:

همه هست ها جسم اند یا جوهر، و هستی خدای، عزوجل، جسم و جوهر نیست. همه ذات ها اندر مکان اند و اندر زمان، و ذات خدای تعالی، اندر مکان و زمان نیست. همه ذات ها را ابتدا است و انتها، ۳ و ذات خدای را، عزوجل، ابتدا و انتها نه. این است معنی قول علی بن ابی طالب، علیه السلام، که او را پرسیدند که توحید چیست؟ گفت: آنک بدانی، که هر چه بر سر تو بگذرد که چنان است، خدای، عزوجل، جز آن است. و جنید را، رحمه الله علیه، پرسیدند از توحید، گفت: التَّوْحِيدُ ۶ إِفْرَادُ الْقَدِيمِ عَنِ الْاَحْدَثِ. گفتا، توحید، یگانه داشتن است قدیم را از احدث.

← ۱۱ - ما: و تفسیر این همه عبارت از هستی بود و باز هستی وی هستی کس. یو: و نفس این همه عبارات از هستی بود و هستی وی هستی کس. قل: و نفس این عبارت است از هستی پس هستی وی هستی کس. حر: و نفس این همه عبارت از هستی و باز هستی وی هستی کس. پا، کر: و نفس اینهمه عبارة (عبارت) از هستی بود و پس هستی وی هستی کسی. تا: و این همه عبارات از هستی بود پس هستی او هستی کس.

۱ - ما، یو، قل، کر: هستیا جسم اند. حر: هستیا یا جسم اند و یا. پا: هستیا جسم اند یا. تا: هستیا یا جسم اند یا. ما، قل: و هستی خدای عزوجل. یو: و هستی حق تعالی. حر: و هستی خدای تعالی. پا، کر: هستی خدای. تا: و هستی حق سبحانه و تعالی. ما: و همه ذاتها اندر مکان اند و اندر زمان. یو: و همه ذاتها یا اندر مکان است یا اندر زمان. قل: و همه ذاتها اندر مکان اند و اندر زمان. حر: و همه ذاتها یا در مکان اند و یا در زمان. پا، کر: و همه ذاتها اندر مکان اند یا اندر زمان. تا: ندارد.

۲ - ما: و ذات خدای تعالی اندر. یو: ذات خدای در. در نسخه قل: از، و ذات خدای، تا، و ذات خدای را. نیامده است. حر: و ذات خدای در. پا: ذات خدای تعالی اندر. کر: ذات خدای اندر. تا: و ذات خدای تعالی در. ما: ابتدا است و انتها. یو: ابتدا است و انتهاست. حر، پا، کر، تا: ابتدا و انتهاست.

۳ - ما، قل: را عزوجل. یو، حر، پا، کر: را. تا: تعالی را. ما: انتها نه. یو، قل، حر، پا، کر، تا: انتها نیست. در نسخه ما: از، معنی قول، تا، و جنید را، نیامده است. یو، حر، پا، کر، تا: معنی. قل: ندارد. یو، پا: علی رضی الله عنه. قل، حر: علی بن ابی طالب رضی الله عنه. کر: علی علیه السلام. تا: امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه.

۴ - یو: برسدندش. قل، پا، کر، تا: کی (که) او را برسدند. حر: که ویرا برسدند. یو: انک هر چه. قل: انک بدانی که هر چه. حر، پا، کر، تا: انکه بدانی که (بدانیکه) هر چه. قل، تا: که چنان است. یو، حر، پا، کر: ندارد. در نسخه تا: از، گفت انک بدانی، تا، التوحید، نیامده است.

۵ - یو، قل، پا، کر: عزوجل. حر، تا: تعالی. ما: و بزرگی را. یو، قل، حر، پا، کر، تا: و جنید را. قل: رحمة الله علیه. ما، یو، حر، کر، پا: ندارد. ما، حر: که توحید چیست. قل: از توحید. پا، کر: توحید چیست. یو: ندارد. قل، تا: التوحید. یو، حر، پا، کر: ندارد.

۶ - قل: گفتا توحید یگانه داشتنست قدیم را از احدث. تا: توحید یگانه داشتن قدیم است از احدث. ما، یو، حر، پا، کر: ندارد.

قَوْلُهُ: **الْمُتَنَزَّهِ بِصِفَاتِهِ عَنِ صِفَاتِ الْمُحَدَّثِينَ** - گفت ، پاك است به صفاتِ خویش از صفاتِ مُحَدَّثان .

۳ **مُتَنَزَّهٌ، مُتَفَعِّلٌ** بُوَدَازَنَزَاهَتْ. معنیش آن بُوَد که به خود پاك است نه به چیزی دیگر. پس وی پاك تر از آن است که هیچ صفتِ وی به صفتِ مُحَدَّثان ماند. زیرا که صفتِ مُحَدَّثان عَرَض است، و صفتِ خدای، عَزَّوَجَلَّ، عَرَض نیست. ولکن وی قدیم است، زیرا که ذاتِ وی | قدیم است، و صفتِ قدیمِ قدیم بُوَد. و باز غیرِ وی مُحَدَّث اند، و صفتِ مُحَدَّث مُحَدَّث بُوَد، پس صفاتِ ۶ مُحَدَّثان همه اعراض اند، و بر عَرَض بقاروا نَبُوَد. و صفتِ خدای قدیم است، و بر قدیم فنا روا نَبُوَد. و صفتِ خدای، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، و اَجِبُ الْبَقَا است مُمْتَنِعُ الْفَنَاءِ. و صفاتِ مُحَدَّثان،

۱ - ما، یو، قل، پا، کر: کفت. حر، تا: ندارد. ما: خویش از صفاتِها. یو، حر: خویش از صفات. قل، پا: خویش از صفاتِها. کر: خویش از صفاتِها. تا: خود از صفاتِها.

۳ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: متنزّه متفعّل بود. تا: و متنزّه متفعّل. ما: معنیش آن بود. یو، تا: و معنی آن بود. قل: و معنیش آن بود. حر: معنی آن بود. پا، کر: معنیش آن باشد. ما، تا: پاك است نه بچیزی دیگر بس. یو: پاك بود نه بچیزی که. قل، حر، پا، کر: پاك بود نه بچیزی دیگر بس. در نسخهٔ تا: همه جا به جای، وی، او، آمده است.

۴ - ما: محدثات ماند زیرا که. یو: محدثان ماند که. قل، حر، پا، کر، تا: محدثان ماند زیرا کی (که). ما، قل، حر، پا، کر: صفتِ محدثان. یو: صفتِ محدث. تا: صفاتِ محدثان.

۵ - ما، قل، کر: و صفتِ خدای عزوجل. یو: و صفاتِ حق. پا: و صفاتِ خدای عزوجل. حر: و صفتِ خدای. تا: و صفاتِ خدای تعالی. ما: ولکن وی. یو: لیکن. قل: ولیکن. پا، کر: ولکن. در نسخهٔ حر: ولکن وی قدیم است، نیامده است. تا: ندارد. ما، پا، کر، تا: زیرا که ذات. یو: که ذات. قل: زیرا کی ذات. حر: زیرا که.

۶ - ما: و باز غیرِ وی محدث اند. یو، پا، کر: و غیرِ وی همه محدث اند. قل: و غیرِ وی همه محدث است. حر: و باز غیرِ وی همه محدث اند. تا: و غیرِ او همه محدث اند.

۶، ۷ - ما: صفتِ محدثات همه اعراض اند. یو: صفاتِ محدثان اعراض است. قل: صفاتِ محدثات همه اعراض اند. حر: صفاتِ محدثان همه عرض اند. پا، کر: صفاتِ محدثان همه اعراض اند. تا: صفاتِ محدثان همه اعراض.

۷ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: و بر عرض. تا: و بر اعراض. ما: و صفتِ خدای قدیم. یو، حر: و صفاتِ خدای قدیم. قل: و صفتِ خدای عزوجل قدیم. پا، کر: صفاتِ خدای تعالی قدیم. تا: و صفتِ خدای تعالی قدیم. ما، یو، قل، حر، پا، کر: و بر قدیم. تا: و بر قدیم.

۸ - ما: نبود و صفتِ خدای سبحانه و تعالی. یو: نبود صفاتِ حق. قل: نبود بس صفاتِ خدای عزوجل. پا، کر: نبود صفاتِ خدای تعالی. حر: نباشد صفاتِ خدای. تا: نبود بس صفتِ خدای تعالی. ما، قل: واجب البقا است ممتنع الفنا و صفاتِ محدثات واجب الفنا است ممتنع البقا هرگز مانند کی باشد چیزی را که (قل: چیزی که). یو: واجب البقا است ممتنع الفنا هرگز مانند کی بود چیزی که. حر: واجب البقاء ممتنع الفناء و صفاتِ محدثان واجب الفناء ←

وَاجِبُ الْفَنَاءِ اسْتِمْتِنَعُ الْبَقَا . هرگز مانندگی باشد چیزی را که واجبُ الْبَقَا بُود مُمْتِنَعُ الْفَنَاءِ ،
مرچیزی را که مُمْتِنَعُ الْبَقَا بُود واجبُ الْفَنَاءِ ؟ قَوْلُهُ :

۳ الْقَدِيمِ الَّذِي لَمْ يَزَلْ - قَدِيمٌ بُود هَمَوَارِه .

زیرا که لَمْ يَزَلْ بر ماضی افتد . و قدیم بر دو گونه بُود ، يك قدیم آن بُود که مُتَقَدِّمٌ بُود
اندر وجود ، چنانک گویند ، شَيْخٌ قَدِيمٌ وَ دَارٌ قَدِيمَةٌ ، و يك قدیم آن بُود که وی را اَوَّلٌ نباشد ،
۶ چون خدای ، عَزَّوَجَلَّ ، و صفاتِ وی . و لفظِ قَدِيمٌ به اطلاق آن جا گویند که وُرا اَوَّلٌ نباشد ،
آنچ وُرا اَوَّلٌ باشد مُقَيَّدٌ گویند . پس چون قدیم بر دو وجه آمد در کلامِ عرب ، لَمْ يَزَلْ گفت ،
تا بدانند که خدای ، عَزَّوَجَلَّ ، قدیم است ، که وُرا اَوَّلٌ نیست . قَوْلُهُ :

← ممتنع البقاء صفات محدثان بدین سان است هرگز مانند کی باشد چیزی که . پا : واجب البقا است ممتنع الفنا هرگز مانند
کی باشد چیزی را . کر : واجب البقا است ممتنع البقا هرگز مانند کی باشد چیزی را که . تا : واجب البقاء ممتنع الفناء است
و هرگز مانند کی باشد چیزی که او .

۱ - ما ، حر : واجب البقا بود ممتنع الفنا . یو : واجب البقا باشد و ممتنع الفنا . قل ، پا : واجب البقا باشد ممتنع الفنا . کر :
واجب البقا باشد . تا : او واجب البقاء ممتنع الفنا باشد .

۲ - ما : مرچیزی را ممتنع البقا بود واجب الفنا . یو : مرچیزی را ممتنع البقا و واجب الفنا بود . قل : مرچیزی را ممتنع
البقا باشد واجب الفنا و قوله . حر : انجیزی که واجب الفنا بود و ممتنع البقاء . پا : چیزی را که ممتنع البقا باشد و واجب
الفنا . کر : هرچیزی که ممتنع البقا باشد واجب الفنا باشد . تا : بجزیکه او واجب الفناء ممتنع البقا بود .

۳ - ما ، حر : همواره . یو ، قل ، پا ، کر : همواره . تا : همیشه .

۴ - ما ، یو ، حر : یکقدیم . قل ، پا ، کر ، تا : یکی قدیم .

۵ - ما : اندر وجود چنانک گویند شیخ قدیم و دار قدیمه و یکقدیم ان بود که او را اول . یو : اندر وجود یکی انک
او را اول . قل : چنانک گویند شیخ قدیم و دار قدیمه و یکی قدیم ان بود کی ورا اول . حر : در وجود چنانک گویند
شیخ قدیم و دار قدیمه ای متقدمه و دیگر قدیم ان بود که او را اول . در دو نسخه پا و کر : از ، که متقدم بود ، تا ،
ان بود ، نیامده است . پا ، کر : ان بود که او را اول . تا : در وجود چنانکه گویند شیخ قدیم و دار قدیمه یعنی قدیم
آن بود که او را اول .

۶ - ما : چون خدای عزوجل . یو : چنانک حق را جل جلاله . قل : چنان چون خدای عزوجل . حر ، تا : چنان که
(چنانکه) خدای تعالی . پا : چنانکه چون خدای عزوجل . کر : چنانکه خدای عزوجل . ما : انجا گویند که ورا
اول نباشد . یو : انجا بکار کند که او را اول نبوذ . قل ، کر ، تا : انجا کار بندند که او را اول نباشد . حر : ان بود که
او را اول نبود . پا : انجا کار بندد که ورا اول نباشد .

۷ - ما : باشد مقید گویند . یو : بود انرا مقید گویند . قل : باشد مقید گویند فلان چیز قدیم . حر : بود مقید گویند .
پا ، کر : باشد ورا مقید گویند . تا : بود مقید گویند فلان خبر قدیم است . ما : بر دو وجه اند در کلام عرب . ←

وَالْبَاقِي الَّذِي لَا يَزَالُ - باقی بود همارا.

از بهر آنک، لایزال، بر مُسْتَقْبَلِ افتد. و باقی، بر دو گونه باشد، یکی آنک وی را به وقتِ ثانی بقا باشد، و یکی آنک وُرانِ هایت نباشد. گفت: لایزال، تا بدانند که حق، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى،^۳ باقی است که وُرانِ آخر نیست. و جمله سخن اندر این آن است: که اَزَلْ عبارت است از ابتدای وقت، و اَبَدْ عبارت است از انتهای وقت. و وقت، گشتنِ فَلَک است. آن گاه که فَلَکْ به جنبش آمد به جنبانیدنِ حق، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، آنرا ازل خوانند، و آنرا ابتدا است، و هر چه را^۶ ابتدا است، نامِ قدیمِ بَرُوی مجاز است. پس قدم به حقیقتِ حق است، که بود پیش از ابتدای اوقات. زیرا که آفریدگارِ وقتِ وی است، و فاعلِ پیش از فعل باشد لا مَحَالَةَ. و اَبَدْ، عبارت است از کلام عرب بر دو وجه آمد. قل، حر، پا، کر: بر دو وجه آمد (آمد) بکلام عرب. تا: در کلام عرب بر دو وجه آمد.

۸ - ما، یو، قل، پا، کر: خدای عزوجل. حر، تا: خدای. ما: که ورا. یو، قل، حر، تا: که ورا. پا، کر: که ورا.

۱ - ما، یو، حر، پا، کر، تا: الباقی. قل: وقوله والباقی. ما، قل، پا، کر: باقی باشد همارا. یو: باقی بود همارا. حر: باقی باشد همواره. تا: باقی باشد همیشه.

۲ - ما، قل، حر، تا: دو گونه باشد. یو، پا، کر: دو گونه بود. ما، یو، قل، حر، پا، کر: یکی آنک (آنکه) ویرا. تا: یکی آنکه.

۳ - ما، قل، حر، کر: بقا باشد. یو، پا: بقا بود. تا: او را بقا باشد. ما: و یکی آنک ورا. یو: دیگر آنک ویرا. قل، تا: و یکی آنک (آنکه) ویرا. حر، پا: یکی آنک (آنکه) ویرا. کر: یکی آنکه ورا. ما، یو، حر، پا، کر: کفت. قل: وجودش بر دوام باشد کفت. تا: و وجود او بر دوام باشد کفت. ما: سبحانه و تعالی. یو، قل، پا، کر: عزوجل. تا: تعالی. حر: ندارد.

۴ - ما: که ورا. یو، پا، کر: که ورا. قل، تا: که ورا. حر: ویرا. ما: و جمله سخن اندرین. یو، قل، پا، کر: و جمله اندرین. حر: حکمت درین. تا: و جمله سخن درین. ما، یو، قل، حر، پا، کر: که ازل. تا: ازل.

۵ - ما، یو، قل، حر، کر: وابد. تا: ابد. ما، یو، قل، پا، کر، تا: انتهاء وقت و. حر: انتها. ما: جنبش. یو، قل، حر، پا، کر، تا: کشتن. ما، قل، تا: انگاه که: یو، حر، پا: آنکه که. کر: آنکه.

۶ - ما، یو، قل، حر، پا، تا: آمد. کر: اید. ما: ابتدا خوانند. یو، قل، حر، پا، کر، تا: ازل خوانند. ما، یو، قل: و انرا ابتدا است. حر: و ان ابتدا است. کر: و انرا فلک ابتدا آنست. تا: انرا ابتدا است. پا: و انرا ابتدا آنست.

۶، ۷ - ما: و هر چه را ابتدا است. یو: و هر چه را ابتدا است. قل، حر، پا، کر: و هر چه را ابتدا باشد. تا: و هر چیزیکه آنرا ابتدا باشد.

۷ - ما، قل، پا، تا: قدیم. یو، حر: قدیمی. کر: قدم. ما، یو، پا، تا: مجاز است. قل، حر: مجاز باشد. کر: مجاز است. ما، حر، تا: حق است. یو، قل: حقست (حق است) عزوجل. پا: حقست جل و عز. کر: حقست جل و عز ازل عبارتست از ابتدا و وقت وابد عبارتست از انتها و وقت. ما، یو، قل، پا، کر، تا: بیش از. حر: پیش. ←

از آن وقت که فلك از گشتن باز استد به باز داشتن حق، پس بقایِ وُرا نهایت است، و آنک
 بقایِ وُرا نهایت بُود، باقی به مجاز باشد نه به حقیقت. و باقی، به حقیقت خدای است که مرقبای
 ۳ وُرا نهایت نیست. زیرا که نیست کننده اوقات وی است، و نیست کننده از پس نیست کرده
 باقی بماند لا محالّة. و اوّل مکان عرش است و آخر مکان ثری. و از عرش برتر، مکان نیست،
 و از ثری فروتر، مکان نیست. و از عرش تا ثری مرحق را مکان نیست، زیرا که آفریدگار مکان
 ۶ وی است. پس وقتی بود که مکان نبود و آفریدگار مکان بود. زیرا که آفریدگار پیش از آفریدن
 بوده باشد. که مکان نباشد و حق باشد. زیرا که نیست کننده مکان وی است، و نیست کننده
 چیر باقی ماند از پس نیست کردن چیر، لا محالّة. قَوْلُهُ:

← ۸ - ما، یو، قل، پا، کر: وی است. حر، تا: اوست. ما، قل، حر، تا: فعل باشد. یو، پا، کر: فعل باید.

۱ - ما: از گشتن باز استد. یو: گشتن بیستد. قل، حر، پا، کر: گشتن بایستد. تا: جنبش بایستد. ما، حر: حق.
 یو، پا، کر: حق عزوجل. قل، تا: حق تعالی. ما، پا: بقاء ورا نهایت است. قل: بقاء ویرا نهایت است. یو:
 مرقبای ویرا نهایت است. حر، تا: بقاء ورا نهایت است. کر: بقاء ورا نهایت نیست.

۲ - ما: نهایت بود مجاز. یو: نهایت بود باقی بمجاز. قل، حر، پا، کر: نهایت باشد باقی بمجاز. تا: نهایت باشد باقی باشد
 بمجازیت. ما، قل، حر، پا، کر: باقی. یو، تا: و باقی.

۲، ۳ - ما: خدای است که مرقبای ورا. یو: خدای است جل ذکره که مرقبای ورا. قل: خدایست عزوجل که مرقبای
 ویرا. حر: خدایست تعالی بقاء ویرا. پا، کر: خدایست عزوجل که مرقبای ورا. تا: خدایست که بقاء ویرا.

۳ - ما، یو، قل، پا، کر: ویست. حر، تا: اوست.

۳، ۴ - ما، قل، حر: از پس نیست کردن باقی بماند. یو: از پس نیست کرده باقی باید. پا، کر: از پس نیست کرده
 باقی ماند. تا: پس از نیست کردن بی شک باقی ماند.

۴ - ما، حر، پا، کر: و آخر مکان ثری. یو: و آخر ثری. قل، تا: و آخر مکان ثری است.

۵ - ما، یو، قل، حر، تا: و از عرش. پا، کر: عرش. ما، مرحق را. یو: مرحق را جل ذکره. قل، پا، کر:
 مرحق را عزوجل. حر، تا: حق را.

۵، ۶ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: زیرا که (کی) آفریدگار (آفریده کار) مکان ویست. تا: زیرا که حق آفریده کار مکان اوست.

۶ - در نسخه یو: زیرا که آفریده کار بیش از مکان بود و باشد که مکان نباشد و نباشد که حق نباشد. ما، پا، کر: پس
 بود. قل: پس وقتی بود که. حر: پس حق بود که. تا: پس خدای بود. یو، قل، پا، کر، تا: و آفریدگار.
 حر: و او آفریدگار.

۶، ۷ - ما: آفریدن بوذ باشد که مکان. قل، تا: آفریده باشد و باشد که مکان. حر: مکان باشد و باشد که مکان.
 پا، کر: آفریده بوده باشد که مکان.

۷ - ما، یو، حر، تا: و حق باشد. قل: و حق عزوجل باشد. پا، کر: و نباشد که حق نباشد. ما، یو، قل، حر، ←

الْمُتَعَالَى عَنِ الْأَشْبَاهِ وَالْأَضْدَادِ وَالْأَشْكَالِ - برتر است از آنک وُرَاشِبَهُ بُودِیَا ضِدًّا | یاشِکَلِ .
 پس خدای را ، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى ، شِبْهَ نِیْسْت ، از بهرِ آنک ، شِبْهَیْنِ آن باشند که مُشَارِکِ
 بُوْنِدِ اندر حکم ، از آن روی که شِبْهَ باشند . اگر مر اورا شبیه بودی ، یا به کُلِّ وُجُوهِ بودی یا ۳
 به بعضِ وُجُوهِ ، اگر به کُلِّ وُجُوهِ مر اورا شبیه بودی به کُلِّ وُجُوهِ إله بودی ، آن گاه إلهَیْنِ
 لازم آمدی ، وَالْهَیْنِ مُحَالِ است ، چنانک از این پس یاد کنیم ، و اگر شبیه بودی به بعضی وُجُوهِ ،
 از آن وجهِ إله بایستی ، و این نیز هم مُحَالِ است ، زیرا که چون إلهَیْتِ مر غیرِ وی را جایز نیست ۶

← کر : نیست کننده مکان وی است (ویست) . تا : نسبت کننده مکان اوست .

۸ - ما ، پا ، کر : چیز باقی ماند از بس نیست کردن چیز لامحاله . یو : از بس آن چیز باقی باید لامحاله . قل : چیزها باقی
 بماند از بس نیست کردن چیزها لامحال و قوله . حر : چیز باقی بماند بعد از آن نیست کردن چیز لامحاله . تا : چیز
 لامحاله باقی ماند از بس نیست کردن چیز .

۱ - ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : برتر است از آنک . تا : بزرگوارتر از آن است که . ما : ورا شبه بود یا ضد یا شکل . یو :
 مرورا شبیه بود یا ضد یا شکل . قل ، پا ، کر : ویرا (مرورا) شبه بود یا ضد بود یا شکل بود . حر : ویرا شبه باشد یا
 ضد یا شکل . تا : اورا شبیه یا ضد یا شکل بود .

۲ - ما : بس خدای را سبحانه و تعالی شبه . یو : بس خدای را تعالی شبیه . قل : بس خدای را عزوجل شبه . حر : بس خداوند را
 جل جلاله شبه . پا ، کر : پس خدای را عزوجل شبیه . تا : خدای را جل و عز شبه . ما : از بهر آنک شبیهی آن بودند
 که مشارک بودند . یو : که شبیه مشارک بود . قل : از بهر آنکه شبیهی آن بودند که مشارک بودند . حر : از بهر آنک
 شبیهی آن باشند که مشارک بودند . پا ، کر : از بهر آنکه شبیهی (کر : شبیهی) آن بود که مشابه بودند . تا : از بهر آنکه
 شبیهی آن باشند که مشارک باشند .

۳ - ما : روی که شبه باشند . یو : روکه شبیه باشد . قل ، پا ، کر : روی (رو) که شبیه باشند . حر : روی که شبه باشند .
 تا : وجه که شبه باشند . ما ، یو ، قل ، حر : اگر مرورا شبیه . پا ، کر : ار مرورا شبیه . تا : و اگر خدای را شبه .
 ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : بودی . تا : شبه بودی .

۴ - ما ، قل ، پا ، کر : مرورا (مرورا) شبیه بودی . یو : بود که . حر ، تا : اورا شبه بودی . ما ، قل ، حر ، تا : انگاه .
 یو ، پا ، کر : آنکه .

۵ - ما : ازین بس یاد کنیم . یو : بس ازین یاد کنیم . قل ، پا ، کر : از بس یاد کنیم . حر : بعد ازین یاد کنیم . تا : بعد ازین
 یاد کنیم انشاء الله تعالی . ما ، یو ، قل : و اگر شبیه بودی ببعضی (یو ، قل : ببعض) و جوه . حر ، تا : و اگر شبه
 بودی ببعضی (ببعض) از جوه . پا ، کر : و شبیه بودی ببعضی و جوه از وجه (کر : از اوجه) .

۶ - ما ، قل : و این نیز هم محالست . یو : و این همه محال بود . حر ، تا : و این نیز محالست . پا ، کر : و این نیز محال بود .
 ما ، پا ، کر : زیرا که چون الهیت مر غیر ویرا (پا ، کر : ویرا) . یو : زیرا که چون الهیت غیر ویرا . قل : زیرا که چون
 الهیت مر غیر ویرا . حر : زیرا که چون الهیت . تا : از بهر آنکه چون الهیت غیر ویرا .

به کُلُّ وُجوه، هم جایز نیست به بعضی وجوه. از بهر آنک، فسادى که به کُلُّ وُجوه لازم آید، هم آن فساد به بعضی وُجوه لازم آید.

۳ و نیز وُراضدن نیست، از بهر آنک، حقیقتِ ضِدِّین آن باشد که مُتَنَافِیِّین باشد، و مُتَنَافِیِّین، لَا یَجْتَمِعَانِ فِی مَكَانٍ وَاحِدٍ وَلَا فِی زَمَانٍ وَاحِدٍ. چون، حَرَکَتِ باسُکون، و بیداری با خواب، و مَوْتِ با حیات، و آنچه بدین مانند. پس اگر مرحقِ راضد بودی، نشایستی وُجودِ خَلْقِ با وُجودِ حَقِّ به یک وقت. ۶ و اگر بشایستی وُجودِ خَلْقِ با ضِدِّی، فنایِ حَقِّ لازم آمدی. از بهر آنک، هر ضِدِّی که موجود آید، مَرَضٌ خویش را نفی کند لا مَحَالَةَ. چون خَلْقٌ موجود آمدند، و حَقُّ باقی است، دُرُست شد که خَلْقٌ مَرْحُوقٌ را ضِدِّ نیست. و نیز دیگر معنی آن است، که اگر ضِدُّ رو باشد مثل رو باشد، زیرا که،

۱ - ما، قل، حر: هم. یو، کر، پا، تا: هم جنان (همجنان). . ما، حر: بیعضی. یو، قل، پا، کر: بیعض. تا: اورا بکل. . ما، یو، قل، حر: از بهر آنک. پا، کر: از بهر آنکه. تا: لازم آید همان. . ما، یو، کر، پا: فسادى که. تا: فسادی که. قل: ان فسادی کی. حر: همان فساد که. . ما، تا: لازم آید همان فساد. قل، کر، پا: لازم آید هم ان فساد. یو: لازم آمدی هم ان فساد. حر: لازم آید.

۲ - ما، حر: بیعضی. یو، قل، کر، پا، تا: بیعض.

۳ - ما: ونیز وُرا. یو، کر، پا: ونیز مرورا. قل: ونیز هم مرورا. حر: واکر ویرا شبیه بودی بیعض وجوه از آن وجه الهه بایستی و ازان وجه که شبیه نبودى الهه نبودى آنکه لازم آمدى یک چیز هم الهه و هم نه الهه و این محالست و نیز ویرا. تا: واکر اورا شبه بودى بیعض وجوه ازان وجه الهه بایستی و ازان وجه که شبه نبودى نه الهه بودى آنکه لازم آمدى یک شیء هم الهه و هم نه الهه و این محال است و نیز اورا. . ما، یو، قل، حر، تا: ضدین ان. کر، پا: ضدبران. . ما: که متنافیین باشد و متنافیین. یو: که متنافیین بوند و متنافیین. قل: که متنافیین بوند و متنافیین بوند. حر: که متناقض بوند و متناقضین. کر، پا: که متنافیین بوند و متنافیان. تا: که متنافیین و متنافیین باشند.

۴ - ما، کر، پا: جون: یو، حر: جنانک. قل: جنان جون. تا: جنانکه.

۵ - ما، یو، حر: باحیوة. قل: باحیات و نور باظلمت. کر: باحیوت. پا: باحیات. تا: بحیوة و نور باظلمت. . ما، یو: و آنچه بدین. قل، کر، پا، تا: و آنچه بدین. حر: و آنچه باین. . ما، قل، پا: مرحق را ضد بودى. یو، کر: مرحق را ضد رو بودى. حر، تا: حق را ضد بودى. . ما، قل، حر، تا: حق. یو، کر، پا: حق عزوجل.

۶ - ما، یو، قل، کر، پا: واکر بشایستی. حر: واکر شایستی. تا: نشایستی واکر شایستی. . ما: با ضدى حق. یو: با ضدى. قل، پا، کر: با ضدى. حر: با ضدى. تا: با ضد. . ما، یو، قل: از بهر آنک. حر: ازان که. کر، پا، تا: از بهر آنکه. . ما، قل، تا: هر ضدى که موجود آید مر. (تا: آید). یو: هر ضد که موجود آید مر. حر، کر، پا: هر ضدى که بوجود آید. (کر: آید مر. پا: آمد مر).

۷ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: لا محالة. تا: ناچار. . ما: جون. یو، قل، حر، پا، کر، تا: بس جون. . ما، یو، قل، تا: موجود آمدند. حر، کر، پا: بوجود آمدند. . ما، یو، حر، پا، کر، تا: وحق. قل: وحق عزوجل.

۸، ۷ - ما: درست شد که مرحق را ضد. یو، پا، کر: درست شد که خلق مرحق را ضد. قل: درست شود کی ←

هر دو چیزی که ضدین باشند، این مر آن را مثل باشد از رویِ ضدی، و آن مر این را مثل باشد از رویِ ضدی، زیرا که این ضد آن باشد، و آن ضد این باشد. پس درست شد که اندر اثباتِ ضدین اثباتِ مثلین لازم آید، و ما درست کردیم که مر اورا مثل روا نیست، به همان دلیل درست شد که ۳ مر اورا ضد روا نیست، و معنی شکل هم به معنی مثل باشد. آنچه اندر مثل یاد کردیم، جواب اندر شکل همان است. قَوْلُهُ:

الدَّالُّ لِحَلْقِهِ عَلَىٰ وَحْدَانِيَّتِهِ بِأَعْلَامِهِ وَآيَاتِهِ — راه نماینده است مر خلقِ خویش را بر یگانگی ۶ خویش به نشانی‌ها و حُجَّت‌هایِ خویش.

اندر این سخن، بیان آن است، که راه نماینده خدای است، نه آیات و علامات. از بهر آنکه،

← خلق مر حق را ضد. حر: درست شد که خلق حق را ضد. تا: پس درست کشت که حق ضد خلق.

۸ — ما، قل، حر، تا: ضد روا باشد مثل روا باشد. یو، پا، کر: ضد روا بودی مثل روا بودی. ما، یو، قل، پا، کر: زیرا که (زیرا که) هر دو چیزی. حر: زیرا که هر چیزی. تا: از بهر آنکه دو چیز.

۱ — ما، یو، قل، پا، کر: این مر انرا مثل باشد. حر: این انرا مثل باشند. تا: ان این را مثل باشد.

۲ — ما: از رویِ ضدی زیرا که این ضد ان باشد و ان ضد این باشد پس درست شد که اندر اثبات. یو: و ان ضد این درست شد که اثبات. قل: از رویِ ضدی و ان مر این را مثل باشد از رویِ ضدی زیرا که این ضد ان باشد و ان ضد این باشد پس درست شود که باثبات. حر: از رویِ ضدی و آن این را ضد باشد از رویِ ضدی زیرا که این ضد آن باشد و ان ضد این پس درست شد که باثبات. پا، کر: و ان مثل این پس درست شد که اثبات. تا: از رویِ ضدی و این ان را مثل باشد از رویِ ضدی زیرا که این ضد ان باشد و ان ضد این پس درست شد که باثبات.

۳ — ما: و ما درست کردیم که مر اورا مثل روا. یو، پا، کر: و ما درست کردیم که ویرا (ورا) مثل روا. حر: و ما درست کردیم که ویرا مثل. قل: و چون شود کورا مثل روا. تا: و ما درست کردیم که خدای را مثل. ما، یو، قل، حر، پا، کر: بهمان. تا: هم بان. ما، یو: درست شد که مرورا. قل، تا: درست شود کورا (که اورا). حر: درست شد که مثلین لازم آید اورا. پا: درست شد که اورا. کر: درست شد که ورا.

۴ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: و معنی. حر: و نیز. ما، حر: بمعنی. یو، قل، پا، تا: معنی. کر: بشی. نسخه بدل: بدل، مشعر. ما، حر: انج اندر مثل. یو: انج در مثل. قل، پا، کر: انج اندر مثل. تا: و انج در مثل.

۴، ۵ — ما، قل، پا، کر: جواب اندر شکل همانست. یو: جواب در شکل همانست. حر: جواب در شکل همان باشد. تا: در شکل جواب همانست.

۶ — ما، یو، حر، پا، کر، تا: الدال. قل: قوله الدال. ما، قل، حر، تا: راه. یو، پا، کر: ره. ما، یو، قل، حر، پا، کر: خویش را بر یگانگی. تا: خود را بیکانگی.

۷ — ما: بنشانها و حجتها. یو: بنشانها و حجتها. قل: بنشانها و حجتها. حر، پا، کر: بنشانها و حجتها. تا: بنشانها و حجتها.

۸ — ما، یو، قل، تا: اندرین (تا: درین) سخن بیان است. حر: درین سخن بسیارست. پا: اندرین سخن بیانست. ←

اگر آیات و علامات راه‌نماینده بودی، هَرَكْ، آیات و علامات دیدی راه‌یافتی. پس، چون کافر آیات و علامات همی‌بیند هم چنانک مؤمن، و مؤمن راه‌می‌یابد و کافر نه، درست شد که نفس آیات و علامات راه‌نماینده‌اند، که سبب‌اند مر راه‌یافتن را، و راه‌نماینده، خدای، عَزَّوَجَلَّ است. این است معنی قولِ خدای، عَزَّوَجَلَّ: «... وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ .» ، و نیز گفت: « وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ،» . پس درست شد که علتِ هدایتِ مشیتِ خدای است، تا وی نخواهد، بنده به راه باز نیاید، و تا نماید راه نبیند. و این آیات و علامات که سبب‌اند راه‌یافتن بنده را، و وجه آن است: چون بنده بنگرد اندر چیزها و اندر تغییرِ حالِ ایشان، دلیل گردد و را بر حدّثِ ایشان.

ما - ۵

← در نسخه کر: از، اندر این سخن، تا، راه‌نماینده، نیامده است. • ما، تا: راه‌نماینده خدای (تا: خدای) است. یو: راه‌نماینده خداوند است جل ذکره. قل، پا: راه‌نماینده خداست عزوجل. حر: راه‌نماینده خلق خداست عزوجل.

۱ - ما: بودی هَرَكْ. یو، پا، کر، تا: بودندی هر که. قل: بودندی هر کی. در نسخه حر: از، راه‌نماینده بودی، تا، راه‌یافتی، نیامده است. • ما: دیدی. یو، قل، پا، کر، تا: بدیدی.

۲ - ما: همی‌بیند همچنانک جون مومن. یو: می‌بیند مومن. حر: می‌بیند همچنانک مؤمن. پا، کر: همی‌بیند همچنان مومن. تا: می‌بیند همچنانکه مومن. • ما، یو، حر، پا، کر، تا: درست شد. قل: درست شود.

۳ - ما: نه‌اند که سبب‌اند مر راه‌یافتن را. یو: نیست و لکن سبب‌اند. قل: نیست چه سبب‌اند مر راه‌یافتن را. حر: نیست که ایشان سبب‌اند راه‌یافتن را. پا، کر: نیند و لکن سبب‌اند مر راه‌یافتن را. تا: نیستند سبب‌اند راه‌یافتن را. • ما: خدای عزوجل است. یو: حق است جل جلاله. قل: خداست عزوجل. پا، کر، تا: خداست جل وعز.

۴ - ما، قل: خدای عزوجل. حر: خدای تعالی. پا، کر: ایزد عزوجل. تا: خدای تعالی که. یو: ندارد. • و ما تغنی... آیه ۱۰۱، سوره ۱۰ (سوره یونس). قل انظروا ما ذا فی السموات و الارض و ما تغنی الآيات و النذیر عن قوم لا یؤمنون. • ما، قل، حر، پا، کر، تا: و نیز گفت. یو: و گفت.

۵ - و لو اننا... آیه ۱۱۱، سوره ۶ (سوره الانعام). و لو اننا نزلنا الیهم الملائکة و کلمهم الموتی و حشرنا علیهم کل شیء قبالا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله و لکن اکثرهم یجهلون. در نسخه حر: از، و کلمهم، تا، ان یشاء الله، نیامده است.

۶ - ما، قل، پا، کر، تا: بس درست شد. یو: درست شد. حر: بس درست شود. • ما، یو، قل، حر: علت هدایت مشیت خدای است (یو: خدای است جل ذکره) (خدایست). پا: علت هدایت مشیت خدایست عزوجل. کر: علت هدایت (نسخه بدل: راه نمودن) خداست عزوجل. تا: علت هدایت مشیت خداوند است.

۷ - ما، قل، پا: به راه باز نیاید و تا نماید راه. حر: راه نیابد و تا او راه نماید راه. کر: باز نیاید و تا نماید راه. تا: به راه باز نیاید و تا راه نماید. در نسخه یو: از، و تا نماید، تا، وجه، نیامده است. • ما، قل، حر، تا: و این. پا، کر: و.

• ما: سبب‌اند. قل، پا، کر: کی (که) سبب‌اند (سببند). حر، تا: سبب. • ما، قل، پا، کر، تا: راه (مر راه) یافتن بنده را. حر: راه یافتن‌اند.

←

از بهر آنک، تغیر دلیلِ حَدَث است، و بر قدیم تغیر روا نیست. چون تغیر دلیل گشت بر مُحَدَّثِ این جواهر و اجسام، باز از آن جا بگذرد، و دلیل کند بر آنک مرایشان را مُحَدَّثِی است. از بهر آنک، مُحَدَّثِ مفعول بُود، و مفعول را از فاعل چاره نیست، و مصنوع را از صانع چاره نیست، و مُحَدَّثِ را از مُحَدَّثِ چاره نیست. ۳ پس چون دُرُست گشت که عالم را صانع است، از آن جا بگذرد، و دلیل کند بر یگانگی صانع. و آن اِتِّفَاقِ تدبیر است که عالم بر یک نهاد می باشد، از آن حد که نهادند همی نگذرد، دُرُست شد که صانع و مُدبِّر یکی است، از بهر آنک، چون مُدبِّر آن بسیار گردند. اندر تدبیر اختلاف افتد، و چون ۶ مختلف افتد، خَلَلِ اندر مُدبِّر آن آید. و چنانک منافع آسمان با منافع زمین مُتَّصِلِ است، اگر صانع دو بودندی، منفعت آسمان با منفعت زمین مُتَّصِلِ نگشتی، بل که منقطع گشتی، و خَلَلِ به مُلْکِ

← ۸، ۷ — ما: وجه انست. یو، پا، کر: وجه اینست که. قل، تا: وجه انست کی (که). حر: و وجه دیگر انست که. ۸ — ما، یو، قل، پا، کر: اندر. قل، تا: در. ما: تغیر حال. یو: تغیر احوال. قل، حر، پا، کر، تا: تغیر احوال. ما، تا: دلیل کردد ورا (اورا) بر. یو: دلیل کردد اورا از. قل: دلیل کند ورا بر. حر: دلیل کردد ویرا بر. پا، کر: دلیل کردد اورا (ورا) این.

- ۱ — ما، قل، تا: تغیر. یو، حر، پا، کر: تغیر. ما، یو، قل، پا، کر، تا: حدث. حر: حدیث. ما، حر: و بر قدیم تغیر. یو: زیرا که بر قدیم تغیر. قل: از بهر آنک بر قدیم تغیر. پا، کر: از بهر آنکه بر قدیم تغیر (تغیر). تا: و از جهة آنکه تغیر بر قدیم. ۲، ۱ — ما، یو، پا، کر، تا: این جواهر. قل، حر: جواهر.
- ۲ — ما، حر، پا، کر، تا: از انجا. یو، قل: از اینجا. ما، کر: دلیل. یو، قل، حر، پا، تا: و دلیل. ما، قل، پا، کر: مرایشان را محدث است. یو، حر: مرایشان را (ایشان را) محدثی است. تا: ایشان را محدث است.
- ۳ — ما، قل، پا، کر، تا: از صانع چاره نیست و محدث را از محدث (محدثی) چاره نیست، یو: از صانع و محدث را از محدث. حر: از محدث چاره نیست.
- ۴ — ما، یو، قل، پا، کر: بس جون. حر، تا: جون. ما، یو، قل، حر، پا، کر: کشت. تا: باشد. ما، تا: از انجا. یو، قل، حر، پا، کر: از اینجا. ما: دلیل. یو، قل، حر، پا، کر، تا: و دلیل.
- ۵ — ما: مدبر است (نسخه بدل ما: تدبیر است) که عالم. یو، حر، پا، کر: تدبیر است که همه عالم. قل: تدبیر است کی عالم. تا: تدبیر است که. ما، یو، قل، حر، پا، کر: بر یک. تا: بر یک حد. ما، یو، پا، کر، تا: می باشد (میباشد). قل: همی باشد. حر: است. ما، یو، قل، حر، پا، تا: حد. تا: حد و قاعده. ما: نهادند همی نکذرد. یو: نهادند همی نکذرد. قل، پا، کر: نهادند همی نکردد. حر: نهادند است نکذرد. تا: که نهادند اند نمیگردد.
- ۶ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: که صانع. حر: صانع. ما، یو، قل، حر، کر، تا: یکی است (یکیست). پا: یکی بود. ما، یو، قل، پا، کر: اندر. حر، تا: در. ما، قل، حر: اختلاف افتد. یو، پا، کر، تا: خلاف افتد.
- ۷ — ما: مختلف افتد. یو، قل، حر، پا، کر: مختلف کردد. تا: مختلف گشت. ما: اندر مدبران آید. یو: اندر مدبران اندر آید. قل: اندر مدبرات آید. حر: در مدبرات افتد. پا، کر: اندر مدبرات اندر آید. تا: در مدبرات در آید. ←

اندر آمدی . پس ، چون فلک همی گردد بر نهادِ خویش ، نه فزاید و نه کاهش ، و روز را حدی است که از وی نگذرد ، و شب را هم چنین ، و سال و ماه هم چنین ، درست شد که مُدَبِّرِ عَالَمِ یَکِی است .
 ۳ بیان این آن است : که مردی به بیابانی بگذرد ، و او را تَمَنَّا افتد که بایستی که این خالکُ خشت گشتی و برهم نشستی ، تا دیوار گشتی ، تا اندر این بیابانِ رِباطی گشتی ، بی آنک کسی وُرا بانی بودی ، این مرد از شمارِ دیوانگان بُود ، و مرورا از عقل نصیب نباشد . پس اَعْجوبه اندر نهاد زمین و آسمان از آن رِباط بیش تر ، و اَعْجوبه اندر آفرینشِ آدمی از این همه بیش تر . چون ، همی روا نباشد رِباطی بی بانی ، مُحال باشد آسمان و زمین بی صانع ، یا آدمی ، با چندین تدبیر لطیف

← ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : بامناف . تا : بمنافع .

۸، ۷ — ما : اگر صانع دو بودندی منفعت آسمان بامنفعت زمین متصل نکشتی بل که منقطع کشتی و خلل . یو : اگر صانع دو بودی بامنفعت زمین منقطع کشتی و خرابی . قل ، تا : اگر (و اگر) صانع دو بودندی (بودی) بامنفعت آسمان یا منفعت زمین منقطع کشتی و خرابی . حر : اگر صانع دو بودی بامنفعت آسمان یا منفعت منقطع کشتی و خلل . پا ، کر : و اگر صانع دو بودی منفعت آسمان بامنفعت زمین منقطع کشتی و خرابی .

۱ — ما ، یو ، قل ، پا ، کر : اندر آمدی . حر ، تا : در آمدی (در آمدی) . ما ، یو ، قل ، پا ، کر : همی گردد . حر ، تا : می گردد . ما : نگاهد و نغزاید روز . یو ، حر ، پا ، کر : نه فزاید و نکاهد (نه کاهش) و روز . قل : نه فزاید و نه کاهش روز . تا : و نغزاید و نگاهد و روز . ما ، یو ، قل ، پا ، کر : حدی است (حدیست) . حر : حدیست . تا : حدیست .
 ۲ — ما ، تا : نکذرد . یو ، قل : اندر نکذرد . حر ، پا ، کر : در نکذرد . ما ، یو ، قل ، پا ، کر : همچنین . حر : حدیست که از وی در نکذرد . تا : انچنین . ما ، قل ، حر : و ماه . یو ، تا : و ماه را . پا ، کر : و مه . ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : درست شد . تا : درست کشت .

۳ — ما : بیان این . یو : بیان . قل ، حر ، پا ، کر ، تا : و بیان این . ما : که مردی . یو ، قل ، کر ، تا : که اگر مردی . حر ، پا : اگر مردی . ما ، حر ، تا : و او را تمنی (تمنّا) . یو ، قل : مرورا تمنی . پا ، کر : و مرورا تمنی .

۴ — ما ، قل ، تا : و برهم نشستی تا دیوار کشتی تا اندرین (تا : یادین) . یو : تا اندرین . حر : و برهم نشستی تا درین . پا ، کر : تا اندرین . ما ، یو ، قل ، پا ، کر ، تا : رِباطی . حر : رِباط . ما : کسی ورا . یو : کسی مرورا . قل ، حر : کسی او را . پا ، کر : مرورا . تا : کس او را . در نسخهٔ تا ، همه جا ، بجای ، وی ، او ، آمده است .

۵ — ما : دیوانگان بود . یو ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : دیوانگان (دیوانه‌گان) باشد . ما ، یو ، قل ، حر : نصیب نباشد . پا ، کر : نصیبی نباشد . تا : هیچ نصیب نبود . ما ، قل ، پا ، کر : اندر نهاد . یو : از نهاد . قل : بر . تا : در نهاد .

۶ — ما ، یو ، قل ، پا ، کر : از آن رِباط بیشتر . حر : بیشتر از رِباطیست . در نسخهٔ حر : بجای اندر ، همه جا ، در ، آمده است . تا : از آن بیشتر است . ما ، یو ، قل ، حر ، پا : از این همه (اینهمه) . کر ، تا : از این هم .

۷ — ما ، یو ، قل ، پا ، کر : همی روا نباشد . حر : روا نباشد . تا : روا نبود . ما ، قل ، حر ، تا : رِباطی . یو : دنیا . پا ، کر : بنایی . ما ، یو ، قل ، پا ، کر : مُحال باشد . حر ، تا : مُحال بود . ما ، حر ، تا : یا آدمی با چندین . یو : یا آدمی ←

اندر وی، بی‌مدبّر. باز از آن‌جا بگذرد، دلیل کند بر بی‌چگونگیِ صانع. از بهر آنک، چون دلیلِ
 قایم‌گشت بر آنک همه مصنوع‌اند و مفعول‌اند، و هیچ صنّع به صانع نماند، درُست شود بی‌چونی
 صانع، چون، بنا به بانی نماند، و مخیط به خیاط نماند، و مصنوع به صانع نماند. باز از آن‌جا بگذرد،^۳
 دلیل کند بر علمِ صانع به اِتِّفاقِ تدبیر. از بهر آنک، هر صانعی که عالم نباشد، تدبیرِ وی مُتَّفِق
 نباشد، بَلْ که مُخْتَلِفِ افتد، باز دلیل کند بر قدرتِ صانع، و آن، محکمی تدبیرهای وی است،
 زیرا که فعلِ مُحَكَّم و مُتَّقَنٌ موجود نیاید مگر از فاعلِ عالمِ قادر، این است معنی قولِ قایل:^۶

وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ وَاحِدٌ

قَوْلُهُ: اَلْمُتَعَرِّفِ اِلَىٰ اَوْلِيَآئِهِ بِاَسْمَائِهِ وَنُعُوْتِهِ وَصِفَاتِهِ - گفت، شناخته‌گردانیده‌است

خویشان را به دوستانِ خویش به نام‌ها و نَعْت‌ها و صفت‌های خویش.^۹

← باجندان. قل: با آدمی باجندین. پا: و آدمی باجندین. کر: تا آدمی باجندین.

۱ - ما، قل، تا: بی‌مدبر. یو: بی‌مدبری اولی‌تر که محال بود. حر، پا، کر: بی‌مدبر اولی‌تر. (اولی‌تر) که محال باشد.
 . ما: باز از اینجا. یو، قل، حر، کر: و باز (باز) از اینجا. پا: باز از اینجا. تا: پس از اینجا. . ما، حر، تا: دلیل، یو،
 قل، پا، کر: و دلیل. . ما، یو، حر، پا، کر: بر بی‌جکونگی (بیجکونگی). قل، تا: بر بی‌جونی. . درسه‌نسخه یو،
 پا، کر: از، از بهر آنک، تا، چون بنا، نیامده‌است.

۲ - ما، یو، قل، تا: و مفعول‌اند (مفعولند). حر: و مفعول. . ما، یو، قل: شود بی‌جونی. حر: شود بی‌جکونگی. تا: شد بی‌جونی.

۳ - ما: چون بنا. قل: جنان چون بنا. حر: چنانک بنا. پا، کر: چنانکه بنا. تا: و چنانکه بنا. . ما: و محیط بجائز.
 یو، قل، حر، پا، کر، تا: و محیط (مخیط) بخیط. . ما، یو، پا، کر، تا: و مصنوع بصانع. قل: و مصبوغ بصایغ.
 حر: مصنوع بصانع. . ما: باز از اینجا. یو، پا: باز از اینجا. قل، حر: و باز از اینجا. کر: از اینجا. تا: و چون از اینجا.

۴ - ما، حر، پا، کر: باتفاق. یو، قل، تا: باتساق. . ما، یو، قل، حر، تا: هر صانعی که. پا، کر: صانع اکر. . ما، یو،
 قل، حر، پا، کر: نباشد. تا: نباشد تدبیر را.

۵، ۴ - ما، حر، پا، کر: متفق نباشد. یو: متقن نباشد. قل، تا: متفق نیاید.

۵ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: افتد. حر: باشد. . ما، قل، حر: باز دلیل کند بر. یو، پا، کر: باز دلیل. تا: و دلیل.
 . ما، یو، قل، حر، پا، تا: صانع. کر: صانع کند. . ما، یو، قل، پا، کر: و ان محکمی. حر: و ان محکم. تا: و این محکمی.

۶ - ما، قل، حر: زیرا که. یو: از بهر آنک. پا، کر، تا: از بهر آنکه. . ما: محکم و متقن موجود نیاید. یو، پا: محکم متقن
 نیاید. قل، تا: محکم متقن موجود نیاید. حر: محکم متفق متقن بوجود نیاید. کر: محکم متفق نیاید. . ما، کر، تا:
 فاعل عالم قادر. یو، پا: فاعل عالم. قل: فاعلی حی عالم قادر. حر: فاعل عالم وقادر. . ما، یو، حر، کر، تا: این است
 (اینست). قل: آنست. . ما، یو، پا، کر: قول قایل. قل، تا، حر: قایل (قول قایل) که چنین گوید (می‌گوید):
 یا (ایا) عجبا کیف یعضی الاله ام کیف یجده الجاحد و فی کل شیء له آیه تذل علی انه واحد. ←

وَنَعْتُ وَصِفْتُ هِرْدِيكِي بِأَسْمَائِهِ وَفَيْدَةُ أَيْنَ سَخْنِ أَنْ أَسْتُ ، كَمَا مَرَّ أَوْرَا كَهْدُوسْتَانِ بِشِنَاخْتَنْدِ ،
 بَدَانِ شِنَاخْتَنْدِ ، كَهْ خُوِيَشْتَنْ رَا بَهْدُوسْتَانِ شِنَاخْتَهْ كَرْدَانِيدِ ، تَا عَلَّتِ مَعْرِفَتِ خَلْقِ دَاذَنْ وِي بِأَسْمَائِهِ ،
 ۳ نَهْ طَلَبِ كَرْدَنْ خَلْقِ . جُنَانِكِ خُدَايِ ، عَزَّ وَجَلَّ ، كَقْتِ : « ... وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ ، »
 وِپِغَامِ بَرِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، كَقْتِ : « وَاللَّهُ لَوْلَا اللَّهُ مَا أَهْتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا ، » .
 باز كَقْتِ : بِأَسْمَائِهِ وَنُعُوتِهِ وَصِفَاتِهِ . خُوِيَشْتَنْ رَا بَهْأَيْشَانِ ، بَهْ نَامِ هَا وَنَعْتِ هَا وَصِفَتِ هَا

ما - ۶

← ۷ - ما : دليل . يو ، قل ، حر ، پا ، كر ، تا : تدل .

۸ - ما ، قل : وقوله المعترف . يو ، حر ، پا ، كر ، تا : المتعرف . ما ، يو ، قل ، پا ، كر ، تا : باسمائه (باسمائه) ونعوتها وصفاته .
 حر : ندارد . ما ، يو ، حر : كفت . تا : و . قل ، پا ، كر : ندارد . ما ، كر داننده . يو ، قل ، پا ، كر ، تا : كر داننده .
 حر : كر داننده .

۹ - ما ، يو ، قل ، پا ، كر : خويشتن را . حر : خويشتن . تا : خود را . ما ، يو ، قل ، پا ، كر ، تا : ونعتها . حر : ونعتها .
 ما ، يو ، قل ، حر ، پا : وصفتهای . كر ، تا : وصفتهای (نسخه بدل كر : صفتهاء خويش) .

۱ - ما : كه مرورا دوستان كه شناختند بان . يو ، پا : كه مرورا كه دوستان بشناختند بدان . قل ، حر : كه مرورا (كه اورا)
 دوستان كه بشناختند بدان (حر : بدان ، ندارد) . كر : كه مرورا دوستان بشناختند بدان . تا : كه دوستانكه اورا
 بشناخته اند بدان .

۲ - ما ، يو ، قل ، پا ، كر : شناختند كه . تا : بشناخته اند كه . حر : ندارد . ما ، حر : كه خويشتن را بدوستان . يو ، تا :
 كه خود را بدیشان (برایشان) . قل : كي خويشتن را بايشان . پا ، كر : كه خويشتن را بدیشان . ما ، حر : داذن وِي
 باشد . در حاشيه نسخه ما ، چنين آمده است . يعنى شناسا كر دانيدن وِي باشد . يو ، قل ، پا ، كر ، تا : شناسا كر دانيدن
 وِي (او) باشد .

۳ - ما ، قل ، پا ، كر : جنانك (چنانكه) خدای عزوجل كفت . يو : جنانك كفت جل ذكره . حر : كفت . تا : جنانكه
 ميگويد . ما كذا ... آيه ۴۳ ، سورة ۷ (سورة الاعراف) . ونزعنا ما في صدورهم من غل تجري من تحتهم الانهار
 وقالوا الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ونودوا ان تلکم الجنة
 اورثتموها بما كنتم تعملون .

۴ - ما : وياران بيغامبر صلوات الله عليه وسلم كفتند واله (در حاشيه نسخه ما : وفي نسخة بيغامبر كفت) . يو ، قل : وبيغامبر
 صلى الله عليه وسلم فرمود (كفت) واله . حر : وبيغامبر كفت عليه السلام واله . پا ، كر : وبيغامبر كفت صلى الله عليه
 وسلم . تا : وبيغامبر عليه السلام ميگويد واله .

۵ - ما ، يو ، حر ، پا ، كر : باز . قل : و باز . تا : پس . ما : خويشتن را بايشان بنامها ونعتها وصفتهای خويش شناسا كر دانيد .
 يو ، حر : خويشتن را بدیشان (برایشان) شناخته كر دانيد بنامها ونعتها وصفتهاء خويش . قل : خويشتن را كي بايشان
 شناخته كر دانيد بنامها ونعتها وصفتهاء خويش كر دانيد . پا ، كر : خويشتن را كه بدیشان شناخته كر دانيد بنامها ونعتها
 وصفتهای خويش كر دانيد . تا : خود را كه بايشان شناخته كر دانيد بنامها ونعتها وصفتهای خود كر دانيد .

خویش شناسا گردانید. و بدان قبل به اوّل، گفت: بِأَعْلَامِهِ وَآيَاتِهِ. و اعلام و آیات مرعام را باشد. و اسما و نُعوت و صفات مرخاص را باشد. زیرا که اعلام و آیات فعل اند، و از آیات برفاعل دلیل کردن مرعام را است، و از اسم و نعت و صفت بر مُسَمّی^۱ و منعوت و موصوف دلیل کردن^۳ مرخاص را است. و دیگر معنی آن است، که درجه اوّل از فعل برفاعل دلیل کردن است، و درجه ثانی از صفت بر موصوف دلیل کردن است. و معنی شناختن به اسم و نعت و صفت آن است که چون دانستند کمالِ قُدرتِ وی و عجزِ خَلق، از وی بترسیدند، و از غیر وی نترسیدند. و چون دانستند^۶ کمالِ علمِ وی و قُصورِ علمِ خَلق، هِیَبَتِ از وی داشتند نه از غیر وی. و چون دانستند کمالِ غنایِ وی و فقرِ خَلق، طَمَعُ به وی داشتند نه به غیر وی. و چون دانستند بسیاریِ مَنّتِ وی و فضلِ وی، شَرْمُ از وی داشتند نه از غیر وی. و چون دانستند که از وی بی‌نیازی نیست، و از غیر وی بی‌نیازی است^۹،

- ۱ — ما: و بدان قبل باول گفت. یو: در فصل اول گفت. قل، حر، پا، کر: و بدان (بدان) فصل اول گفت. تا: و دران فصل اول گفت. ما، یو، حر، پا، کر، تا: باعلامه. قل: باعلامته. ما: و ایات مرعام. یو، تا: و اعلام و ایات عام. قل، پا، کر: و اعلام و ایات مرعام (عامه). حر: و ایات عام.
- ۲ — ما: اسما. یو، قل، حر، پا، کر، تا: و اسما. ما، یو، قل، پا، کر: مرخاص. حر، تا: خاص. ما، حر: را باشد زیرا کی (که). یو: را بود از انک. قل: راست زیرا کی. پا، کر، تا: زیرا که. ما: فعل است و از ایات بر فاعل. یو، قل، پا، کر: فعل اند و از فعل بفاعل (برفاعل). حر: فعل است و از فعل بر فاعل. تا: فعل باشد و از فعل بر فاعل.
- ۳ — ما، قل: مرعام. یو، حر، پا، کر، تا: عام.
- ۴ — ما، قل، پا، کر: مرخاص را است (ست) و (پا: و او، ندارد). یو، حر، تا: خاص راست. ما، قل، حر، پا، کر، تا: انست که درجه. یو: درجه. ما، یو، قل، حر، پا، کر: ثانی. تا: ثانیه.
- ۵ — ما، قل، تا: بر موصوف. یو، حر، پا، کر: بموصوف.
- ۶ — ما، قل، حر، پا، کر: دانستند کمال قدرت وی. یو: دانستند که کمال قدرت وی. تا: کمال قدرت او دانستند. ما، یو، قل، حر، پا، کر: خلق از وی. تا: خلق بدیدند از او. ما، قل، حر، پا، کر، تا: بترسیدند (ترسیدند) و از غیر وی (او). یو: ترسیدند و از غیر. پا: ترسیدند و چون از غیر وی. ما، یو، قل، حر، پا، کر، تا: نترسیدند. پا: ترسیدند. ما، قل، حر، پا، کر: و چون دانستند. یو، تا: و چون.
- ۷ — ما، قل، حر، پا، کر: خلق. یو، تا: خلق دانستند. ما، یو، قل، حر، پا، تا: داشتند. کر: دانستند. ما، یو، قل، حر، پا، کر: دانستند کمال. تا: کمال.
- ۸ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: خلق، تا: خلق دانستند (در نسخه تا: همه جا بجای، وی، او، آمده است). ما، یو، قل، حر، پا، کر: دانستند بسیاری. تا: بسیاری. ما، یو: منت وی. قل، حر، پا، کر، تا: منت. ما، یو، قل، حر، پا، کر: فضل وی. تا: فضل او بدانستند.
- ۸، ۹ — ما، یو، قل، پا، کر: شرم از وی داشتند نه از غیر وی. حر: منت از وی داشتند. تا: از و شرم داشتند نه از غیر او. ←

بر درِ وی ملازم بودند نه بر درِ غیرِ وی. و بدین معنی همه اسمارا بتوان گفتن. زیرا که همه اسمی به دو معانی اشارت کند، یا به لطف، یا به هیبت. و مقتضای لطف رجا است، و مقتضای هیبت خوف. ۳ و حقیقت رجا مشغول بودن به طاعت است، و حقیقت خوف ترکِ معصیت است. هر چند رجا قوی تر، بنده مطیع تر، و هر چند خوف قوی تر، بنده از معصیت دور تر. قوله:

الْمُقَرَّبِ أَسْرَارَهُمْ مِنْهُ - نَزْدِيكَ كُنْنَدَه اسْتِ سِرِّهَائِ دُوسْتَانِ خُویْشِ بَه خُویْشِ .

این سخن، اشارت است بدانکه، عَلَّتِ قُرْبِ خَلْقِ بَه حَقِّ، تقریبِ حق است مرایشان را، نه به قُربِ ایشان به وی. از بهر آنکه، همه خَلْقِ مَرَاوِرَا هَمِّ جُویْنِد، ولیکن آن همی یاود که وی

← ۹ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: از وی بی نیازی. تا: از وکزیر. ما، یو: بی نیازی است. قل، حر، پا، کر: بی نیازیست. تا: کزیرست.

۱ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: ملازم بودند. حر: ملازم شدند. ما، یو: و بدین معنی. قل، حر، پا، کر، تا: و برین معنی. ما، پا، کر: اسمارا بتوان گفتن زیرا که همه اسمی بدو (بردو) معانی (معنی). یو: اسمارا بتوان گفت که اسما بردو معنی. قل، تا: اسما (اسمارا) بتوان گفتن زیرا کی (که) همه اسمی بحقیقت بردو (بدو) معنی. حر: اسمارا توان گفتن زیرا که همه اسما بردو معنی.

۲ - ما: و مقتضای لطف. یو: و مقتضای لطف. قل: و مقتضای لطیف. حر، تا: و مقتضای لطف. پا، کر: و مقتضای لطف. ما، حر: هیبت خوف. یو: عین هیبت خوف. قل، پا، کر، تا: هیبت خوف است.

۳ - ما، قل، حر، تا: و حقیقت رجا. یو: و مقتضای رجا. پا، کر: و مقتضای رجا. ما، یو، قل، حر، پا، کر: بوذن (بودن) بطاعت است. تا: بودن است بطاعت. ما، یو، قل، حر، پا، کر: هر چند. تا: و هر چند.

۴ - ما، قل، حر، تا: بنده از. یو، پا، کر: از. ما: و قوله. قل: قوله. یو، حر، پا، کر، تا: ندارد.

۵ - ما، یو، حر، پا، کر، تا: کننده است. قل: کننده. ما: دوستان خویش بخویش (نسخه بدل: وی بخود). یو، پا، کر: دوستان بخویشان. قل: دوستان را بخویشان. حر: بندکان بخویشان. تا: دوستان را بخود. - حاشیه نسخه پا: اسرار جمع سراسر معنی راز و ممکن است که اینجا مراد بتوجه و معامله عرفا باشد بحضرت قدس یا مراد خلاصه قلب که عبارتست از روح و نفس ناطقه و چون جاذبه ازلی سابق الانعام است هیچ توجه و اقبال هر کس بی سابقه وی صورت نه بنده هر چند در حدیث قدسی که من تقرب الی شبرا تقربت الیه باعا ابتداء قربت بعبد نسبت فرموده باعتبار ظاهر تواند بود و بحقیقت مشیه و جاذبه ازلی سابق مشیتها و جذبات انسانیت و ماتشا که مبدی نعم قبل استحقاق اوست جل شانہ.

۶ - ما: این. یو، پا، کر، تا: و این سخن. قل، حر: این سخن. ما، قل: بدانکه. یو، پا، کر: بدان که (بدانکه). حر، تا: بآن که. ما، یو، قل: مرایشانرا نه بقرب. حر: ایشانرا نه تقرب. پا، کر: مرایشانرا نه تقریب. تا: ایشانرا نه بقرب.

۷ - ما، قل، حر: از بهر آنکه. یو: که. پا، کر: از آنکه. تا: از بهر آنکه. ما: خلق مرورا همی جویند. یو، قل، پا، کر: خلق و راهمی جویند. حر: ویرا خلق همی جویند. تا: خلق اورا همی جویند. ما، یو، حر، پا، کر: ولیکن. ←

راه دهد. پس چون نزدیک گرداند نزدیک شوند. بدان مقدار که به وی نزدیکی افزاید، از غیر وی دوری افزاید. و را بر همه بدل آرند، کس را بروی بدل نیارند. تا به خدمت وی راه یابند، به خدمت غیر وی مشغول نگردند. تا روزگار ذکر وی یاوند، غیر وی را یاد نکنند. و تا از وی توانند اندیشیدن، از غیر وی نه اندیشند. زیرا که با وی غیر وی یاد آوردن محال است. و غیر وی را بروی بدل آوردن محال تر. زیرا که علامت صحّت معرفت آن است، که عزیز را بر ذلیل بدل نیارند، و غنی را بر فقیر. پس هر گاه که فقیر را بر غنی بدل آرند، و ذلیل را بر عزیز، دلیل آن است که آن جا معرفت نیست. پس بدان مقدار که حق، سبحانه و تعالی، دوستان را به خویشان نزدیک می گرداند،

← قل : ولیکن . تا : لیکن . • ما ، حر : می یابد که وی (ویرا) . یو : همی یاود که وی . قل ، پا : همی یابد که وی . کر : همی یابد که وی . تا : می یابد که او .

۱ — ما ، یو ، حر ، پا ، کر ، تا : راه دهد . قل : راه همی دهد . • ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : بس چون . تا : و چون . • ما ، یو : نزدیک شوند بدان مقدار . یو : نزدیک شود بدان مقدار . قل ، پا ، کر : نزدیک شوند بدان مقدار . تا : نزدیک شوند و آنقدر . • ما : بوی نزدیکی افزاید . یو : بوی نزدیکی فزاید . قل : بوی نزدیکی افزاید . حر : بوی نزدیکی فزاید . پا ، کر : با وی نزدیکی افزاید . تا : با او نزدیکی افزاید .

۲ — ما ، قل ، پا ، کر : ورا بر همه . حر : ویرا بر همه . یو : و بر همه کس : و او را بر همه . • ما : کس را بروی . یو : و کس را بوی . قل ، حر ، پا ، کر ، تا : و کس را بروی (برو) . • ما ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : راه یابند . یو : راه یابند . • ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : بخدمت . تا : و بخدمت .

۳ — ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : تا . تا : و تا . • ما ، قل ، پا ، کر : وی یابند غیر ویرا (ویرا) . یو : وی یابند غیر او را . حر : او یابند غیر او را . تا : او یابند غیر او را . • ما ، قل : یاد نکنند و تا از وی . یو ، حر ، پا ، کر : یاد نکنند تا از وی . تا : یاد نیابند و تا از وی . ۳ ، ۴ — ما ، قل ، حر ، تا : توانند اندیشیدن . یو ، پا ، کر : توانند اندیشید .

۴ — ما ، قل ، حر ، پا ، کر : با وی غیر وی (ویرا) . یو : با غیر او را . تا : او غیر او را . • ما ، یو ، حر ، پا ، کر ، تا : محالست . قل : محال باشد .

۴ ، ۵ — ما : و علامه . یو : و غیر ویرا بروی بدل آوردن محالست زیرا که علامت . قل ، حر : و غیر ویرا (او را) بروی بدل آوردن محال تر زیرا کی (که) علامت . پا ، کر : و غیر ورا بدل آوردن محال تراست (تر) زیرا که علامت . تا : با و غیر او را بروی بدل آوردن محال زیرا که علامت .

۵ — ما ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : عزیز را بر ذلیل . یو : عزیزان را بر ذلیلان . • ما : نیارند . یو ، حر ، پا ، کر : ارند . قل ، تا : ارد .

۶ — ما : بر فقیر . یو ، پا ، کر : بر فقیر بدل آرند . قل ، تا : بر فقیر بدل آرند . حر : بر فقیر بدل گیرند . • ما ، یو ، پا : پس هر گاه که . قل : بس هر چه او . حر : هر گجا . کر : بس هر گاه . تا : و هر گاه که . • ما ، یو ، پا ، کر ، تا : بدل آرند . قل ، حر : بدل آرند . • ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : بر عزیز . تا : بر عزیز بدل آرند علامت . • ما ، یو ، قل ، حر ، کر ، تا : دلیل آنست که . پا : دلیل است که . ←

از غیر خویش دور می گرداند. و بدان مقدار که از خلق ببرد به خویش پیوندد، و بدان مقدار که از خلق بیگانه گرداند به خویش آشنا گرداند. چون از خلق ببرد، به ظاهر بی گس اند، و به حقیقت با گس ایشان اند. و چون از همه چیزها روی بگردانند، به ظاهر درویش اند، و به حقیقت توانگر ایشان اند. زیرا که توانگر آن است، که خدای عزوجل را دارد، نه آنکه چیز دارد. و عزیز آن است که با خدای است، نه آنکه با خلق است. پس فقیر با خدای غنی است، و غنی با غیر خدای فقیر است. و ذلیل با خدای عزیز است، و عزیز بی خدای ذلیل است. قوله:

الْعَاطِفِ بِقُلُوبِهِمْ عَلَيْهِ - گرایاننده است دل های ایشان را به خویشستن.

معنی این سخن آن است، که دل هاسوی خدای گرایند، بدان گرایند، که وی ایشان را سوی

← ۷ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: بدان مقدار. تا: بآنقدر. ما: حق سبحانه و تعالی. یو: حق تعالی. پا، کر: حق جل و عز. قل، تا: حق. حر: ندارد. ما، قل، پا، کر: بخویشستن. یو، حر، تا: بخود.

۱ - ما، قل، کر: خویش دور می (همی) گرداند. یو، حر، پا، تا: خود دور همی (می) گرداند.

۲، ۱ - ما: براند بخویشستن نزدیک و آشنا گرداند. یو، قل، پا، کر، تا: براند (ببراند) بخویشستن (بخود) بیوندد (بیوندد) و بدان مقدار که از خلق بیگانه گرداند بخویشستن آشنا گرداند. حر: بیگانه کند بخود آشنا گرداند.

۲ - ما: از خلق ببرد. یو، پا، کر: از همه خلق بریدند (بریدند). قل، حر: از خلق ببردند. تا: از خلق بظاهر بریدند. ما: بیک سوی اند. یو، قل، حر، پا، کر، تا: بی گس اند (بیکسند).

۳ - ما، یو، قل، کر، تا: وجون. حر، پا: جون. ما، یو، قل، حر، پا، کر: چیزها. تا: چیزها بظاهر. ما: بگردانند. یو، حر، کر، تا: گردانیدند. قل: بگردانیدند. پا: گردانید. ما، یو، قل، حر، پا، کر: بظاهر. تا: ندارد.

۳، ۴ - ما، قل، حر، تا: و بحقیقت توانگر ایشان اند (نند). یو: و بیاطن توانگران اند. پا، کر: و بیاطن توانگر ایشانند.

۴ - ما: کی خدای عزوجل را. یو، پا، کر، تا: که خدای را (خدای را). قل: کی خدای. حر: خدای. ما، قل، حر، پا، کر: چیزی. یو: چیزی را. تا: چیزی.

۵ - ما: و غنی آنست که با خدای است نه آنکه با خلق است. یو، پا، کر: و عزیز (عزیز) آنست که با حق است (حقیقت) نه با خلق. قل، تا: و عزیز آنست کی (که) با خدا است (خدای است) نه آنکه با خلق است. حر: و عزیز آنست که با خدای بماند.

۶ - ما، قل، حر: با غیر خدای. یو، پا، کر: بی خدای (بی خدای). تا: بغیر خدای بی خدای. ما: ذلیل است و قوله. یو، حر، پا، کر: ذلیل. قل: ذلیل. تا: عزوجل ذلیل.

۷ - ما: گرایاننده است دلها ایشان بخویشستن. یو: گرایاننده است دلها ایشانرا بخویشستن. قل: کی بازگرداننده است دلها ایشانرا بخویشستن. حر: گرداننده است دلها ایشانرا بخویشستن. پا، کر: گرداننده است دلها ایشان بخویشستن. تا: گرایاننده است دلها ایشانرا بخود.

۸ - ما، قل، معنی. یو، حر، پا، کر، تا: و معنی. ما: که دلها سوی خدای گرایند بدان گرایند که وی ایشانرا سوی خود گرایند. یو: که دلها که سوی خدای گرایند بدان گرایند که وی ایشانرا سوی خویشستن گرداند. قل: کی ←

خود گریانند. و آن گرییدن به دو معنی بود. یا با هر چه بسازند بلا گردانند، تا بگریزند و بدو باز آیند، چون آدم، که با بهشت آرام گرفت، بروی محنت کشت، تا از بهشت و رازوال آمد، و آدم با یاد مولی بماند. و چون یعقوب، با یوسف آرام گرفت، فراق آمد، تا یعقوب با یاد مولی بماند. و چون ۳ مُصطفی، صلوات الله علیه، طمع افکند به مکیان، که مرا بنوازید، و به من ایمان آرید، و به من باز گردید، و مرا نصرت کنید، ایشان را بروی بیرون آورد، تا طمع از ایشان ببرد، و مجرد دل بر خدای بست، آن گاه بر مکیان نصرت کردش. یک وجه این بود، که با هر چه بخواهند آرامیدن، ۶

← دلها که سوی خدای گردانید بدان گردانید که وی ایشان را سوی خویش گرداند. حر: که دلها سوی خدای گردانیدند او گردانید که وی ایشان را بسوی خویش گرداند. پا، کر: که دلهای که (دلهائی که) سوی خدای گردانید بدان گردانید کوئی که ایشان را سوی خویش گرداند. تا: که دلهائی که سوی خداوند گردانید بدان گرداننده کی او ایشان را سوی خود گرداند.

- ۱ — ما: وان گرییدن بدو. یو: وان گردانیدن وی بردو. قل، حر، تا، کر: وان (و این) گردانیدن بردو. پا: وان گردانید بردو. ما، حر: یا با هر چه (هر چه). یو: تا بهر چه. قل: با هر چه. پا، کر: یا بهر چه. تا: که با هر چه. ما، یو، قل، تا: بلا. حر: ان برایشان بلا. پا، کر: باز. ما، یو، قل: و بدو. حر، پا، کر، تا: و بدر.
- ۲ — ما: چون آدم که. یو، قل، پا، کر: جنان چون آدم علیه السلام که. حر: جنانک آدم. تا: جنانکه آدم علیه السلام چون. ما، یو، قل، حر، پا، کر: بروی. تا: برو. ما: تا از بهشت و رازوال. یو، حر، پا: تا بهشت بروی زوال. قل: تا بهشت زوال. کر: یا بهشت بروی زوال. تا: تا بهشت برو زوال. ما، یو، حر، پا، کر: و آدم. قل، تا: و آدم علیه السلام. در نسخه تا: از، و چون یعقوب، تا، و چون مصطفی، نیامده است.
- ۳ — ما، حر: یوسف. یو، قل، پا، کر: یوسف علیها السلام. ما، یو، قل، حر، پا، کر: و چون. تا: و جنانکه.
- ۴ — ما، قل، حر، تا: صلوات الله علیه (علیه السلام) طمع افکند بمکیان. یو، پا، کر: صلی الله علیه وسلم بمکیان طمع افکند. ما، یو: که مرا بنوازید. قل، حر، پا، کر: که مرا بنوازند. تا: تا او را بنوازند. ما، یو، قل، حر، پا، کر: و بمن. تا: و با او. ما: ازید و بمن باز کردید. یو: ارید و با من باز کردید. قل، حر، تا: ارند و با من (با او) باز کردند. پا، کر: آرند و بمن باز کردند.
- ۵ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: مرا. تا: او را. ما، یو: کنید. قل، حر، پا، کر، تا: کنند. ما، یو، پا، کر: بروی. قل، حر: بوی. تا: ندارد. ما، یو، حر، پا، کر، تا: ببرد. قل: ببرد.
- ۶ — ما: بر خدای بست. یو: در خدای بست عزوجل. قل: بخدای عزوجل بست. حر: در خدای بست. پا، کر: با خدای بست عزوجل. تا: را در خدای بست. ما: انگاه بیکیان بی مکیان نصرت کردش. یو، پا، کر: انگاه بی مکیان نصرت کردش. قل: انگاه بی مکیان بیکیان نصرت کردش. حر: انکه بیکیان نصرت دادش. تا: انگاه به بیکیان نصرتش کرد و جنانکه یعقوب علیه السلام با یوسف علیه السلام آرام گرفت فراق آمد تا یعقوب علیه السلام با یاد مولی بماند. ما، قل: این بود که با هر چه (هر چه). یو: ان بود که با هر چه. حر: ←

بلاگرداند، تا جز با وی نیارامند. و دیگر وجه آن بود، که آن چیز از پیش بردارد، یا خواهند یا نخواهند، باید باز آیند. و سه دیگر وجه آن بود، که هر جا که نیکویی امید دارند، حق از آن نیکوتر کند با ایشان، تا از شرم این جا باز آیند. این دلیل آن است، که هر که بر در حق است، نه به اختیار خویشتن است، چه بسته بند حق است، اگر بند خویش از ایشان بردارد، يك تن بر در نباشد. قوله:

۶ **الْمُقْبِلُ عَلَيْهِمْ بِلُطْفِهِ وَالْجَائِبُ لَهُمْ إِلَيْهِ** - اقبال کننده است بر دوستان خویش به مهربانی خویش، و کشنده است مرایشان را سوی خویش.

← اینست که با هر چه. پا، کر: این بود که با هر که. تا: این بود که هر چه. ما، یو، قل، پا، کر، تا: آرامیدن. حر: آرامیدن.

۱ - ما، قل: تا جز با وی (باو) نیارامند. یو، پا، کر: تا با جز وی نیارامد (نیارامند). حر: تا بجز وی نیارامند. تا: تا جز باو نیارامند و بدر او باز آیند. در نسخه تا: از، و دیگر وجه، تا، هر جا که نیکویی، نیامده است. ما، پا، کر: ان بود (این بود) که ان چیز از پیش بردارد. یو: ان بود که از پیش بردارد. قل: ان بود ان چیز از پیش بردارند. حر: این بود که ان چیز از پیش ایشان بردارد. ما: یا خواهند یا نخواهند باید. یو، حر: تا اگر خواهند و کر (حر: و) نخواهند بدو. قل: تا خواهند یا نخواهند بدو. پا، کر: تا اگر خواهند و نخواهند بدو.

۲ - ما، تا: و دیگر وجه ان بود (ما: ان نه) که هر جای (هرجا) که. یو، پا، کر: و دیگر وجه ان بود که هر جا. قل، حر: و سه دیگر وجه ان بود که هر جا. ما، پا، کر: حق از ان نیکوتر کند (بکند) با ایشان از (تا از) شرم اینجا. یو: حق تعالی با ایشان نیکوتر از ان بکند تا شرم دارند اینجا. قل: حق عزوجل از ان به بر کند با ایشان تا از شرم اینجا. حر: حق از ان نیکوتر بکند تا ایشان از شرم از اینجا. تا: حق سبحانه از ان نیکوتر بدهد تا ایشان از شرم بدرگاه.

۳ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: این. تا: و این.

۴ - ما: خویشتن است چه. یو، قل، پا، کر: خویش است چه. حر: خویش است که. تا: خودست. ما، حر: حق است (حقست). یو: حق است عزوجل. قل، پا: حق است کی (که). کر: حقست عزوجل که. تا: حق است که اگر حق سبحانه. ما، یو، قل، پا، کر: بند خویش. حر: آن بند خویش. تا: بند خود. ما: یک تن. یو، قل، حر، پا، کر، تا: یکی.

۵ - ما: نباشد و قوله. یو، پا، کر: نباشد. قل: نباشند قوله. حر، تا: نباشند.

۶ - ما، قل، حر: بردوستان خویش. یو، پا، کر: بدوستان خویش. تا: بردوستان خود. ما، یو، قل، پا، کر: بمهربانی خویش. تا: بمهربانی خود. حر: ندارد.

۷ - ما، قل، حر: و کشنده است. یو: کشنده. پا، کر، تا: کشنده است. ما، یو، قل، پا، کر: سوی خویش. حر: بسوی خویش. تا: سوی خود.

إقبال، به پارسی، روی آوردن باشد نه به معنی جارِحَة: چه به معنی تیمار داشتن و نیکویی کردن، و چه بدانچ نیکو باشد، راه نمودن، و از آنچ زشت باشد، نگاه داشتن. و این چنان است که گویند: فُلانُ رویُ به فُلانُ آورده است، و إقبالُ به وی کرده است، یعنی، همی سازد کارِ وی را، ۳ و دوست داری همی نماید به کارِ وی. و نیز گویند: رویُ به فُلانُ کار آورده است، چون صلاحِ آن کارُ طلبُ کند، و فسادها از آن کار دور کند، تا نظام گیرد. پس بدین معنی که یاد کردیم، إقبالِ حق به اولیایِ خویشتن، دوست داشتن باشد مرایشان را، و توفیق دادن بدانچ ایشان را نیک آید، ۶ و معصوم کردن از آنچ ایشان را بد آید، و نگاه داشتن بر کاری که بدان ستوده گردند، و دور داشتن

۱ - ما، یو، قل، حر: بیارسی. پا، کر، تا: بفارسی. ما، یو، قل، پا: کر، تا: باشد. حر: بود. ما: جارحه چه بمعنی تیمار داشتن و نیکویی کردن و بدانچ نیکو باشد راه نمودن. یو: جارحت چه بمعنی رعایت و نکه داشتن و نیکویی کردن و بنیکویی ره نمودن. قل، پا، کر، تا: جارحه جی (چه) بمعنی تیمار داشتن و نگاه داشتن و نیکویی (نیکویی) کردن و با نچ (بدانچه - وانچه) نیکو باشد راه نمودن (ره نمودن). حر: جارحه چه بمعنی تیمار داشتن بود و نیکویی کردن. - در حاشیه نسخه پا: تخصیص اولیا باقبال حضرت الهیت بجهت تشریف ایشانست والا اولیا و اعدا بل جمیع ذرات اکوان مر بوب اویند جلت نعاثه.

۲ - ما، قل، پا، کر، تا: و از انچ (انچه) زشت باشد نگاه داشتن و این. یو: و از انچ زشت بود نکه داشتن و این. حر: و بدانچه راه زشت بود نگاه داشتن و این.

۳ - ما، یو، قل، حر: پا، کر: که کویند. تا: که کویند که. ما، قل، حر، پا، کر: روی بفلان آورده است (اور دست). یو: بفلان روی اور دست. تا: روی بفلان شخص آورده است. ما، قل، حر، پا، کر: بوی کرده است (کر دست). یو: کرده. تا: باو کرده است. ما: همی سازد کار ویرا. حر: کار او را می سازد. یو: بسازد کار ویرا. قل، پا، کر: همی بسازد کار او را (ورا). تا: کار او ساخته میدارد.

۴ - ما، قل، کر: دوست داری (قل: و دوست داری) همی نماید بکار وی و نیز. یو: و دوستاری همی نماید و. حر: و دوست داری می نماید بجای وی و نیز. پا: و دوست داری هم نماید بکاری و نیز. تا: و در کار او دوستداری مینماید و نیز. ما، یو، قل، پا، کر: روی. حر، تا: فلان روی. ما، قل، حر، کر: آورده است. یو: آورد. پا، کر: آورد دست. ما، یو، قل، پا، کر، تا: چون. حر: یعنی جز.

۵ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: کند. حر: نکند. ما، یو، قل، حر، پا، کر: و فسادها. تا: و فساد.

۶ - ما: حق با اولیا خویشتن. یو: حق عزوجل با اولیا خود. قل: عزوجل با اولیا خویش. حر: حق با اولیا خویش. پا، کر: حق عزوجل با اولیای خویش. تا: حق با اولیای خود. ما، یو، قل، پا، کر: باشد مر. حر: بوذ. تا: باشد. ما، یو، قل، حر، تا: توفیق. پا، کر: بتوفیق. ما، یو: بدانچ. قل: بدانچه مر. حر، پا، کر: بدانچه. تا: برآنچه.

۷ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: و معصوم کردن. تا: و معصوم گردانیدن. ما: ستوده کردند. یو، قل، حر، پا، کر: بدان ستوده کردند. تا: بآن کار ستوده کردند. ما، قل، حر، پا، کر: و دور داشتن از کاری که بدان نکوهیده کردند. یو: و دور داشتن از کاری که بدان نکوهیده شوند. تا: و نگاه داشتن کاریکه بآن کار نکوهیده کردند.

از کاری که بدان نکوهیده گردند . تا به اقبالِ حق اندر دو جهان نیک نام گردند ، و از بدنامی دور گردند .

۳ باز گفت : بِلُطْفِهِ . اقبال بر ایشان لُطْفِ خویش کرد . یعنی ، لُطْفِ او بود که اقبال واجب کرد ، نه هُنرِ ایشان .

ما - ۸

باز گفت : وَ أَلْجَازِبُ لَهُمْ إِلَيْهِ . چون به ایشان اقبال کرد ، ایشان را به خود کشید ، تا ایشان نیز اقبال به وی کردند . به باطن به محبت ، و به ظاهر به خدمت . اقبالِ حق ، تعالی ، به بنده ، ربوبیت است ، و اقبالِ بنده ، به حق ، تعالی ، عبودیت است . چون از حق ، عز و جل ، به خویشتن اقبال دیدند ، ایشان نیز به حق اقبال آوردند . و هر چه ایشان را از حق بُرید ، از آن چیز بُریدند ، و هر چه ایشان را به حق رسانید ، دست به وی در زدند . تا به حدی که به ظاهر خلاف

۱ - ما ، قل ، پا ، کر : حق اندر . یو ، حر : حق در . تا : حق تعالی در . ما ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : نیک نام کردند . یو : نیک نام شوند . ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : و از . تا : از .

۲ - ما ، یو ، قل ، پا ، کر ، تا : دور کردند . حر : دور کردند که بدان بنکوهیده گردند .

۳ - ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : باز گفت . تا : پس گفت . ما : برایشان لطف خویش . یو : بلطف خود . قل ، حر ، پا ، کر : بایشان (برایشان) بلطف خویش . تا : برایشان بلطف خود . ما ، قل ، حر ، کر ، تا : لطف او (وی) بود که اقبال . یو : لطف وی اقبال . پا : لطف وی بوی بود که اقبال .

۴ - ما ، یو ، پا ، کر ، تا : نه هنر . قل : نه بهتر . حر : نه بهتر .

۵ - ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : باز گفت . تا : پس گفت . ما ، قل ، تا : چون بایشان (برایشان) اقبال . یو ، پا ، کر : چون با ایشان اقبال . حر : چون اقبال بایشان . ما ، یو ، حر ، تا : ایشانرا بخود کشید . قل : مرایشانرا بخویشتن کشید . پا : ایشانرا بخویشتن کشند . کر : ایشانرا بخویشتن کشید .

۶ - ما : اقبال حق تعالی . یو : اقبال حق جل ذکره . قل ، پا ، کر : اقبال حق عز و جل . حر : اقبال حق . تا : اقبال حق .

۷ - ما : ربوبیت است . یو ، قل ، کر : ربوبیت . حر : بر ربوبیت . پا : بحق ربوبیت . تا : ربوبیت باشد . ما : بحق تعالی عبودیت است . یو ، قل ، پا ، کر : بحق عبودیت . حر : بحق عبودیت . تا : بحق عبودیت باشد . ما : از حق عز و جل بخویشتن . یو ، قل ، پا ، کر : از حق بخویشتن . حر : ایشان از حق بخویشتن . تا : از حق بخود .

۸ - ما ، یو ، حر ، پا ، کر ، تا : ایشان . قل : ایشان . ما : و هر چه . یو ، قل ، حر ، پا ، کر : هر چه . تا : و هر چه . ما : برید ازان چیز . یو : برید ایشان از وی . حر ، قل ، پا : برید از وی . کر : برید ایشان از وی . تا : برید از وی .

۹ - ما : و هر چه . یو ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : و هر چه . ما : دست بوی در زدند تا بحدی که بظاهر . یو ، قل ، پا ، کر : جنک بوی اندر (در) زدند تا بظاهر . حر : جنک در ان زدند تا بظاهر . تا : دست در وی زدند تا بظاهر . در نسخه حر : از ، و به باطن ، تا ، در سر خویش ، نیامده است .

نکردند، و به باطنِ خلاف ناندیشیدند. قَدَم از حدِّ امر بیرون ننهاندند، و جُز با حق، تَعَالیٰ، صحبت نداشتند، و در سِرِّ خویش جُز او را راه ندادند، و سزاوار این بودند، از بهر آنک ایشان بیافتند، آنچه بسیار خَلق بجُستند و نیافتند.

۳ و در این سخن که گفت: وَالْجَاذِبُ لَهُمْ إِلَيْهِ، اشارت است که ایشان چون به حق رسیدند، نه به آمدنِ خود رسیدند، چه بر بودنِ حق رسیدند. چون حق، تَعَالیٰ، کسی را به خویشتن جذب کرد، چون تواند که نیاید، و که تواند که او را باز دارد؟ که حق، تَعَالیٰ، غالب است و مغلوب نیست، و قاهر است و مقهور نیست. و اقبال کردن به دوستان به لُطف، صفتِ حق است، و صفاتِ حق رُبُوبیَّت است. و باز آمدنِ بنده به حق، صفتِ بنده است، و صفتِ بنده عُبُودیَّت است، و عُبُودیَّت تَأْثِیرِ رُبُوبیَّت است، نه رُبُوبیَّت تَأْثِیرِ عُبُودیَّت. و صفتِ حق، تَعَالیٰ، حقیقت است، و صفتِ ۹

۱ — ما، تا: ناندیشیدند. قل: نه اندیشیدند. یو، پا، کر: نیندیشیدند. ما، یو، پا، کر: قدم. قل، تا: و قدم. ما، قل، تا: و جز با حق تعالی (حق) صحبت نداشتند (نکردند). یو: با جز حق تعالی صحبت نکردند. پا، کر: جز با حق عزوجل صحبت نکردند.

۲ — ما، قل، تا: و در. یو، پا، کر: و اندر. ما، تا: جز او را. یو: جز ویرا. قل: جز حق را. پا، کر: جز او را. حر: ندارد. ما، یو، قل، حر، تا: و سزاوار این بودند. پا، کر: ندارد. ما: بیافتند آنک. یو: یافتند آنچه. قل، حر، پا، کر، تا: بیافتند آنچه.

۳ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: بجُستند و نیافتند. تا: بجُستن و نیافتن.

۴ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: و درین (و اندر این درین) سخن که گفت. یو: ندارد. ما، یو، قل: الجاذب. حر، پا، کر، تا: و الجاذب. ۴، ۵ — ما، یو: رسیدند نه بآمدن خود رسیدند (برسیدند). قل، کر: رسیدند نه بآمدن خویش رسیدند. حر: رسیدند بآمدن خویش نرسیدند. پا: رسیدند بآمدن خویش رسیدند. تا: رسیدن نه بآمدن خود رسیدن.

۵ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: جِه بر. تا: بر. ما، یو، قل، حر، پا، کر: رسیدند. تا: رسیدن. ما: چون حق تعالی. یو، حر: و چون حق تعالی. قل، پا، کر: و چون حق عزوجل. تا: و چون حق. ما: بخویشتن جذب کرد چون تواند که نیاید و که تواند که او را. یو، حر: بخود جذب کند کسی تواند که نیاید و که تواند (تواند کردن) که ویرا. قل: بخویشتن جذب کرد کسی تواند که نیاید بوی و که تواند که ورا. پا، کر، تا: بخود (بخویشتن) جذب کرد کسی تواند که نیاید و که تواند که ورا (اورا).

۶ — ما، یو، تا: که حق تعالی. قل، حر، پا، کر: کی (که) حق.

۷ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: و قاهر. تا: قاهر. ما، قل، پا، کر، تا: و مقهور. یو، حر: مقهور. ما، یو، قل، حر، پا، کر: بدوستان. تا: بردوستان. ما، قل، تا: و صفات حق ربوبیت. یو، پا، کر: و صفات حق عزوجل ربوبیت. حر: و صفات حق ربوبیت.

۸ — ما، یو، قل، پا، کر: بنده. حر: خلق. تا: ندارد.

خَلْقٌ، مَجَازٌ، وَمَجَازًا بِرَحِيْقَةِ رَاهِ نِيْسْتِ . وَلَكِنْ ، چُونِ حَقِيْقَةِ بَرِّ مَجَازِ مُسْتَوَلِيْ گَرْدَدِ ، مَجَازًا جَذَبِ كُنْدِ ، صِفَتَشْ صِفَتِ حَقِيْقَتِ گَرْدَانْدِ . وَايْنِ چُنَانِ اسْتِ : كِه چُونِ آتَشِ پَلِيْدِي رَا بَسُوْزَانْدِ ۳
 خَا كَسْتَرَشْ پَاكِ گَرْدَدِ ، وُمُرْدَارِ چُونِ دَر نَمَكِ سَارَا فْتَدُو بَكْدَا زِ دَوْنَمَكِ گَرْدَدِ ، پَاكِ گَرْدَدِ . پَسِ سُلْطَانِ مَخْلُوْقِي كِه بَر مَخْلُوْقِي غَلْبِه گَرَفْتِ ، اوْرَا اَز صِفَتِ او جُدا كَرْدِ و بِه صِفَتِ خُوِيْشِ گَرْدَانْدِ ، پَسِ سُلْطَانِ حَقِّ چُونِ بَر مَخْلُوْقِي غَلْبِه گِيْرْدِ اوْرَا بِه صِفَتِ او كِيْ باز كُذَارْدِ ؟ اَز صِفَاتِ بَشَرِيَّتِ ، وَاز رُعُوْنَاتِ نَفْسِ ، وَاز شَهَوَاتِ طَبِيْعِ ، وَاز وَسَاوِسِ شَيْطَانِ ، وَاز رِيَايِ خَلْقِ ، اوْرَا بَر هِنِه گَرْدَانْدِ ، ۶
 و بِه صِفَاتِ حَقِيْقَتِ اوْرَا بِيَارِيْدِ ، تَا دَر بَا طَنْشِ جُزْ مَحَبَّتِ حَقِّ ، تَعَالِيْ ، نَمَانْدِ ، و بَر زَبَانَشِ بَجُزْ يَادِ حَقِّ نَمَانْدِ ، و بَر دَلَشِ هَم چُنِيْنِ ، و بَر آر كَانَشِ جُزْ خِدْمَتِ حَقِّ نَمَانْدِ . هَر چِ خَلْقِ رَا بِه وِي اُنْسِ ← ۹ - مَ ، يُو ، قَل ، تَا : تَا ثِيْرِ عِبُوْدِيْتِ . حَر ، پَا ، كَر : تَا ثِيْرِ عِبُوْدِيْتِ اسْتِ (يَسْتِ) . مَ : حَقِّ تَعَالِي حَقِيْقَتِ اسْتِ . يُو : حَقِّ تَعَالِي حَقِيْقَتِ . قَل ، تَا : حَقِّ حَقِيْقَتِ اسْتِ . حَر : عَزْ و جَلِ حَقِيْقَتِ اسْتِ . پَا ، كَر : حَقِّ جَلِ و عَزْ حَقِيْقَتِ .

۱ - مَ ، يُو ، قَل ، حَر ، پَا ، كَر : خَلْقِ . تَا : بِنْدِه . مَ ، يُو ، حَر ، پَا ، كَر : وَلَكِنْ . قَل : و لِيَكِنْ . تَا : لَكِنْ . مَ ، يُو ، قَل ، حَر ، تَا : بَر مَجَازِ مُسْتَوَلِيْ كَرْدَدِ . پَا ، كَر : مُسْتَوَلِيْ كَرْدَدِ بَر مَجَازِ .

۲ - مَ ، يُو ، قَل ، پَا ، كَر : صِفَتَشْ . حَر ، تَا : و صِفَتَشْ . مَ ، قَل : كِه جَوْنِ . يُو ، قَل ، پَا ، كَر ، تَا : كِه (كِي) . مَ ، يُو ، پَا ، كَر ، تَا : بَلِيْدِي رَا بَسُوْزَانْدِ . قَل : بَلِيْدِي بَسُوْزِدِ . حَر : بَلِيْدِي رَا بَسُوْزِدِ .

۳ - مَ ، يُو ، حَر ، پَا ، كَر ، تَا : بَاكِ كَرْدَدِ . قَل : بَاكِ . مَ : جَوْنِ دَر نَمَكْسَارِ افْتَدِ و . يُو ، تَا : دَر نَمَكِ افْتَدِ و . قَل ، پَا ، كَر : دَر نَمَكِ او فْتَدِ (افْتَدِ) . حَر : دَر نَمَكِ زَارِ افْتَدِ . مَ ، حَر ، تَا : و نَمَكِ . يُو ، قَل ، پَا ، كَر : نَمَكِ . مَ ، قَل ، پَا ، كَر ، تَا : بَاكِ (و بَاكِ) كَرْدَدِ . يُو ، حَر : بَاكِ شُوْدِ . مَ ، قَل : بَسِ سُلْطَانِ مَخْلُوْقِي كِه بَر مَخْلُوْقِي غَلْبِه كَرَفْتِ و اوْرَا (وِيْرَا) اَز صِفَتِ او (وِي) جُدا كَرْدِ . يُو : بَسِ سُلْطَانِ اَنْسْتِ بَر مَخْلُوْقِي غَلْبِه كَرْدِ و رَا اَز صِفَتِ وِي جُدا كَرْدِ . حَر : بَسِ سُلْطَانِ مَخْلُوْقِي كِه بَر مَخْلُوْقِي غَلْبِه كَرَفْتِ اوْرَا اَز صِفَتِ جُدا كُنْدِ . پَا ، كَر : بَسِ سُلْطَانِ مَخْلُوْقِي غَلْبِه كَرَفْتِ و رَا اَز صِفَتِ وِي جُدا كَرْدِ . تَا : بَسِ سُلْطَانَتِ مَخْلُوْقِي كِه بَر مَخْلُوْقِي غَلْبِه كَرَفْتِ اوْرَا اَز اَنْ صِفَتِ خُوْدِ جُدا كَرْدَانْدِ .

۴ - مَ ، قَل ، حَر : و بَصِفَتِ (بَصِفَتِ) خُوِيْشِ كَرْدَانْدِ . يُو ، پَا ، كَر ، تَا : بَصِفَتِ (و بَصِفَتِ) خُوِيْشِ كَرْدَانِيْدِ . ۵ ، ۴ - مَ ، يُو ، پَا ، كَر : بَسِ سُلْطَانِ حَقِّ جَوْنِ بَر مَخْلُوْقِي (بَر مَخْلُوْقِي) . قَل : بَسِ سُلْطَانِ حَقِّ بَر مَخْلُوْقِي . حَر : سُلْطَانِي حَقِّ جَوْنِ بَر مَخْلُوْقِي . تَا : سُلْطَانَتِ حَقِّ جَوْنِ بَر مَخْلُوْقِي .

۵ - مَ ، تَا : اوْرَا بَصِفَتِ او كِي باز كُذَارْدِ (نَسَخِه بَدَلِ مَ : نَارِيَانْدِ) . يُو ، قَل ، حَر ، پَا ، كَر : و رَا (اوْرَا) بَصِفَتِ وِي كِي مَانْدِ . مَ ، يُو ، قَل ، حَر ، پَا ، كَر : اَز . تَا : اوْرَا اَز .

۶ - مَ ، يُو ، قَل ، كَر ، تَا : وَاز و سَاوِسِ . حَر ، پَا : وَاز و سَاوِسِ . مَ ، يُو ، قَل ، پَا ، كَر : اوْرَا بَر هِنِه . حَر : وِيْرَا بَر هِنِه . تَا : بَر هِنِه .

۷ - مَ ، قَل ، حَر ، تَا : و بَصِفَاتِ (بَصِفَاتِ) حَقِيْقَتِ اوْرَا (و رَا) بِيَارِيْدِ . يُو ، پَا ، كَر : بَصِفَتِ حَقِيْقَتِ وِيْرَا بِيَارِيْنْدِ (و رَا بِيَارِيْدِ) . مَ : حَقِّ تَعَالِي . يُو ، قَل ، حَر ، پَا ، كَر ، تَا : حَقِّ . مَ ، يُو ، قَل ، پَا ، كَر ، تَا : و بَر زَبَانَشِ . حَر : و بَر زَبَانَشِ . مَ : بَجُزْ يَادِ حَقِّ نَمَانْدِ و بَر دَلَشِ هَم چُنِيْنِ و بَر آر كَانَشِ . يُو : بَجُزْ يَادِ خُدَايِ نَمَانْدِ و بَر آر كَانَشِ . ←

بُود، اورا از آن چیز وحشت باشد و از او گریزان بُود. و هرچ خَلْق بجویند او از آن چیز گریزان گردد و ترسان، تا به خاطر وی ذکر غیر حق نگذرد، از بیم آنک، در آن ساعت از حق بُریده گردد. و صفت او مخالف صفات خَلْق گردد، تا هرچ خَلْق به وی قُرب جویند، او از آن بُعد جوید، ۳ و هرچ خَلْق را از آن شادی بُود، اورا از آن غم بُود، و غم خَلْق اورا شادی گردد، و بلائی خَلْق اورا نِعمت گردد، و نِعمت خَلْق اورا بلا گردد، و راندن خَلْق اورا نواختن گردد، و نواختن خَلْق اورا راندن گردد. از خَلْق فانی گردد، و به حق باقی ماند. چون حق اقبال کند و بنده را جذب کند ۶

← قل: جز یاد حق نماند و برار کانش. حر: جز یاد کرد حق نماند و برار کانش. پا، کر: جز یاد حق جل و عز نماند و بار کانش. تا: جز یاد حق نماند و بردلش جز ذکر حق نرود و برار کانش.

۸ — ما: هرچ. یو، قل، حر، پا، کر: هرچه. تا: و هرچه. ما، تا: بوی انس بود اورا. یو، حر، پا، کر: بوی انس باشد ویرا (اورا). قل: بدوانس باشد وی.

۹-ما

- ۱ — ما، تا: ازان چیز وحشت باشد و از او گریزان بود و هرچ (و هرچه). یو: اورا ازان چیز وحشت بود و هرچه. قل: ازان چیز وحشت کیرد و هرچه. حر: ازان جز وحشت نباشد و هرچه. پا، کر: ویرا ازان چیز وحشت باشد و هرچه. ما: بجویند او ازان چیز گریزان گردد و ترسان. یو: وی ازان ترسان و گریزان گردد. قل: جوینان چیزی کردند وی ازان چیز ترسان و گریزان گردد. حر: بجویند از دنیاوی ازان گریزان و ترسان گردد. پا، کر: بجویند وی ازان چیز ترسان و گریزان گردد. تا: جویند او ازان چیز گریزان و ترسان گردد.
- ۲ — ما، قل: تا بخاطر وی ذکر غیر حق نکند. یو: تا بخاطر وی ذکر غیر حق تعالی نکند. حر: تا بخاطر وی دیگر غیر حق نکند. پا، کر: تا بخاطر وی ذکر غیر حق جل و عز نکند. تا: تا بر خاطر او غیر از ذکر حق نکند. ما، تا: انک (انکه) در آن ساعت از حق. یو، قل: انک ان (بدان) ساعت از حق عز و جل. حر: انکه در آن ساعت از حق عز و جل. پا، کر: انکه بدان ساعت از حق جل و عز.
- ۳ — ما، تا: و صفت او. یو، قل، حر، پا، کر: صفت وی. ما، یو، قل، حر، پا، کر: صفات خلق. تا: صفات حق. ما: او ازان. یو: وی ازان. قل، حر، پا، کر، تا: وی (او) از انجا.
- ۴ — ما، تا: ازان شادی. یو، قل، حر، پا، کر: از انجا شادی. ما: اورا ازان غم بود و غم خلق اورا. یو: ورا غم بود و هرچه خلق را غم بود ورا. قل: ورا غم کرد و غم خلق ورا. حر: ویرا ازان غم بود و هرچه خلق بوی قربت جویند وی از انجا بعد جوید هرچه خلق را غم کرد و ویرا. پا، کر: ورا غم کرد و هرچه خلق با غم بود ورا. تا: اورا غم کرد و غم خلق اورا.
- ۵، ۴ — ما، حر، تا: اورا نعمت. یو، قل، پا، کر: ورا (ویرا) نعمت. ما، حر، تا: اورا. یو، قل، پا، کر: ورا بلا. در چهار نسخه یو، قل، پا، کر: همهجا، ورا، آمده است. در نسخه حر: همهجا، ویرا، آمده است. ما، یو، قل، پا، کر، تا: و نواختن خلق. حر: و نواختن.
- ۶ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: از خلق فانی گردد. تا: و از خلق فانی ماند. ما، قل، پا، کر: باقی ماند. یو، حر، تا: باقی گردد. ما، یو، حر، پا، کر: چون حق. قل: چون حق عز و جل. تا: و چون حق سبحانه.

صفتش این باشد، و هر که را صفت این است، امید اقبال حق است، و هر که را صفت غیر این است، مخاطره اعراض حق است. از بهر آنکه، چون مخلوق کسی را دوست دارد و به وی اقبال کند، نخواهد که او را با کسی بیند، و چون دشمن گیرد اعراض کند، هر کجا باشد و با هر که باشد روا دارد. ۳ پس حق، تعالی، بدین صفت اولی تر که مخلوق، که صفت مخلوق رسم است و مجاز، و صفت حق، تعالی، حق است و حقیقت. چون، صفت رسمی و مجازی، این واجب کند که یاد کردیم، صفت حق و حقیقت اولی تر، زیرا که حق، تعالی، از رسم قوی تر، و حقیقت از مجاز قاهر تر. قوله:

طَهَّرَ عَنْ أَذْنَابِ النَّفُوسِ أَسْرَارَهُمْ - پاک گردانید از پلیدی های تن ها سرهای ایشان را. معنی این سخن آن است: که سرهای خود را به چیزی مشغول نگردانند که مراد نفس است،

۱ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: این باشد. تا: ان باشد. ما، قل، تا: و هر کرا (و هر که را). یو، حر، پا، کر: هر کرا. ما، یو، قل، حر، پا، کر: اینست. تا: ان است.

۲ - ما، قل، مخاطره. یو: مخاطری. حر، پا، کر، تا: مخاطره. ما، قل: از بهر آنکه چون مخلوق. یو، حر: از بهر آنکه چون مخلوق. پا، کر: از بهر آنکه چون مخلوق. تا: از بهر آنکه چون مخلوق. ما، قل، حر، پا، کر: و بوی اقبال. یو: بوی اقبال. تا: و برو اقبال.

۳ - ما، قل، پا، کر: او را (ورا) با کسی. یو: ورا کس. حر: ویرا کسی. تا: نخواهد او را با کس دیگر. ما، قل، پا، کر، تا: دشمن کیرذ اعراض (واعراض). یو: دشمن کردد اعراض. حر: ویرا دشمن کیرذ اعراض. ما، قل، حر، پا، کر: هر کجا باشد و با (ویا) هر که (هرک) باشد. یو: هر کجا بود و با هر که بود. تا: هر جای که باشد و با هر که باشد.

۴ - ما: بس حق تعالی بدین صفت اولی تر که مخلوق که. یو: بس چون حق جل و عز دوست دارد بدین صفت اولی تر که. قل: بس حق عز وجل اولی تر صفت از مخلوق چه. حر: بس حق عز وجل اولی تر بدین صفات از مخلوق که. پا، کر: پس چون حق عز وجل اولی تر بدین صفت از مخلوق که. تا: پس چون حق باین صفت اولی تر از مخلوق که. ما، پا، تا: رسم است (رسمت) و مجاز و صفت. یو: رسم و مجازست و صفت. قل: رسم است و مجاز و وصف. حر: رسم و مجاز و صفت. کر: رسمیت و مجاز و صفت.

۵، ۴ - ما، یو، تا: حق تعالی. قل، حر: حق. پا، کر: حق جل و عز. ما، قل، پا، کر، تا: که یاد کردیم صفت حق و حقیقت اولی تر زیرا که (زیرا که) حق تعالی (حق - حق جل و عز). یو: صفت حق اولی تر که حق. حر: یاد کردیم صفت حق که حقیقت است اولی تر زیرا که حق.

۶ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: قویتر (قوی تر). تا: اولی تر. ما، قل: قوله طهر. یو، حر، پا، کر: طهر. تا: و طهر.

۷ - ما، یو، قل، پا: از پلیدیها (پلیدیها) تنها سرها (سرها) ایشانرا. حر: از پلیدیها نفسها سر ایشانرا. کر: از پلیدیها تنها سرهای ایشانرا. تا: از پلیدیهای نفسها سرهای ایشانرا.

۸ - ما: معنی این سخن آنست که سرها خود را بچیزی مشغول نگردانند که مراد نفس است و لکن همواره سرخویش را مشغول دارند بدانکه موافقت و مراقبت حق است زیرا که نفس جز بدی نفرماید چنانکه خدای تعالی از یوسف بیغامبر علیه الصلاة والسلام خبر داد ان النفس. یو: سرها خویش را مشغول نگردانند بمراد نفس لکن مشغول دارند ←

ولکن همواره سِرِّ خویش را مشغول دارند بدانچه مُوافقت و مُراقبتِ حقّ است. زیرا که، نفس جز بدی نفرماید، چنانکه خدای، تعالی، از یوسف پیغام بر، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، خبر داد: « وَمَا أBRَىٰ نَفْسِي إِلَّا النَّفْسَ لَأَمَّارَةً بِالسُّوءِ »، پس چون پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از نفس^۳ خویش چنین خبر کرد، پس که را از نفسِ خویش ایمنی ماند؟ و خبر است از پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که گفت: « مَنْ مَقَّتْ نَفْسَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ، آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ». و نیز گفت، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: « أَعْدَىٰ عَدُوِّ لِبْنِ آدَمَ، نَفْسُهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ ». و نیز گفت،^۶

← بدان موافق حق است که نفس بد فرمایست چنانکه فرمود و ما ابری نفسی ان النفس. قل: معنی این سخن آنست که مر سره‌اء خویش را بجزی مشغول نکر داند کی مراد نفس است ولیکن همارا سِرِّ خویش را مشغول دارد بانجه موافقه و مراقبه حق است زیرا کی نفس جز بدی نفرماید چنانکه مولی خبر داد از یوسف علیه السلام و ما ابری نفسی ان النفس. حر: معنی این سخن آنست که سرها خویش را بجزی مشغول نکر داند که مراد نفس است لکن همواره سِرِّ خویش را مشغول دارند بدانجه موافقت حق است زیرا کی نفس جز بدی نفرماید چنانکه خدای تعالی خبر می کند از یوسف گفت و ما ابری نفسی ان النفس. پا، کر: معنی (و معنی) این سخن آنست که سره‌اء خویش مشغول نکر داند بجزی که مراد نفس است و لکن همارا (نسخه بدل: همواره) سرخویش را مشغول دارند بانجه موافق حقست (حق است) زیرا که نفس جز بدی نفرماید چنانکه خدای گفت خبر از یوسف علیه السلام و ما ابری نفسی ان النفس. تا: و معنی این سخن آنست که سرهای ایشانرا بجزی مشغول نکر داند که مراد نفس است لیکن همیشه سر خود را مشغول دارند با آنی که موافقت و مراقبت حق است زیرا که نفس جز بدی نفرماید چنانکه خدای تعالی از یوسف علیه السلام خبر میدهد که و ما ابری نفسی ان النفس.

۳ — و ما ابری... آیه ۵۳، سوره ۱۲ (سوره یوسف). و ما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم. ما: بس چون بیغامبر صلی الله علیه وسلم. یو: چون یوسف بیغامبر. قل: چون بیغامبرانرا علیهم السلام. حر: چون بیغامبری از انبیا. پا، کر: چون بیغامبری. تا: چون یوسف علیه السلام. در حاشیه نسخه کر: خبر از یوسف علیه السلام.

۴ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: خویش. یو: خود. ما: خبر کرد پس کرا از نفس خویش ایمنی ماند. یو: کوید مر ترا از مکر نفس جه ایمنی ماند. قل: خبر کنند مر کی را از نفس ایمنی ماند. حر: خبر کند کرا از مکر نفس ایمنی ماند. پا، کر: و بدین صفت خبر دهد مر ترا از مکر نفس ایمنی جه ماند. تا: خبر چنین داد که از نفس ماند. ما، تا: و خبرست از بیغامبر (بیغمبر) صلی الله علیه وسلم (علیه السلام) که گفت. یو: و بیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت. قل: و در خبرست از بیغامبر صلی الله علیه وسلم. حر: و خبر بیغامبرست صم که گفت. پا، کر: و خبر بیغامبر صلی الله علیه وسلم.

۵ — ما: من مقت (نسخه بدل: من مات). در حاشیه نسخه ما: هر که دشمن گرفت نفس خود را در راه خدای ایمن کرد خدای تعالی آن بنده را روز قیامت از عذاب خود. ما، پا، کر: فی ذات الله تعالی. یو، قل، حر، تا: فی ذات الله. ما: من عذابه. یو، قل، حر، پا، کر، تا: من عذاب.

عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ، يَعْنِي، مُجَاهَدَةَ النَّفْسِ». «
پس جهادِ کافر را جهادِ خردترین خواند، و جهادِ نفس را جهادِ بزرگ‌ترین خواند. از بهر آنکه
۳ کافر را از خود به شمشیر دور توان کردن، و دیورا به یادِ خدای، عزوجل، از خویشتن دور توان
کردن، و نفس را از خویشتن دور کردن، روی نیست، و از شر او ایمنی نیست، مگر از خدای، تعالی،
یاری خواهی. و خدای، تعالی، یافت بهشت را در خلافِ نفس نهاد، چنانکه گفت: «... وَنَهَى
۶ النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ. فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ». و بزرگان چنین گفته اند در معنی قول پیغام‌بر،

← ۶، ۵ - ما: و نیز گفت علیه الصلوة والسلام اعدا عدو. قل: و نیز بیغامبر علیه السلام گفت اعدا عدو. تا: و نیز
گفت علیه السلام اعدی عدوا. در نسخ یو، حر، پا، کر: از، نیز گفت، تا، بین جنبیه، نیامده است.
۶ - ما، قل، حر: و نیز گفت علیه (علیه الصلوة) السلام. یو: و گفت صلی الله علیه. پا، کر: و نیز گفت صلی الله علیه وسلم.
تا: و نیز گفت.

- ۱ - ما، یو، قل، حر، کر، تا: من الجهاد. پا: من جهاد. ما، حر، تا: یعنی. کر: و هو. یو، قل، پا: ندارد.
- ۲ - ما، یو: خردترین. قل، حر: خردتر. پا، کر، تا: خردترین. ما، تا: بزرگترین (بزرگ‌ترین) خواند از بهر آنکه (انکه)
کافر را از خود بشمشیر. یو: بزرگترین کافر را بشمشیر از خود. قل: بزرگتر زیرا که کافران را از خویشتن بشمشیر. حر:
بزرگتر خواند از بهر آنکه کافر را بشمشیر از خویشتن. پا، کر: بزرگترین خواند که (زیرا که) مر کافر را بشمشیر از خویشتن.
- ۳ - ما، قل، پا: توان کردن. یو، حر، کر: توان کرد. تا: میکنند. ما، قل: بیاد خدای (خدای) عزوجل از خویشتن
دور توان کردن. یو: بیاد خدای از خود دور توان کرد. حر: بیاد خدای قهر توان کرد. پا، کر: از خویشتن بیاد
خدای (خدا) دور توان کردن. تا: بیاد خدای از خویشتن دور توان کرد.
- ۴ - ما، قل، پا، کر، تا: و نفس را از خویشتن (خویش) دور کردن روی نیست. یو: و نفس را دور کردن روی نیست.
حر: و نفس از خویشتن دور کردن روا نیست. ما، قل، حر: و از شر او (وی) ایمنی نیست. یو، پا، کر: و از شر
وی ایمنی نه (نی). تا: و از شر او ایمنی نیست مگر بخدای پناهی و. ما، یو، حر: از خدای تعالی. قل: از خداوند
عزوجل. پا، کر، تا: از خدای.
- ۵ - ما: و خدای تعالی یافت بهشت. یو: و چون یافت بهشت. قل، پا، کر، تا: و خدای عزوجل (جل و عز) یافتن
(یافت) بهشت. حر: و نیز خدای عزوجل بهشت یافتن. ما: در خلاف نفس نهاد چنانکه گفت. یو: اندر
مخالفت نفس نهاد که. قل: اندر خلاف نفس نهاده است چنانکه گفت. حر: در خلاف نفس نهاد گفت. پا، کر،
تا: اندر (در) خلاف نفس نهاد چنانکه گفت. و نهی... دو آیه ۴۰ و ۴۱، سوره ۷۹ (سورة النازعات). و اما
من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى. فان الجنة هي الماوى.
- ۶ - ما، پا، کر: چنین گفته اند در (که) معنی قول بیغامبر صلی الله علیه وسلم که. یو: گفته اند معنی قول سید صلی الله علیه
وسلم که. قل: چنین گفته اند که معنی قول بیغامبر علیه السلام کی. حر: چنین گفته اند که معنی قول بیغامبر علیه السلام که
گفت. تا: چنین گفته اند که در معنی قول بیغامبر علیه السلام.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: که دشمن ترین دشمنان فرزند آدم را، نفس است. معنی این آن است: که
 باهر دشمنی که بسازی، از شر او ایمن گردی، و چون با نفس بسازی تو را هلاک کند، و هر که را
 نیکو داری به قیامت شکر گوید، و چون بدداری شکایت کند، و حال نفس بر ضد این است،^۳
 چون او را بدین سر نیکو داری بدان سر خصمی کند، و چون بد داری بدان سر شکر گوید.
 و در حکایت آورده اند از خواجه بایزید بسطامی، قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ، که او گفت: اگر خدای تعالی،
 بدان جهان مرا گوید آرزوی بخواهد پس از آمرزیدن، آن خواهیم که دستوری دهد تا به دوزخ درآیم،^۶
 و این نفس دشمن را بر آتش یکی غوطه دهم، که اندر دنیا از بلای وی بسیار پیچیده‌ام، و بزرگان

ما - ۱۰

۱ - ما، یو، قل، تا: دشمنان. حر: دشمنی. پا، کر: دشمنی مر. ما، قل، پا، تا: معنی (و معنی) این است که (کی) با.
 یو: با. حر: معنی همین گفته اند که با. کر: معنی ان اینست که با.

۲ - ما، قل، حر، تا: از شر او (وی) ایمن کردی. یو: از مکر وی ایمن باشی. پا، کر: از مکر وی ایمن کردی. ما،
 تا: و چون بانفس (نفس را) بسازی ترا هلاک کند و هر کرا. یو: و چون بانفس بسازی هلاکت کند و هر کرا. قل،
 پا، کر: و بانفس چون بسازی ترا هلاک کند و هر کرا. حر: و باز با نفس چون بسازی ترا هلاک کند و هر کرا.
 ۳ - ما، یو: شکر گوید. (نسخه بدل ما: از توشکر گوید). تا: مثل نسخه بدل ما. قل، حر، پا، کر: از توشکر کند.
 ما، یو، تا: شکایت کند. قل، پا، کر: کله کند. حر: از تو کله کند. ما، یو، قل، پا، کر، تا: و حال نفس
 بر ضد. حر: مکر نفس را که حال وی بضر. ما، یو، حر، پا، کر، تا: اینست. قل: انست.

۴ - ما: چون او را بدین سر نیکو داری بدان سر خصمی کند و چون بدداری بدان سر شکر گوید. در نسخه یو: از، چون
 او را بدین سر. تا، از خواجه بایزید بسطامی، نیامده است. قل: چون ویرا بدین سر بدداری بدان سر شکر کند
 و چون بدین سر نیکو داری بدان سر خصمی کند. حر: چون او را بدین سر بدداری بدان سر شکر کند و چون بدین سر
 نیکو اداری بان سر خصمی کند. پا، کر: چون او را بدین سر بدداری بدان سر نیکو داری بدان شکر کند و چون
 بدین سر نیکو داری بدان سر خصمی کند. تا: چون او را درین جهان نیکو داری دران جهان خصمی کند و چون
 درین جهان بدداری دران جهان شکر گوید.

۵ - ما: و در حکایت آورده اند از خواجه بایزید بسطامی قدس الله روحه که او گفت اگر خدای تعالی. یو: از بویزید
 نقل کرده اند که اگر خدای تعالی. قل: و از بویزید خطاب آورده اند که وی گفت اگر خدای عزوجل. حر، پا، کر،
 تا: و از بویزید حکایت (حکایتی) آورده اند که وی (او) گفت اگر خداوند (خدای) عزوجل (تعالی).

۶ - ما، حر، پا، کر، تا: بدان (دران) جهان مرا گوید. یو: بدان جهان گوید. قل: مرا بدان سر گوید. ما، یو، پا،
 کر، تا: آرزوی (آرزوی) بخواهد پس از (آز پس) آمرزیدن. قل: که آرزو بخواهد از بس امرزش. حر: که آرزوی
 بخواهد بعد از آمرزیدن. ما، تا: که دستوری دهد. یو، کر: تا دستوری دهد. قل: که دستوری دهی. حر: که
 خدای که مرا دستوری دهد. پا: تا دستوری دهد تا. ما، یو، حر، تا: درایم. قل، پا، کر: اندر ایم.

۷ - ما: و این نفس را غوطه دهم باتش بسیاری که در دنیا ازو بسیاری مقاساة چشیده‌ام و بزرگان چنین گفته اند که
 (نسخه بدل: و این نفس را باتش یکی غوطه دهم که اندر دنیا ازوی بسیار پیچیده‌ام تا بس بسیاری که در دنیا ازو ←

چنین گفته‌اند: که **الْنَّفْسُ مُرَائِيَةٌ فِي الْأَحْوَالِ كُلِّهَا، مُنَافِقَةٌ فِي أَكْثَرِ أَحْوَالِهَا، مُشْرِكَةٌ فِي بَعْضِ أَحْوَالِهَا**. چون صفتِ نفس این بود، حق، تعالیٰ، پاک گردانید سرّ اولیای خود را از پلیدی‌های نفس. ۳
و پلیدی‌های نفس آوان است: یکی با دُنیا آرام گرفتن است، و دیگر به معصیت شتافتن است، و معصیت را خُرد داشتن است، و از معصیت نااندیشیدن است، و به طاعت کاهلی کردن است، و عجب آوردن است، و ریای خَلْق جُستن است، و از حق، تعالیٰ، باک نداشتن است، ۶
و آنچه بدین ماند. و هر یک از این خصلت‌ها آن است: که چون بنده باوی بیار آمد، بیم زوال ایمان بُود. پس خدای، تعالیٰ، سرهای ایشان از این خصلت‌ها نگاه دارد، تا در طاعتِ مَنّتِ حق بینند

← رنجیدم و بسیاری مقاساة چشیده‌ام و بزرگان چنین گفته‌اند که). یو، پا، کر: و این نفس دشمن را بر آتش یکی غوطه دهم که اندر دنیا از بلاء وی بسیار بیجیدم و گفته بزرگانست (و بزرگان چنین گفته‌اند). قل: و این نفس دشمن را با آتش یکی غرقه دهم کی اندر دنیا از بلا وی بسیار بیجیدم و نیز بزرگان گفته‌اند. حر: و این نفس را با آتش غوطه دهم که در دنیا از وی بلاء بسیار چشیده‌ام و بزرگان چنین گفته‌اند. تا: و این نفس را یک بار با آتش غوطه دهم که در دنیا از وی بسیار رنجها دیده‌ام و بزرگان چنین گفته‌اند که.

۱ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: فی الاحوال كلها. حر: فی جمیع احوالها. ما، یو، قل، پا، کر، تا: فی اکثر احوالها. حر: فی کل احوالها.

۲ — ما، یو، حر، پا، کر: جون صفت. قل: وجون وصف. تا: وجون صفت. ما، حر: حق تعالی. یو، قل، پا، کر: حق عزوجل (جل و عز). تا: حق سبحانه و تعالی. ما، قل، حر، تا: سر اولیاء (اولیای) خود را (خویش). یو، پا، کر: سره‌اء (سره‌ای) اولیاء خود را.

۳ — ما، پا، کر: و بلیدی‌ه‌اء (و پلیدی‌ها - پلیدی‌های) نفس الوانست. یو: و این بلیدی الوانست. قل: الوانست. حر: و بلیدی‌ه‌اء نفس الوانست. تا: پلیدی‌های نفس انواع است. ما، یو، قل، پا، کر، تا: گرفتن است. حر: گرفتن.

۴ — ما، یو، قل، پا، کر: شتافتن است (شتافتنست). حر، تا: شتافتن. ما، یو، قل: و معصیت را خُرد داشتن است. حر: و معصیت را خُرد داشتن. پا، کر: و معصیت خُرد داشتن است. تا: و معصیت را خورد داشتن. ما، یو، قل، حر، پا، کر: و از. ما، حر، تا: نااندیشیدن. یو، قل، پا، کر: نااندیشیدنست (نااندیشیدن است).

۵ — ما، حر، تا: کاهلی کردن و عجب آوردن. یو، قل، پا، کر: کاهلی کردنست (کردن است) و عجب آوردنست (آوردن است). ما: جستن و از حق تعالی. یو، قل، پا، کر: جستن است و از خدای تعالی (عزوجل). حر: جستن و از خدای عزوجل. تا: جستن و از خدای. ما، حر، تا: نداشتن و آنچه (انچه) بدین (باین) ماند. یو: نداشتن است. قل، پا، کر: نداشتن (نداشتن) است و آنچه بدین ماند.

۶ — ما، یو، تا: و هر یک ازین. قل: و هر یکی از. حر: و هر یکی ازین. پا، کر: و بهر یکی ازین. ما، قل: باوی بیار آمد. یو: باوی ارامید. حر، پا، کر: باوی بیارامید (بیارامید). تا: بآن بیار آمد.

۶، ۷ — ما، قل، حر، تا: ایمان بود (باشد). یو، پا، کر: باشد. ←

نه طاعت، و در جفا بزرگی حق بینند نه خردی جفا. و خود را در خدمت مقصّر بینند، تا عجب نیارند. و دنیا را به چشم فنا بینند، تا باوی نیارمند. و خلق را به چشم عاجزی بینند، تا ریا نیارند. و نفس را دشمن دارند، تا باوی موافقت نکنند. و چون خویشان را بنده دانند، دانند که بنده را اختیار نبود و مراد نباشد، پای از حد بندگی بیرون نهند. و اگر در معنی 'نفس هیچ چیز نیستی، مگر آنچه پیغام بر، صلی الله علیه و سلم'، گفت: «إِنَّ اللَّهَ، تَعَالَى، لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ.»، گفت، حق، سبحانه و تعالی، به دل نگرَد و به نفس ننگرد. و نگرستن تأثیر محبت است، و نانگرستن تأثیر عداوت. اگر بر نفس عداوت نبودی، آن جا نظر بودی، چنانکه به دل. پس اگر از نفس چندین بلا نیستی که ما یاد کردیم، مگر آنک

← ۷- ما، یو: خدای تعالی. قل، حر: خدای عز و جل. پا، کر: چون خداوند عز و جل. تا: خدای. ما، قل: سرهائ ایشان ازین خصلتها نگاه دارد. یو: سرهائ ایشان ازین نکه دارد. حر: سر اولیا خویش را ازین خصلتها نگاه دارد. پا، کر: سرهائ (سرهائ) ایشانرا ازین چیزها نگاه دارد. تا: سرهائ ایشان را ازین خصلتها نگاه دارد. ما، قل: در طاعت منت حق. یو، پا، کر، تا: در (اندر) طاعت منت. حر: در طاعت منت خداوند.

۱- ما، حر، تا: و در جفا. یو، قل، پا، کر: و اندر جفا. ما، یو، قل، حر، پا، کر: خردی. تا: خوردی. ما، تا، حر: در خدمت. یو: بخدمت. قل، پا، کر: اندر خدمت.

۲- ما، قل، حر، تا: فنا بینند. یو، پا، کر: فنا نکردند.

۳- ما، قل، حر، پا، کر، تا: دشمن دارند (دانند) تا باوی (و باوی) موافقت. یو: دشمن دانند تا موافقت وی. ما، قل، حر: و چون خویشان را بنده دانند (و دانند). یو، پا، کر: و خود را (و خویشان- خویشان) بنده دانند. تا: و خویشان را بنده دانند و دانند.

۴- ما، حر: نبود و مراد نباشد تا قدم (تا پای) از حد بندگی. یو: نبود و مراد نبود پای از حد بندگی. قل، پا: نباشد و مراد نباشد پای از حد بندگی. کر: نبود و مراد نباشد پای از حد بندگی. تا: و مراد نباشد پای از حد بنده کی. ما، حر، پا، کر، تا: و اگر در معنی نفس هیچ چیز نیستی مگر آنچه (انچه - انکه) بیغامبر صلی الله علیه و سلم (علیه السلام) گفت ان الله تعالی (ان الله). یو: و اگر در نفس هیچ چیز نیامد مگر آنکه فرمود صلی الله علیه و سلم ان الله. قل: و اندر معنی نفس اگر هیچ چیز نیستی مگر آنکه بیغامبر علیه السلام گفت ان الله.

۵، ۶- ما، قل، حر، کر، تا: و لا الی اعمالکم و لکن ینظر. یو: و لکن ینظر. پا: و لا الی اعمالکم و لا ینظر.

۶- ما: گفت حق سبحانه و تعالی. یو، قل، حر، پا، کر، تا: گفت. ما، یو، حر، پا، کر، تا: بدل نکرد و بنفس ننکرد. قل: بنفس ننکرد و بدل نکرد.

۷- ما، قل، حر: و نگرستن. یو، پا، کر، تا: و نگرستن. ما، قل، حر، پا، کر: و نانگرستن. یو، تا: و نانگرستن. ما، یو، حر، پا، کر، تا: عداوت. قل: عداوت است. ما، یو، قل، کر، تا: بر نفس. حر: بانفس. پا: ندارد.

۸- ما، یو، تا: چنانکه (چنانکه) بدل. قل، حر، پا، کر: چنان چون بدل. ما، قل، حر، پا، کر: من (که من) ←

حق ، تعالیٰ ، گفت ، من بدون نگرَم ، واجبستی بر آن کس که دعویِ مَحَبَّتِ حق کند ، که بدو ننگریدی ، موافقتِ دوست را ، که کم تر درجه در مَحَبَّتِ موافقت است . و نگرستن بدانک دوست ۳ ننگرد محال است ، و دوستی کردن با آنک دوست او را دشمن دارد محال است . قَوْلُهُ :

وَأَجَلٌ عَنْ مُوَافَقَةِ الرَّسْمِ أَقْدَارَهُمْ - بزرگ گردانید از موافقت کردن رسم ها قدر ایشان را . یعنی : قدر ایشان از آن بزرگ تر است به نزدیک حق ، تعالیٰ ، که ایشان را بر نهادِ خَلْقِ ۶ دارد ، و رسمِ نهاد بود . و نهادِ خَلْقِ بر آن است ، که ستایشِ خَلْقِ طلب کنند ، و از نکوهشِ خَلْقِ بترسند . و نهادِ این بزرگان بر آن است ، که از ستایشِ خَلْقِ بترسند ، و نکوهشِ خَلْقِ به آرزو خواهند . از بهر آنک ، چون خَلْقِ را قبول کنند ، از حق بازمانند ، و چون خَلْقِ را از دل بیرون نهند ،

← بدون نکرَم واجبستی (واجب استی) بر آن کس (بر آنکس - بر آن کسی) که دعویِ محبت حق کند . یو : بدو نکرَم واجب است بر آنک دعویِ محبت حق می بکند . تا : من باو نکرَم واجب هستی بر آن کسی که دعویِ محبت کند .

۱ ، ۲ - ما ، یو ، پا ، کر : که بدو ننگریدی . قل : که بدو ننگردی . حر : بوی ننگریدی . تا : که باو ننگرد .

۲ ، ۳ - ما ، یو ، قل ، پا ، کر ، تا : دوست را که کمتر درجه . حر : حق را که کمترین درجتی . ما ، حر ، تا : در محبت . یو ، قل ، پا ، کر : اندر محبت . ما : و نگرستن بدانک دوست ننگرد محالست و دوستی کردن با آنک دوست او را دشمن دارد محالست قوله . یو : محالست دوستی کردن با آنک دوست ویرا دشمن دارد . قل : نا نگرستن بدانک دوست بنکرد محالست و دوستی کردن با آنکس که او را دشمن دارد محالست . حر : نگرستن بانک دوست نکرد که بانکس که دوست بنکرد نگرستن محالست و دوستی کردن بانک دوست او را دشمن دارد محال . پا ، کر : نگرستن بدان که دوست ننگرد محالست دوستی کردن با آن که دوست ویرا دشمن دارد . تا : و نگرستن بانکه دوست ننگرد محال است و دوستی کردن با آنکه دوست دشمن دارد محال است .

۴ - ما ، یو ، قل ، پا ، تا : اقدار هم بزرگ (و بزرگ) گردانید . حر : اقدار هم گفت بزرگ گردانید . کر : اقدار هم بزرگ گردانید . ما ، قل ، حر : از موافقت کردن رسمها (قل : رسمها) قدر ایشان را . یو ، پا ، کر : از موافقت رسمها قدر ایشان . تا : از موافقت کردن رسمها قدرهای ایشان را .

۵ - ما ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : ازان بزرگترست . (بزرگترست - بزرگتر است) . یو : بزرگتر از آنست . ما ، یو ، حر : بنزدیک حق تعالی . قل ، پا ، کر : بنزدیک حق عزوجل . تا : نزدیک حق تعالی .

۶ - ما ، یو ، قل ، پا ، کر ، تا : و رسم نهاد بود . حر : و رسم . ما ، قل ، تا : ستایش خَلْقِ . یو ، حر ، پا ، کر : ستایش . ما ، یو ، حر ، پا ، کر ، تا : واز . قل : وز .

۷ - ما : و نهاد این بزرگان بر آنست که . یو : و نهاد بزرگان آنک . قل ، حر ، پا ، کر ، تا : و نهاد بزرگان آنست (بر آنست) که . ما ، یو ، قل ، حر ، کر ، تا : بترسند . پا : ترسند . ما ، حر : خَلْقِ بارز و خواهند . یو ، قل ، پا ، کر : خَلْقِ را بارز و جویند . تا : خَلْقِ ارز و جویند . ←

صُحِبَتْ حَقِّ رَافِعٍ يَابِنْد. و نیز رسمِ خَلْقِ آن است، که با خَلْقِ اُنْسِ گیرند، و از فِرَاقِ خَلْقِ وَحْشَتِ گیرند. باز عَارِفَانِ به صُحِبَتْ خَلْقِ وَحْشَتِ گیرند، و به فِرَاقِ خَلْقِ اُنْسِ یابند. و رسمِ خَلْقِ آن است، که با نِعْمَتِ بِيَارِ اَمْنَد، و از بلا بگُزَرِزَند. و باز بزرگان با بلا بیار اَمْنَد، و از نِعْمَتِ بِيَرَهِيْزَند. ۳ و نیز رسمِ خَلْقِ آن است، که دُنْيَا جَمَعِ کنند، و از خَلْقِ مَنَعِ کنند، و این | بزرگان آنچه دارند ایثار کنند، و آنچه ندارند طَلَبِ نکنند. و نیز رسمِ خَلْقِ آن است، که رَاحَتِ و آرزو و مُرَادِ نَفْسِ جویند، و این بزرگان نَفْسِ را خِلَافِ کنند و عُمُرِ بگذرانند و قَدَمِ بر پيِ يَكِ مُرَادِ نهند. قَوْلُهُ: ۶
إِصْطَفَى مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ، لِرِسَالَتِهِ - بگزید از ایشان آن را که خواست از بهر پیغام بری.

۱۱-۱۱

← ۸ - ما: از بهر آنکه چون خلق را قبول کنند از حق بازمانند و چون خلق را از دل بیرون نهند. یو، قل، پا، کر: از بهر آنکه (از بهر آنکه) چون خلق قبول کنند از حق بمانند و چون خلق رد کنند (بیرون دهند). حر: از بهر آنکه چون خلق قبول کنند ایشان از حق بمانند و چون خلق را از دل بیرون دهند. تا: از بهر آنکه اگر خلق را قبول کنند.

۱ - ما، یو، حر، پا، کر: صحبت حق را. قل: صحبت حق را عزوجل. تا خدمت حق را. ما، یو، پا، کر: آنست که با خلق. قل: اینست که با خلق. حر: ندارد.

۲ - ما، قل، حر، پا، کر: باز عارفان. یو: و باز عارفان. تا: اما عارفان. ما، یو، قل، پا، کر، تا: بصحبت خلق. حر: بصحبت. ما، یو، حر، پا، کر، تا: انس یابند. قل: انس گیرند. ما، قل، حر، پا، کر، تا: و رسم خلق آنست که. یو: و خلق.

۳ - ما، حر، پا، کر: و باز (باز) بزرگان. یو، قل، تا: و بزرگان. ما، تا: بپرهیزند. یو، پا، کر: بگریزند. قل، حر: بترسند. ۴ - ما، قل، حر، پا، کر: و نیز رسم خلق آنست که (کی) دنیا. یو: و خلق دنیا. در نسخهٔ تا، از، و نیز رسم خلق آنست، تا، و نیز رسم خلق آنست، نیامده است. ما، یو، قل، پا، کر: و از خلق. حر: و دنیا از خلق. ما: و این بزرگان آنچه دارند. یو: و بزرگان. قل، حر، پا، کر: و بزرگان آنچه دارند.

۵ - ما، یو، قل، پا، کر: و آنچه (آنچه) ندارند. حر: ندارد. در حاشیهٔ نسخهٔ پا: و ازینجاست که ایشان گویند مصایب نعم است. ما: و نیز رسم خلق آنست که راحت و آرزو. یو: و رسم خلق آنست که راحت و آرزو بچویند. قل: و نیز رسم خلق آنست که راحت و آرزو بچویند. حر، پا، کر: و نیز رسم خلق آنست که راحت نفس و آرزو بچویند (بچویند). تا: و نیز رسم خلق آنست که راحت و آرزوی.

۶ - ما، یو، پا، کر، تا: بچویند. قل: بچویند. حر: طلب کنند. ما: و این بزرگان نفس را. یو، قل، حر، پا، کر، تا: و بزرگان نفس را (مر نفس را). ما: و عمر بگذرانند و قدم بر پيِ يَكِ مُرَادِ نهند قَوْلُهُ. یو: همه عمر بگذرانند که بر یک مُرَادِ قدم نهند. قل: و عمر بگذرانند و بر یک مُرَادِ قدم نهند قَوْلُهُ. حر، پا، کر: عمر بگذرانند (بگذرانند) و بر یک مُرَادِ قدم نهند. تا: عمر بگذرانند و قدم بر یکی مُرَادِ نهند.

۷ - ما، یو، پا، تا: لرسالته. قل: برسالته. حر: لرسالته و انتخاب من اراد لوحیه و سفارته. کر: لرسالته. ما: بگزید از ایشان آنرا که خواست از بهر پیغام بری. یو، پا، کر: بگزید مران را که خواست مر پیغام بری را. قل: بگزید ←

وَأَنْتَخَبَ مَنْ أَرَادَ، لِيُوحِيَهُ وَسَفَارَتِهِ - وَبِكَزِيدِ أَنْ رَا كَهْ خَوَاسْتُ، مَرُوحِي خُودِ رَا وَآشْتِي أَفْكَندَن رَا -
 كه سفیر، آن بُود كه میانِ دو تنِ آشْتی افكند - .

۳ پس گفت: از جمله اولیا بگزید پیغام بران را، عَلَيْهِمُ السَّلَام. از بهر آنكه همه پیغام بران
 ولی باشند، لیکن هر ولی پیغام بر نبُود. و پیغام بر فرستادن حق است، و پیغام بران همه حق بودند.
 از بهر آنكه، چون خدای، تعالی، خَلَقَ رَا بیا فرید، و از جمله ایشان، آدمیان را مخصوص کرد
 ۶ به گونه گونه گرامت ها - چنانكه گفت: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»، - بر ایشان بر منت بسیار
 واجب گشت. و شُكْرٍ مُنْعِمٍ در عقل واجب است. و لکن شناختن کیفیت شُكْرٍ پوشیده است.

← از ایشان انرا كه خواست مریغامبری را. حر: كفت بگزید از ایشان انرا كه خواست بیغامبری خویش را بگزید
 انرا كه خواست وحی خویش را واشتی افكندن را. تا: بر كزید از ایشان آن را كه خواست از بهر پیغامبری.

۱ - ما: وانتخب (نسخه بدل: وانتخب). یو، قل، پا، كر، تا: وانتخب. - در نسخه حر: از، من انتخب، تا،
 كه سفیر، نیامده است. به نسخه بدل های قبلی مراجعه شود. ما: مروحی خود را. یو: مروحی را. قل، كر:
 مروحی خویش را. حر: وحی خویش را. پا: مروحی خویش. تا: از بهر وحی خود. ما، یو، حر، پا، كر،
 تا: اشتی افكندن. قل: اشتی افكندن.

۲ - ما، قل، حر، تا: كه سفیر. یو، پا، كر: وسفیر. ما، یو، حر، پا، كر، تا: اشتی افكند. قل: اشتی افكند.

۳ - ما، یو، قل، حر، پا، كر: بس كفت. تا: میگوید. ما، یو، قل: بگزید. حر: بر كزیدم. پا، كر: بگزیدم.
 تا: بر كزید. ما، حر، پا، كر، تا: بیغامبران را (بیغامبرانرا). یو، قل: مریغامبران را.

۴ - ما، یو، تا: لیکن (ولکن) هر ولی بیغامبر (بیغمبر) نبود. قل، حر، پا، كر: ولکن نه هر ولی بیغامبر باشد. ما، قل،
 تا: و بیغامبر فرستادن حق است (حقست). یو، كر: بیغامبر فرستادن حقست. حر: بیغامبر فرستادن حق باشد. پا:
 پیغامبر فرستاده حقست. ما، یو، قل، حر، پا، كر: و بیغامبران (پیغام بران) همه. تا: و همه بیغامبران. ما،
 یو، قل: حق بودند از بهر آنكه. حر: فرستاده حقست و همه حق اند. پا، كر: حق بودند از بهر آنكه. تا: فرستاده
 حق بودند از بهر آنكه.

۵ - ما، تا: تعالی خلق را. یو: تعالی مر خلق را. قل، پا، كر: عز وجل مر خلق را. حر: خلق. ما، قل، تا: آدمیانرا.
 یو، پا، كر: مراد میان را (مر آدمیانرا). حر: آدمی را.

۶ - ما، یو، قل، حر، پا، كر: بگونه گونه. تا: بانواع. ما، یو، قل، حر: چنانكه كفت. پا، كر: چنانكه كفت.
 تا: چنانكه میگوید. ولقد... آیه ۷۰، سوره ۱۷ (سورة الإسراء). ولقد كر منا بنی اءادم و حملناهم فی البر والبحر
 و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی كثیر مما خلقنا تفضیلا. ما، یو: بریشان بر منت بسیار. قل: بریشان منت.
 حر، پا، كر، تا: بریشان (برایشان) منت بسیار.

۷ - ما، حر، تا: در عقل. یو، قل، پا، كر: اندر عقل. ما: ولیکن. یو، قل، حر، پا، كر، تا: ولیکن (ولیکن - لکن) شناختن.

- پیغمبران بایستند، تا بیان کنند وجوه شکر، تا خَلَق بدانند که شُكْرٌ مُنْعِمٌ چگونه باید کردن. و نیز راه طاعت پدید کنند، تا مُسْتَوْجِبِ ثواب گردند. و راهِ معصیت پدید کنند، تا مُسْتَوْجِبِ عُقُوبَتِ نگردند. این همه غایتِ کَرَمِ است. ۳
- و نیز در فرستادن پیغمبران، عَلَیْهِمُ السَّلَامُ، حکمتی دیگر است، و آن به آشتی خواندن است بندگان را. و در این، تمامی فَضْلِ است و تمامی کَرَمِ. که بنده نیازمند به جفا مشغول گردد، و خداوند بی نیاز آشتی جوید. و بر مقتضای عقلِ خَلْقِ آن است، که چون نیازمند بی نیاز را بیازارد، به بسیار شَفِیعانِ این بی نیاز با او آشتی نکند. باز حُکْمِ کَرَمِ خِلَافِ حُکْمِ عَقْلِ آمد، که جفا، نیازمند کرد، و رسول، بی نیاز فرستاد و به آشتی خواند.
- و دیگر معنی آن است: که این از شَفَقَتِ وَرَحْمَتِ آمد. که اگر تورا به جای بگذاشتی، ۹
-
- ۱ — ما: بیغمبران بایستند تا بیان کنند وجوه شکر. یو، حر، کر، پا: بیغمبران (بیغمبران) بایستند تا بیان کنند وجوه شکر را. قل: بیغمبران علیهم السلام بایستند تا بیان کنند وجوه شکر. تا: بیغمبران میباشند تا وجوه شکر منعم بیان کنند. ما، یو، حر، پا، کر، تا: بدانند. قل: بدانند. ما: باید کردن. یو، قل، کر: باید آوردن. حر: باید گزاردن. پا: باید کرد. تا: میباید کردن.
- ۲ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: و نیز راه طاعت. یو: و طاعت نیز. ما، یو، قل، پا، کر، تا: و راه معصیت. حر: و نیز راه معصیت.
- ۳ — ما، قل، حر، تا: نکردند (نکردند) این (و این) همه. یو: نشوند این. پا، کر: نکردند این. ما، یو، پا، تا: غایت کرم است (کرمست). قل: غایت کرامت کرم است. حر: عنایت و کرم است. کر: غایت.
- ۴ — ما، تا: در فرستادن بیغمبران علیهم السلام. یو، قل، پا، کر: اندر فرستادن بیغمبران علیهم السلام. حر: در فرستادن بیغمبر. ما، یو، حر، پا، کر، تا: دیگرست (دیگر است). قل: دیگرانست.
- ۵ — ما، تا: بندگان (بندهگان) را و درین. یو، پا، کر: مریندگانرا (بندگان را) و اندرین. قل: مریندگانرا و اندرین. حر: بندگانرا و این. ما، قل، حر، پا، کر: و خداوند. تا: و خداوند عز اسمه. در نسخه یو: از، و خداوند بی نیاز، تا، بی نیاز را بیازارد، نیامده است.
- ۶ — ما، تا: و بر مقتضی. قل: و بمقتضاء. حر: بمقتضی. پا، کر: بمقتضای. ما، تا: خلقانست که چون نیازمند بی نیاز را بیازارد بسیار (به بسیاری) شفیعان این بی نیاز با او آشتی نکند. یو: خداوند بی نیاز را بیازارد بسیار شفیعان ارد تا آن بی نیاز با وی آشتی کند یا نی. قل: خلقانست که نیازمند بی نیاز را بیازارد بسیار شفیعان این بی نیاز با وی آشتی نکند. حر: جنان واجبست که چون نیازمندی بی نیاز را بیازارد به بسیار شفیعان بان بی نیاز با وی آشتی نکند. پا، کر: آنست که چون نیازمند بی نیاز را بیازارد (بیازارد) بسیار شفیعان آرد تا این بی نیاز با وی آشتی کند یا نی.
- ۷ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: باز حکم. تا: پس حکم. ما، قل، حر، تا: حکم عقل. یو، پا، کر: عقل. ما، یو، قل، حر، پا، کر: و باشتی. تا: و با آشتی.
- ۹ — ما، قل، تا: که (کی این) از شفقت و رحمت (مرحمت) آمد. یو، پا، کر: که این از شفقت امد و رحمت (ورحمة). حر: ←

ورسول نفرستادی، وراه پدید نگریدی، از تو همه آن آمدی که عذاب و هلاک واجب گردی. رسول را فرستاد، تراه پدید کند، تا گم نگریدی. چنان است که گویی پدید می کند، که اگر تو را بر خویشتن رحمت نیست، ما را بر تو رحمت است. مثال این آن است: که اگر ننگه داشت مادر و پدر نباشد، کودك، خویشتن را هلاک کند. این است معنی قولِ خدای، عَزَّوَجَلَّ: «... وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا.» و جای دیگر گفت: «... وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.» گفت، خویشتن را هلاک مکنید به بدی، لیکن نیکویی کنید تا نجات

← این از شفقت آمد و از رحمت. ما: بجای بگذاشتی و رسول. یو، قل، حر، پا، کر: بجاء (بجای) ماندی. تا: بجائی بگذاشتی و رسل.

- ۱ - ما، پا، کر: از تو همان آمدی. یو، قل، حر: از تو همه آن آمدی (آمدی). تا: از تو همه همان آمدی. ما، حر، تا: واجب گردی رسول را (رسول). یو، قل، پا، کر: واجب کشتی رسول.
- ۲ - ما: تا کم نکریدی. یو: تا کم نشوی و هلاک نکریدی. قل، حر، پا، کر، تا: تا کم (کراه) نکریدی و هلاک نشوی.
- ۲، ۳ - ما، تا: جنانست که کویی بدید می کند که اگر ترا بر خویشتن رحمت نیست ما را. یو: جنانست کویی بدید کنیدی که اگر ترا بر خود رحمت نیست ما را. قل، پا، کر: جنانست که وی بدید کنیدی که اگر ترا بر خویشتن (خویش) رحمت نیست ما را. حر: جنانست که بدید می کند که اگر ترا بر خویشتن رحم نیست ما را.
- ۳ - ما، حر، تا: مثال (ومثال) این. یو، قل، پا، کر: مثل (ومثل) این. ما: نکه داشت. یو، قل، حر، پا، کر، تا: نگاه داشت (نکاهداشت).
- ۴ - ما، حر، کر، تا: کودك خویشتن را. یو: کودك خود را. قل، پا: فرزند (کودك) خویشتن. ما، قل، تا: اینست (این است) معنی قول خدای عزوجل (تعالی که). یو: معنی قول خداوند تعالی. حر: همچنین اگر عصمت حق نباشد بنده همه آن کند که مستوجب هلاک شود اینک معنی قول خدا عزوجل. پا، کر: معنی قول خدای عزوجل. «... وَلَا تَقْتُلُوا... آیه ۲۹، سوره ۴ (سوره النساء). یا ایها الذین ءامنوا لاتاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیمًا.»
- ۵ - ما، قل، حر: وجای (وجاء) دیگر گفت. یو، پا، کر: دیگر گفت. تا: وجای دیگر میگوید. «... ولا تلقوا... آیه ۱۹۵، سوره دوم (سوره البقرة). وانفقوا فی سبیل الله ولا تلقوا بايديکم الى التهلكة واحسنوا ان الله یحب المحسنین.»
- ۶ - ما: گفت خویشتن را هلاک مکنید ببندی لیکن نیکویی کنید تا نجات یابید که من نیکو کاران را. یو: خود را ببندی هلاک مکن ولیکن نیکویی کن تا نجات کنی که من نیکو کرداران را. قل: گفت خویشتن را هلاک کن. در نسخه قل: از، گفت خویشتن را هلاک کن، تا: و ترسایان بعضی را منکر کشتند، نیامده است. از صفحه ۵۰ سطر ۶ تا صفحه ۶۵ سطر ۷. حر: خویشتن هلاک مکن ببندی کردن ولیکن نیکویی کن تا نجات یابی که من نیکو کاران را. پا، کر: خویشتن هلاک مکن ببندی ولیکن نیکویی کن تا نجات یابی که من نیکو کرداران را. تا: میگوید خویشتن را هلاک می کنید به بدی لیکن نیکویی کنید تا نجات یابید که من نیکو کاران را.

یاوید، که من نیکوکاران را دوست دارم. ومعنی این آن است: که چون بد کنی، تو هلاک گردی نه من، و من دشمن دارم هلاک تو، و چون نیکویی کنی، تو را نیک باشد نه مرا، و من دوست دارم نیک آمدن تو.

۳

و نیز حکمت در فرستادن پیغمبران، عَلَيْهِمُ السَّلَام، دوست کردن است. از بهر آنکه، پیغمبران، به ایمان و طاعت خوانند، و ایمان و طاعت، سبب دوستی است. و از کفر و معصیت باز دارند، و کفر و معصیت سبب دشمنی است. چنانستی به معنی گوئی: که حق، تعالی، با بزرگوارِ خویش، دوستی بنده می جوید. ندانم که کدام عجب تر است، بنده ضعیف عاجز فقیر گریزان، یا خداوند قوی قادر غنی کریم آشتی او را جویند؟ این است حکمت های پیغمبران فرستادن که یاد کردیم. و مراتب خلق بر آن است: که مقام عامه مؤمنان برتر از مقام کافران است، و مقام اولیا برتر از مقام عامه مؤمنان است، و مقام شهیدان برتر از مقام اولیا است، و مقام صدیقان برتر از مقام شهیدان است، و مقام انبیا، عَلَيْهِمُ السَّلَام، برتر از مقام صدیقان است، و مقام رسل

۱۲- ما

- ۱ - ما، تا: ومعنی این. یو، پا، کر: ومعنی. حر: و من رحمت سزای نیکوکاران گردانیده ام معنی این سخن. ما، پا، کر، تا: تو هلاک کردی. یو: هلاک کردی تو. حر: ترا بد آید تو هلاک کردی.
- ۲ - ما، حر، کر، تا: و جون. یو: جون. پا: و. ما، یو، پا، کر: ترا نیک باشد. حر: ترا نیک آید. تا: نیک باشد ترا.
- ۳ - ما، یو، پا، کر: نیک آمدن تو. حر، تا: نیک آمد (آمد) تو.
- ۴ - ما: در فرستادن پیغمبران عليهم السلام دوست کردن است. یو: اندر فرستادن پیغمبران. حر: در فرستادن پیغمبران دوستی کردن است. پا، کر، تا: اندر (در) فرستادن پیغمبران دوست کردن است (کردن است). ما، یو، حر: از بهر آنکه. پا، کر، تا: از بهر آنکه.
- ۵ - ما، یو، حر، پا، کر: سبب. تا: ندارد.
- ۶ - ما: چنانستی بمعنی کویی که حق تعالی. یو: چنانستی بمعنی کویی حق عزوجل. حر: چنانستی بمعنی که خدای عزوجل. پا، کر: چنانستی بمعنی که حق عزوجل. تا: و چنان استی کویی بمعنی که.
- ۷ - ما: بنده می جوید. یو: بنده بجویدی. حر: بنده را بجویدی. پا: بجویدی. کر: نجویدی. تا: بنده میجویدی. ما: که کدام عجب تر است. یو، تا: کدام عجب تر است. حر: کدام عجب تر است. پا: کدام عجب تر است. کر: کدام عجزیست. ما، حر، تا: فقیر گریزان (حر: گریزان تر). یو، پا، کر: گریزان تر.
- ۸ - ما: غنی کریم آشتی او را جویند. یو، حر، پا، کر: غنی آشتی جویند تر. تا: غنی جویند. ما، پا، کر: حکمتها (حکمتهای) پیغمبران فرستادن. یو: حکمتها پیغمبران فرستادن. حر: حکمتها در فرستادن پیغمبران. تا: حکمت در فرستادن پیغمبران.
- ۹ - ما، یو، حر، تا: و مراتب. پا، کر: مراتب. ما، حر، تا: عامه. یو، پا، کر: عام. در هر دو عبارت همین طور است. ←

برتر از مقام انبیا است، و مقام اولوا العزم برتر از مقام رسل است، و مقام مصطفی، صلی الله علیه و سلم، برتر از همه مقام ها است. پس نهایت حال کافران بدایت مقام مؤمنان است، و نهایت مقام مؤمنان بدایت مقام اولیا است، و نهایت مقام اولیا بدایت مقام شهیدان است، و نهایت مقام شهیدان بدایت مقام صدیقان است، و نهایت مقام صدیقان بدایت مقام انبیا است، و نهایت مقام انبیا بدایت مقام رسل است، و نهایت مقام رسل بدایت مقام اولوا العزم است، و نهایت مقام اولوا العزم بدایت مقام مصطفی است، صلی الله علیه و سلم، و مقام مصطفی را نهایت نیست، جز حق، سبحانه و تعالی، نهایت مقام او نداند. و در ازل مقام ارواح ایشان هم

← ۱۱ - ما، پا، کر، تا: شهیدان است (شهیدانست). یو: شهیدان. در نسخه حر: از، و مقام صدیقان، تا، و مقام اولوا العزم، نیامده است. ما: انبیا علیهم السلام. یو، پا، کر، تا: انبیا.

۱ - ما: عامه انبیاء است. یو، پا، کر: رسل است (رسلست). تا: عامه رسولان است. ما، پا، کر: مصطفی صلی الله علیه و سلم. یو: مصطفی. حر: مصطفی علیه السلام.

۲ - ما، یو، پا، کر، تا: برتر از همه مقامها است (مقامهاست). ما: مقام کافران بدایت. یو، کر: حال کافر بدایت. حر، تا: حال کافران بدایت. پا: حال کافران بدایت. در حاشیه نسخه پا: از کفر هزار مومن و مسلمان شدن.

۶ - ما: مصطفی را نهایت نیست جز حق سبحانه و تعالی. یو: مصطفی را صلی الله علیه نهایت پیدا نیست جز حق تعالی. پا، کر، تا: مصطفی را صلی الله علیه و سلم نهایت (نهایت پیدا) نیست جز حق عز و جل (و جز حق تعالی).

۷، تا سطر ۸ صفحه بعد - ما: نهایت مقام او نداند و در ازل مقام ارواح ایشان هم برین مراتب بود که یاد کردیم و روز اخذ میثاق هم برین مراتب بودند و در دنیا بطاعت هم برین مراتب اند و در قیامت هم برین مراتب باشد و درجات ایشان در بهشت هم برین مراتب میباشد و اسرار ایشان در محبت حق سبحانه و تعالی هم برین مراتب باشد و سرانگ بمقام فرو ترست بر سرانگ بمقام برتر است مطلع نیست و انک بمقام برتر است مطلعست بر سرانگ فرو ترست بر همین ترتیب که یاد کردیم تا انجا که بمصطفی رسد پس مصطفی صلی الله علیه و سلم بر سر همه مطلعست و کس بر سر مصطفی صلی الله علیه مطلع نیست مگر حق سبحانه و تعالی قوله. یو: نهایت مقام او نداند در ازل مقام ارواحشان برین مراتب بود و روز اخذ میثاق هم برین مراتب بود و در دنیا در طاعت برین مراتب اند و اسرارشان در صحبت حق هم برین مراتب باشد پس انک بمقام فرو ترست هم برین ترتیب که یاد کردیم تا انجا که بمصطفی رسد صلی الله علیه و سلم بر سر همه مطلع و کس بر سر وی مطلع نه مگر حق جل ذکره. حر: کسی نداند و در ازل مقام ارواح ایشان بدین مراتب بود و روز اخذ میثاق هم برین مراتب بود و در دنیا بطاعت هم برین مراتب آمد و در قیامت هم برین مراتب باشند و درجات ایشان در بهشت هم برین مراتب باشد و اسرار ایشان در محبت حق هم برین مراتب باشد پس انک بمقام وی فرو ترست نرسد انجا که سرانگس است که بمقام برترست و انک بمقام برتر است مطلع است بر سرانگ فرو ترست بر همین ترتیب که یاد کردیم تا انجا که بمصطفی رسد پس مصطفی بر سر همه مطلع است و کس بر سر مصطفی مطلع نه مگر حق جل و علا. پا، کر: کس مقام او را نداند در ازل ارواحشان برین مراتب بود که یاد کردیم و روز اخذ میثاق هم برین مراتب ←

بر این مراتب بود که یاد کردیم، و روزِ اخذِ میثاقِ هم بر این مراتب بودند، و در دُنیا به طاعتِ هم بر این مراتب اند، و در قیامتِ هم بر این مراتب باشند، و درجاتِ ایشان در بهشتِ هم بر این مراتب باشد، و اسرارِ ایشان در محبتِ حق، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، هم بر این مراتب باشد، و سِرِّ آنک به مقامِ ۳ فروتر است، بر سِرِّ آنک به مقامِ برتر است، مُطَّلِعِ نیست، و آنک به مقامِ برتر است، مُطَّلِعِ است بر سِرِّ آنک فروتر است، بر همین ترتیب که یاد کردیم، تا آن جا که به مُصْطَفَى رسد، پس مُصْطَفَى، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بر سِرِّ همه مُطَّلِعِ است، و کَسِّ بر سِرِّ مُصْطَفَى، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مُطَّلِعِ نیست، ۶ مَكْرُوحٌ، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى. قَوْلُهُ:

أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كُتُبًا، أَمْرٌ فِيهَا وَنَهْيٌ، وَوَعَدَ مَنْ أَطَاعَ، وَأَوْعَدَ مَنْ عَصَى - فر و فرستاد بر ایشان کتاب‌ها، اندر آن جا امر کرد و نهی کرد، و وعده کرد آن را که طاعت دارد، و وعید کرد آن را که عاصی شود.

و کتاب‌ها که از آسمان آمدند، بیانِ شریعت را آمدند، به هر اُمَّتی در خورِ ایشان، بایکی

← بودند و اندرین دنیا بطاعتِ همبرین (هم برین) مراتب باشد و درجاتشان در بهشتِ همبرین (هم برین) مراتب باشد و اسرارشان اندر صحبتِ حق همبرین (هم برین) مراتب باشد پس مراتب (پس) آنکه بمقامِ فروتر است همبرین ترتیب که یاد کردیم تا آنجا که بمصطفی (مصطفی) صلی الله علیه و سلم رسد و مصطفی صلی الله علیه و سلم بر سر همه (نسخه بدل: همه بوحی) مطلع است و کس بر سر مصطفی صلی الله علیه و سلم مطلع نیست مگر حق عز و جل. تا: کس نهایت مقام او نداند و در ازل مقام ارواح ایشان بدین مراتب بود که یاد کردیم و روز اخذ میثاق هم بدین مراتب بوده اند و در دنیا بطاعت هم بدین مراتب اند و در قیامت هم برین مراتب باشند و درجات ایشان در بهشت هم برین مراتب باشد و اسرار ایشان در صحبتِ حق هم برین مراتب باشند و سِرِّ آنکه بمقامِ فروتر است بر سِرِّ آنکس نرسد که بمقامِ برتر است و آنکه بمقامِ برتر است مطلع است بر سِرِّ آنکس که بمقامِ فروتر است و هم برین ترتیب که یاد کردیم تا آنجا که بمصطفی علیه السلام رسد پس مصطفی علیه السلام بر سر همه مطلع است و کس بر سر مصطفی علیه السلام مطلع نیست مگر حق سبحانه و تعالی.

۸ - ما، حر، تا: انزل. یو، پا، کر: و انزل. ما، یو، حر، کر: امر. پا: و امر. تا: امر. ما: من عصا. یو، پا، کر، تا: من عصی. حر: من عصی گفت.

۹ - ما، حر: کتابها اندر (کتابهای که در) انجا امر کرد و نهی کرد و وعده (و وعده) کرد انرا. یو: امر کرد در انجا و نهی کرد و وعده کرد مران را. پا، کر: کتابهای که اندر انجا امر کرد و نهی کرد و وعده کرد مرانرا. تا: کتابها و در انجا امر و نهی کرد و وعده کرد انرا. ما، یو، پا، کر، تا: طاعت دارد. حر: طاعت کند. ما، حر، تا: انرا که عاصی. یو، پا، کر: مران را (مرانرا) که عاصی.

آسان‌تر، و با یکی دشوارتر، در خورِ مَصْلَحَتِ ایشان، تا خَلْقِ مُهْمَلِ نباشد. و از جمله خَلْقِ، پیغام بر نبود، | مگر از آدمیان و فرشتگان. و کتاب نیامد، مگر بر آدمیان. و این گرامتی بود ۳ خاص آدمیان را، تابعی از مُفسِّران گفته اند در قولِ خدای، تعالی: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»، یَعْنِي، بِإِنزَالِ الْكُتُبِ عَلَيْهِمْ، وَإِرْسَالِ الرُّسُلِ إِلَيْهِمْ. به کس رسول نفرستاد مگر به آدمیان، و بر کس کتاب فرو نفرستاد مگر بر آدمیان. و این، دلیل باشد بر خصوص ایشان، که تا کسی را ۶ با ملکی در محبت خاصیت نباشد، به وی کتاب و رسول نیاید.

و نیز در کتاب فرستادن تا امر و نهی بیان کند، آراستن است و از عیب دور کردن. امر،

← ۱۱ — ما: آمدند بیان شریعت را آمدند. یو، پا، کر، تا: آمد بیان شریعت را آمد. حر: آماز برابر بیان شریعت آمد. ما، حر، تا: در خور. یو، پا، کر: اندر خور. ما، یو، پا، کر، تا: با یکی. حر: بیکی. در حاشیه نسخه پا: بانکه بقوم حضرت موسی علیه السلام فرمود که توبه ایشان قتل نفس و قطع موضع نجاسة از بدن و جامه بودی.

۱ — ما، یو، پا، کر، تا: مهمل نباشد (نباشند). حر: مهمل نمانند.

۲ — ما، پا، کر، تا: بیغامبر (هیچ بیغامبر) نبود مگر از آدمیان و فرشتگان. یو: بیغامبر نبود مگر آدمیان و فرشتگان. حر: بیغامبران بودند مگر از آدمیان نه فرشتگان و نه دیگر مخلوقات. در حاشیه نسخه پا: بچن وانس به بیغامبران علیهم السلام. ما، یو، حر، پا، کر: بر آدمیان. تا: بادمیان. ما، یو، پا، کر، تا: و این. حر: بس این.

۳ — ما، حر، تا: آدمیان را (آدمیان را). یو، پا، کر: مراد میان را (آدمیان را). ما، یو، حر، کر: تابعی. پا: تابعی. تا: بعض. ما، حر: گفته اند در قول خدای (خدای) تعالی. یو، کر: گفتند اندر قول خدای عز و جل. پا: گفته اند اندر قول خدای عز و جل. تا: در قول خدای گفته اند. و ولقد کر منا... آیه ۷۰، سوره ۱۷ (سورة الإسراء). ولقد کر منا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر من خلقنا تفضیلا. ما، یو، پا، کر، تا: بنی آدم. حر: بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر.

۴ — ما: بانزال. یو، حر، پا، کر، تا: یعنی بانزال. ما: بکس رسول نفرستاد مگر بادمیان و برکس. یو، پا، کر: بس رسول نفرستاد مگر بر آدمیان و برکس. حر: بهیچ کس رسول نفرستاد مگر بایشان و بکس. تا: میکوید بکس رسول نفرستاد مگر بادمیان و بکس.

۵ — ما: فرو نفرستاد مگر بر آدمیان. یو، حر، پا، کر: نفرستاد مگر بر آدمیان (بادمیان) تا: فرو نفرستاد مگر بادمیان. ما، حر، تا: دلیل باشد. یو، پا، کر: دلیل بود. ما: ایشان و تا کسی را با ملکی در محبت خاصیت نباشد. یو: ایشان که تا کسی را با ملکی اندر محبت خاصیت نباشد. حر: آدمیان تا کسی با ملکی در محبت خاص نباشد. پا، کر: ایشان که تا کسی را بر ملکی اندر محبت خاصیت نباشد. تا: ایشان و تا کسی را با ملکی در محبت خصوص نباشد.

۶ — ما، یو، پا، کر: کتاب و رسول. حر: رسول و کتاب. تا: کتاب.

۷ — ما، پا، کر، تا: و نیز در (اندر) کتاب فرستادن تا امر. یو: و در کتاب فرستادن امر. حر: و نیز حکمت در فرستادن بیغامبران و کتاب آنست تا امر. ما، یو، پا، کر، تا: آراستن است (آراستنست). حر: و بدید کردن امر و نهی ←

تزیین است، ونهی، از عیب هانگه داشتن است. و این، نیز هم دلیل محبت است، تا ایشان پاک باشند و به عیبی آلوده نگردند. و نیز الزام حجّت است، تا حجّت خدای، تعالی، بر خلق درست گردد، و کس را بر خدای، تعالی، حجّت نماند، چنانکه گفت: «... لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ ۳ بَعْدَ الرُّسُلِ،». و بزرگان چنین گفته اند: که امر ونهی بند است مر بنده را، و بنده در بند نیکوتر. و نیز مؤمن در دنیا در زندان است، و پیرایه زندانی بند است، و عزیزان را به بند ببندند تا نگرینند. پس امر، بند است تا بر بساط قرب پایند، ونهی، بند است تا در بعد نیفتند. ۶ آن گاه این امر ونهی را مطلق به جا نگذاشت، لکن بروفا و وعد کرد و برخلاف و وعید کرد، تا زیادت کرم باشد بر کرم، و زیادت حجّت باشد بر حجّت. و این، وعد و وعید، عام را

← آراستن است. ما، پا، کر، تا: دور کردن. یو، حر: دور کردنست. در نسخه یو: از، امرترین است، تا، و این نیز هم دلیل، نیامده است.

۱ - ما: از عیبها نکه داشتن است. حر: از عیبها نگاه داشتن است. پا، کر: از عیبها نگاه داشتن است از عیبها. ما، یو، حر، تا: و این نیز هم. پا، کر: و این نیز.

۱، ۲ - ما، حر، پا، کر، تا: پاک باشند و بعیبی (و بعیب). یو: بعیبی.

۲ - ما، حر: خدای تعالی بر خلق. یو: خداوند تعالی. پا، کر: خداوند عزوجل. تا: خدای بر خلق.

۳ - ما: بر خدای تعالی حجّت نماند چنانکه گفت. یو: بروی حجّت نماند. حر: برحق تعالی حجّت نباشد چنانکه گفت. پا، کر: بر خدای حجّت نماند چنانکه خبر میدهد. لئلا... آیه ۱۶۵، سوره ۴ (سورة النساء). رسلا مبشرین و منذرین لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل و كان الله عزيزا حكيمًا.

۴ - ما، پا، کر، تا: و بزرگان چنین گفته اند که. یو: و بزرگان گفتند. حر: و نیز بزرگان چنین گفتند که. ما: مر بنده را و بنده. یو، پا، کر: بنده. حر، تا: و بنده.

۵ - ما: و نیز مؤمن در دنیا در زندان است. یو، پا، کر: و نیز مؤمن اندر زندانست. حر: مؤمن در دنیا زندانست. تا: مؤمن را دنیا در زندان است. ما، حر، تا: و عزیزانرا. یو، پا، کر: مر عزیزان را (عزیزانرا).

۶ - ما: قرب پایند. یو: قرب بیاشند. حر: قرب نباشند. پا، کر: قرب باشند. تا: قرب بمانند. ما، حر: تا در بعد نیفتند انکه (انگاه) این امر. یو، پا، کر: تا اندر بند (پا، کر: بعد) نیفتند انگاه مرین امر را. تا: تا در بعد نیفتند انگاه این امر.

۷ - ما: بجا نگذاشت لکن. یو، حر: نماند بجا و لکن. پا، کر: بجا نماند و لکن. تا: بجا بگذاشت لکن. ما، یو، حر: وعده کرد. پا، کر، تا: وعده کرد. ما، یو، حر، کر: کرد تا زیادت کرم. پا: کرد تا زیاده کرم. تا: تا زیادت کرم.

۸ - ما، یو، پا، کر، تا: و زیادت حجّت (حجة). حر: و حجّت. ۸، وسط ۱ صفحه بعد - ما: عام را ←

بایست، که با حق، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، صُحْبَتٌ بِهِ طَمَعٌ وَخَوْفٌ كَرَدْنَا، چنانکه خدای، تَعَالَى گفت: «... وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا». تا به بهشت وعده نکرد به طاعت نیامدند، و تا به دوزخ بیم نکرد از معصیت دور نبودند. و این، صفت لثیمان است، که بی طَمَعٌ، با خدای، تَعَالَى، صُحْبَتٌ نکنند، و بی بیم، خدای را حُرْمَتِ نِدَارِنْد. تا از یحیی بن معاذ حکایت آورده اند، که چنین گفت: که کَرَمِ خُدَايِ، تَعَالَى، در آفریدن دوزخ ظاهر تر از آن است که در آفریدن بهشت. از بهر آنکه، اگر چه به بهشت امید داد، اگر بیم دوزخ نیستی، يَكُ تَنْ اَزْ خَلْقِ بَه طَاعَتِ نَبَاشَدِي، که صفت

← بایست که با حق سبحانه و تعالی. یو: مرعام را بایست که با حق عزوجل. حر: عام را بایست که با حق عزوجل. پا، کر: مرعام را بایستی با حق عزوجل. تا: عام را میبایست که با حق. ما، یو: جنانک (جنان که) خدای تعالی گفت. حر: جنانک گفت. پا: جنانک خدای گفت عزوجل. کر: جنانکه خدای عزوجل گفت. تا: چنانکه خدای تعالی میکوید.

۲ — ویدعوننا... آیه ۹۰، سوره ۲۱ (سوره الانبیاء). فاستجبنا له و وهبنا له یحیی واصلحنا له زوجه انهم كانوا یسارعون فی الخیرات ویدعوننا رغبا ورهبا و كانوا لنا خاشعین. — ما، حر، تا: ویدعوننا. یو، پا، کر: یدعوننا. ما، یو، حر، پا، کر: تا بهشت. تا: و تا بهشت. ما، حر: و تا بدوزخ. یو، پا، کر: و نیز تا از دوزخ. تا: و تا از دوزخ. ۳ — ما، تا: دور نبودند و این. یو: دور نباشند و این. حر: دور نشدند و این. پا، کر: دور نباشیدند و این (این). ما، حر: صفت لثیمان است (لثیمانست). یو: صفت انسانست. پا، کر: صفت ایشانست. — در حاشیه نسخه پا: الهی زاهد از تو حور میخواهد قصورش بین. تا: صفت عام است. ما، حر: با خدای تعالی. یو، پا، کر: با خداوند. تا: با خدای.

۴ — ما، تا: نکنند و بی بیم خدای را (خدای را). یو: نکنند و بی بیم خداوند را عزوجل. حر: نکنند و بی بیم خدای تعالی. پا، کر: نکنند (نکنند) و بیم خداوند را عزوجل. ما، یو، حر، پا، کر: حرمت ندارند. تا: خدمت ندارند. ما: تا از یحیی بن معاذ حکایت آورده اند که چنین گفت که. یو: تا از یحیی معاذ الرازی حکایت است گفت. حر: تا از یحیی معاذ حکایت آورده اند که گفت. پا، کر: تا از یحیی بن معاذ الرازی حکایت آورده اند که چنین گفت. تا: از یحیی ابن معاذ رضی الله عنه حکایت آورده اند که چنین گفت که.

۵ — ما، حر: خدای (خدای) تعالی در آفریدن. یو: خداوند تعالی اندر آفریدن. پا، کر: خدای عزوجل اندر آفریدن. تا: خدای در آفریدن. ما، یو، پا، کر: ظاهر تر از آنست. حر: بیش از آنست. تا: ظاهر از آن است. ما، حر، تا: در آفریدن. یو، پا، کر: اندر آفریدن. ما: از بهر آنکه اگر چه بهشت امید داد. یو: از بهر آنکه هر چند بهشت امید کرد. حر: از بهر آنکه هر چند که بهشت امید داد. پا، کر: از بهر آنکه هر چند بهشت امید کرد. تا: از بهر آنکه اگر چه بهشت امید کرد.

۶ — ما: بطاعت نباشدی کی صفت عام اینست که یاد کردیم فاما خاص را. یو: در طاعت نباشدی صفت عام اینست اما خاص. حر: طاعت نداشتی این صفت عامست که یاد کردیم فاما صفت خاص. پا، کر، تا: بر طاعت نباشیدی صفت عام اینست که یاد کردیم فاما خاص (اما خاص را).

عام این است که یاد کردیم. فَأَمَّا أَخْصَارُهَا، چون، امر دانستند و عِد بکار نیاید، و چون، نهی دانستند و عید بکار نیاید. از بهر آنکه، حُكْم بندگانِ جُز فرمان برداری و جُز کردن نهادن نیست، و جُز مُرادهای خویش را زیر قدم آوردن نیست، و جُز اختیار خویش به یک سو نهادن نیست، و جُز دُلّ کشیدن نیست. هر که را مُراد و اختیار است، و طلب کردن عَزّ است، نه بنده است. از بهر آنکه، نام عِبْد را اِشْتِاقٌ از دُلّ گرفته اند، و عَرَب گوید: طَرِيقٌ مُعَبَّدٌ، يَعْنِي، مُدَلَّلٌ بِكَثْرَةِ الْوَطْئِ، و شُتْرِي که پیر گشته بود و از بسیاری کار کردن، نزار گشته و از کار باز مانده، عَرَبٌ او را بَعِيرٌ مُعَبَّدٌ گوید. پس بنده را با مُراد کار نیست، و صفت بندگان، اختیار نیست. نه بینی، که

۱ — ما: امر دانستند و عِد بکار نیاید. یو، پا، کر: امر دانستند و عِد بکار نیامد. حر: امر دانستند و عِد بکار نیامد. تا: امر دانستن و عِد بکار نیاید. ما، یو، حر، پا، کر: نهی دانستند. تا: نهی را دانستن.

۲، ۳ — ما: از بهر آنکه حکم بندگانِ جُز فرمان برداری و جُز کردن نهادن نیست و جُز مرادها خویش را زیر قدم آوردن نیست. یو، پا، کر: از بهر آنکه (از بهر آنکه) حکم بندگانِ جُز طاعت داشتن مرادها و ندادن نیست هر که قدم از طاعت بیرون نهاد خود را (خویش) از بندگی بیرون همی برد و بندگی جُز فرمان (فرمان برداری) نیست. حر: از بهر آنکه حکم بندگانِ جُز طاعت خداوند داشتن نیست هر که قدم از طاعت بیرون نهاد خویش را از حد بندگی بیرون برد و بندگی جُز فرمان برداری نیست و جُز کردن نهادن نیست و جُز مرادها خویش را زیر قدم آوردن نیست. تا: از بهر آنکه حکم بنده کی جُز طاعت داشتن خداوند نیست هر که قدم از طاعت بیرون نهاد خویش را از بنده کی بیرون میبرد و بنده کی جُز فرمان برداری و جُز کردن نهادن نیست و جُز مرادها خویش را زیر قدم آوردن نیست.

۳ — ما: بیکسو نهادن. یو: بیکسوی نهادن نیست. حر، پا، کر: بیکسو نهادن نیست. تا: با یکسو نهادن نیست.

۴ — ما، تا: هر کرا (و هر کرا) مراد و اختیار است (است). یو، کر: هر کرا مراد اختیار است. حر: و هر کرا مراد است و اختیار است. پا: و هر کرا مراد اختیار است.

۴، ۵ — ما: نه بنده است از بهر آنکه نام عِبْد را. یو: نه بنده است از بهر آنکه نام عِبْد. حر: از بهر آنکه نام عِبْد را. پا، کر: تا: نه بنده است از بهر آنکه نام عِبْد را.

۵ — ما، تا: گرفته اند و عرب گوید. یو، حر: گرفته اند و عرب گوید. پا، کر: گرفته اند و عرب گوید. ما، یو، پا، کر: یعنی. حر، تا: ای. در هر شش نسخه: بکثرة الوطی، آمده است.

۶، ۷ — ما، تا: و شتری که (و شتریکه) پیر گشته بود و از (از) بسیاری کار کردن نزار گشته و از کار باز مانده عرب او را بعیر معبد گوید (کویند) بس بنده را. یو، پا، کر: و شتری (اشتری) که پیر گشته بود از بسیاری کار کردن و نزار گشته بود و از کار مانده (مانده بود) عرب او را (او را) بعیر معبد (پا: بعیره معبد) کویند بس بندگان را (بنده را). حر: و شتری که پیر شده باشد و از بسیاری کار نزار گشته و از کار باز مانده باشد عرب او را بعیر معبد کویند بس بنده را.

۷ — ما، حر، تا: و صفت بندگان (بنده کی) اختیار نیست. یو، پا، کر: و صفت بنده بی اختیار است. ما: بینی که در شریعت اگر خداوند بنده را بفروشد اگر چه بنده. یو، حر، پا، کر: نه بینی حکم (که بحکم) شریعت خداوند بنده را (بنده) بفروشد هر چند. تا: نه بینی که در حکم شریعت خداوند بنده را بفروشد اگر چه بنده.

ما - ۱۴

در شریعت، خداوند، بنده را بفروشد، اگر چه بنده نخواهد، و بخرَد، اگر چه بنده نخواهد، و چنان دارد او را که خداوند خواهد، نه چنانکه | بنده خواهد، و اگر خواهد، تا روز مرگ او را ۳ در حکم بندگی بدارد، و اگر خواهد، آزاد کند، و اگر خواهد به سفر بیرون آید با بنده. به نیت خداوند بنده مسافر گردد، اگر چه بنده را مُراد سفر نباشد، و اگر خداوند نیت اقامت کند بنده مُقیم گردد، و بنده را خود از نیت خداوند خبر نه. این است نشان آن کس که بنده مخلوقان است، ۶ پس دعوی بندگی حق کردن، و به خلاف این وصف بودن مُحال است. و نیز بندگی اسیر بودن است، از بهر آنکه بسته اسیر بود. مثل امر ونهی، مثل بندی است با دو حلقه بر هر دو پای نهاده، آنرا که بند بر پای نهادند، جز هر دو پای راست داشتن روی نیست، نه قدمی از قدمی پیش تواند ۹ نهادن نه از پس. اسیر چنانکه بدارندش بو، نه چنانکه خواهد. پس اگر وعده و وعید نبودی،

- ۲ — ما: او را که خداوند. یو، حر، پا، کر: که خداوند. تا: که خواهد. ما، یو، حر: نه چنانکه. پا: چنان که. کر، تا: نه چنانکه. ما، تا: و اگر خواهد تا روز مرگ او را در حکم بندگی بدارد (بنده کی میدارد) و اگر خواهد. یو: اگر خواهد تا مرگ بدارد و اگر خواهد. حر، پا: و اگر خواهد (و خواهد) تا مرگ در (اندر) حکم بندگی بدارد و اگر خواهد (و خواهد). کر: و تا خواهد تا مرگ اندر حکم بندگی دارد و خواهد.
- ۳، ۴ — ما: و اگر خواهد بسفر بیرون آید با بنده بنیت خداوند بنده مسافر کرد اگر چه. یو، حر، پا، کر: و اگر خداوند بسفر بیرون آید با بنده (پا، کر: تا بنده) (حر: با بنده، ندارد) بنیت (کر: به نیت) خداوند مسافر کرد هر چند. تا: و اگر خواهد بسفر بیرون رود با بنده بنیت خواهد بنده مسافر کرد اگر چه.
- ۴ — ما، تا: سفر نباشد. یو، حر، پا، کر: سفر نبود. ما، یو، حر، پا، کر: و اگر خداوند. تا: اگر خواهد. ما، حر، تا: اقامت کند. یو: اقامت کرد. پا، کر: اقامت کرده.
- ۵ — ما، تا: و بنده را خود. یو، پا، کر: و بنده را. حر: و بنده. ما، یو، حر: خداوند خبر نه. پا، کر: خداوند خبر نی. تا: خواهد خبر نه. ما، حر، پا، کر، تا: اینست (تا: اینک) نشان آنکس (پا، کر: آنکسی) که بنده مخلوقانست (مخلوقان است). یو: این نشان بنده مخلوقانست.
- ۶ — ما، یو، پا، کر، تا: و بخلاف. حر: و برخلاف.
- ۷ — ما: از بهر آنکه بسته اسیر بود. یو: از بهر آنکه بنده اسیر بود. حر: از بهر آنکه اسیر بسته بود. پا، کر، تا: از بهر آنکه بسته اسیر بود. ما، یو، پا، کر، تا: مثل بندی است (بندیست). حر: بند است.
- ۷، ۸ — ما، تا: بر هر دو پای نهاده انرا (و انرا) که بند بر پای نهادند (تا: نهادن). یو: بر هر دو پای بر نهاده آنک و را بند بر نهادند. حر: بر هر دو پای نهاده آنک و بر ایند بر هر دو پای نهاده بود. پا، کر: بر هر دو پای بر نهاده اند آنکه او را بند بر ایند بر نهاده اند (نهادند).
- ۸، ۹ — ما، یو، پا، کر، تا: نه قدمی. حر: که قدمی. ما: بیش توان نهادن نه از بس اسیر چنانکه بدارندش بو (نسخه بدل: باشد). یو، پا، کر: بیش تواند نهاد نه پس (پا، کر: تواند نهادن نه پس) اسیر چنان باشد که دارندش. حر: بیش نتواند نهادن بس اسیر چنان باشد که دارندش. تا: بیش تواند نهادن نه از پس و اسیر چنان بود که دارندش. ←

به حکم بندگی این واجب آمدی که یاد کردیم. و با این همه، و عِد و وعید کرد، و طاعت بند را مُزِد پدید کرد، و عام، بر این و عِد و وعید بترسیدند، و خاص، چون امر و نهی بشنیدند و عِد و وعید را گوش باز نداشتند، تا چون بنده بد بی اصل نباشند که بی زخم فرمان خداوند نکنند. و اگر هرگز ۳ و عِد و وعید نبود، بر بنده خود، جز وفا چه واجب آمدی؟

تاروی پیش شبلی، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، ذِکْرِ بهشت و دوزخ می رفت. گفت: اَللَّهُمَّ اَخْبِيْ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ فِيْ خَبَايَا غَيْبِكَ، حَتَّى تُعْبَدَ بِغَيْرِ وَاَسِطَةٍ، گفت، یا رَبِّ، بهشت و دوزخ را پنهان کن، تا تورا بی واسطه پرستند.

بُزُرْگان چنین گفته اند: خدمت کردن به طَمَع و خَوْف، خویشتن پرستیدن است نه حق پرستیدن. اگر، هرگز بهشت نبود، و همه خلق را در دوزخ کردی، و بفرمودی که مرا مطیع ۹

← ۹ — ما، یو: نه جنانک. حر: نجان که. پا: نچنانکه. کر: نه چنانکه. تا: نه چنانکه او. ما، حر، کر، تا: بس اکر. یو، پا: بس ار.

۱ — ما، یو، حر، پا، کر: واجب آمدی. تا: واجب می آمد. ما، تا: و با این همه. یو، حر، کر: با همین. پا: و با همین. ما، یو، تا: کرد و طاعت (یو: و مرطاعت) بنده را مزد پدید کرد. حر: که کرد طاعت بنده را مزد بیجا کرد. پا، کر: مرطاعت بنده را مزد پدید کرد.

۲ — ما، یو، حر، تا: و عام. پا، کر: عام. ما: بترسیدند. یو، حر، پا، کر: برستیدند (پرستیدند). تا: او را پرستیدند. ما، تا: بشنیدند. یو: شنید. حر: شنیدند. پا، کر: شنیدن.

۳ — ما: گوش باز نداشتند. یو: بکار نیامد. حر، پا، کر: نبايستند. تا: انتظام نکردند. ما: تا چون بنده بد بی اصل نباشند که. یو: تا چون بنده بی اصل نباشند که. حر: تا چون بنده بد بی اصل نباشند که. پا، کر: تا چون بنده بی اصل و بد باشد. تا: تا همچون بنده بد اصل نباشند که. ما، حر، پا، کر: فرمان خداوند نکنند (نکنند). یو: فرمان نکنند. تا: فرمان خواهی نبرد. ما، حر، پا، کر، تا: واکر (وکر) هرگز. یو: واکر.

۴ — ما، حر: بر بنده خود. یو، پا، کر، تا: بر بنده.

۵ — ما: شبلی رحمه الله علیه. یو، پا، کر: شبلی. حر: شبلی رحمه الله. تا: شبلی رضی الله عنه. ما، حر، پا، کر، تا: می رفت (میرفت). یو: همی رفت. ما، یو: اللهم اجبا. حر، پا، کر، تا: اللهم اجباء.

۶ — ما، یو، حر: غیبک حتی تعبد. پا، کر: عینک حتی تعبد. تا: غیبک حتی تعبدوا. ما، حر، پا، کر: کفت یارب. یو: یارب. تا: میکوید خداوند. ما، یو، تا: و دوزخ را. حر: و دوزخ. پا، کر: را و دوزخ را.

۸ — ما، پا، کر: چنین گفته اند (گفته اند که) خدمت کردن بطمع و خوف. یو: گفتند برستیدن بخوف و طمع. حر: چنین گفته اند که بندگی کردن بطمع و خوف. تا: چنین گفته اند که خدمت کردن از بهر طمع و بیم خوف. ما، یو، حر، پا، کر: خویشتن پرستیدن است (پرستیدنست). تا: خویشتن پرستیدن باشد.

باشید ، جز طاعت چه روی بودی ؟ بزرگان ، این بدیدند ، قدم در موافقت بفشردند ، و طمع
از میانه برداشتند . و نیز چون دعوی محبت کردند ، آرزومند بودند که سببی یابند که بدان سبب
۳ به دوست رسند . و آن سبب وصال نبود مگر امر ونهی . محب ، چون وصال حبیب یافت ، طمع
دیگر محال است . و چون دیدند به عین حقیقت ، که چون او دیگر نیست ، چون در او بیافتند ،
خویشان را بر در او بیفکنند ، چنانکه به شاهد دیده باشی ، که بچه را مادر و پدر بیرون کنند ،
۶ بر آستانه در بچسبد ، که جز شما دیگر ندارم ، کجا روم ؟ و کسی که عاشق باشد ، معشوق او را
جفا گوید و بزند ، عاشق ، پیش او در خاک می غلتد . محبت مخلوقان را نشان این است . دعوی محبت

← ۹ - ما ، یو ، حر : اگر هر کز بهشت نبودی . پا ، کر : و اگر هر کز بهشت را نیافریدی . تا : و اگر بهشت هر کز
نبودی . ما ، تا : و همه خلق را در . یو : همه را در . حر ، پا ، کر : و همه را اندر . ما ، یو ، تا : که مرا مطیع باشید .
حر : مرا مطیع باشید . پا ، کر : که مرا مطیع باشی .

۱ - ما ، یو ، پا ، کر ، تا : جز . حر : بجز . ما ، یو ، حر ، پا ، کر : بزرگان . تا : و بزرگان چون . ما : قدم در موافقت
بفشردند . یو ، حر ، پا ، کر : قدم بر طاعت بفشاردند (بیفشاردند) . تا : قدم بر موافقت بیفشردندی .

۲ - ما ، یو ، حر ، پا ، کر : محبت کردند آرزومند بودند . تا : محبت کردن آرزومند بوده اند . ما ، یو ، پا ، کر : که بدان
حر ، تا : که بآن .

۳ - ما ، یو ، تا : و آن سبب وصال نبود . حر : آن سبب وصال نبود . پا ، کر : و آن سبب وصال بود و آن نبود . ما ، یو ،
حر ، پا ، کر : محب . تا : و محب .

۴ - ما ، یو ، پا ، کر : و چون دیدند بعین حقیقت . حر : و چون بدید بعین حقیقت . تا : و چون بعین حقیقت دیده اند .
ما ، یو ، پا ، کر ، تا : که چون او دیگر (دیگری) نیست . حر : که جزوی دیگر نیست باوی آر میزند .

۴ ، ۵ - ما : چون در او بیافتند خویشان را بر در او بیفکنند . یو ، حر ، پا ، کر : جز (چون) در وی نیافتند خود را
(خویشان) بر در وی بیفکنند . تا : و در او بیافتند خویشان را بدرگاه او ملازم گردانیدند .

۵ - ما ، یو ، حر : چنانکه بشاهد . پا ، کر : چنانکه بشاهد . تا : چنانچه در شاهد .

۵ ، ۶ - ما : که بچه را مادر و پدر بیرون کنند بر آستانه بچسبد که جز شما دیگر . یو : که بچه را مادر و پدر از در بیرون کند
بر آستانه در بچسبد که جز شما دیگر . حر : که بچه را مادر و پدر از در بیرون فکند بروی آستانه در بچسبد که
شما دیگر . پا ، کر : که مادر و پدر بچه از در بیرون کنند بر آستانه در بچسبد (بچسبد) که جز شما دیگر . تا : که مادر و پدر
بچه را بدر بیرون کنند او بر آستانه بچسبد که جز شما دیگری .

۶ - ما ، یو ، حر ، پا ، تا : و کسی که (و کسیکه) . کر : و کسی . ما ، حر ، تا : معشوق (و معشوق) او را (ویرا) . یو ،
پا ، کر : معشوق .

۷ - ما : عاشق پیش او در خاک می غلتد . یو : او در خاک می غلتد . حر : عاشق پیش وی بخاک اندر می غلتد . پا ، کر : او بخاک
اندر همی غلطد . تا : عاشق در پیش او در خاک می غلطد . ما ، حر ، پا ، کر ، تا : مخلوقانرا (مخلوقان را) . یو : ←

حق کردن، و یک نفس خلاف کردن، یا یک قدم از پس نهادن، نشان دروغ زنی است. و از این نیکوتر نیز هست. و آن آن است: که چون بدیدند که ما را امر کرد و نهی کرد، بدانستند که اگر ماشایسته صحبت وی نبودمانی، از میان هجده هزار خلق عالم، به ما رسول نفرستادی، که ۳ رسول بنا بایستگان نفرستند، و ما را نخواندی، که ناشایستگان را نخوانند، و ما را کاری نفرمودی، که نابایستگان را | و ناپسندیدگان را، ملک کار نفرماید. چون بدیدند که ماهمی بشایم صحبت ملک را، جانها بر میان بستند خدمت را، و گفتند: ما را خود آن فخر بسنده است، ۶ که ما امر تو را بشایستیم، چیزی دیگر در میانه بکار نمی آید. قوله:

۱۵-۱۶

← مخلوق را. ما، حر، تا: دعوی (حر: بس دعوی) محبت حق کردن و. یو: دعوی محبت حق. پا، کر: دعوی محبت حق کردن.

- ۱ - ما، حر: یا یک قدم از پس نهادن نشان. یو: و یا یک قدم از پس نهادن. پا: و یا یک قدم از پس نهادن نشان. کر: و یا یک قدم از پس نهادن نشان.
- ۱، ۲ - ما، تا: و ازین نیکوتر نیز هست. یو: و ازین نیکوتر است. حر: و نیز ازین نیکوتر هست. پا، کر: و ازین نیکوتر (نیکوتر) است. ما: که ما را امر کرد و نهی کرد بدانستند. یو، پا، کر: که ما را امر کرد و نهی کرد دانستند. حر: که ما را امر کرد و نهی کرد اندیشه کردند. تا: که ایشان را امر و نهی کرد گفتند.
- ۳ - ما: نبودمانی از میان هجده هزار خلق عالم بما رسول نفرستادی. یو: نبودمانی از میان هجده هزار خلق عالم بما رسول نکردی. حر: نبودمانی از میان هجده هزار عالم بما رسول نکردی. پا، کر: نبودمانی از میان هجده هزار عالم خلق بما رسول نکردی. تا: نبودمانی از میان هجده هزار عالم بما رسول نفرستادی.
- ۴ - ما: بنا بایستگان نفرستند. یو، حر، پا، کر، تا: بنا بایستگان نفرستند (نفرستند).
- ۴، ۵ - ما: و ما را کاری نفرمودی که نابایستگان را و ناپسندیدگان را ملک کار نفرماید. یو: و ما را کاری نفرمودی که ناپسندیدگان را ملک کار نفرماید. حر: و ما را کاری که ناپسندیدگان را نخوانند و ما را کاری که ناپسندیدگان را کار نفرمایند. پا، کر: و ما را کاری که ناپسندیدگان (که ناپسندیدگان) ملک کار نفرماید. تا: و ما را کاری نفرمودی که خداوند ناشایسته کان و ناپسندیدگان را کاری نفرماید.
- ۵، ۶ - ما، حر: چون (و چون) بدیدند که ماهمی بشایم (ما می شایم) صحبت ملک را. یو، پا، کر: و بدیدند که ماهمی بشایم صحبت ملک را. تا: و چون دیدند که صحبت ملک را بنمیشایم.
- ۶ - ما، یو، حر، پا، کر: بستند. تا: بسته اند. ما، حر: خدمه (خدمت) را و گفتند. یو، کر: مرخدمت را و گفتند. پا: مرخدمت او را و گفتند. تا: خدمت را و گفته اند. ما: بسنده است که ما امر تو را بشایستیم چیزی دیگر در میانه بکار نمی آید. یو: بسنده است که ما امر تو را بشایم چیزی دیگر در میانه چه بکارست. حر: بس است که ما امر تو را بشایستیم چیزی دیگر در میانه چه بکارست. پا، کر: بسنده است که ما امر تو را بشایم و خدمت ترا بشایم چیزی دیگر اندر میانه چه بکار. تا: بسنده است که ما امر تو را بشایستیم در میانه چیز دیگر بکار نمی آید.

أَبَانَ فَضْلَهُمْ عَلَىٰ جَمِيعِ الْبَشَرِ، وَرَفَعَ دَرَجَاتِهِمْ، أَنْ يَبْلُغَهَا قَدْرُ ذِي خَطَرٍ - وپیدا کرد فضل ایشان بر همه خلق، و برداشت پایگاه‌های ایشان را، از آنک برسیدی به وی مقدار هیچ با خطری.

و مراد از این سخن آن است: که به‌ترین خلق پیغام بران اند، عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ. و محل ایشان به نزدیک خداوند، برترین همه محل‌ها است. و در این که ایشان فاضل‌ترین همه آدمیان اند خلاف نیست. از بهر آنک، ایشان داعیان خلق اند و مقتدی اند دیگران را، و بر دیگران واجب است بدیشان اقتدا کردن. پس هم چندان ثواب که اُمت را بود ایشان را باشد، و ثواب ایشان خود بر جای بود، چنانک پیغام بر گفت، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: «مَنْ سَنَّ سَنَةً حَسَنَةً، كَانَ لَهُ أَجْرُهَا، وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْوَرِهِمْ شَيْئًا. وَمَنْ سَنَّ سَنَةً سَيِّئَةً، كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهَا، وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ

۱ - ما، تا: ابان. یو، پا، کر: و بان. حر: و ابان. ما، حر، تا: ان (تا: من ان) بیلغها قدر ذی خطر. یو، پا، کر: عن ان (عن) بیلغها قدر ذی قدر (پا: ذی خطر). ما، یو، پا، کر، تا: و بیذا (و پیدا) کرد. حر: کفت پیدا کرد.
۲ - ما، یو: بایکاهه‌ای ایشانرا از آنک برسیدی بوی (بذو) مقدار هیچ با خطری. حر: بایکاه ایشان از ان که برسیدی بوی هیچ مقداری با خطری. پا، کر: پایکاههای (پایکاهای) ایشانرا از آنکه برسیدی بدو مقدار هیچ با خطری. تا: پایکاهای ایشان از آنکه برسیدی بآن مقدار هیچ با خطری.

۴ - ما، حر، تا: ازین سخن. یو، پا، کر: این سخن. ما: بیغامبران اند علیهم الصلوة والسلام. یو، حر، کر، تا: بیغامبران اند (بیغامبرانند - بیمبرانند). - در نسخه پا: از، خلق، تا، به نزدیک، نیامده است.

۵ - ما، تا: بنزدیک خداوند برترین همه (همه). یو، کر: نزدیک خدای عزوجل برتر (برترین) همه. حر: بنزدیک خدای عزوجل برترین. پا: خدای عزوجل برترین همه.

۵، ۶ - ما، پا، کر، تا: و درین که (پا: و اندران که) ایشان فاضل‌ترین همه آدمیان اند (آدمانند) خلاف نیست از بهر آنک (از بهر آنکه). یو: و اندرانک ایشان فاضل‌تر آدمیانند خلاف نیست از بهر آنک. حر: و دران که ایشان فاضل‌ترین همه خلق اند خلاف نیست از بهر آنک.

۶ - ما: و مقتدی اند دیگران را. یو، حر، پا، کر: و مقتدا اند. تا: و مقتدا اند دیگران را.

۷ - ما: بدیشان. یو، حر، پا، کر: بایشان. تا: برایشان. ما، یو، حر، پا، کر: هم چندان. تا: هر چندان. ما، تا: که اُمت را بود ایشانرا باشد (بباشد). یو، حر، پا، کر: که همه اُمت را باشد مرایشانرا (ایشانرا) باشد.

۸ - ما: بر جای بود چنانک بیغامبر کفت علیه الصلوة والسلام. یو: بر جاء چنانک کفت صلی الله علیه وسلم. حر، پا، کر: بر جای چنانک بیغامبر علیه السلام (بیغمبر صلی الله علیه وسلم) کفت. تا: بر جاست چنانکه پیغامبر علیه السلام میگوید.

۹ - ما، حر، تا: کان له. یو، پا، کر: فله. ما: ان ینتقص من اجورهم شیء. یو، حر، پا، کر: ان ینتقص من اجورهم شیئا. تا: ان ینتقص من اجورهم شیء.*

أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا. « پس چون وحی به پیغام بران آرند، و ایشان آن را قبول کنند، ثواب بیابند، و از پس آن، هر که بر آن کار کند، هم چندان ثواب که این کار کننده را باشد، پیغمبر را باشد. پس او فاضل ترین همه گردد. و از بهر آن گفتند اهل سنت و جماعت: که صدیق اکبر، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ،^۳ فاضل ترین همه اُمت است. از بهر آنک، نخستین کس که به پیغام بر، عَلَيْهِ السَّلَام، ایمان آورد، او بود، و این سنت نیکو بنهاد. و هر که بر این سنت برفت، تا قیامت هم چندان مُزد که ابوبکر را بود، او را نیز باشد. تا پیغام بر گفت، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: « مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَلَا غَرَبَتْ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، عَلَى ذِي لَهْجَةٍ، أَفْضَلَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ. » بدین خبر دُرُست گشت، که

← ۱۰ — ما، تا: کان علیه. یو، پا، کر: فله. حر: کان له. ما، تا: ان ینتقص من اوزارهم شیء. یو، حر، پا، کر: ان ینتقص من اوزارهم شیئا.

- ۱ — ما، تا: بس چون وحی بیغامبران آرند و ایشان (ایشان) آنرا قبول کنند ثواب (ثواب آن) بیابند. یو: بس چون بیغامبران وحی بیابد ایشان قبول کنند ثواب ان بیابند. حر: بس چون بیغامبرانرا وحی نیاید آنرا قبول کنند و ثواب آن بیابند. پا، کر: پس چون بر پیغمبران وحی بیاید ایشان مر آنرا قبول کنند ثواب آن بیابند.
- ۲ — ما: واز بس ان. یو، پا، کر: واز بس (پس) ایشان. حر: وبعداز ایشان. تا: واز پس آن. ما، تا: بران. یو، پا، کر: بدان. حر: بآن. ما، تا: هم چندان ثواب که (ثوابیکه) این کار کننده را باشد بیغمبر (بیغامبر) را باشد. یو، پا، کر: هم چندان ثواب که مرین (مراین) کار کننده را باشد بیغامبران را (پا: بیغمبرانرا) باشد. حر: هم چندان ثواب که این کار کننده را باشد آن بیغامبر را باشد.
- ۳ — ما، تا: بس (پس) او. یو، حر، پا، کر: بس وی. ما، یو، پا، کر، تا: همه کردد. حر: همه خلق کردد. ما، یو، حر، کر، تا: واز بهران (این) گفتند. پا: واز بهراین گفته اند. ما، تا: که صدیق اکبر (اکبر رضی الله عنه). یو: که ابوبکر صدیق. حر: که ابوبکر صدیق رضی الله عنه. پا، کر: که ابوبکر صدیق رضی الله عنه.
- ۴ — ما، یو، کر، پا: همه امت است (امتست). حر، تا: امتست (امت است). ما، تا: از بهرانک (از بهر آنکه) نخستین کس که بیغامبر علیه السلام ایمان آورد او بود. یو: از بهرانک نخست کس که بیغامبر آورد وی بود. حر: از بهرانک نخستین کس که از بیغامبر ایمان آورد وی بود. پا، کر: از بهر آنکه نخستین کس که به بیغامبر ایمان آورد وی آورد.

- ۵ — ما: بنهاد. یو، تا: او نهاد. حر: راوی نهاد. پا، کر: فرو نهاد. ما، یو، حر، تا: برین. پا، کر: بدین.
- ۶، ۵ — ما: تا قیامت ثواب و مزد ابوبکر صدیق را باشد او را نیز باشد. یو: تا قیامت هم چندان مُزد وی بود رضی الله عنه. حر: تا قیامت هم چندان مُزد که ابوبکر را بود و او را بود. پا، کر: تا قیامت هم چندان مُزد ابوبکر صدیق را باشد رضی الله عنه. تا: تا قیامت هم چندان مُزد که آنکس را باشد ابوبکر صدیق رضی الله عنه را باشد او را نیز باشد.
- ۶ — ما، یو: تا بیغامبر گفت صلی الله علیه وسلم. حر: بیغامبر علیه. پا، کر، تا: تا بیغامبر صلی الله علیه وسلم (علیه السلام) گفت.
- ۷ — ما، یو، تا: ذی لهجه. حر، پا، کر: ذی لهجه. ما، حر: من ابی بکر. یو، پا، کر: من ابی بکر رضی الله عنه ←

پیغام بران فاضل ترین همه خلق اند. و از پس پیغام بران ابوبکر صدیق فاضل ترین همه خلق است. و در ترتیب خلق سُخَنُ یاد کردیم پیش از این. قَوْلُهُ:

۳ خَتَمَهُمْ بِمُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفت: ختم کرد پیغام بران را، عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.

چنانک خدای، تعالی، گفت: «... وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ،». چون خاتم به نصب خوانی، مهر پیغام بران باشد و آخر پیغام بران، عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ. و چون خاتم به کسر خوانی، مهر کننده باشد و آخر کننده. و نیز پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، امیر المؤمنین علی را، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، گفت: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.»

← (رضی الله). تا: من ابی بکر صدیق. ما، یو، پا، کر: بدین خبر. حر، تا: باین خبر.

۱ - ما، یو، حر، پا، کر: که بیغامبران. تا: که بیغامبران علیهم السلام. ما، پا، کر، تا: و از بس. یو: و از بعد. حر: بعد از. ما، تا: ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) فاضلترین همه خلق است و در. یو: ابوبکر فاضلترست از همه و اندر. حر: ابوبکر رضی الله عنه از همه خلق فاضلترست و در. پا، کر: ابوبکر صدیق فاضلترست از همه خلق و اندر. - حاشیه نسخه پا: آورده اند که اول کسی که ایمان آورد از مردان حضرت صدیق اکبر بود و از زنان حضرت ام المؤمنین خدیجه و از صبیان حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنهم.

۲ - ما: سخن یاد کردیم پیش ازین قوله. یو: یاد کرده ایم پیش این. حر، تا: سخن یاد (یاد) کردیم پیش ازین. پا، کر: یاد کردیم پیش ازین.

۳ - ما: ختمهم بمحمد علیه السلام (نسخه بدل ما: صلی الله علیه وسلم) گفت. یو، پا، کر: ختم بمحمد صلی الله علیه وسلم. حر: ختمهم بمحمد صلی الله علیه وسلم. تا: ختمهم الله بمحمد علیه السلام اله (نسخه بدل: بمحمد علیه سلام الله). ما: بیغامبرانرا علیهم الصلوة والسلام. یو، حر، پا، کر: بیغامبران را (بیغامبرانرا) صلوات الله علیهم بمحمد صلی الله علیه (حر: علیه السلام. پا: علیه وسلم). تا: بیغامبران را علیهم السلام.

۵ - ما، یو: چنانک خدای تعالی گفت. حر: چنانک گفت خدای عزوجل. پا، کر: چنانکه خدا (خدای) گفت عزوجل. - در حاشیه نسخه پا، بالای کلمه بنصب: یعنی بفتح تا. تا: چنانکه خدای گفت. «ولکن... آیه ۴۰، سوره الاحزاب) ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین وکان الله بکل شیء علیا.

۶ - ما، یو، پا، کر: مهر. حر: این مهر. تا: مهر. ما، حر، پا، تا: باشد و آخر بیغامبران. یو: بود و آخر بیغامبران. کر: باشد. ما، حر: علیهم الصلوة والسلام و چون خاتم (حر: خاتم، ندارد). یو: و اگر. پا، کر، تا: و چون خاتم (خاتم).

۷ - ما، حر، پا، کر، تا: مهر کننده باشد. یو: مهر کننده بود.

۷، ۸ - ما: و نیز بیغامبران صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه گفت. یو: و بیغامبران گفت مر علی را رضی الله عنه. حر: و نیز بیغامبران گفت علیه السلام علی را. پا، کر: و نیز بیغامبران صلی الله علیه وسلم گفت مر علی را رضی الله عنه. تا: و نیز گفت بیغامبران سلام الله علیه علی را کرم الله وجهه.

۸ - ما، یو، حر، تا: بعدی. پا، کر: من بعدی.

و نیز گفت: «أَنَا الْحَاشِرُ، يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَيَّ عَقِيبِي، وَأَنَا الْعَاقِبُ، لَأَنْبِيَّ بَعْدِي، وَأَنَا الْمَاحِي، يَمْحُو اللَّهُ تَعَالَى بِي الْكُفْرَ». قَوْلُهُ:

وَأَمَرَ بِالْإِيمَانِ بِهِ وَبِهِمْ وَالْإِسْلَامِ - وبفرمود ایمان آوردن به وی و به ایشان و اسلام آوردن. ۳
 معنی این سخن آن است: که به همه پیغام بران ایمان باید آوردن. اگر به یکی ایمان نیارَد به همه
 کافر گردد، چنانکه خدای تعالی، گفت در ستایش این امت: «... لَأَنْفِرُقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ،»
 و گفت: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ،». و چون جهودان گروهی را منکر گشتند - ۶
 و آن عیسی و محمد بود، علیهما السلام - و ترسایان بعضی را منکر گشتند - و آن محمد بود، صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - خدای تعالی، ایشان را کفر ثابت کرد، و دشمن خویش خواند، چنانکه گفت:

۱۶- ما

- ۱ - ما، یو، پا، کر، تا: بعدی. حر: من بعدی.
- ۲ - ما: يمحو الله تعالى بي. یو، حر، پا، کر: يمحو الله بي. تا: يمحو الله به. ما: قوله وامرنا. یو، کر: وامرنا. حر، پا، تا: وامر.
- ۳ - ما، یو، حر، پا، کر: ایمان آوردن بوی. تا: ایمان بوی. ما، یو، حر، پا، کر: و اسلام آوردن. تا: و باسلام آوردن.
- ۴ - ما، حر، تا: معنی (و معنی) این سخن. یو: معنی. پا، کر: معنی این. ما، حر، پا، کر، تا: ایمان باید آوردن. یو: ایمان باید آورد. ما، یو، حر، پا، کر: تا: و اگر.
- ۵ - ما: جنانك خدای تعالی گفت در ستایش این امت لانفرق بين احد من رسله و گفت اولئك الذين هدى الله فبهديهم اقتده. یو، پا، کر: جنانك (چنانکه) خدای عز وجل گفته (خدای گفت - خدای گفت عز وجل) اولئك الذين هدى الله فبهديهم اقتده (واقته) و بستایش این امت گفت لانفرق بين احد من رسله. حر: ونعوذ بالله جنانك خدای تعالی گفت بستایش این امت لانفرق بين احد من رسله و نیز گفت اولئك الذين هدى الله فبهديهم اقتده. تا: چنانکه خدای تعالی در ستایش این امت میگوید لانفرق بين احد من رسله و نیز گفت اولئك الذين هدى الله فبهديهم اقتده. ما لانفرق... آیه ۲۸۵، سوره دوم (سورة البقرة). ءامن الرسول بما انزل اليه من ربه و المؤمنون كل ءامن بالله و ملائكته و كتبه و رسله لانفرق بين احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفر انك ربنا و اليك المصير.
- ۶ - اولئك... آیه ۹۰، سوره ۶ (سورة الانعام). اولئك الذين هدى الله فبهدهم اقتده قل لا اسالكم عليه اجرا ان هو الا ذكرى للعالمين. ما: کروهی را. یو، تا: بکروهی. حر: لعنهم الله بعضی را. پا، کر: لعنهم الله بکروهی. ما، یو، حر، پا، کر: منکر گشتند. تا: منکر گشته اند.
- ۷ - ما: وان عيسى و محمد بود علیهما السلام و ترسایان بعضی را منکر گشتند و ان محمد بود صلى الله عليه و اله وسلم خدای تعالی ایشان را. یو، پا، کر: وان محمد بود صلى الله عليه وسلم خداوند تعالی (عز وجل) مرا ایشان را. قل: عليه السلام و محمد صلى الله عليه وسلم و ترسایان بعضی را منکر گشتند و ان محمد بود صلى الله عليه وسلم خداوند عز وجل مرا ایشان. حر: و آن عیسی بود و محمد باز ترسایان بعضی را منکر گشتند و آن محمد بود علیه السلام خداوند عز وجل ایشان را. تا: و آن عیسی علیه السلام و محمد علیه السلام بودند و ترسایان نیز بعضی را منکر گشته اند و آن محمد بود علیه السلام خدای ایشان را.
- ۸ - ما، یو، قل، حر، پا، تا: کفر ثابت کرد. کر: گفت ثابت کرد. ما، یو، قل، پا، تا: و دشمن خویش. حر: و دشمن. کر: و دشمن خویش بخویش. ما، قل، حر، پا، کر، تا: جنانك (چنانکه) گفت. یو: ندارد.

« مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ . » . معنی در این آیت آن است : که دوزات که به معنی مُتَّفِقْ گردند ، به حُکم شریک باشند . پس ، چون ایمان آوردن ۳ به یک پیغمبر واجب گشت از بهر نُبُوَّتِ او ، به سایر انبیا ، عَلَیْهِمُ السَّلَام ، هم این واجب آید . و آنک یکی را مُنْكَرِ شود ، هم را مُنْكَرِ باشد ، از بهر آنک ، همه پیغام بران یک دیگر را مُصَدِّق بودند . چون به یک پیغام بر ایمان آوردی ، واجب شود که او را اُستوار داری به آنچه گفت . چون دیگری را مُنْكَرِ ۶ گردی ، این را که به وی ایمان آورده ای دُرُوعِ زَنِّ کردی ، پس به هیچ پیغام بر ایمان نیاورده ای . و این ، خود دو چیز است : جَمْع و تَفْرِیق . هر چه را جُدا باید داشتن در شرطِ ایمان ، چون بیامیزی ، کُفْرِ گردد . چنانک ، خدا را یکی باید دانستن ناماننده به خَلْق ، هم به ذات و هم به صفات ، چون کسی را با او

۱ - من کان . . . آیه ۹۸ ، سوره دوم (سورة البقرة) . . ما : و کتبه و رسله و جبریل و میکایل . یو : و رسله و جبریل و میکایل . قل : و رسله و جبریل و میکایل . حر : و کتبه و رسله و جبرائیل و میکائیل . پا ، کر : و رسله و جبریل (و جبرئیل) و میکال . تا : و رسله و جبرئیل و میکیل . . ما ، تا : معنی (و معنی) درین آیت آنست که دوزات . یو ، پا ، کر : معنی (و معنی) اندرین آنست که (کی) هر دو ذاتی . حر : و معنی این آیت آنست که هر دو ذاتی .

۲ - ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : بحکم : تا : در حکم .

۳ - ما ، یو ، پا ، کر ، تا : نبوت او . قل ، حر : نبوت وی . . ما : انبیا علیهم السلام هم این . یو ، پا ، کر ، تا : انبیا هم این . انبیا همین . حر : انبیا همچنین . . ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : واجب آید . تا : واجب کند .

۴ - ما ، حر ، تا : یکی را . یو ، قل ، پا ، کر : مریکی را . . ما ، قل ، تا : همه را منکر باشد . یو ، پا ، کر : مرهمه را منکر باشد . قل : همه را منکر شود . . ما ، تا : از بهر آن که (از بهر آنکه) همه پیغام بران یکدیگر را (یکدیگر را) . یو ، حر : از بهر آنک بیغام بران مریک دیگر را (یکدیگر را) . قل : از بهر آنک همه بیغام بران یکدیگر را . پا ، کر : از بهر آنکه بیغام بران مریکدیگر را .

۵ - ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، تا : ایمان آوردی . کر : آوردی . . ما ، قل ، پا ، کر ، تا : او را استوار داری بانچه (قل : بانچه) . پا : بدان . کر : بدانکه . تا : وانچه) . یو ، حر : ویرا استوار داری بدانک (بانک) .

۶ - ما ، حر ، تا : این را که بوی ایمان آورده ای (آورده) . یو ، قل ، پا ، کر : مرین (مراین) را که بوی ایمان آوردی . . ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : نیاورده ای . یو ، پا ، کر : نیاورده . قل ، حر ، تا : نیاوردی .

۷ - ما ، تا : جمع و تفریق هر چه را (و هر چه را) جدا . یو ، پا ، کر : جمع است و تفریق و هر چه را جدا (جدا) . قل ، حر : جمع و تفریق هر چه (هر چه را) جدا . . ما ، حر : داشتن در شرط . یو ، قل ، پا ، کر : داشتن اندر شرط . تا : دانستن در شرط . . ما ، یو ، قل ، پا ، کر ، تا : چون بیامیزی کفر کرد . حر : جدا داری و همه را بیغام بر باید دانستن چون همه را بیغام بر داری و یکی نداری نیز کفر کرد . . در نسخه قل : از چنانک ، تا ، باز ایمان آوردن ، نیامده است .

۸ - ما : چنانک خدا را . یو ، پا ، کر : چنانک (چنانکه) خدای عزوجل . حر : چنانک خدا را عزوجل . تا : چنانکه خدای را . ما ، یو ، تا : دانستن ناماننده (تاماننده) بخلق . حر : تاماننده خلق . پا ، کر : داشتن تاماننده خلق . . ما ، تا : با او . یو ، پا ، کر : با وی . حر : بوی .

شريك كنى كُفِرَ گردد. باز ايمان آوردن به پيغام بران، عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، از بهر نُبُوتِ ايشان است. و ايشان در معنی نُبُوتِ مُجْتَمِعِ اند، چون تفریق كنى كُفِرَ گردد. و خدای، تَعَالَى، عیب كرد آن كسان را كه میان پيغام بران تفریق كردند، گفت: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا.» و باز ثنا كرد و وعده نيكو داد آن كسان را كه میان ايشان تفریق نكرد، گفت: «وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمُ،» . قوله: ۶
فَدِينُهُ خَيْرٌ مِنَ الْأَدْيَانِ - گفت: دين او به ترين همه دين ها است.

شاید كه معنی به ترين آن باشد، كه آسان تر است. و هر چ آسان تر بود آن را به تر گویند. و خدای، تَعَالَى، با این اُمَّتْ هیچ تنگی نكرده است، چنانك گفت: «... وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي ۹

۱ - ما، یو، حر: كفر كردد باز. قل: كفر كردد و باز. پا، كر: كفر باشد و باز. تا: كفر كردد بس. . ما: بيغامبران عليهم الصلوة والسلام. یو، حر، پا، كر، تا: بيغامبران (به بيغامبران. به بيغمبران). قل: بيغامبران عليهم السلام.
۲ - ما، قل، حر، تا: در (اندر) معنی نبوت. یو، پا، كر: اندر معنی. . ما: و خدای تَعَالَى. یو، قل، حر، پا، كر: و خداوند (و خدای) عز و جل. تا: و خدای. . ما، حر، تا: ان كسانرا كه. یو: مران كسهارا كه. قل: مرين كسهارا كي. پا، كر: مرانكسانرا كه.

۳ - ما، یو، قل، پا، تا: بيغامبران تفریق كردند. حر: تفریق كردند. كر: بيغمبران كردند. . ان الذين... آیه ۱۵۰، سوره ۴ (سورة النساء). - در نسخه یو: از، بين الله، تا، ذلك سبيلا، نيامده است. در نسخه حر: و رسله الاية. تا: سبيلا اولئك هم الكافرون حقا.

۵ - ما، یو، قل، حر، پا، كر: و باز. تا: بس. . ما، تا: نيكو دادان كسانرا (انكسان را). یو، پا، كر: نيكو كرد مران كس (آنكس) را. قل: كرد مران كسهارا. حر: داد هر چه نيكو تر انكس را. . ما، یو، حر، پا، كر: كه میان ايشان تفریق نكرد گفت. قل: كي میان ايشان تفریق نكردند و گفت. تا: كه میان رسل تفریق نكردند و گفت.

۵، ۶ - والذين ءامنوا... آیه ۱۵۲، سوره ۴ (سورة النساء). والذين ءامنوا بالله ورسوله ولم يفرقوا بين احد منهم اولئك سوف يؤتيهم اجرهم وكان الله غفورا رحيا. در نسخه حر: از، بين احد منهم، تا، اخر آيه، نيامده است. - ما، قل: اجرهم قوله. یو: اجرهم وكان الله غفورا رحيا. پا، كر، تا: اجرهم.

۷ - ما: كفت دين او بهترين همه. یو، قل، پا، كر: كفت (كفتا) دين وى بهترين همه. حر: دين وى بهترين. تا: دين او بهترين همه.

۸ - ما، یو، قل، حر، پا، كر: شاید. تا: روا باشد. . ما، تا: بهترين ان باشد كه اسان تر است (آسانتر است) و هر چ اسان تر بود (و هر چه اسانتر باشد) انرا بهتر گویند و خدای تَعَالَى (و خدای). یو: بهتر اسان تر بود كه اسان تر را بهتر بگویند و خدای عز و جل. - در سه نسخه یو، پا، كر: از، چنانك كفت و ما جعل عليكم. تا: چنانك كفت و يضع عنهم، نيامده است. قل، پا، كر: بهترين ان بود (بود) كه اسانتر است و هر چه اسان تر بود ان بهترين (آنرا بهتر) كويند. و خدای عز و جل.

الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ، « ، وهمه آسانی کرده است ، چنانک گفت : « ... يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ ، » وبرايشان بارِ گران نهاده است ، چنانک گفت : « وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ ، » . ودر ۳ اخبار آمده است : که مردی پيش پيغمبر ، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام ، چنين گفت ، يَا رَسُولَ اللَّهِ چه باشدى ، اگر خداى ، تعالى ، توبه ما هم چنان كندى كه توبه بنى اسراييل ؟ پيغام بر را ، عَلَيْهِ السَّلَام ، خشم آمد ، ودر روى مبارك او اثر كرد ، وگفت : يَا رَبِّ نَحْوَاهِم ، يَا رَبِّ نَحْوَاهِم ، يَا رَبِّ

← ۹ - ما ، يو ، قل ، حر ، پا ، تا : هيچ تنكى نكرده است (نكر دست - نكر داست) . كر : هيچ نيكي نكر داست . ما ، حر : چنانك گفت . قل : چنانك مولى عز وجل گفت . تا : چنانكه ميگويد . - وما جعل ... آيه ۷۸ ، سوره ۲۲ (سورة الحج) . وجاهدوا في الله حق جهاده هو اجتباكم وما جعل عليكم في الدين من حرج ملة ابيكم ابراهيم هو سماكم المسلمين من قبل وفي هذا ليكون الرسول شهيدا عليكم وتكونوا شهداء على الناس فاقيموا الصلوة وءاتوا الزكوة واعتصموا بالله هو مولاكم فنعم المولى ونعم النصير .

۱ - ما ، تا : وهمه آسانی کرده است . قل : وهمه آسانی کرد دست . حر : وهمه آسانی کرد است . ما ، قل ، حر : چنانك گفت . تا : چنانكه ميگويد . - يريد الله ... آيه ۱۸۵ ، سوره دوم (سورة البقرة) . شهر رمضان الذي انزل فيه القران هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان فن شهد منكم الشهر فليصمه ومن كان مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر ولتكملوا العدة ولتكبروا الله على ما هداكم ولعلكم تشكرون .

۲ - ما : وبرايشان . قل ، تا : وبرايشان . حر : وازيشان . ما : نهاده است . قل : نهاده است . تا : نهاده است . ويضع ... آيه ۱۵۷ ، سوره ۷ (سورة الاعراف) . الذين يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التوراة والانجيل يامرهم بالمعروف وينهاهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث ويضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم فالذين امنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي انزل معه اولئك هم المفلحون . - ما ، يو ، حر ، پا ، كر ، تا : اصرهم . قل : اصرهم والاغلال التي كانت عليهم .

۲ ، ۳ - ما ، تا : ودر اخبار آمده است (آمدست) يو : و باخبار آمدست . قل ، حر ، پا ، كر : و باخبارها آمده (آمده) است . ۳ - ما ، قل : بيغمبر عليه الصلوة والسلام (صلى الله عليه) جنين گفت . يو : بيغمبر امد صلى الله عليه وسلم گفت . حر : بيغمبر عليه السلام جنين گفت . پا ، كر : بيغمبر صلى الله عليه وسلم آمد جنين گفت . تا : بيغمبر عليه السلام گفت .

۴ - ما ، تا : چه باشدى اگر خداى تعالى . يو : چه باشدى اگر . قل ، حر : چه باشد اگر خداى عز وجل . پا ، كر : جباشدى كه . ما ، تا : كندى كه توبه بنى اسراييل (كنديكه توبه بنى اسراييل) . يو ، حر ، پا ، كر : كندى كه توبه بنى اسراييل (توبه بنى اسراييل) بود (بود) . قل : كندى چون كى توبه بنى اسراييل . ما ، قل : را عليه السلام . يو ، پا ، كر : را صلى الله عليه وسلم . حر ، تا : عليه السلام را .

۵ - ما ، تا : ودر روى مبارك او . يو ، پا ، كر : واندروى وى . قل : و خشم اندروى وى . حر : ودر روى . ما ، قل : يارب نحواهيم يارب نحواهيم يارب نحواهيم . يو : يارب نحواهيم . حر : يارب نحواهيم نحواهيم يارب سه بار بكفت . پا ، كر ، تا : يارب نحواهيم يارب (يارب) نحواهيم .

نخواهیم . از بیمِ آنک مگر بر موافقتِ آن مردّ و وحی آید، و کار بر اُمت سخت گردد. باز گفت :
 اُمّتان | پیشین را چنان بود، که اگر کسی گناهی کردی، بامداد چون برخاستی، آن گناه بر درِ
 خانه او نبشته بودی، و عقوبتِ باوی به هم نبشته، اگر آن را فرمان کردی، بدین جهان رُسوا^۳
 گشتی، و اگر فرمان نکردی، بدان جهان رُسوا گشتی . باشما به تر از این کرد، و شمارا یکی دُعا داد،
 که به هر دو جهان گناه را بپوشاند، «... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا
 عَذَابَ النَّارِ .» .

۶

و شاید که این دین به تر باشد، بدان معنی است که ثوابِ بیش تر باشد این اُمت را، چنانک
 خدای، تعالی، گفت: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ .» . چون پیغمبر، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ،

۱ - ما: از بیم آنک نباید که بر موافقت . یو، قل: از بیم آنک مکر بر موافقت . حر: از بیم آنک بموافقت . پا، کر: از بیم
 آنکه مکرر (مکر بر) موافقت . تا: از بهر آنکه نباید بر موافقت . ما: وحی آید و کار بر امت . یو، پا، کر: وحی آید
 کار بر امت . قل، حر: وحی آید و کار بر امت وی . تا: وی آید و کار بر امت . ما، یو، قل، پا، کر: سخت گردد
 باز گفت . حر: سخت آید باز گفت . تا: سخت گردد و پس گفت .

۲ - ما، قل، حر، تا: چنان بود . یو، پا، کر: چنان بودی . ما، تا: بامداد چون برخاستی (برخواستی) . یو، قل: بامداد .
 حر، پا، کر: بامداد برخاستی .

۳، ۲ - ما، تا: آن گناه بر در خانه او نبشته (بر در خانه نوشته) بودی . یو: آن گناه بر در وی نبسته بودی . قل: بر در خانه وی نبشته
 بودی آن گناه . حر: بر در خانه وی آن گناه نبشته بودی . پا: بر در خانه وی نبشته بودی . کر: بر در خانه نبشته بودی .

۳ - ما: باوی بهم نبسته . یو، قل، حر، پا، کر: باوی نبسته (نبشته) . تا: با او هم بهم نبسته . ما، قل: اگر آنرا فرمان کردی
 بدین جهان . یو، پا، کر: اگر کسی آنرا فرمان کردی بدین جهان . حر: اگر آن فرمان کردی بدین جهان . تا: اگر
 فرمان آن کس بجای آوردی درین جهان . - در نسخه تا، این جمله: و اگر فرمان نکردی بدان جهان رسوا گشتی، نیامده است .

۴ - ما، یو، قل، پا، کر: بدان جهان رسوا گشتی . حر: بهر دو جهان رسوا شدی . ما، حر، تا: باشما بهتر ازین . یو، پا،
 کر: باشما به ازین . قل: و باشما به ازین . ما، یو، پا: دعا داد که بهر . حر: دعا کرامت کرد بهر . قل: دعا داد که
 بهر . کر: دعا داد بهر . تا: دعاء روزی کرد در هر .

۵ - ما، یو، قل، تا: گناه را . حر، پا، کر: گناه . ما، یو، قل، پا، کر: ربنا . آیه ۲۰۱، سوره دوم (سورة البقرة) . ومنهم من يقول ربنا
 آتانا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار . - ما، یو، قل، پا، کر: ربنا . حر، تا: گفت (و گفت) ربنا .

۷ - ما، یو: و شاید که این دین بهتر باشد بدان معنی . قل، پا، کر: و شاید که (که) این دین بهتر باشد بدان معنی که . حر: شاید
 که این دین بهترین دینها باشد بان معنی که . تا: و روا باشد که این دین بهتر باشد بان معنی که . ما: بیشتر باشد . یو، قل،
 پا، کر: بیشتر بود (باشد) مرین امت را . حر، تا: بیشتر باشد این امت را .

۷، ۸ - ما، حر: چنانک خدای تعالی گفت . یو، پا، کر: چنانک (چنانکه) خدای عز و جل گفت . قل: چنانک گفت
 خدای عز و جل . تا: چنانکه خدای تعالی میگوید .

۸ - ما، تا: پیغمبر علیه الصلوة والسلام (علیه السلام) یاران را (یارانرا) . یو، قل، پا، کر: پیغمبر صلی الله علیه وسلم ←

یاران را خبر داد، که در بنی اسرائیل مردی بود که هزار ماه به روز روزه داشت، و به شب نخفت، و شمشیر از گردن فرو نهاد، و جهاد می کرد، یاران غم ناک گشتند، که در بنی اسرائیل چنین مردی ۳ باشد و در اُمت ما نباشد، آیت آمد: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ». «در این یک شب طاعت کردن، شمارا ثواب دهم به تر از آن هزار ماه.

و شاید که به ترین دین ها بدان معنی باشد، که خداوند، عزوجل، اندر این دین و شریعت، ۶ چیزها کرامت کرد مر این اُمت را، که دیگران را نکرد. چنانکه هیچ اُمت را نماز آدینه نبود، جز این اُمت را، و هیچ اُمت را صفت های جماعت نبود، مگر این اُمت را، و هیچ اُمت را جمعه ها عید نبود، مگر این اُمت را، و چون تیمم که کس را نبود مگر این اُمت را، و سوره فاتحه هیچ اُمت را نبود، مگر این اُمت را.

← (علیه السلام) مریاران را (مریارانرا). حر: بیغامبر یارانرا.

۱ - ما، حر: خبر داد که در. یو، قل، پا، کر: خبر داد که اندر. تا: خبر داد که در. ما، یو، قل، حر، پا، تا: و شب. کر: و شب.

۲ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: از کردن فرو نهاد و جهاد می کرد (همی کرد - می کرد). یو: فرو نهاد و جهاد کرد. ما، قل، حر، پا، کر، تا: غمناک گشتند که در (کی اندر). یو: غمناک شدند که اندر. ما، قل، حر، تا: چنین مردی باشد و در امت ما نباشد. یو: مردی بود چنین. پا، کر: مردی باشد چنین و اندر میان مانباشد.

۳ - ما، قل، حر، تا: ایت آمد (ایت آمد که - ایه آمد که) لیلۃ القدر خیر من الف شهر درین (بدین - باین) یک شب طاعت کردن شمارا (مر شمارا) ثواب دهم (تا: ثواب دهم شمارا) بهتر از آن (تا: بهتر از) هزار ماه. یو: ایه آمد که شمار طاعت کردن این شب بهتر از هزار ماه. پا، کر: ایه آمد لیلۃ القدر خیر من الف شهر بدین شب طاعت کردن مر شمارا بهتر از آن هزار ماه.

۵، تا، ۸ - ما: و شاید که بهترین دینها بدان معنی باشد که خداوند عزوجل اندرین دین و شریعت چیزها کرامت کرد مرین امت را که دیگران را نکرد چنانکه هیچ امت را نماز آدینه نبود جزین امت را و نیز بسیارست جون تیمم که کس را نبود جزین امت و سوره فاتحه هیچ کس را نبود جز این امت و غنیمت نبود جز این امت را و هیچ امه را صفتها جماعت نبود مگر این امه را و هیچ امه را جمعها عید نبود مگر این امه را. یو: و شاید که بدان معنی بهتر بود که این امت را عطاء کرد خداوند که دیگران را نبود جون آدینه و صفوف جماعات و عیدین و تیمم و سوره فاتحه. قل: و شاید کی بهترین دینها ان معنی بود که خدای عزوجل اندر دین و شریعت چیزهای عطا کرد مرین امت را کی دیگرانرا نبود هیچ امت را نماز آدینه نبود جز این امت را و هیچ امت را صفها جماعت نبود مگر این امت را و هیچ امت را جمعه ها عید نبود مگر این امت را و چون تیمم که کس را نبود مگر این امت را و سوره فاتحه هیچ امت را نبود مگر این امت را. حر: و شاید که بهترین دینها بدان معنی باشد که خداوند عزوجل درین شریعت چیزها کرامت کرد این اُمت را که دیگرانرا نبود هیچ امت را نماز آدینه نبود جز این امت را و هیچ امت را صفها جماعت نبود مگر این امت و هیچ امت جماعتها عید نبود مگر این امت را و سوره فاتحه کس را نبود مگر این امت را و هیچ امت را ماه رمضان نبود مگر این امت را. پا، کر: و شاید که بهترین دینها بدان معنی باشد و خداوند جل جلاله (که خداوند عزوجل جل جلاله) اندرین دین و شریعت ←

- و شاید که به‌ترین دین‌ها بدان معنی باشد، که همه شریعت‌ها بدین شریعت منسوخ کرد،
و این شریعت را منسوخ نکرد. و منسوخ کردن بدل آوردن است، و کامل را بر ناقص بدل آرند
و به‌تر را بر بهتر، هرگز بهتر را بر به‌تر بدل نیارند، و ناقص را بر کامل بدل نیارند. ^۳ قَوْلُهُ:
وَأُمَّتُهُ خَيْرُ الْأُمَّمِ - أُمَّتِ اوْ بَه‌تَرِیْنِ اُمَّتَانِ اَنْدِ .
از بهر آنک، خدای، تعالی، گفت: « كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ »، این اُمَّت را
به‌ترین اُمَّت‌ان خواند. ^۶
و علمای مسلمانان در معنی کُنْتُمْ اختلاف کرده‌اند. بعضی گفته‌اند: که معنی کُنْتُمْ، صِرْتُمْ است،

← چیزها عطا کرد مر این امت را که دیگران را نبودی (نبود) هیچ امت را نماز آدینه نبود جز این امت را صفها (و هیچ
امت را صفها) جماعت نبود مکر این امت را و هیچ امت را جمعها (جمعها) عیدین نبود مکر این امت را و نیز بسیارست
جون تیمم که کسی را نبود مکر این امت را و سوره فاتحه هیچ امت را نبود مکر این امت را. تا: و روا باشد که بهترین
دینها با معنی باشد که خدای تعالی درین دین شریعت چیزها عطا کرد این امت را که دیگران را نبود و هیچ امت را نماز
آدینه نبود جز این امت را و هیچ امت را صفهای جماعت نبود جز این امت را و هیچ امت را جمعها و عید نبود مکر
این امت را و نیز امثال این بسیار است چنانکه تیمم که هیچ کس را نبود مکر این امت را و سوره فاتحه الکتاب که
هیچ امت را نبود مکر این امت را.

۱ - ما: شاید. قل، حر، پا، کر: و شاید. تا: و روا باشد. - در نسخه یو: بجای، و شاید، تا، قوله، چنین آمده است: و شاید
که بهتر از آن بود که همه شرایع بدین شرع منسوخ کرد و این را نسخ نیست و کامل بر ناقص بدل آرند و بهترین را برتر.
• ما، حر، پا: دینها بدان معنی. قل: دینها بدان. کر: دینان بدان معنی. تا: دینها بآن معنی. • ما، قل، حر: شریعتها
بدین. پا، کر: شریعتها را بدین. تا: شریعتها باین.

۲، ۱ - ما، پا، کر، تا: منسوخ کرد (تا: منسوخ کشت) و این شریعت را منسوخ نکرد. قل: منسوخ کرد و این شریعت را
تا روز قیامت منسوخ نکرد. حر: منسوخ کرد و این شریعت منسوخ نکرد.

۲ - ما، قل، حر، تا: و کامل. پا، کر: کامل.

۳ - ما: و بهتر برتر هرگز بهتر. قل: و بهتر را برتر و هرگز بهتر. حر: و بهتر را برتر بدل آرند برتر هرگز. پا، کر: و بهتر را
برتر هرگز (و هرگز) بدتر. تا: و بهتر را برتر و هرگز بدتر را. • ما، قل: بدل نیارند قوله. حر، پا، کر، تا: بدل
نیارند. تا: ندارد.

۴ - ما: امت او بهترین. یو، حر، پا، کر: امت وی بهترین. قل: و امت او بهترین. تا: و امت محمد علیه السلام بهترین همه.

۵ - ما، تا: از بهر آنک (از بهر آنکه) خدای تعالی گفت. یو: چنانک گفت. قل، حر، پا، کر: و این (این) از بهر آن گفت

کی (که) خدای عزوجل گفت. • کُنْتُمْ... آیه ۱۱۰، سوره ۳ (سوره ال عمران). کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ

تَامِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أَمَّا أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ.

۷، ۶، ۵ - ما، پا، کر، تا: این امت را بهترین امتان خواند (خوانند) و علماء مسلمانان در (بر) معنی کُنْتُمْ اختلاف ←

یعنی شما به‌ترین اُمتان گشتید بدین چیزها که یاد کردیم. «... تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»، یعنی: شما به‌ترین، بدین شرط‌ها گشتید که این فعل‌ها بجای آوردید ۳ و دیگران نیاوردند.

و گروهی دیگر گفتند: این اُمت که به‌ترین اُمتان گشتند، بدان گشتند، که بر ایمان ثبات کردند. و خَلَقَ را ایمان فرمودند، تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ آن باشد، یعنی: بِالْإِيمَانِ. و از کُفْرٍ بازداشتند، وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، یعنی: عَنِ الْكُفْرِ. و دیگر اُمتان را حال جز این بود، که ایشان از پسِ مرگِ پیغام‌برانِ خویش، عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، زود مُرْتَدَّ گشتند، و این اُمت بر دین

← (تا: خلاف) کرده‌اند (کردند) بعضی گفته‌اند که (گفتند) معنی کنتم صرتم است یعنی (کر: یعنی که) شما بهترین امتان گشتید بدین چیزها (تا: باین معنی) که یاد کردیم (یاد کرد). یو: و بعضی علما گفتند کنتم صرتم یعنی شما بهترین امتان گشتید بدین چیزها که یاد کرد. قل: این امت را بهترین امت خواند و علماء اسلام اندرین معنی که خدای عز و جل گفت کنتم اختلاف کردند و بمعنی گفتند کنتم صرتم است یعنی شما بهترین امتان گشتید بدین چیزها کی یاد کرد. حر: این امت را بهتر امت خوانند و علما را در معنی کنتم خیر امه اختلافست بعضی گفتند معنی کنتم صرتم است یعنی شما بهترین امتان گشتی باین چیزها که یاد کرد.

- ۱ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: یعنی شما. یو: یعنی.
- ۲ — ما، یو: بدین شرطها گشتید که این فعلها. حر: باین شرطها گشتی که شما این فعلها. قل: بدین شرطها گشتید که شما. پا: بدین چیزها شرطها گشتید که بدین شما این فعلها. کر: بدین شرطها گشتید که شما این فعلها. تا: باین شرطها گشتید که این فعلها را. ما، قل، حر، پا، کر، تا: آوردید. یو: ارید. ما، یو، قل، حر، پا، کر: نیاوردند. تا: نیاورده‌اند.
- ۴ — ما، قل، تا: و گروهی دیگر گفتند این (کی این) امت که بهترین امتان گشتند بدان (بان) گشتند که (کی). یو: و بعضی گفتند از آن بهتر گشتند که. حر: و گروه دیگر گفتند این امت که بهترین امتان گشتند. پا، کر: و گروهی دیگر گفتند این امت بهترین امتان گشتند بدان گشتند که.
- ۵ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: کردند. تا: کرده‌اند. ما، قل، حر، پا، کر: ایمان فرمودند (فرمودند). یو: بایمان فرمود. تا: بایمان فرموده‌اند. ما: ان باشد. یو، حر: این بود. پا، کر: بود. تا: این باشد. قل: ندارد. ما، یو، قل، حر، پا: و از کفر باز داشتند. کر: از کفر باز داشتند. تا: ندارد.
- ۶ — ما، یو: و سهون. قل، پا، کر، تا: و تنهون. حر: وینهون. ما، قل، پا، کر: یعنی عن الکفر. یو: ای عن الکفر. تا: یعنی من الکفر. حر: ندارد. در نسخه یو، بجای، و دیگر امتان، تا، جنانکک بیغام بر گفت، چنین آمده است: و امتان دیگر بعد از مرگ بیغامبران خود مرتد شدند و این امت دین نگاه داشتند تا قیامت جنانکک گفت صلی الله علیه وسلم. ما، پا، کر، تا: جز این. قل: جزین. حر: بجزین.
- ۶، ۷ — ما، پا: که ایشان از بس. قل: ایشان از بس. حر: که ایشان بعد از. کر: که ایشان بس. تا: که ایشان پس از.
- ۷ — ما: خویش علیهم الصلوة والسلام. قل، حر، تا: خویش. پا، کر: خویشتن صلوات الله علیهم. ما، قل، حر، پا، کر: گشتند. تا: میشده‌اند.

- ثبات کردند، و این دین را نصرت کردند، و تاقیامت این دین را نگاه داشتند، چنانکه پیغام بر گفت، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ، حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ.»
- ۳ واگر کُنْتُمْ را بر ماضی برانی -- از بهر آن که کلمه کان ماضی را بوضع لغت - این را ۳ تأویل ها باشد. يك تأویل آن باشد: که شما به ترین اُمتان بودید اندر ذکر من، من شما را پیش پیغام بران دیگر، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، وَأُمَّتَانِ اِيشَانِ، رَحِمَهُمُ اللهُ، یاد کردم. چنانکه، به انجیل یاد کرد اُمت احمد را: «حُلَمَاءُ رُحَمَاءِ عُلَمَاءِ، كَانَهُمْ مِنَ الْفِقْهِ أَنْبِيَاءِ.»، و چنانکه، ۶ اندر زبور یاد کرد اُمت احمد را: «لَا يُصَلُّونَ بِالطَّنَابِيرِ وَلَا يُقَدِّسُونَ بِالْأَوْتَارِ.»، و نیز در اخبار آمده است بدین اُمت، که خدای، تعالی، گفت: «وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ ۱ - ما: کردند و این دین را نصرت کردند. قل، پا، کر: کردند و دین را نصرت کردند. تا: کرده اند و دین را نصرت کردند. حر: کردند. ما، قل، پا، کر، تا: این دین را. حر: این دین.
- ۲ - ما: گفت صلی الله علیه وسلم لایزال (یو: لارال). قل: گفت علیه السلام لایزال. حر: علیه السلام گفت لایزال. حر: علیه السلام گفت لایزال. پا، کر: صلی الله علیه وسلم گفت لایزال. تا: علیه السلام میگوید که لایزال. ما، یو، قل، حر، تا: علی الحق. پا، کر: قائمه علی الحق.
- ۳ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: واکر. یو: وکر. ما، تا: برانی از بهر آن که (از بهر آنکه). یو، پا، کر: رانی از بهر آنکه (از بهر آنکه). قل: برانی از بهر آن. حر: برانی شاید از بهر آنکه. ما، تا: ماضی را بود در (و در) وضع لغت. یو، پا، کر: ماضی را بود بحق گفت. قل: بر ماضی بود بحق لغت. حر: بر ماضی افتد بحق لغت. ما: و این را. یو، قل، حر، پا، کر، تا: این را.
- ۴ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: یکت تأویل آن باشد که (کی) شما. یو: یکی آنکه شما. ما، تا: بودید در ذکر من شما را پیش از بیغامبران (بیغامبران) دیگر و امتان ایشان چنانکه (چنانکه). یو، قل: بودید اندر ذکر من من شما را پیش بیغامبران دیگر صلوات الله علیهم اجمعین (صلی الله علیهم) و امتان ایشان رحمهم الله یاد کردم (قل: یاد کرد - رحمهم الله، ندارد) چنانکه. حر: بودی در ذکر من که من شما را یاد کردم پیش بیغامبران دیگر و امتان ایشان چنانکه. پا، کر: بودید اندر ذکر من شما را پیش بیغامبران دیگر صلوات الله علیهم و امتان ایشان یاد کردم چنانکه.
- ۶ - ما، حر، تا: در انجیل. یو، قل، پا، کر: بانجیل. ما، قل، تا: احمد. یو، پا، کر: احمد را. - در نسخه حر، از، و چنانکه، تا، لایصلون، نیامده است.
- ۶، ۷ - ما: چنانکه در زبور. یو، قل، پا، کر: و چنانکه (چنانکه) اندر زبور. تا: و چنانچه در زبور.
- ۷ - ما، قل، تا: احمد. یو، پا، کر: احمد را. ما، یو، قل، تا: لایصلون بالطنابیر. حر: لایصلون بالطنابیر. پا: لایصلون بالطنابیر. کر: لایصلون بالطنابیر.
- ۷، ۸ - ما: و نیز در اخبار آمده است بدین امت. یو: و نیز باخبار آمدست بدین امت. قل، حر، پا، کر: و نیز باخبارها آمده است (آمدست) بدین (باین) ایت. تا: و نیز در اخبار آمده است در معنی این آیت.
- ۸ - ما، تا: که خدای تعالی گفت (میگوید). یو: که خداوند تعالی گفت. قل، حر، پا، کر: که خدای (خدای) عزوجل گفت. و ما کنت... آیه ۶، سوره ۲۸ (سوره القصص). و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا و لکن رحمة من ربک لتندر قوما ما اتاهم من نذیر من قبلک لعلهم یتذکرون.

رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ، « . مُفَسِّرَانِ جُنَيْنٍ كَفْتَهُنْدُ: که صد و چهارده بار موسی را ندا آمد، که يَا مُوسَى! هر باری چُنین می‌پنداشت که مَکَرِ حَدِيثِ أُمَّتِ مُوسَى می‌کند، و ایشان را می‌ستاید پیاپی، در آن ۳ ثنا که حق، تعالی، گفت: « تِلْكَ أُمَّةٌ أَحْمَدَ . »، هر باری ثنای این اُمَّتِ یاد کرد، تا کار بدان جا رسید، که موسی، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، هر باری چُنین کُفْتِي: « أَللَّهُمَّ اجْعَلْهَا أُمَّتِي . »، ندا آمدی: « تِلْكَ أُمَّةٌ أَحْمَدَ . »، تا موسی گفت: « أَللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِن أُمَّةٍ أَحْمَدَ . »، تا ندا آمد، يَا مُوسَى! مِنْ أُمَّتِ تَوْرَا أَمْرِي كَرْدَمُ، سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا كَفْتَهُنْدُ، و هر چ اُمَّتِ اِحْمَدِ را گویم، سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا گویند، این را با آن چگونه برابر کنم؟ و کدام شَرَفُ بُودِ از آن بَزُرْگِ تر، که پیغام بری را چون موسی، عَلَيْهِ السَّلَامُ، آرزو کند که از این اُمَّتِ باشد. پس خدای موسی را خَبَر داد، که بدیشان

۱ - ما، یو، حر، پا، کر: جنین کفته‌اند. قل: جنین کفتند. تا: کفته‌اند. ما، حر: که صد و چهارده بار. یو، قل، پا، کر: که صد بار و چهارده بار. تا: که صد و چهارده بار. ما: یا موسی علیه السلام. یو، قل، پا، کر، تا: یا موسی. حر: تا موسی. در نسخه یو، از، هر باری، تا، هر باری، نیامده است.

۲ - ما، یو: هر باری جنین می‌پنداشت. قل، پا، کر: هر باری ایدون دانست. حر: هر باری جنین دانست. تا: هر باری جنین پنداشت موسی علیه السلام. ما: امت موسی می‌کند. قل، پا، کر: امت من می‌کند (می‌کند). حر: امت وی کند. تا: امت او می‌کند. ۲، ۳ - ما، تا: و ایشان را می‌ستاید سانی (به پیاپی) در آن ثنا که حق تعالی کُفْتِ (که می‌کُفْتِ) جنین یاد کرد تلک. قل: و مرایشان را همی بایستاید دمام ان ثنا کی کُفْتِ ایدون یاد کرد تلک. حر: و امت ویرا بستايد بآن ثنا که کُفْتِ تا کُفْتِ تلک. پا، کر: و مرایشان را همی ستاید (بستايد) دمام از ثنا که کُفْتِ ایدون یاد کرد تلک.

۳ - ما، یو، قل، حر: هر باری ثناء. پا، کر: باثناء. تا: هر بار ثنای. ما: یاد کرد تا کار بدانجا رسید. یو: یاد کرد تا بدانجا رسید. قل: یاد کرد تا بدانجا رسید. حر: یاد کردی تا بدانجا رسید. پا، کر: کرد تا بدانجا رسید. تا: یاد کرد تا کار بآنجا رسید.

۴ - ما: که موسی علیه الصلوة والسلام هر باری. یو، قل، کر: که موسی علیه السلام (السلام) هر باری. پا: که موسی علیه السلام بهر باری. حر: که موسی هر باری. تا: که موسی علیه السلام هر بار. ما، یو، قل، حر، کر، تا: اللهم اجعلها. پا: اللهم اجعلنا. ۴، ۵ - ما، قل: ندا آمدی. یو، تا: ندا آمدی که (آمدیکه). حر: ندا آمد. پا، کر: ندا آمد که.

۵ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: احمد. حر: احمد یا موسی. ما، تا: تا موسی (موسی علیه السلام) کُفْتِ اللهم اجعلني من امة احمد تا ندا آمد (آمد) که. یو، قل: تا ندا آمد که. حر: تا ندا آمد. پا، کر: تا موسی کُفْتِ اللهم اجعلني من امة (امت) محمد تا ندا آمد که.

۶ - ما، قل، تا: من امت ترا امری کردم. یو: امت ترا امری کردم. حر: من امت ترا امر کردم. پا، کر: من امة (مرامة) ترا امری کردم. ما، یو، حر، پا، کر، تا: سمعنا وعصينا کفتند. قل: کفتند سمعنا وعصينا. ما: و هر ج. یو، قل، حر، پا، کر، تا: و هر ج. ما، قل، حر، تا: کویم. یو، پا، کر: بکویم.

۷ - ما، یو، قل، حر، تا: کوبند. پا، کر: بکوبند. ما، تا: بان چگونه برابر کنم. یو، پا، کر: بان چگونه برابر کنیم. قل: برابران چگونه کنم. حر: بان چگونه برابر کنم یا موسی کُفْتِ اللهم اجعلني من امة محمد. ما، یو، قل، تا: ←

نرَسَى. لَكِنْ اِگر می خواهی، تا آوازِ ایشان تورا بشنوام. گفتم: خواهم. حَق، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، ندا کرد: يَا اُمَّةَ اَحْمَدَ، جواب دادند: لَبَّيْكَ، اَللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، اِنَّ اَلْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ، وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ. جواب آمد: يَا اُمَّةَ اَحْمَدَ، اَجَبْتُمْ قَبْلَ اَنْ تَدْعُوْنِي، وَاَعْطَيْتُمْ قَبْلَ اَنْ تَسْأَلُوْنِي، وَغَفَرْتُ لَكُمْ قَبْلَ اَنْ تَسْتَغْفِرُوْنِي. فَمَنْ لَقِيْنِي مِنْكُمْ بِقِرَابِ الْاَرْضِ خَطِيئَةً، وَهُوَ يَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ، غَفَرْتُهَا لَهُ وَلَا اَبَالِي.

و گروهی گفتند: كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ يَوْمَ الْمِيثَاقِ. و گروهی گفتند: كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ حِيْنَ كُتِبَ ذِكْرُ الْاُمَمِ فِي اللّٰوْحِ الْمَحْفُوْظِ. تا اندر خبر آمده است، که چون خدای، تعالی، قلم را فرمود، تا ذکر اُمَّتَانِ پیشین در لوحِ محفوظ بنوشت، چون به ذکر این اُمَّتِ آمد، مداد نور

← و کدام شرف بود. حر، پا، کر: و کدام (و کدام) شرفی باشد.

۷، ۸ — ما، قل: که بیغامبری را (بیغامبری) چون موسی علیه السلام (السلام). یو: که بیغامبری جو موسی را. حر، پا، کر: که بیغامبری را (که بیغامبری). تا: که بیغامبری چون موسی را علیه السلام.

۸ — ما، حر، کر: بس خدای (خدای عزوجل) موسی را. یو، قل، حر: بس خداوند (خدای) عزوجل مر موسی را (موسی را علیه السلام). تا: بس خدای تعالی موسی علیه السلام را. ما، یو، پا، کر: که بدیشان. قل، حر، تا: کی (که) بایشان.

۱ — ما: لکن اگر می خواهی تا آواز ایشان ترا. یو، حر: و لکن اگر خواهی تا آواز ایشان ترا. قل: ولیکن اگر خواهی آواز ایشان ترا. پا، کر: و لکن اگر خواهی تا آواز ایشان. تا: اما اگر خواهی تا آواز ایشان ترا. ما، تا: حق سبحانه و تعالی (حق تعالی) ندا کرد که. یو، قل، حر، پا، کر: حق عزوجل (جل وعز) ندا کرد.

۲ — ما، تا: جواب دادند که. یو: ندا دادند. قل، پا، کر: جواب دادند. حر: جواب آمد. ما، حر: لا شریک لک لیبیک. یو، پا، کر، تا: لیبیک لا شریک لک. قل: لیبیک لا شریک لک لیبیک.

۳ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: و الملک. تا: و الملک لک. ما، پا، کر، تا: یا امت احمد. یو، قل، حر: یا امة احمد.

۴ — ما، یو، قل، حر، تا: قبل ان تستغفرونی. پا، کر: ان تستغفرونی. ما: ومن. یو، قل، حر، پا، کر، تا: فن.

۵ — ما، یو، قل، حر، تا: وهو. پا، کر: وهو ان. ما، یو، حر، پا، کر: غفرتها له. قل، تا: غفرتها.

۶ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: گفتند. تا: گفته اند.

۶، ۷ — ما: حین ذکر الامم. یو، قل، پا، کر، تا: حین کتب ذکر الامم. حر: حین کتب ذکر الامم السالفة.

۷ — ما، تا: تا اندر (تادر) خبر آمده است که چون خدای تعالی. یو، پا، کر: تا اندر خبرها (کر: اخبارها. نسخه بدل: خبرها) آمده است (آمده است که) ایزد تعالی. قل: تا اندر خبرها آمده است چون خداوند عزوجل. حر: تا در خبرها آمده است که خدای عزوجل.

۸ — ما: در لوح محفوظ بنوشت. یو، قل، حر: اندر (در) لوح بنبشت (بنوشت). پا، کر، تا: اندر (در) لوح نبشت.

گشت - تا ذکر اُمَّتَانِ پیشین سیاه است در لَوْح ، و ذکرِ این اُمَّتِ روشن است - قلم را فرمان آمد که بنویس : که این اُمَّتِ دوچندان گناه کنند که اُمَّتَانِ دیگر ، بنوشت . باز امر آمد :
 ۳ بنویس ، که من با این اُمَّتِ دوچندان کرم و بر بکار بندم که با اُمَّتَانِ دیگر ، بنوشت . دیگر باز امر آمد که بنویس ، که این اُمَّتِ گُلویِ فرزندِ پیغام بر خویش ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، ببرند ، هم چنانکه قَصَابُ گُلویِ کُوسفند بُرَد - قَلَمٌ بلرزید و بایستاد از هیبت ، فرمان آمد به هیبت :
 ۶ که برو ، از این هیبتِ سَرِ او بشکافت ، و سنتِ گشتِ قَلَمِ را سر بشکافتن ، از آن روز باز ، تانشکافی ننویسد - پس بنوشت . باز امر آمد ، که زیرِ آن بنویس ، که اُمَّةٌ مُذْنِبَةٌ ، وَ رَبٌّ غَفُورٌ . قَلَمٌ سَجْدَه کرد خدای را ، عَزَّوَجَلَّ ، شُکْرِ آن را که خدای ، تَعَالَى ، با اُمَّتِ اِحْمَدِ این نیکویی کرد ،

۱ - ما ، حر ، تا : سیاه است (سیاهست) در لوح . یو ، قل ، پا ، کر : سیاهست (سیاهست) اندر لوح .

۲ - ما ، یو ، قل ، حر ، کر : که این امت . پا : این . تا : این امت . ما ، یو ، قل ، کر ، تا : گناه کنند که امتان دیگر بنوشت (بنیشت - نبیشت) . حر : جفا کنند که امتان پیشین . پا : گناه کنند امتان دیگر بنیشت . ما ، یو ، پا ، کر : باز امر آمد (آمد) که . حر : و باز امر آمد که . قل : باز امر آمد . تا : بس امر آمد که . در دو نسخه ما ، یو : از ، من با این امت ، تا ، که این امت کلوی ، نیامده است ، سطر ۳ و ۴ .

۳ - قل ، حر : که من با این امت . پا ، کر : که با این امت . تا : که این امت را . قل : کرم و بر بکار بندم کی . حر : رحمت و کرم و احسان کنم که . پا ، کر : کرم و بر کنند بکار بندم که . تا : برو کرم کار بندم که . ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : با امتان . تا : با امتان . قل : بنوشت دیگر بار امر آمد کی بنویس که . حر : ننویست باز امر آمد که . پا ، کر : باز امر آمد که بنویس که . تا : بس امر آمد که بنویس که .

۴ - ما : کَلَوُءِ فرزندِ بیغامبر خویش صلی الله علیه وسلم ببرند . یو ، قل ، پا ، کر ، تا : کَلَوُءِ (کلوی) فرزندِ بیغامبر (بیغامبر) خویش ببرند (قل : ببرند) . حر : کلوی فرزندِ خویش را ببرند .

۵ - ما ، تا : هم چنانکه (چنانکه) قصاب کَلَوُءِ کُوسفند بُرَد (برَد) . یو : هم چنانکه قصاب کلوی کُوسبند برد . قل : ان جنان چون قصاب کلوی کُوسفند بُرَد . حر : جنانکه قصاب بُرَد کلوی کُوسفند را . پا ، کر : هم چنانکه قصاب کلوی کُوسفند بُرَد .

۶، ۵ - ما ، یو ، قل ، پا ، کر : قلم بلرزید و بایستاد (یو ، پا : بیستاد) از هیبت (قل : هیبت) فرمان آمد بهیبت که بروی (یو ، پا ، کر : که برو . قل : کی برو) ازین (یو ، قل ، پا ، کر : از بهر) هیبت سراو (قل : سروی) بشکافت و سنت (یو ، پا ، کر : سنت . قل : سنة) کشت قلم را سر بشکافتن (یو ، قل ، پا ، کر : سرشکافتن) از آن روز باز تانشکافی ننویسد (پا : نه ننویسد . کر : نه نویسند) بس (یو ، پا ، قل ، کر : ندارد) بنوشت (یو ، پا : بنیشت . کر : نبیشت) . حر : قلم از هیبت امر خداوند عزوجل سست کشت قلم را سرشکافتن از آن روز باز بود که بشکافی ننویسد . تا : قلم بلرزید و باستاد از هیبت فرمان آمد که برو از جهت هیبت سر قلم بشکافت و سنت کشت قلم را سرشکافتن از آن روز باز تانشکافی ننویسد بنیشت .

۷ - ما : که زیران . یو ، قل ، حر ، پا ، کر : که (کی) زیروی . تا : که زیر او . ما ، یو ، قل ، پا ، کر : که امة . حر ، تا : امة .

۸ - ما ، یو ، قل ، پا ، تا : خدای را (مر خدا را . مر خدای) . حر : خدای عزوجل . کر : خدای را عزوجل . ←

وگفت: یارب، اگر من دانستمی که تورا با این امت چندین فضل است، باک نداشتمی که جفای امتان دیگر نیز بر ایشان نبشتمی. تابدانی که کار به عنایت است نه خدمت. اندکی عنایت به تراز بسیار خدمت. جنایت | با عنایت خدمت گردد، و خدمت بی عنایت جنایت گردد، و گفته اند: ۳
 الْعِنَايَةُ تَهْدِمُ الْجِنَايَةَ. و، الْعِنَايَةُ تُوجِبُ الْوِلَايَةَ. و، الْعِنَايَةُ تُوجِبُ الْهَدَايَةَ.
 و گروهی گفته اند: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ فِي عِلْمِنَا وَمَشِيَّتِنَا، شما به ترین امتان بودید در علم و مشیّت ما. از این معنی بود که به ترین رسولان را بدین امت فرستاد و کرامت کرد. از بهر آنکه، ۶
 رسول عزیزترین، به نزدیک دوست عزیزترین فرستند. و خدای، تعالی، هر چه نزدیک او عزیزتر

ما- ۱۹

← ما: شکر انرا که خدای تعالی با امت. یو: شکر ان کرد که خدای عز و جل با امت. قل، حر، پا، کر: شکر انرا کی (که) خدای (خداوند) عز و جل با امت. تا: شکر آنرا که خدای با امت. ما، یو، حر، تا: این نیکویی (نیکوی) کرد. قل، پا، کر: این نیکوی (نیکویی) بکرد.

- ۱ - ما، یو، قل، پا، کر: وگفت یارب. حر: گفت یارب. تا: وگفت خداوندا.
- ۲، ۱ - ما: اگر من دانستمی که ترا با این امت چندین فضلست باک نداشتمی که جفای امتان دیگر نیز بر ایشان نبشتمی. یو: اگر بدانستمی که ترا با این امت چندین فضلست باک نداشتمی که جفای امتان دیگر برین امت نبشتمی. قل: اگر بدانستمی که ترا برین امت چندین فضل است باک نداشتمی که جفای ان دیگر امتان بریشان بنوشتمی. حر: اگر من بدانستمی که ترا برین امت چندین فضل هست باک نداشتمی که جفای امتان دیگر بریشان نبشتمی. پا، کر: اگر دانستمی که ترا با این امت چندین فضلست (فضل است) باک نداشتمی که جفای (جفای) آن امتان دیگر نیز بدین (برین) امت نبشتمی. تا: اگر من دانسته می که ترا با این امت چندانی فضیلت است باک نداشتمی که جفای امتان دیگر نیز برایشان بنوشتمی.
- ۲ - ما: خدمت. یو، قل، حر، پا، کر، تا: بخدمت. در نسخه یو: از، اندکی، تا، وگفته اند، نیامده است.
- ۳، ۲ - ما، یو، حر، تا: اندکی عنایت بهتر از بسیار خدمت (تا: بسیاری خدمت). قل: اندک عنایت به از بسیار خدمت. حر: اندکی عنایت بهتر است از بسیاری خدمت. پا، کر: اندکی عنایت به از بسیار.
- ۳ - ما، قل، حر، پا، کر: وگفته اند. یو: گفته اند. تا: وگفتند.
- ۴ - ما، یو، حر، پا: العنایة. قل، کر، تا: العنایت. در دو نسخه قل و تا، همجا، العنایت و الجنایت والولایت والهدایت، باتای بلند آمده است. ما، یو، قل، حر، پا، کر: والعنایة (والعنایت) توجب الهدایة (الهدایت). تا: و تورت الهدایت.
- ۵ - ما، تا: و گروهی (گروهی) گفته اند. یو، قل، حر، پا، کر: گروهی (و گروهی) گفتند. ما، قل، پا، کر، تا: شما بهترین. یو: بهترین. حر: گفت بهترین. ما، یو، تا: بودید در علم. قل، پا، کر: بودید اندر علم. حر: بودی در علم ما.
- ۶ - ما: ازین معنی. یو، قل، حر، پا، کر، تا: و ازین معنی. ما، یو، پا، کر: رسولانرا بدین. قل، حر: رسولان بدین (باین). تا: رسولانرا باین. ما: فرستاد از بهر آنکه. حاشیه نسخه ما: و کرامت کرد. یو، قل، پا، کر، تا: کرامت کرد از بهر آنکه (از بهر آنکه). حر: فرستاد از بهر آنکه.
- ۷ - ما، پا، کر، تا: رسول عزیزترین بنزدیک (بسوی) دوست. یو، قل: رسول عزیزترین را بسوی (سوی) دوست. ←

بود بدین اُمت داد. چون کعبه، که عزیزترین بقاع بود، قبله ایشان کرد، و چون مؤمنان، که عزیزترین خلق بودند، برادران ایشان کرد، و چون آدینه، که عزیزترین روزها بود، عید ایشان کرد، و چون ماهِ رمضان، که عزیزترین ماهها بود، ماهِ ایشان کرد، چنانکه، پیغامبر، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام، گفت: «رَجَبُ شَهْرُ اللَّهِ، وَشَعْبَانُ شَهْرِي، وَرَمَضَانُ شَهْرُ أُمَّتِي.» و چون قرآن، عزیزترین کتابها بود، منشور ایشان کرد، و چون محمد، رسول الله، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عزیزترین پیغامبران بود، در دنیا، او را هادی ایشان کرد، و در عقبی، شفیع ایشان کرد.

و از این بزرگ تر آن است، که ایشان را به خود مضاف کرد، و گفت: «... يَا عِبَادِي»

← حر: رسول عزیزترسوی دوست عزیزتر. • ما، یو، قل، حر، پا، کر: فرستند. تا: پرستند. • ما: و خدای تعالی هر چه نزدیک او. یو، قل، پا، کر، تا: و خدای (و خداوند) عزوجل هر چه نزدیک وی (او). حر: و خداوند عزوجل.

۱ - ما، یو، قل، پا، کر: بدین اُمت. حر، تا: باین اُمت. • ما، یو، قل، حر، پا: چون کعبه. کر: چون کعبه. تا: چنانکه کعبه. • ما، تا: که عزیزترین بقاع بود. یو، قل، پا، کر: عزیزترین بقاع بود. حر: عزیزتر بود از بقاع. • ما، تا: و چون (و چنانکه) مؤمنان که. یو، قل، حر، پا، کر: و چون مؤمنان.

۲ - ما، قل، پا، کر، تا: برادران. یو، حر: برادران. • ما، حر، تا: و چون (تا: و چنانکه) آدینه که (حر: که، ندارد) عزیزترین روزها بود عید ایشان کرد. یو: و روز آدینه عزیزترین روزها عید ایشان کرد. قل: و چون آدینه عزیزترین روزها بود عید ایشان کرد چنانکه پیغامبر علیه السلام گفت الجمعة عید المؤمنین. پا، کر: و چون روز آدینه عزیزترین روزها (کر: روزها بود) عید ایشان کرد.

۳ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: و چون (تا: و چنانکه) ماه (حر، پا، کر: ماه، ندارد) رمضان که (قل، پا، کر: که، ندارد) عزیزترین ماهها بود. یو: و رمضان عزیزترین ماهها. • ما، قل، حر: کر (حر: کر دانید) چنانکه پیغامبر علیه الصلوة والسلام (علیه السلام) گفت. یو: چنانکه پیغامبر گفت صلی الله علیه وسلم. پا، کر: چنانکه پیغامبر (پیغامبر) صلی الله علیه وسلم گفت. تا: چنانکه پیغامبر علیه السلام میگوید.

۴، ۵ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: و چون (تا: و چنانکه) قرآن (تا: قرآن که) عزیزترین کتابها بود. یو: و قرآن عزیزتر کتابها بود.

۵، ۶ - ما: و چون محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم عزیزترین پیغامبران بود در دنیا او را هادی ایشان کرد و در عقبی. یو: و محمد عزیزتر پیغامبران بود اندر دنیا هادی و در عقبی. قل: و چون محمد علیه السلام عزیزترین پیغامبران بود در دنیا هادی ایشان کرد و اندر عقبی. حر: و چون محمد عزیزترین پیغامبران بود پیغامبران ایشان کرد و در دنیا هادی ایشان کرد و در عقبی. پا، کر: و چون محمد صلی الله علیه وسلم (و چون مصطفی صلی الله) عزیزترین پیغامبران بود اندر دنیا هادی ایشان کرد و اندر عقبی. تا: و چنانکه محمد علیه السلام عزیزترین پیغامبران بود در دنیا او را هادی ایشان کرد و در عقبی.

۶ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: ایشان کرد. تا: ایشان کرد دانید.

۷ - ما، حر: آنست که ایشانرا بخود مضاف. یو، قل: ایشانرا (کی ایشانرا) بخویشتن مضاف. پا، کر: که ایشانرا مضاف بخویشتن. تا: هست و آن آنست که ایشانرا بخود مضاف. • ما، قل، پا، کر: و گفت (گفت) یا عبادی. یو: ←

الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ ، « ، و نیز گفت : « قُلْ لِّلْعِبَادِیَ الَّذِیْنَ ءَامَنُوا یُقِیْمُوا الصَّلَاةَ ، » ، و نیز گفت : « ... فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِیْنَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فِیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ، » ، و نیز گفت : « یَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ . » . اگر یک بار بیش از صافت نکردی ، قطیعت روان بودی . ۳ پس با چندین اضافه قطیعت کی روا بود ؟

و از این بزرگ تر آن است ، که خود را به ایشان اضافه صاف کرد ، و گفت : « رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ ، » ، و نیز گفت : « رَبُّكُمْ الَّذِی یُرْجِی لَكُمْ الْفُلْکَ فِی الْبَحْرِ ، » ، و نیز گفت : « فَذَلِکُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ ، » ، ۶ و نیز گفت : « وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ » ، و نظایر این در قرآن بسیار است . از این بزرگ تر چه باشد که

← یاعبادی . حر : قل یاعبادی . تا : و گفت قل یاعبادی . - یا عبادی ... آیه ۵۳ ، سوره ۳۹ (سوره الزمر) . قل یاعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم .

- ۱ - ما ، حر ، پا ، کر : علی انفسهم و نیز گفت . یو : علی انفسهم و گفت . قل ، تا : علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله و نیز گفت .
 . قل لعبادی ... آیه ۳۱ ، سوره ۱۴ (سوره ابراهیم) . قل لعبادی الذین ءامنوا یقیموا الصلوة وینفقوا مما رزقناهم سرا وعلانية من قبل ان یاتی یوم لا ینبع فیہ ولا ینخلل .
- ۲ - ما ، قل ، پا ، کر : و نیز گفت فبشر عبادی (پا : عبادنا . کر : عبادینا) . یو : فبشر عبادی . حر : و نیز گفت عبادی . - فبشر عباد ... دو آیه ۱۷ و ۱۸ ، سوره ۳۹ (سوره الزمر) . والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها وانا بوا الی الله لهم البشری فبشر عباد . الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله واولئک هم اولوا الالباب . ما ، پا ، کر ، تا : القول فیتبعون احسنه . یو ، قل ، حر : القول . ما ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : و نیز گفت یاعبادی . یو : و گفت یاعبادی . - یاعباد ... آیه ۶۸ ، سوره ۴۳ (سوره الزخرف) .
- ۳ - ما ، تا : اگر یک بار بیش از صافت نکردی قطیعت (قطیعت هم) روا نبودی . یو ، قل : و اگر یک بار (اگر یکبار) اضافه کردی بیش قطیعت روان بودی . حر : و اگر یک بار اضافه کردی بی شک قطیعت روان نبودی . پا ، کر : و اگر یکبار اضافه کردی بیش قطیعت روان نبود (روا نبودی) .
- ۴ - ما ، یو ، تا : کی روا بود . قل ، حر ، پا ، کر : کی روا باشد .
- ۵ - ما ، یو ، حر ، تا : کی (که) خود را بایشان . قل ، پا ، کر : کی (که) خویشان را بایشان (بایشان) . ما ، قل ، پا ، کر ، تا : و گفت (گفت) ربکم اعلم بکم و نیز گفت . یو : گفت ربکم اعلم و گفت . حر : و گفت . - ربکم ... آیه ۵۴ ، سوره ۱۷ (سوره الاسراء) . ربکم اعلم بکم ان یشأ یرحمکم او ان یشأ یعذبکم وما ارسلناک علیهم وکیلا .
- ۶ - ربکم الذی ... آیه ۶۶ ، سوره ۱۷ (سوره الاسراء) . ربکم الذی یرجی لکم الفلک فی البحر لتبتغوا من فضله انه کان بکم رحیما . ما ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : لکم الفلک فی البحر (لکم الفلک) و نیز گفت . یو : لکم و گفت . فذلکم الله ... آیه ۳۲ ، سوره ۱۰ (سوره یونس) . فذلکم الله ربکم الحق فمذا بعد الحق الا الضلال فأتی تصرفون . - ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : فذلکم (فذلکم) . تا : ذالکم .
- ۷ - ما ، قل ، تا : و نیز گفت والهکم الله واحد . حر : والهکم الله واحد ، یو ، پا ، کر : ندارد . - والهکم ... آیه ۱۶۳ ، ←

خداوندِ هفت آسمان و هفت زمین بنده ضعیف بی چاره را گوید، تو آن منی و من آن تو؟
 و فایدهٔ اضافه کردن ایشان به خود، طمع دشمن بریدن است از ایشان، و زبان بدگویان
 ۳ از ایشان کوتاه کردن است.

و فایدهٔ خود را به ایشان مضاف کردن آن است، که چون از ایشان جنایت آید نو میدنگردند، که
 مگر حق، تعالی، از ما بدین جفا نبرد. و دلیل این سخن آن است، که پیغام بر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،
 ۶ گفت: «مَنْ أُعْطِيَ الْقُرْآنَ، فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتِ النَّبُوءَةُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يُوحَىٰ إِلَيْهِ.»
 و نیز گفت: «عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَالْأَنْبِيَاءِ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يُوحَىٰ إِلَيْهِمْ.» ایشان را محل پیغام بران نهاد،
 و دیو را بر هیچ پیغمبر دست نبود، که او را از خدای بتوانستی بریدن، و نه نیز هیچ پیغام بر را

← سورهٔ دوم (سورة البقرة). والهمك اله واحد لاله الا هو الرحمن الرحيم . ما، یو، قل، تا: در قرآن (در قرآن) بسیارست .
 حر: بسیارست در قرآن. پا، کر: بقران بسیارست. ما، یو، قل، حر، پا، کر: ازین. تا: و ازین.

۱ — ما، قل، تا: و هفت زمین. یو، حر، پا، کر: وزمین. ما، یو، حر، پا، کر، تا: بنده (بنده) ضعیف. قل: بنده.
 ما، یو، قل، حر، پا، کر: کوید. تا: کوید که. ما، یو، قل، پا، کر، تا: و من (من) ان تو. حر: و من آن تو.
 ۲ — ما: ایشان بخود طمع دشمن بریدن است از ایشان. یو: ایشان بخود طمع داشتن از ایشان بریدنست. قل: ایشان بخود
 طمع دیو از ایشان بریدنست. حر، پا، کر، تا: ایشان بخود (حر: بخود) طمع دشمن از ایشان بریدنست (پا: بریدنست).
 تا: بریدن است).

۳ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: کوتاه کردنست (کردن است). حر: کوتاه کردن.

۴ — ما، حر، تا: و فایدهٔ خود را (خود). یو: و فایدهٔ خویش. قل، پا، کر: و فایدهٔ خویشتن. ما، یو، قل، حر، پا،
 کر: کردن است کی (که). تا: کردن بایشان آنست که.

۴، ۵ — ما: نو مید نکر دند که مگر حق تعالی از ما بدین جفا نبرد و دلیل. یو: نو مید کردند مگر از ما بدین جفا نبری دلیل.
 قل: نو مید نکر دند کی مگر از ما بدین جفا نبری دلیل. حر، پا، کر: نو مید (نو مید) نکر دند که مگر از ما باین (بدین)
 جفا نبرد (نبرد) دلیل. تا: نو مید نکر دند و کویند مگر حق از ما بدین جفا برد دلیل.

۵ — ما، یو، پا، کر: صلی الله علیه وسلم. قل، حر، تا: علیه السلام.

۷ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: و نیز گفت. یو: و گفت صلی الله علیه وسلم. ما: علماء امتی. یو، قل، حر، پا، کر، تا: امتی.
 ما، یو، قل، حر، تا: الا انه لا. پا: الا لا. کر: الا الامم. ما، یو، حر، پا، کر: محل بیغامبران (بیغامبران). قل:
 محل بیامبران. تا: درجه و محل بیغامبران.

۸ — ما، تا: و دیو را بر هیچ بیغامبر (بیغامبری) دست نبود که او را از خدای (از خدا) بتوانستی بریدن و نه نیز. یو: و مردیو را
 بر هیچ بیغامبر دست نیست که او را از خدای تعالی بتواند بریدن و نیز. قل: و مردیو را بر هیچ بیغامبری دست نبود
 کی او را از خدا بتوانستی بریدن و نه. حر: و دیو را بر هیچ بیغامبر دست نبوده است که او را از خدای عزوجل ←

بیمِ قَطِيعَتِ بود از خدای، تعالیٰ. حکمتِ «عِبَادِي» و «رَبُّكُمْ»، این باشد که یاد کردیم. قَوْلُهُ:
لَا نَسْخَ لِشَرِيعَتِهِ - شَرِيعَتِ اورا نسخ نیست.

و نَسْخَ، بَدَل کردن بود، چنانکه گویی: نَسَخْتُ الْكِتَابَ، چون از جای به جای بگردانی. ۳
و نیز عَرَبَ گوید: نَسَخْتُ الشَّمْسُ الظَّلَّ، آفتاب سایه را بگردانید. پس معنی این آن باشد،
که مر این شریعت را گردانیدن نیست. از بهر آنکه، شریعت بر دست پیغام بران باشد. و یاد کردیم،
از پس پیغمبرِ ماحمّد، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، هیچ پیغمبر نیست. و در نسخ شریعت مردمان را سخن ۶
بسیار است. جهودان در اصل، خود، نسخِ شریعت رواندارند. چنین گویند: که چون چیزی بفرماید

۲۰-ما

← بتوانستی بریدن و نیز. پا، کر: و مردیورا بر هیچ پیغمبر دست نیست که اورا از خدای تواند بریدن نیز. ما، قل،
حر، تا: بیغامبری را (بیغامبری را) بیمِ قَطِيعَتِ بود (حر: نبوذ). یو: بیغامبری را قَطِيعَتِ نبود. پا، کر:
بیغامبری را قَطِيعَةَ (قَطِيعَتِ) نبود.

۱ - ما، یو، تا: تعالیٰ. قل، حر، پا، کر: عزوجل. ما: عبادی ربکم. یو، قل، حر، پا، کر: عبادی وربکم. تا: عباد وربکم.
ما، قل: که (کی) یاد کردیم و قوله (قوله). یو: والله اعلم. حر: که یاد کردیم. پا، کر: که یاد کردیم والله اعلم. تا:
که یاد کردیم والله اعلم بوجه الصواب فیه.

۲ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: لانسَخ. تا: ولانسَخ. ما، تا: شریعت (و شریعت) اورا نسخ نیست. یو، قل، پا: مر شریعت
را (قل: ویرا. پا: اورا) نسخ نیست. حر: کفّت شریعت ویرا نسخ نیست. کر: مر شریعت اورا نسخ نبود.

۳ - ما، قل: و نسخ بدل کردن بود. یو، حر، پا، کر: نسخ بدل کردن بود. تا: بدل نسخ کردن بود. ما، یو، حر، تا:
چنانکه (چنانکه) کویی. قل: چنانکه چون کویی. پا، کر: چنانکه کویید.

۳، ۴ - ما، قل، حر: از جای بجای بگردانی (گردانی) و نیز عرب کویید. یو: از جاء بجاء گردانی و عرب کویید. پا: از جای
بجای دیگر دانی و نیز کویید عرب. کر: از جای بجائی بگردانی و نیز کویید عرب. تا: از جای بجائی گردانی و نیز عرب کویید.

۴ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: الظل. حر: ظلها. ما، حر، کر، تا: افتاب سایه را (سایه) بگردانید. یو: افتاب سایه بگردانی.
قل: سایه را بگردانید. پا: افتاب بگردانید.

۵ - ما، یو، قل، پا، کر: که (کی) مر این (مرین). حر، تا: که این.

۵، ۶ - ما: و یاد کردیم از بس پیغمبر ماحمّد صلوات الله علیه. یو، تا: و یاد کردیم که از بس (بس) محمد مصطفی صلی الله. قل:
کی از بس محمد صلی الله. حر: و یاد کردیم که بعد از محمد نیز. پا، کر: و یاد کردیم که از پس محمد صلی الله.

۶ - ما: هیچ پیغمبر نیست. یو، قل، پا، کر، تا: بیغامبر نیست. حر: بیغامبر نباشد. ما، حر: و در نسخ شریعت مردمانرا.
یو، قل، پا، کر: و اندر نسخ شریعت مردمانرا (مردمان را). تا: و مردم را در نسخ شریعت.

۷ - ما: در اصل خود. یو، حر، پا، کر: باصل خود (خوذ). قل: لعنهم الله خود باصل. تا: خود در اصل. ما، یو، حر: چنین
کویند که. قل، پا، کر: و چنین (چنین) کویند. تا: و چنین کویید که.

←

و دیگر بار باز دارد، پشیمانی باشد، و بر خدای، تعالی، پشیمانی روا نیست. از بهر آنکه، پشیمانی، صفت کسی باشد که عاقبت کارنداند، و خدای، تعالی، عاقبت کارها، همه، داند، و بروی پشیمانی روا نباشد. ۳ پس محال باشد که چیزی فرماید و پس باز دارد. و اهل اسلام گفته اند: نسخ شریعت روا باشد و پشیمانی نباشد. از بهر آنکه، پشیمانی، صفت کسی باشد که چیزی نهد دوام را، باز پدید آید او را که صلاح دیگر است، و همان را بردارد، پشیمانی باشد. فاما، چون کسی چیزی سازد بر آنکه سالی آن را بدارد دو باز بگرداند، سالی ۶ بداشت و بگردانید، این، پشیمانی نباشد. و خدای، تعالی، چون شریعتی بفرماید خلق را، داند که

← ۷ و سطر اول صفحه ۸۲- ما، قل: چیزی بفرماید و دیگر بار (و باز) باز دارد بشیمانی باشد. یو: چیزی بفرماید باز باز دارند بشیمانی بود. حر: چیزی بفرماید باز از آن باز دارد بشیمانی بود. پا، کر: چیزی بفرماید و باز باز دارد بشیمانی باشد. تا: حق سبحانه و تعالی چیزی فرماید و دیگر بار باز دارد بشیمانی باشد.

۱ - ما، یو: و بر خدای تعالی بشیمانی روا. قل، پا، کر: و بر خدای عز و جل بشیمانی روا. حر: و بشیمانی بر خدای عز و جل روا. تا: و بر خدای پشیمانی. ما، یو، قل، حر: از بهر آنکه. پا، کر، تا: از بهر آنکه.

۲ - ما، تا: و خدای تعالی. یو، قل، حر، پا، کر: و خداوند (و خدای) عز و جل. ما، قل، پا، کر، تا: کارها (کار) همه داند. یو: کارها داند. حر: همه کارها. ما، یو، قل، پا، تا: و بروی (و براو) بشیمانی (پشیمانی) روا نباشد. حر: و بروی پوشیده نکرد. کر: و بروی پشیمانی روا شد.

۳ - ما، تا: که چیزی فرماید و بس باز دارد و اهل اسلام (اهل الاسلام) گفته اند. یو: چیزی بفرماید باز باز دارد اهل الاسلام گفتند. قل، پا، کر: کی (که) چیزی بفرماید. و باز باز دارد و اهل (اهل) اسلام گفتند کی (که). حر: که چیزی بفرماید باز از آن باز دارد و اهل اسلام گفتند. ما، قل، پا، کر، تا: روا باشد و بشیمانی نباشد. یو: روا باشد و بشیمانی نبود. حر: رواست و بشیمانی نباشد بس محال نباشد.

۴ - ما، یو، قل، حر: از بهر آنکه. پا، کر، تا: از بهر آنکه. ما، حر، تا: نهد دوام را. یو، قل، کر: نهد (نهد) مرد دوام را. پا: مرد دوام را. ما، یو، قل، حر، کر: باز بدید آید (پدید آید). پا: باز پدید آمد. تا: پس پدید آید. ما، حر، پا، کر، تا: او را. یو، قل: و را.

۵ - ما، قل، پا، کر: و همان را (قل: همان. حر: همانرا) بردارد بشیمانی (پشیمانی) باشد فاما (حر: اما). یو: همان بردارد بشیمانی بود فاما. تا: آنکار همان را بردارد پشیمانی باشد اما. ما، قل: بر آنکه سالی آنرا بدارد و باز. یو: بدان که سالی بدارد باز. حر: برای آنکه آنرا سالی بدارد باز. پا، کر: بدانکه (بدان که) سالی آن بدارد باز. تا: از بهر آنکه سالی بدارد و پس آن را.

۵، ۶ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: سالی بداشت و بگردانید. حر: سالی داشت باز بگردانید.

۶ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: این بشیمانی (پشیمانی) نباشد. یو: ان بشیمانی نبود. ما: و خدای تعالی چون شریعتی بفرماید خلق را. قل: و خدای عز و جل شریعتی بفرماید مر خلق را. تا: و خدای تعالی چون خلق را شریعتی بفرماید. در چهار نسخه، یو، حر، پا، کر: از، و خدای تعالی، تا، و نیز شریعت نهادن، نیامده است.

صَلاَحِ این شریعت تا کی است، چون وقت بیاید بردارد، این، پیشانی نباشد. و نیز شریعت نهادن صَلاَحِ بندگان جستن است. و بندگان مُخْتَلِفِ، و اوقات مُخْتَلِفِ، مُسْتَحِيلِ باشد شریعت بریک سان. لکن خُداي، تَعَالَى، صَلاَحِ هر وقتی، و صَلاَحِ هر گروهی داند. به هر وقتی، هر گروهی را، ۳ در خورِ صَلاَحِ ایشان کار فرماید. این چنان است: که طبیعی که عالم باشد به دارویِ بیماران، همرا، یکی دارو نفرماید، که خطا باشد، لکن هر بیماری را در خورِ عِلَّتِ او دارو فرماید، تا صواب آید. و نسخِ شریعت، خود، نباشد، مگر به دو زمان یا به دو مکان یا به دو قوم. فَأَمَّا يَكُ تَنِّ را ۶ به يكِ زمان و به يكِ مکان، گفتن، که کُن و مَكُن، مُحَالِ است. دُرُسْتُ شد، که نَسَخُ بر معنی مَصْلَحَتِ دیدن است. و اگر تبدیلِ امری به امری پیشانی باشد، تبدیلِ فِعْلِي به فِعْلِي، هم، پیشانی باشد. پس چون خُداي، تَعَالَى، فِعْلِ هَا را به فِعْلِ هَا بَدَلِ می کند، هم چون حَيَاتِ به مَوْتِ، و مَوْتِ به حَيَاتِ، و بیداری ۹

۱ — ما، قل، بیاید. تا: براید.

۲ — ما، یو، حر، قل، تا: و بندگان (حر: بندگان. تا: و بنده کان) مختلف و اوقات مختلف. پا، کر: و بندگان مختلف.

۲، ۳ — ما، حر، پا، کر: مستحیل باشد شریعت بریک سان (بریکسان). قل: مستحیل نباشد شریعت بریک سان. تا: شریعت بریکسان مستحیل باشد.

۳ — ما، تا: لکن خُداي تَعَالَى. یو، پا، کر: لکن خداوند عزوجل. قل، حر: ولیکن (ولکن) خُداي (خُداي) عزوجل. ما: هر دو گروهی داند بهر وقتی هر گروهی را در خور. یو، قل، کر، تا: هر گروهی داند بهر وقتی هر گروهی را در (قل: اندر) خور. حر: هر گروهی داند در خور. پا: هر گروهی را در خور.

۴ — ما، تا: این (و این) جنانست که طبیعی. یو: ان جنانست چون طبیعی. قل، حر، پا، کر: این جنان است (جنانست) چون طبیعی (طیب).

۴، ۵ — ما: بدارو و بیماران همه را یکی دارو نفرماید. یو: دارو و بیماران همه را یکی نفرماید. قل: بداروی بیماران همه را یکی دارو نفرماید. حر: بدارو و همه بیماران را یکی دارو ندهد. پا، کر: داروی (داروی) بیماران همه را یکی نفرماید. تا: بداروی بیماران همه را یک دارو نفرماید.

۵ — ما: لکن. یو، قل، حر، پا، کر: ولکن (ولیکن). تا: لیکن. ما، قل: در (اندر) خور علت او. یو، حر، پا، کر: اندر (در) خور علت وی. تا: در خور بیماری او. ما، یو، حر، پا، کر، تا: تا صواب. قل: تا صواب.

۶ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: خود نباشد. تا: نباشد.

۷ — ما، یو، حر، پا، تا: کفتن که کن. قل، کر: کفتن کن. ما، قل، پا، کر، تا: درست شد که نسخ بر معنی (معنی). یو: درست شد که معنی نسخ. حر: خاصه که امر عالم الغیب بود درست شد که نسخ بر معنی.

۸ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: و اگر (ور) تبدیل امری. یو: وار تبدیل امر. ما، قل، حر، پا، کر: تبدیل (کر: تبدیلی) فعلی بفعلی هم. یو: تبدیل فعل بفعال هم. تا: تبدیل فعلی هم بفعلی.

۸، ۹ — ما، تا: بس چون خُداي تَعَالَى فعلها را بفعالها بدل می کند همچون (چنانکه). یو، کر: چون خداوند فعلها —

به خواب، و خواب به بیداری، و روز به شب، و شب به روز، و آنچه بدین ماند، و در این پشیمانی نیست، لکن مصلحت دیدن است، امر به امر بدل کردن، هم، چنین باشد.

۳ و دیگر، سخن با معتزلیان است، که اگر خدای، تعالی، امری بفرماید، و پیش از آن که بندگان آن را کار بندند، آن را منسوخ کند، اهل سنت و جماعت روادارند، معتزلیان روادارند، و چنین گویند: که امر از بهر کار بستن است، چون امری بفرماید، پس باز دارد هنوز کار نایسته،

۶ فایده نباشد، و این امر هذیان باشد، و از خدای، تعالی، کار بی فایده محال باشد، که او حکیم است، و هر چه حکیم کند و گوید، آن را فایده باید. و این خطا است. از بهر آنکه، بی فایده نباشد، چون

← بفعلها بدل می کند هم (کر: همچون). قل، حر: بس چون خداوند عز وجل فعلها بفعلها بدل می کند (می کند) همچون (هم). پا: چون خداوند فعلها بفعلها هم پشیمانی یا بدل همیکند همچون.

۹ - ما، یو، حر، پا، تا: حیوة. قل: حیات را. کر: حیوات. ما، یو، پا، کر، تا: وموت. قل: وموت را. حر: وهم موت. ما، یو، قل، پا، کر، تا: و بیداری. حر: بیداری.

۱ - ما، یو: وانج بدین. قل، پا، کر: وانجه (و آنچه) بدین. حر: و آنچه باین. تا: و آنچه برین. ما، حر، تا: و درین. یو، قل، پا، کر: اندرین (و اندرین).

۲ - ما، تا: لکن. یو، قل، حر، پا، کر: ولکن (ولیکن). ما، قل، حر، تا: همچنین (نیز همچنین) باشد. یو، پا، کر: هم چنین (همچنین) است.

۳ - ما، قل، حر، تا: بامعتزلیان است (بامعتزلیانست) یو: معتزلیان. پا، کر: معتزلیانست. ما، حر، تا: تعالی. یو، قل، پا، کر: عزوجل.

۳، ۴ - ما: و پیش از آن که بندگان آنرا. یو: پیش از آن که بندگان مران را. قل: و پیش از آنکه بندگان مرانرا. حر: پیش از آنکه بندگان آنرا. پا، کر: پیش از آنکه بندگان مرانرا. تا: پیش از آن که بندهگان آنرا.

۴ - ما، یو، قل، حر، پا، تا: کند. کر: کرداند (نسخه بدل: کند). ما، یو، قل، حر، پا، کر: و جماعت آنرا. ما: معتزلیان. یو، قل، حر، پا، کر: و معتزلیان. تا: و معتزلیان آنرا. ما، تا: ندارند و چنین. حر: ندارد چنین. یو، قل، پا، کر: ندارند چنین.

۵ - ما، یو، حر، تا: که امر. قل، پا، کر: امر. ما، قل، حر، تا: کار بستن است. یو، پا، کر: کار بستن راست. ما، یو، قل، حر، پا، کر: چون. تا: و چون. ما، تا: بس باز دارد. یو، قل، پا، کر: باز باز دارد. حر: و باز دارد.

۶ - ما: فایده نباشد و این امر هذیان باشد. یو، کر: فایده نباشد این امر هذیان باشد. قل، تا: فایده نباشد و این امر هذیان (هزیان) باشد. حر: این امر را فایده نباشد و این امر هذیان باشد. پا: فایده نباشد این امر هذیان. ما، تا: و از خدای. یو، قل، حر، پا، کر: و از خداوند (خدای) عز وجل. ما: محال باشد که او حکیم است و هر چه. یو: روان بود هر چه. قل: محال باشد هر چه. حر: روا نباشد هر چه. پا، کر: محال باشد که وی حکیم است روان بود و هر چه. تا: محال باشد که خدای حکیم است و کزاف کار و کزاف کوی نیست و هر چه.

۷ - ما: آنرا فایده باید. یو، حر، پا، کر: فایده باید (باید). قل: فایده باشد. تا: آنرا فایده نباشد. ما، یو، ←

آمری فرمود، از قبول یا از ردّ چاره نیست، و قبول ایمان است، و ردّ کُفر. | و کار بستن طاعت، و ترك امر معصیت. و کُفر و ایمان مُهم تر از طاعت و معصیت اند. پس چون امری فرمود بندگان را، هر کس قبول کرد مؤمن آمد، و هر کس باز زد کافر آمد. پس فایده حاصل آمد. قَوْلُهُ: ^۳

وَلَا أُمَّةَ بَعْدَ أُمَّتِهِ - وَأُمَّتٌ نَيْسَتْ پَسِ أُمَّتِ أَوْ.

از بهر آنک، یاد کردیم تا قیامت پیغمبری دیگر نیست، و این شریعت را نسخ نیست، و در حکمت این، سخن گفته اند. و گروهی چنین گفتند: که از پس این اُمتِ اُمّتی دیگر نیست. ^۶

از بهر آنک، تا همه اُمتان در گور مُنتظر ایشان باشند، و این اُمت منتظر کس نباشد، و همیشه، که تران را در بند مه تران کنند، و مه تران را در بند که تران نکنند. و نیز گفته اند: حکمت در این

← کر: از بهر آنک (از بهر آنکه) بی فایده نباشد. قل، پا: از بهر آنک (از بهر آنکه) بی فایده نباشد. حر: از بهر آنک امر بی فایده نباشد. تا: از بهر آنکه بی فایده نیست.

۱ - ما، یو، قل، تا: از قبول. حر: یا از قبول. پا، کر: از قبول و. ما، یو، قل، پا، کر: طاعت. حر، تا: طاعت است.

۲ - ما، تا: و ترك امر. یو، حر، پا، کر: و ترك. قل: و ترك کار. ما، قل، پا، کر، تا: و معصیت اند. یو: و معصیت. حر: معصیت آید. ما: بس چون امری فرمود بندگان را هر کس. یو: بس چون فرمود هر که. قل، پا، کر: بس چون (چون) فرمود امری (بر) بندگان را هر کی (هر که). حر، تا: بس چون بندگان (بنده کان) را امری (امر) فرمود هر که (هر که آنرا).

۳ - ما: و هر کس باز زد. یو: هر که باز زد. قل: هر کی باز زد. حر: و هر که رد کرد. پا، کر: و هر که باز زد کرد. تا: و هر که باز زد. ما: بس فایده حاصل آمد و قوله. یو، قل، تا: فایده (فایده) حاصل آمد. حر: فایده بجای آمد. پا، کر: ندارد.

۴ - ما، تا: و امت نیست بس (بس از) امت او. یو، قل، پا، کر: و امت نیست از بس امت وی. حر: کفت و بعد از امت وی هیچ امت نیست.

۵ - ما، یو: از بهر آنک یاد کردیم. قل، حر، پا، کر، تا: از بهر آنک (از بهر آنکه) یاد کردیم کی (که). ما، پا، کر: تا قیامت پیغمبری دیگر نیست. یو، قل: تا قیامت پیغمبری دیگر نیست. حر: تا قیامت پیغمبری دیگر نباشد. تا: تا قیامت پیغمبر دیگر نیست.

۶ - ما: و در حکمت این سخن گفته اند و گروهی چنین گفتند که از بس. یو، قل: و اندر حکمت این سخن گفته اند گروهی چنین گفته اند که (کی) از بس. حر: و در حکمت سخن گفتند گروهی چنین گفتند از بهر آن بعد از پا، کر: و اندر حکمت این سخن گروهی چنین گفته اند که از (از) بس. تا: و در حکمت این سخن گفته اند که بس. ما: امتی دیگر نیست. یو، قل، حر، پا، کر، تا: امت نیست.

۷ - ما، تا: از بهر آنک (از بهر آنکه) تا همه اُمتان در کور (در کوری) منتظر ایشان باشند و این امت منتظر کس نباشد (نباشند). یو: از بهر آنک تا اُمتان دیگر در کور این امت را بایند و این امت کس را نباید. قل، پا، کر: ←

آن است، تا عیب همه امتان این امت بدانند، و عیب ایشان کس نداند، و شکایت بیگانگان با دوستان کنند، و شکایت دوستان با بیگانگان نکنند. و نیز گفته اند: حکمت در این آن است، که کار به آخر آسان تر باشد، خواست تا با ایشان آسان کاری کند، چنانکه پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «نَحْنُ أَقْلُ عَمَلًا وَ أَكْثَرُ أَجْرًا.» - وَ هَذَا وَجْهٌ ضَعِيفٌ - و نیز در خبری آمده است، که پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «إِنَّمَا مَثَلُنَا وَ مَثَلُ أَهْلِ الْكِتَابِينَ، كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا، فَاسْتَأْجَرَ أَجِيرًا إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ بِقَيْرَاطٍ، ثُمَّ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا إِلَى وَقْتِ الْعَصْرِ

← از بهر آنکه (از بهر آن) تا همه امتان اندر کور پاینده ایشان (پا، کر: ایشانند) باشند و این امت پاینده کس (کسی) نباشد. حر: تا همه امتان دیگر در کور پاینده ایشان باشند و این امت پاینده کس نباشد.

۸، ۷ - ما، تا: همیشه کهتران را (کهترانرا) در. یو: کهتران در. قل، پا: همارا کی (همارا) کهترانرا اندر. حر: از بهر آنکه همیشه کهتران را در. کر: همارا کهترانرا.

۸ - ما، یو، قل، پا، کر: کنند. حر، تا: دارند. ما، قل، حر، پا، کر، تا: و مهترانرا در بند کهتران نکنند (حر، تا: ندارند). یو: ندارد. ما، تا: و نیز گفته اند حکمت درین انست. یو: و نیز گفتند. قل، حر، پا، کر: و نیز گفتند (گفتند که) حکمت این انست.

۱ - ما، حر، پا، کر، تا: همه امتان (امتانرا) این امت. یو: امتان این امت. قل: همه امتان این امتان. ما: و عیب ایشان کس نداند و شکایت بیگانگان. یو: و هیچ امت عیب این امت نداند کله بیگانگان. قل: و عیب ایشان هیچ کس نداند و کله بیگانگان را. حر: و عیب این امت کس نداند که کله بیگانگانرا. پا، کر: و عیب این امت را کس نداند کله بیگانگان. تا: و عیب ایشان کس نداند و کله بیگانگان.

۲ - ما: و شکایت دوستان. یو، قل، حر، پا، کر، تا: و کله دوستان. ما، یو، قل، حر، پا، کر: با بیگانگان. تا: با بیگانگان. ما، پا، کر، تا: و نیز گفته اند حکمت (که حکمت) درین (اندرین) انست. یو: و گفته اند. قل: و نیز گفته اند که حکمت اندرین انست و هذا ضعیف. حر: و نیز گفت حکمت آنست.

۳ - ما، قل، پا، کر: تا با ایشان (با ایشان - که با ایشان). یو: که با ایشان ساز کاری کند. حر: تا با ایشان آسان کار کند. تا: که برایشان کار آسان قرار گیرد. - در نسخه یو: از، نحن اقل، تا، کفت انما مثلنا، نیامده است.

۴، ۳ - ما، پا، کر: بیغامبر (بیغامبر) صلی الله علیه وسلم گفت. یو، قل: بیغامبر علیه السلام گفت. حر: بیغامبر گفت علیه السلام. تا: بیغامبر علیه السلام میگوید.

۵، ۴ - ما: و هذا وجه ضعیف و نیز در خبری آمده است که بیغامبر صلی الله علیه وسلم. قل: و نیز بخبری بیامد که بیغامبر علیه السلام. حر: و نیز بخبری آمده است که بیغامبر علیه السلام. پا، کر: و نیز بچیزی بیاید که بیغامبر صلی الله علیه وسلم. تا: و در خبر دیگر آمده است که بیغامبر علیه السلام.

۵ - ما، یو، قل، حر، کر، تا: انما مثلنا و مثل. پا: انما مثلنا و مثل.

۶ - ما، یو، قل، حر، پا، تا: اجیرا. کر: همه جا، اجرا. ما: بقیراط. یو، قل، حر، پا، کر، تا: بقیراط ثم استاجر اجیرا الی وقت العصر بقیراط.

بِقَيْرَاطٍ، ثُمَّ اسْتَجَرَ أَجِيرًا إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ بِقَيْرَاطَيْنِ، فَقَالَ الْأَوْلَانِ، مَا بَالُنَا أَكْثَرُ عَمَلًا
وَأَقَلُّ أَجْرًا، فَقَالَ صَاحِبُ الدَّارِ، هَلْ نَقَضْتُمْ مِنْ أَجُورِكُمْ شَيْئًا، قَالُوا لَا، قَالَ فَذَلِكَ فَضْلِي
أُوتِيهِ مَنْ أَشَاءَ .» .

۳

و نیز گفته اند: حکمت در این آن است، که چون به دنیا آخر باشند به قیامت سابق باشد.

از بهر آنک، چون سپاه برگردد، مقدمه ساقه گردد، و ساقه مقدمه گردد. این است معنی قول پیغمبر،

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: « نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ .» ، چنانستی که می گویدی: بدین ۶

جهان آخر باشید، تا کار آن کنید که از دیگران ماند، و بدان جهان اول باشید، تا دیگران رحمت

آن یابند که از شما ماند، و دلیل این قول پیغمبر است، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: « إِنَّ الْجَنَّةَ حَرَامٌ عَلَى

۹

الْخَلْقِ كُلِّهِمْ، حَتَّىٰ أَدْخَلَهَا أَنَا وَأُمَّتِي .» .

۱ - ما، یو، قل، پا، تا: بقیراطین. حر، کر: بقیراطین. ما، تا: ما بالنا نحن. یو، قل، پا، کر: ما بالنا. حر: ما ذالنا نحن.

۲ - ما، قل، حر، تا: من اجورکم شیئا. یو، پا، کر: من اجورکم.

۳ - ما، یو، قل، حر، تا: اوتیه. پا، کر: اوتیه.

۴ - ما، تا: و نیز گفته اند حکمت درین. یو، قل، پا، کر: و نیز گفتند حکمت اندرین. حر: و نیز گفتند حکمت. ما: اخر

باشد. یو، قل، حر، پا، کر، تا: بدنیا اخر باشند. ما: سابق باشد. یو، قل، حر، پا، کر، تا: سابق باشند.

۵ - ما، قل، حر: از بهر آنک چون سپاه برگردد مقدمه ساقه گردد (حر: کر دد، ندارد) و ساقه مقدمه گردد. یو، پا، کر:

از بهر آنک (از بهر آنکه) سپاه (سپاه که) برگردد ساقه (ساقه) لشکر مقدم (مقدمه) گردد. تا: از بهر آنکه سپاه

برگردد مقدمه ساقه گردد و ساقه مقدمه. ما، یو، تا: اینست (این است). قل، پا، کر: این است (آنست). حر: این.

۶، ۵ - ما، یو، پا، کر: بیغمبر (بیغمبر - پیغمبر) صلی الله علیه وسلم. قل: بیغمبر علیه السلام. حر: بیغمبر است علیه السلام.

تا: پیغمبر علیه السلام که.

۶ - ما، تا: چنانستی که می گویدی (می گویدی) بدین (باین). یو، پا، کر: چنانستی که (که وی) گویدی بدین. قل:

چنانستی که می گویدی بدین. حر: چنانستی که می گوید باین.

۷ - ما، قل: باشید تا کاران کنید. یو: باشید تا آن کنید کار. حر: باشی تا کاران کنی. پا، کر: باشند تا کار آن کنند. تا:

باشید تا کار آن کنید. ما، یو، قل، پا، کر، تا: که (کی) ار (از) دیگران ماند و بدان (وبان). حر: که از دیگر آن

بماند و بان. ما، یو، قل، پا، کر، تا: اول باشید. حر: اول باشی.

۸ - ما: یابند که از شما ماند و دلیل این قول پیغمبرست صلی الله علیه وسلم. یو: یاوند که از شما ماند دلیل این قول پیغمبر

صلی الله علیه وسلم. قل: یابند که از شما ماند دلیل این قول پیغمبر است علیه السلام. حر: یابند که از شما ماند دلیل این

قول پیغمبر علیه السلام. پا، کر: یابند که از شما ماند دلیل این قول پیغمبر است (کر: است، ندارد) صلی الله علیه وسلم.

تا: یابند که از شما باز ماند و دلیل این سخن قول پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که میگوید.

و نیز گفته اند: نسخ کردن بدل آوردن است، و از پس این اُمّت اُمّتی دیگر نیارد، تا ایشان را بر همه بدل آرد، و بر ایشان بدل نیارند. همواره، عزیز تران را بر خوار تران بدل آرند. قَوْلُهُ:

جَعَلَ فِيهِمْ صَفْوَةً وَأَخْيَارًا أَوْ نُجَبَاءَ أَبْرَارًا - در این اُمّت، پاکان نهاد و گزیدگان و نیکوکاران. این اُمّت هرگز خالی نگردند، از آنک، در میان ایشان گزیدگان باشند، تا خدای، تعالی، به دعای اُمّتان و برکت ایشان، از دیگران بلا بگرداند. و خبر بیغمبر است، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

« مَثَلُ أُمَّتِي مَثَلُ الْمَطَرِ، لَا يُدْرِي أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ. قَوْلُهُ:

سَبَقَتْ لَهُمْ مِنْهُ الْحُسْنَى - پیش رفته است ایشان را از اونیکیوی.

۱ - ما، یو، حر، پا، کر: گفته اند. قل: گفته اند کی. تا: گفتند. ما، تا: و از پس این. یو، قل: از پس این. حر: بعد از این. پا: ز پس این. کر: از این (نسخه بدل: از پس این). ما، یو، حر، پا، کر، تا: نیارد تا ایشانرا (ایشان را). قل: نیارند تا ایشانرا.

۲ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: آرد. حر: آرند. ما: و بر ایشان بدل نیارند همواره عزیزانرا بر خوار تران بدل آرند. یو: و بر ایشان کس را بدل نیارد عزیزانرا بر ذلیل بدل آرند. قل: و بر ایشان کس را بدل نیارد همواره عزیز ترانرا بر خوار تران بدل آرند و خوار ترانرا بر عزیز تران بدل نیارند. حر: و کس را بر ایشان بدل نیارند همواره عزیز تر بدل آرند نه خوار تر را بر عزیز. پا، کر: و بر ایشان (و بر ایشان) کس را بدل نیارد (نیارد همواره) عزیز ترانرا بر ذلیل تر بدل آرند. تا: و بر ایشان بدل نیارد و همیشه عزیزانرا بر ذلیلان بدل آرند و ذلیلان را بر عزیزان بدل نیارند.

۳ - ما: و اختیاراً او نُجَبَاءَ اَبْرَارًا درین امت باکان نهاد و گزیدگان و نیکوکاران. یو: و اختیاراً و نجباء و ابراراً اندرین امت باکان نهاد و گزیدگان و نیکوکاران. قل: و اختیاراً و نجباء ابراراً اندرین امت باکان نهاد و گزیدگان و نیکوکاران. حر: و اختیاراً و نجباء و ابراراً کفّت نهاد در ایشان پاکان و گزیدگان و نیکان و نیکوکاران. پا، کر: و اختیاراً و نجباء و ابراراً اندرین امت پاکان (پاکان نهاد) و گزیدگان و نیکوکاران. تا: و اختیاراً و نجباء و ابراراً و درین امت پاکان و گزیدگان و نیکوکاران نهاد.

۴ - ما، تا: این (و این) امت هرگز خالی نکرده اند از آنکه (از آنکه) در. یو: این امت هرگز خالی نکرده اند از آنکه در. قل: این امت هرگز خالی نکرده اند از آنکه اندر. حر: تا هرگز این امت خالی نباشد از آنکه. پا، کر: این امت هرگز خالی نکرده اند از آنکه اندر. ما، یو، قل، پا، کر، تا: گزیدگان باشند: حر: گزیدگان باشند.

۵، ۴ - ما: تا خدای تعالی بدعاء امتان و برکه ایشان از دیگران بلا. یو: تا خدای عز و جل بدعاء ایشان از دیگران بلا. قل: تا خداوند عز و جل بدعاء ایشان و برکت ایشان بلا از دیگران. حر: تا خدای عز و جل بدعاء ایشان و برکت ایشان از دیگران بلا. پا، کر: تا خدای تعالی بدعاء ایشان از دیگران بلا. تا: تا خدای تعالی بدعا و به برکت ایشان از دیگران بلا. ما: و خبر بیغمبرست صلی الله علیه. یو، پا، کر: و خبر بیغمبر (بیغمبر) صلی الله علیه وسلم. قل: و خبر بیغمبرست علیه السلام. حر: و نیز خبر بیغمبرست علیه السلام که گفت. تا: و خبر بیغمبر علیه سلام الله.

۶ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: مثل المطر. حر: کالمطر. ما، قل: اخوه قوله. یو، حر، پا، کر، تا: اخره.

۷ - ما، حر، تا: لهم منه الحسنی. یو: لهم الحسنی. قل، پا، کر: لهم منا الحسنی. ما: پیش رفته است ایشانرا از اونیکیوی. ←

یعنی، این امت را از خدای، تعالیٰ. و این، موافق است قول خدای را، عزوجل: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾. «علت نجات خلق در کثرت خدمت نهاد، در سبقت عنایت نهاد. نگفت، هرک ما را مطیع تر، او از عذاب دورتر، چه گفت، هر که را از ما ۳ به سابق نیکویی رفته است، او از عذاب دورتر، تا آزاد کرده فضل ما باشد، نه آزاد کرده هنر خویش. قوله:»

وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ - وَالزَّامُ كَرَّدُ إِيشَانِ رَا كَلِمَةَ تَقْوَىٰ.^۶
و کَلِمَةُ تَقْوَىٰ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است. و آن را کَلِمَةُ تَقْوَىٰ بدان معنی خواند، که هر کس که

← یو: بیش رفتن است ایشانرا از نیکوئی. قل، تا: بیش (پس) رفته است مرایشان را از وی نیکوی. حر: کفت بیش رفته است ایشانرا از وی نکوی. پا، کر: بیش رفتست مرایشانرا از وی نیکوئی.

۱ - ما، حر: این امت را از خدای تعالیٰ (از خدای عزوجل). یو، قل، پا، کر: مرین (مراین) امت را از خدای عزوجل. تا: امت را از خدای نیکوی. ما، قل: و این موافقت (موافق است) قول خدای را (خدای را) عزوجل. یو: و این موافقت قول خداوندست جل ذکره. حر: و این موافق قول خدایست عزوجل. پا، کر: و این (باین) موافقت قول خدای عزوجل است. تا: و این موافق قول خدای تعالیٰ است که میگوید.

۱، ۲ - ان الذین... آیه ۱۰۱، سوره ۲۱ (سوره الانبیاء). - ما، یو، قل، حر، پا، کر: منا الحسنی. تا: من الحسنی.

۲ - ما، حر، تا: در کثرت. یو، قل، پا، کر: اندر کثرت.

۳ - ما، حر، تا: در (که در) سبقت. یو، قل، پا، کر: که (جه) اندر سبقت. ما، قل، کر، تا: نکفت هرک (هرکی - هرکه) مارا. یو: نه کفت هرکه مارا. حر، پا: نکفت هرکه مارا (مارا). ما، تا: او از عذاب. یو، قل: وی از عذاب. حر، پا، کر: از عذاب.

۳، ۴ - ما، قل: جه کفت هر کرا (هرکی ورا) از ما بسابق. یو: کفت هر که مارا دارد در سابق. حر: کفت هر کرا از ما سبق. پا، کر: کفت هر که ورا سابق (از سابق). تا: کفت هر که اورا از ما در سابق.

۴ - ما: رفتست او. یو، پا، کر: رفتست وی. قل، حر، تا: رفته است وی (او). ما، یو، حر، پا، کر، تا: دورتر. قل: دورترست.

۵ - ما: خویش قوله رحمه الله. یو: خویش والله اعلم. قل: خویش قوله. حر، تا: خویش. پا، کر: خویش باشد.

۶ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: و الزم منهم. تا: و الزم منهم. ما، حر: الزام کرد ایشانرا (ایشان را) کلمه. یو، پا، کر: الزام کرد مریشانرا (ایشانرا) بکلمه. قل، تا: و الزم منهم (ایشان را) کلمه (کلمه).

۷ - ما: لا. یو، پا، کر: که لا. قل، تا: و کلمه تقوی لا. حر: و کلمه تقوی نهادان لا.

۷ و سطر اول صفحه ۹۰ - ما: و انرا کلمه تقوی بدان معنی خواند که هر کس که این کلمه را بیاورد خود را در وقایه کرد درین. یو، پا، کر: ورا (اورا) کلمه (کلمه) تقوی خوانند بدان معنی (بدان معنی) که هر کسی (کس) که این کلمه را آورد خویشتن (خویشتن را) اندر حصار کرد اندرین. قل: ورا کلمه تقوی خواند بران معنی کی هر کس که این کلمه را آورد خویشتن را ←

این کلمه را بیاورد خود را در وقایه کرد، در این جهان از شمشیر رست، و از شر گزیت رست، و از کفر رست، و اهل و فرزند وی از اسیری رستند، و اموال او از استغنام رست. کدام وقایه، باشد ۳ از این بزرگتر؟ این تأثیر شهادت است در دنیا. تا تأثیر عقبی^۱ در او بیابد. و اگر تصدیق با این قول یاربود، در آن جهان اگر به حق این کلمه تقصیر نکرده باشد، خویشتن را از عذاب وقایه کرد، و اگر تقصیر کرده باشد، خویشتن را از خلود دوزخ وقایه کرد، زیرا که مؤمن در دوزخ جاودانه نماند. بدین معنی آن را کلمه تقوی^۱ خواند. پس خبر کرد که ایشان را این کلمه الزام کرد.

← اندر وقایت کرد اندرین. حر: ویرا کلمه تقوی خواند بان معنی که کسی که این کلمه را آورد خویشتن را در وقایه کرد درین. تا: و انرا کلمه تقوی بان معنی خوانده که هر کسی که این کلمه را از صدق بیاورد خود را وقایه کرد و درین.

۱ - ما، قل: رست و از شر کزیت رست و از کفر رست. یو: برست و از کزیت و کفر رست. حر: و از جزیه و از کفر برست. پا، کر: رست (رست) و از کزیت رست (رست) و از کفر رست (رست). تا: و از هر کزند و از کزند رست و از تاءثیر کفر رست.

۲ - ما: و فرزند وی از اسیری (نسخه بدل: سبی) رستند. یو، پا، کر: و فرزند (و فرزند) وی از اسیری. قل: و فرزند وی از سبی رست. حر: و فرزند وی از غارت و اسر. تا: و فرزند او از سبی رستن. ما، تا: و اموال او. یو، قل، پا، کر: و اموال وی. حر: و اموال. ما، تا: رست کدام وقایه باشد. یو: رست کدام حصار بود. قل: رست کدام وقایت یابد. حر: برست کدام وقایه باشد. پا، کر: رست کدام حصار باشد.

۳ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: این (و این) تأثیر. تا: این. ما: در دنیا تا تأثیر عقبی درو بیابد. یو، قل: اندر دنیا تا تأثیر (تأثیر) وی اندر عقبی بیابد. حر: در دنیا تا تأثیر وی در عقبی بیابد. پا، کر: اندر دنیا تا تأثیر وی اندر عقبی بیابد (بیابد). تا: در دنیا باش تا تاءثیر عقبی درو بیابد. ما، یو، قل، حر، تا: با این. پا، کر: با ان.

۴ - ما: دران جهان اگر. یو، قل، حر، پا، کر: اندران جهان اگر. تا: و ما، پا، کر: نکرده باشد خویشتن را. یو: نکرده بود خویشتن را. قل، حر: نکرده باشد خویشتن. تا: نکرده باشد اندر جهان خویشتن را.

۴، ۵ - ما، حر، تا: وقایه کرد. یو، پا، کر: حصار کرد. قل: وقایت کرد.

۵ - ما، قل، تا: کرده باشد خویشتن را از خلود دوزخ وقایه (وقایت) کرد زیرا که (کی هیچ - که هیچ). یو: کرده بود از خلود خود را حصار کرد که هیچ. حر: کرده باشد خویشتن را از خلود ایمن کرد که هیچ. پا، کر: کرده بود خویشتن را از خلود حصار کرد که هیچ.

۵، ۶ - ما، حر، تا: در دوزخ جاودانه نماند. یو، قل، پا، کر: اندر دوزخ جاوید (جاودان) نماند.

۶ - ما، حر، تا: بدین (باین) معنی انرا (ورا) کلمه تقوی خواند. یو، پا، کر: بدین (باین) معنی ورا کلمه تقوی خوانند. قل: بدین معنی ورا کلمه تقوی. ما، حر، پا، کر، تا: بس خبر کرد (داد) که ایشانرا این کلمه الزام کردم (الزام کرد). یو: بس خبر کرد که این کلمه ایشانرا الزام کرد. قل: بس اخبار کرد کی من ایشانرا کلمه تقوی الزام کردم.

وإلزام، آن باشد، که چیزی در گردن کسی کنی، چنانکه قاضی مسلمانان بر کسی حکمی کند، گوید: أَلْزَمْتُهُ كَذَا. وفایده این سخن آن است، که بیان می‌کند که ما ایشان را إلزام کردیم، تا ما را بخواستند، و اگر إلزام مانبودی، کس ما را نخواستی. پس، هر کس ما را به إلزام ما خواهد، ۳ نه او ما را خواسته باشد، ما او را خواسته باشیم. ومعنی این إلزام هدایت بود، یا توفیق باشد، یا قضای سابق بود، یا مشیت ازلی بود، یا علم قدیم. تا ماندانستیم، نخواستیم و قضا نکردیم و توفیق ندادیم و بهره نیاوردیم و هدی ندادیم. ما را نخواستید، پس، منت ما را است بر تو، نه تو را بر ما. ۶ این همه کردیم، و ما را به تونیا زنه، تایک بار به در ما آمدی بانیا ز مندی خویش. نظیر این آن است، که گفت: «... وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْأَيْمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ». پس گفت: ایمان را دوست تو، من گردانیدم، و در دلت من آراستم، و کفر و فسوق ۹

- ۱ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: ان باشد. یو: ان بود. ما، یو، حر، تا: در (اندر) کردن کسی کنی. پا، کر: را در کردن کسی لازم کنی. قل: اندر کردن. ما، یو، قل، حر، پا، کر: چنانکه (چنانکه) قاضی. تا: چنانکه قاضی از قضاة.
- ۱، ۲ — ما، یو، قل، پا، کر: بر کسی حکمی کند. حر: بر کسی حکم کند. تا: اگر بر کسی حکم کنند.
- ۲ — ما، پا، کر: الزمت کذا. یو: الزمت کدی. قل، حر: الزمت کدی. تا: الزمت کذا. ما: وفایده سخن آنست که بیان می‌کند که ما. یو: وفایده این سخن بیان همی کند ما. قل، پا، کر: وفایده این سخن آنست کی (که) همی بیان کند کی (که) ما مر (که ما). حر، تا: وفایده این سخن آنست که بیان می‌کند که من (که ما).
- ۲، ۳ — ما، یو، قل، پا، کر: الزام کردیم تا ما را بخواستند. حر: الزام کردم تا ما را بخواستند. تا: الزام کردیم تا ما را بخواستند.
- ۳ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: کس ما را. یو: کسی ما را. ما، قل، تا: بس هر کس (هر که) ما را بالزام ما خواهد نه او (نه وی). یو، حر، پا، کر: بس هر که ما را خواست (بخواست) بالزام ما خواست نه وی (نه او).
- ۴ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: خواسته باشد. حر: خواسته بود. ما: ما او را. یو، پا، کر: ما او را. قل: ما او را. حر: چه ما او را. تا: و ما او را. ما، پا، الزام. یو، قل، حر، کر، تا: این الزام.
- ۴، ۵ — ما، قل: یا توفیق باشد (بود) یا قضا سابق بود یا مشیت (مشیه) ازلی بود یا علم قدیم (قدیم بود). یو، پا، کر: یا مشیت ازلی بود یا علم قدیم بود. حر، تا: یا توفیق یا قضا سابق یا مشیت (مشیه) ازلی یا علم قدیم (قدیم بود).
- ۵ — ما، یو، حر، پا، کر، تا: نخواستیم. قل: نخواستیم.
- ۵، ۶ — ما، قل، حر، پا، کر: و توفیق ندادیم و بهره نیاوردیم و هدی ندادیم (و هدی ندادیم و بهره نیاوردیم) ما را نخواستید (نخواستی). یو: و توفیق و هدی ندادیم و بهره نیاوردیم ما را نخواستی. تا: و توفیق ندادیم و بهره نیاوردیم و هدایت ندادیم ما را نخواستی.
- ۶ — ما، قل، حر، تا: نه ترا. یو، پا، کر: نه تراست.
- ۷ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: این همه. تا: و این همه. ما، یو، قل، حر: نیاز نه تا. پا، کر: نیازی یا. تا: حاجت نه تا. ما، یو، قل، پا، کر: بدر ما آمدی بانیا ز مندی. حر: کی بدر ما باز آمدی بانیا ز مندی. تا: بدر گاه ما آمدی با احتیاج. ←

وَعِصِيَانٍ ، بَرَدِلْتَ دَشْمَنُ مِنْ كَرْدَم ، تَا بَدَانِي ، كَه هَمِه ، مِنْ كَرْدَم ، وَ آنِچ دَارِي اَز مَنْ دَارِي . بَا زُ
بَاتُو هَمِين فَضْلُ كَرْدَم وَ خُوِيَشْتَن رَا نَسْتُو دَم ، هَمِه ، تُو رَا سْتُو دَم ، وَ كَفْتَم : « ... أَوْلَيْكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ . »
۳ نظير اين آن است ، كه گفت : « ... أَوْلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ ، »
گفت : در دِلِ مُؤْمِنَانِ اِيْمَانُ مِنْ نَبِشْتَم ، كه اِگَر تُو بِنُوشْتِي ، هَم تُو بِه جَفَا مَحُو كَرْدِي ، وَ اِگَر مَخْلُوقِي
نَبِشْتِي ، هَم مَخْلُوقِي پَاك كَرْدِي ، لَكِنْ خُو دُ نَبِشْتَم ، تَا كَسْ نَبِشْتَه مَرَا پَاك نَتُو اَنْد كَرْدَن . نَبِشْتَه مَا

← ۸ - ما، يو، قل، حر، پا، كر: كه گفت. تا: كه ميكويد.

۸ ، ۹ - وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ . - ما ، يو ،
قل ، پا ، كر ، تا : الكفر والفسوق والعصيان . حر : الكفر الآية .

۹ - ما : بس گفت ايمان را دوست تو من كردانيدم و در دلت من اراستم . يو ، قل : گفت ايمان بتو دوست من كردم و اندر
دل تو (و اندر دلت) من اراستم . حر : بس گفت ايمان بتو من دوست كردم و در دل تو من اراستم . پا ، كر : بس گفت
ايمان بتو دوست من كردم و اندر دل من اراستم . تا : بس گفت ايمانرا بتو دوست مند كردم و در دلت من اراستم .

۱ - ما ، قل ، پا ، كر : دشمن من كردم . يو ، حر : من دشمن كردم . تا : من دشمن كردانيدم .

۱ ، ۲ - ما : وانچ داري از من داري باز با تو همين فضل كردم و خويشتن را نستودم . يو : وانچ داري زان منست باز با همين فضل
كه كردم خويشتن را نستودم . قل : و هرچ داري از ان من داري باز با همين فضل كردم و خويشتن را نستودم . حر : وانچه داري
از من داري و باز با اين همه فضل كردم و خود را نستودم . پا ، كر : وانچه داري از ان من داري باز با همين فضل كه كردم
خويشتم نه ستودم (خويشتن را ستودم) . تا : و آنچه داري از ان من داري بس با تو همين فضل كردم و خويشتن را نستودم .

۲ - ما ، قل ، تا : همه ترا (و ترا) ستودم و كفتم . يو : جه ترا ستودم . حر : چه ترا بستودم و كفتم . پا : ترا ستودم ترا ستودم
كفتم . كر : ترا ستودم كفتم . - در نسخه : يو : از ، و كفتم اولئك ، تا ، كه گفت اولئك ، نيامده است .

۳ - ما ، حر ، پا ، كر : نظير . قل ، تا : و نظير . اولئك كتب ... آيه ۲۲ ، سورة ۵۸ (سورة المجادلة) . لا تجد قوما يؤمنون
بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشيرتهم اولئك كتب في
قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه ويدخلهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها رضي الله عنهم ورضوا عنه اولئك
حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون . - ما ، يو ، قل ، پا ، كر ، تا : وايدهم . حر : وايدهم .

۴ - ما ، قل ، حر : گفت در (اندر) دل . يو ، پا ، كر : اندر دل . تا : ميكويد در دل . ما ، تا : نبشتم كه اكر تُو بِنُوشْتِي (نَبِشْتِي) .
يو ، قل ، حر : نبشتم اكر (چه اكر) تُو نَبِشْتِي . پا ، كر : نوشتم اكر تُو نَبِشْتِي . ما : تُو بِنِجْفا مَحُو كَرْدِي . يو : تُو بِنِجْفا تُو بَاك
كَرْدِي . قل ، حر : تُو بِنِجْفا بَاك كَرْدِي . پا ، كر ، تا : بِنِجْفا پَاك كَرْدِي . ما ، يو ، پا ، كر : و اكر مَخْلُوقِي . قل ، حر ، تا :
وَ اكر مَخْلُوقِي .

۵ - ما ، يو ، قل ، پا ، كر : هم مخلوق . حر ، تا : هم مخلوق . ما ، تا : لكن . يو ، قل ، حر ، پا ، كر : ولكن . ما : تا كس نبشته
مرا باك نتواند كردن . يو ، قل ، حر ، پا ، كر : تا نبشته (نَبِشْتَه) من كس باك نتواند كرد (كردن) . تا : و كس نبشته
ما پَاك نَتُو اَنْد كَرْدُو .

دواست: یکی در آسمان، و آن لَوْح است، دیگر در زمین، و آن دِلِ مُؤْمِنان است. هم چنانک خَلَق عاجزاند از پاك کردنِ کتابتِ لَوْح، عاجزاند از پاك کردنِ کتابتِ قلب. و از این لطیف تر | آن است، که چون در لَوْحِ قضا و قدرِ نبشتم، قَلَم را فرمودم، و چون در دِلِ ايمانِ نبشتم، خودِ نبشتم. ۳ و معنی به خود اضافه کردن، واسطه از میان برداشتن است. و چون بهشت را بیاراستم، رضوان را فرمودم، و چون دِلِ مُؤْمِنان را بیاراستم، خود آراستم، و کس را نفرمودم. باز لَوْح به اسرافیل سپردم، و دوزخ به مالِک سپردم، و بهشت به رضوان سپردم، و دِلِ مُؤْمِنان به کس نسپردم. آنک اورا رضوان ۶ نگاه می دارد، و آنک مالِک اورا نگاه می دارد، و آنک اورا اسرافیل نگاه می دارد، به امر من دارد، و ایشان مخلوقانند، کس را بر آن چیزها دست نیست. پس، دِلِ مُؤْمِنان را که من نگاه می دارم،

- ۱ - ما، حر، تا: در آسمان. یو، قل، پا، کر: اندر آسمان. ما: لوحست دیگر در زمین. یو، قل، پا، کر: لوحست (لوح است) دیگر اندر زمین. حر: لوح محفوظ است و یکی در زمین. تا: لوح است و دیگر در زمین. ما، یو، حر، پا، کر: همجنانک (همجنانکه). قل: جنانک. تا: و همچنین که.
- ۲ - ما: کتابت قلب. یو: کتابت لوح عاجزاند از پاك کردن کتابت قلم. قل: کتاب لوح عاجزاند از پاك کردن کتاب قلب. حر، پا، کر: کتابت لوح نیز عاجزاند (عاجزاند) از پاك کردن کتابت قلب. تا: لوح عاجزاند از پاك کردن کتابت قلب.
- ۳ - ما، تا: که چون در لوح. یو، قل، حر، پا، کر: نبشتم. تا: نبشتم. ما، تا: در دل. یو، قل، پا، کر: اندر دل. حر: در دلت. - در سه نسخه یو، پا، کر: از، و معنی، تا، و چون، نیامده است.
- ۴ - ما، تا: برداشتن است. قل، حر: برداشتن بود (بود). ما، یو، قل، پا، کر، تا: بیاراستم. حر: بیافریدم بیاراستم.
- ۵ - ما، یو: مومنان را. قل: مومن. حر، پا، کر، تا: مؤمنان. ما، قل، حر، پا، کر، تا: آراستم و کس را (کس را) نفرمودم. یو: آراستم. ما، یو، قل، پا، کر، تا: باسرافیل سپردم. حر: باسرافیل.
- ۶ - ما، یو، قل، حر، تا: و بهشت. پا، کر: بهشت. ما، قل، تا: و دل مومن (مومن را). یو، حر، پا، کر: دل مومن. ما، تا: آنک (انکه) اورا. یو، قل، حر، پا، کر: آنک (انکه) ورا.
- ۷ - ما: نکه می دارد (در نسخه ما، همه جا، نکه، و در سایر نسخه ها، همه جا، نگاه، آمده است). یو، قل، تا: نگاه می دارد (میدارد). حر: نگاه دارد. پا، کر: می نگاهدارد (نگاه دارد). ما، یو، تا: اورا (ورا) اسرافیل نکه (نگاه) می دارد. قل: و راهمی اسرافیل نگاه دارد. حر: ویرا اسرافیل نگاه دارد. ما: با امر من دارد. یو، قل، پا، کر، تا: با امر من. حر: همه دارند با امر من.
- ۸ - ما، یو، قل، پا، کر: مخلوقانند. حر: مخلوق اند. تا: مخلوقند. ما، قل، حر، تا: بران چیزها. یو، پا، کر: بدان چیزها. ما، حر، تا: بس دل مومنانرا (مومن - مومن را) که من نکه (نگاه) می دارم. یو: دل را که من نکه می دارم. قل: بس دلت را کی من همی نگاه دارم. پا، کر: پس دل را که من همی نگاه دارم (نگاه دارم).

که را بر او پادشاهی باشد؟ چون ظاهر صورتت بیاراستم، خود را ستودم، گفتم: «... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». و چون دلت را بیاراستم، تو را ستودم، گفتم: «... أَوْلَيْكَ هُمْ الرَّاشِدُونَ». «... وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا»، چه اگر تو را نستودم و خود را ستودم، بترسیدی که آن را تباه کنم، چنانکه ظاهر صورتت را به موت پس تو را ستودم، تادانی که تباه نکنم به جفای تو، که اگر خواستی بریدن، تو را نستودم. چه، ستایش من ازلی است، و چیزی که خود ستودم، ستوده خوراکی تباه کنم؟ و من ستودگان خود را ننکوهم.

اکنون باز گردیم به معنی الزام، و گوئیم: که او الزام کرد، و هر چه حق کند حقیقت بود، و الزامی که آن به حق باشد باز افکندن آن الزام روا نبود. نبینی که اگر حاکم مسلمانان الزامی کند

- ۱ - ما، حر، پا، کر، تا: کرا برو (بروی) پادشاهی (پادشاهی) باشد. یو: کرا بروی پادشاهی بود. قل: کی را بروی پادشاهی باشد. - در نسخه قل: از، چون ظاهر صورتت، تا، اکنون باز کردیم، نیامده است. ما، یو، تا: صورتت. حر: صورتت را. پا، کر: صورت را. ما، یو، پا، کر، تا: ستودم کفتم (و کفتم). حر: ستوده کفتم کفتم.
- ۲، ۱ - فتبارك الله... آیه ۱۴، سوره ۲۳ (سوره المؤمنون). ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا اخر فتبارك الله احسن الخالقين.
- ۲ - ما: چون. یو، حر، پا، کر، تا: و چون. ما، یو، حر، پا، کر: کفتم. تا: و کفتم.
- ۳ - و كانوا... آیه ۲۶، سوره ۴۸ (سوره الفتح). اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية فانزل الله سكينته على رسوله وعلى المؤمنين والزهم كلمة التقوى و كانوا احق بها و اهلها و كان الله بكل شئ عليما. ما، حر: چه اگر (اگر) ترا نستودم (نستودی) و خود را ستودم (بترسیدی) (بترسیدی) که. یو: چه اگر نستودم بترسیدی که. پا، کر: چه اگر ترا نستودم بترسیدی که. تا: چه اگر ترا نستودم و خود را ستودم و خود را ستودم بترسیدی که.
- ۴ - ما، حر، تا: چنانکه (تا: همچنانکه) ظاهر صورتت را. یو، پا، کر: چنان چون ظاهر صورتت (پا، کر: صورت). ما، یو، پا، کر: ستودم (پا، کر: بستودم) تادانی که تباه نکنم (نخواهم کرد - نخواهم کردن). حر: ستودم تادانی که تباه نخواهم کرد. تا: ستودم تادانیکه تباه نخواهم کرد.
- ۵ - ما: که اگر خواستی بریدن ترا. یو، پا: چه اگر خواستی بریدن ترا. حر: که خواستی تباه کردن و بریدن ترا. کر: چه اگر خواستی برید. تا: که اگر نخواستی بریدن ترا. ما، تا: ستایش. یو، حر، پا، کر: چه ستایش. ما، حر، تا: و چیزی (و چیزی را) که خود ستودم. یو: چیزی که من ستودم. پا، کر: و چیزی را که من بستودم.
- ۶ - ما، یو، تا: ستودگان (تا: ستودهگان) خود را ننکوهم. حر: ستودگان خویش نه ننکوهم. پا، کر: ستودگان خویش را ننکویم.
- ۷ - ما: و کویم که او. یو، پا، کر: کفتم وی. قل، حر: کفتم که وی. تا: و کویم که او. ما، یو: و هر چه حق. قل، حر، پا، کر: و هر چه حق. تا: و هر چه.
- ۸ - ما، تا: که ان بحق باشد. یو، قل، حر: که ان (ان) بحق بود. پا، کر: که از حق بود. ما، یو، تا: روانبود نبینی که ←

به حق، پس خواهد که الزام خود را باز افکند، نتواند؟ پس از کرم مولی کی روا باشد، که چیزی الزام کند به حق، و آن را باز افکند.

و دیگر معنی آن است، که هر گاه که قاضی حکمی الزام کند، و قاضی دیگر خواهد که آن را ۳ باز افکند، و هر دو مجتهد و هر دو مثل یک دیگر، نتواند فسخ کردن حکم قاضی اول. پس حکمی که حق، تعالی، الزام کند، شیطان کی تواند که آن را فسخ کند؟ مگر که حاکم اول خطا کند، پس ثانی به صواب حکم او را فسخ کند. پس هرگز صواب را به خطا فسخ نکنند، و حق را ۶ به باطل فسخ نکنند، چه، باطل را به حق فسخ کنند، و خطا را به صواب. و آنچه حق، تعالی، کند حق و صواب بود، و آنچه شیطان کند خطا و باطل باشد.

← اگر حاکم مسلمانان الزام کند بحق. قل، یا، کر: روا نباشد نبینی که (نه بینی که) اگر حاکم مسلمانان الزام کند بحق. حر: نه بینی اگر حاکم مسلمانان حکمی الزام کند بحق.

۱ — ما: بس خواهد که الزام خود را باز افکند. یو، قل، یا، کر: باز خواهد که الزام خویش را باز افکند (قل: باز افکندن). حر: باز خواهم که آن الزام خویش را باز افکند. تا: بس خواهد که الزام خویش را باطل کرداند.

۱، ۲ — ما، قل، تا: مولی کی روا باشد که چیزی الزام کند بحق و انرا (تا: انگاه انرا) باز افکند (تا: باطل کرداند). یو: مولی عز وجل کی روا بود که چیزی قاضی الزام کند و انرا باز افکند. حر، یا، کر: مولی عز وجل (جل و عز) کی روا باشد که چیزی الزام کند باز انرا (و انرا) باز افکند.

۳ — ما، یو، یا، کر، تا: انست که هر گاه که (تا: که هر گاه که). قل: انست هر گاه. حر: انست که هر گاه. ما: قاضی حکمی الزام کند و قاضی دیگر. یو: قاضی حکم کند الزام را قاضی دیگر. قل: قاضی حکم الزام کند و دیگری. حر، تا: قاضی حکمی الزام کند و دیگری قاضی (و قاضی دیگر). یا، کر: قاضی حکم الزام کند دیگر قاضی.

۴ — ما، یو، قل، حر، یا، کر: باز افکند. تا: باطل کند. ما، یو، قل، حر، یا، کر: مجتهد و هر دو. تا: مجتهد باشند. ما: یکدیگر باشند. یو، قل، حر، یا، کر، تا: یکدیگر (یکدیگر). ما، یو، قل، حر، تا: نتواند فسخ کردن. یا، کر: فسخ نتواند کردن. ما: قاضی اول. یو، قل، حر، یا، کر، تا: حکم قاضی اول (حر: اول را).

۵ — ما، قل، حر، یا، کر: حق تعالی (عز وجل - جل و عز). یو: حق عز و علا. تا: حق سبحانه. ما، یو، حر، یا، کر، تا: کی تواند. قل: کی بتواند. ما، تا: مکر که. یو، قل، حر، یا، کر: مکر.

۶ — ما: بس ثانی. یو، قل، حر، یا، کر: ثانی. تا: و حاکم ثانی. ما، قل، حر، تا: حکم او را (ویرا). یو: حکم را. یا، کر: حکم. ما، یو، قل، یا، کر: بس هرگز. تا: و هرگز.

۶، ۷ — ما، قل، تا: و حق را بیاطل فسخ نکنند چه باطل را (تا: باطل را) بحق فسخ کنند و خطا را بصواب (قل: بصواب فسخ کنند). یو، یا، کر: و خطا را بصواب فسخ کنند. در نسخه حر: از، بس هرگز، تا، انج حق، نیامده است.

۷، ۸ — ما: و انج حق تعالی کند حق و صواب بود. یو: و انج حق تعالی کند حق بود و صواب بود. قل، حر: و انج حق کند ←

و نیز گفته اند، معنی دیگر آن است، که قوی تواند که کرد ضعیف را تباه کند، و ضعیف نتواند که کرد قوی را تباه کند. قوت، صفت حق است، و ضعف، صفت خلق. و قدرت، صفت حق است، و عجز، صفت خلق. محال باشد که قادری قوی حکمی کند، که ضعیف عاجز آن را باز افکند. آن گاه چون این منت یاد کرد، دانست که بترسند، که او را چون به الزام او یافتیم، نباید که هم او ما را از خود دور کند، دل ایشان خوش کرد و گفت: «... وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا».

ایشان سزای این بودند، و از دیگران سزا تر بودند. چنان است که گوی بیان می کند، که ما سزا به سزا دادیم. چون سزا به سزا دهند، شکافتن روا نباشد. چون زنان خویشان را به ناکفود دهند،

ما - ۲۴

← عز و جل حق کند و صواب کند (حق و صواب بود). پا، کر: و آنچه حق کند جل و عز همه حق بود و صواب بود. تا: و آنچه حق کند حق و صواب باشد.

۸ - ما: خطا و باطل باشد. یو، حر، پا، کر: باطل و خطا بود. قل: باطل بود و خطا بود. تا: باطل و خطا باشد.

۱ - ما، تا: و نیز گفته اند (و گفته اند) معنی دیگر آنست که قوی تواند که کرده (که کرد). یو، قل: و دیگر معنی (و نیز دیگر معنی) آنست که قوی تواند که کرده (که قوی تواند که کرد). حر: و نیز معنی دیگر آنست که قوی تواند که کرده. پا، کر: و نیز دیگر معنی قوی تواند که کرده.

۲ - ما، قل، تا: نتواند که کرد (کرد) قوی را تباه کند. یو، پا، کر: نتواند که قوی را تباه کند. حر: نتواند که کرد قوی تباه کرداند. ما، یو، حر، کر: قوت. قل، پا، تا: وقوت (وقوة). ما: و عجز. یو، قل، حر، پا، کر: ضعف. تا: ضعف و عجز. در نسخه تا: از، و قدرت، تا، محال، نیامده است. ما: و قدرت. یو، قل، حر، پا، کر: قدرت (قدرة).

۳ - ما: ضعف. یو، قل، حر، پا، کر: و عجز. ما، یو، قل، حر، پا، کر: محال. تا: و محال. ما: که قادری. یو، قل، حر، پا، کر، تا: که (کی) قادر. ما، قل، حر، تا: حکمی کند که (حکمی کند - حکمی کندو). یو، پا، کر: حکم کند (پا: کندو).

۴ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: باز افکند. تا: باطل کرداند. ما، یو، قل، حر، پا، تا: این منت. کر: این منت را. ما، یو، قل، حر، کر، تا: که (کی) بترسند. پا: که برسند. ما: که او را چون بالزام او. یو، قل، حر، پا، کر: که چون (حر: که چون ما) ویرا (قل: ویرا) بالزام وی. تا: و کوبند چون او را بالزام او.

۵ - ما، حر، تا: کی هم او (که هم وی) ما را از خود دور (جدا). یو، قل، پا، کر: که هم وی ما را از خویشان جدا (دور). ما، حر، تا: دل ایشان. یو، قل، پا، کر: دل (ودل) ایشان را.

۶ - ما، قل: بودند و ان (واز) دیگران سزا تر بودند. یو: بودند و این دیگران سزا بودند. حر: بودند و دیگران سزای ان. پا، کر: بودند و این دیگران سزا نبودند. تا: بوده اند و از دیگران سزاوار تر بوده اند. ما، حر: که کوی (که وی) بیان می کند که. یو، قل، پا، کر: کوی (که وی - کوی) بیان کند که. تا: که کوی بیان می کند که.

۷ - ما، قل، حر، پا، تا: بسزا دادیم. یو: بسزا دهیم. کر: دادیم. ما، یو، حر، پا، کر: چون. قل، تا: و چون. ما، یو، قل، پا، کر: شکافتن روا. حر: باز شکافتن روی. تا: فسخ روا. ما: چون زنان خویشان را بنا کفو ←

اولیابشکافند، چون به کفو دهند اولیارا شکافتن نرسد. و در این سخن معنی لطیف است، و آن آن است، که بنده ضعیف عاجز را، لئیم عاصی مقصّر مخطی را، می گوید: تو سزای ما بودی و شایسته صحبت ما بودی. کدام شادی از این برتر باشد، و کدام مُلک از این بزرگتر باشد،^۳ که ملک هفت آسمان و هفت زمین، باین نیازی خویش، بنده ضعیف نیازمند را، سزای صحبت خود گرداند. شاید، اگر عارفان بدین بنازند و دل های ایشان بپرَد. دون همت، بنده باشد که حق، تعالی، او را رقم زند که تو صحبت ما را شانی، و از همه کون، او با چیزی دیگر صحبت کند. قوله:^۶

← دهند. یو: وجون زن خویشان را بنا کفوی دهد. قل، حر، پا، کر، تا: جون (وجون) زن خویشان (خویشان را) - خود را) بنا کفو دهد.

۱ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: بشکافند. تا: نکاح را فسخ کنند. ما: جون بکفو دهند اولیا را شکافتن نرسد و در این سخن. یو: وجون بکفو دهد شکافتن اولیا را نرسد و اندرین سخن. قل: وجون بکفو دهد اولیا را شکافتن نرسد چون ظاهر صورت را بیار استیم خود را بستودم کفتم قبارک الله احسن الخالقین وجون دلت را بستودم ترا بستودم کفتم اولیک هم را اشدون و کانوا الحق بها و اهلها چه اکر ترا نستودی خود را ستودی شایستی که خود تباہ کردی جون صوره را بمرک بس ترا ستودم تادانی که ارایش دلت را تباہ نخواهم کردن و اکر نه ار استن دلت خود را ستودی بترسیدی که مکر بچفاها از تو ببرم بس خود ار استم و باز ترا ستودم تادانی که بچفا از تو نبرم که اکر خواستمی از تو بریدن ترا نستودی چه ستایش من ترا ازلی و ابدیست و من ستودکان خویش را نه نکوهم و اندرین سخن. حر، پا، کر، تا: وجون بکفو دهد اولیا را شکافتن (تا: فسخ) نرسد و درین (و اندرین) سخن.

۲ - ما: عاجز را. یو: عاجز لئیم را. قل، تا: عاجز را لئیم (عاصی را). حر، پا، کر: عاجز لئیم. ما، تا: می گوید (میگوید) تو سزاء (سزای) ما بودی. یو، قل، کر: می گوید سزای ما بودی تو. حر، پا: کویی (کویند) سزای (سزاء) ما بودی تو.

۳ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: برتر باشد. حر: بزرگتر.

۴ - ما، تا: و هفت زمین. یو، قل، حر، پا، کر: و زمین.

۴، ۵ - ما: بنده ضعیف نیازمند را سزاء صحبت خود. یو، قل، حر، پا، کر، تا: بنده (بنده) ضعیف را (ضعیف) عاجز (تا: عاجز، ندارد) نیازمند را سزاء (سزای) صحبت خویش.

۵ - ما، یو، قل، حر: شاید اکر. پا، کر: بس (پس). تا: اکر. ما، یو، قل، حر، پا، کر: بدین بنازند. تا: باین بنازند شاید. ما، حر، تا: ودلها (ودلها - ودلها) ایشان. یو، پا، کر: ودلهاشان (ودلهاشان). قل: ودلهاشان بدین.

۵، ۶ - ما: که حق تعالی او را. یو، قل، حر، پا، کر: که (کی) حق عزوجل (جل و عز) مرورا (ویرا). تا: که حق سبحانه و تعالی او را.

۶ - ما، تا: شانی. یو، کر: بشانی. قل: شای. حر، پا: بشائی. ما، قل: و از همه کون او (کون) با چیزی دیگر صحبت کند قوله و عزف بنفوسهم. یو، پا، کر: و او از همه کون با چیزی صحبت کند عزف (عرف) بنفوسهم. حر: ←

وَعَزَفَ بِنُفُوسِهِمْ عَنِ الدُّنْيَا - دور کرد تن های ایشان را از دنیا .

و دوری از دنیا نه آن باشد که از دنیا بیرون شوند، لکن آن باشد که با دنیا نیارامند، و مراد

۳ دنیا نجویند، که هر که چیزی را طالب بود، اگر چه او غایب باشد، با آن چیز باشد، و هر که چیزی را

ناخواهان باشد، بی وی باشد، اگر چه آن چیز یافته باشد. و این موافق آن است که در خبر آمده است

از پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که حارثه را گفت: « كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ » - چون خاستی؟

۶ « قَالَ أَصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا . » - گفت خاستم مؤمنی به راستی . قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ : « إِنَّ

← او از همه کون با چیزی دیگر صحبت کند و عزف بنفوسهم . تا : و از همه کون ویرا سزای صحبت کرده بنده با چیزی صحبت کند و عرف بنفوسهم .

۱ - ما، یو، کر، تا: دور کرد تنها (تنهای). قل، حر: گفتا (گفت) دور کرد تنها. پا: دور کرد تنها.

۲ - ما، یو، قل، حر، تا: و دوری. پا، کر: دوری (و دوری) وی. ما، قل، تا: بیرون شوند لکن (ولیکن). یو، حر، پا، کر: بیرون روند و لکن.

۳، ۲ - ما، حر، تا: نیارامند و مراد دنیا. یو، پا، کر: نیارامند و مردنیا را (و مردنیا). قل: نیامیزند و مراد دنیا.

۳ - ما: که هر که چیزی را طالب بود اگر چه او غایب باشد بان چیز باشد. یو: که هر که چیزی را طالب باشند هر چند از وی غایب باشد با وی باشد. قل: چه هر کی مر چیزی را طالب باشد هر چند از وی غایب شود با وی باشد. حر: هر که چیزی را طالب باشد هر چه از وی غایب باشد با وی باشند. پا، کر: که هر که مر چیزی را طالب باشد هر چند از وی غایب باشد با وی باشد. تا: که هر که طالب چیزی بود اگر چه از وی غایب باشد با او باشد.

۳، ۴ - ما: و هر که چیزی را ناخواهان باشد بی وی باشد اگر چه آن چیز یافته باشد. یو، پا، کر: و هر که چیزی را (مر چیزی را) ناخواهان باشد بی وی باشد هر چند مران چیز یافته باشد. قل: و هر کی مر چیزی را ناخواهان باشد بی وی باشد هر چند مران چیز یافته باشد. حر: و هر که چیز را خواهان باشد هر چند نیافته بود با وی باشد و آنکس که چیزی نخواهد بی وی باشد هر چند آن چیزی یافته بود. تا: و هر که چیزی را خواهان نباشد بی او باشد اگر چه آن چیز را یافته باشد.

۴، ۵ - ما، قل، تا: و این موافق است که (انست کی - ان است که) در خبر آمده است (آمده است) از بیغامبر (رسول - بیغمبر) صلی الله علیه و سلم (علیه السلام) که (تا: که، ندارد) حارثه را (مر حارثه را). یو، پا، کر: و این موافقت (موافقت) که بخبر آمدست از بیغامبر (بیغمبر) صلی الله علیه و سلم که مر حارثه را. حر: و این موافق خبر بیغامبرست علیه السلام که حارثه را.

۵ - ما، یو، حر، پا، کر، تا: اصبححت. قل: اصبححت یا حارثه. ما، یو، قل، پا، کر: چون خاستی. حر: چون برخاستی. تا: بامداد چون خواستی.

۶ - ما، قل، حر: مومنی. یو: مومن. پا، کر: مومنی را. تا: مومنی خواستم. ما: قال صلی الله علیه. یو، قل، حر، پا، کر، تا: قال.

لِكُلِّ حَقٍّ حَقِّ حَقِيقَةً ، فَمَا حَقِيقَةُ إِيمَانِكَ ؟ » - گفت: هر راستی را نشانی است ، نشانِ راستیِ تو چیست ؟ - قَالَ : « عَزَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا . » - گفت: دور کردم تنِ خویش را از این جهان . « فَاسْهَرْتُ لَيْلِي . » - بیدار گردانیدم شبِ خویش را . « وَأَظْمَأْتُ نَهَارِي . » - ۳
 و تشنه گردانیدم روزِ خویش را . « وَأَسْتَوَىٰ عِنْدِي حَجْرٌ هَا وَمَدْرٌ هَا وَذَهَبٌ هَا وَفِضَّةٌ هَا . » - گفت: يك سان گشت نزد يك من سنگ و كلوخ و سیم و زر او . « وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَىٰ عَرْشِ رَبِّي بَارِزًا . » - چنان است که گویی می بینم عرشِ خدا و ندخویش را آشکارا . « وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَىٰ كُلِّ أُمَّةٍ جَائِيَةً ، ۶
 كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا . » - چنانستی که گویی می نگرَم به هر اُمّتی که او را به نامه خواندن می خوانند . « وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَىٰ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ . » - پنداری می نگرَم در بهشتیان ، که يك دیگر را زیارت می کنند . « وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَىٰ أَهْلِ النَّارِ يَتَعَاوَنُونَ . » - پنداری می نگرَم به دوزخیان ، که بانگ ۹

۱ - ما ، حر ، تا : هر راستی را . یو ، قل ، پا ، کر : مر هر راستی را .

۲ - ما ، یو ، قل ، پا ، کر : قال . حر ، تا : کفت . ما ، یو ، قل ، پا ، کر ، تا : کفت دور کردم . حر : دور کردم .

۳ - ما ، حر ، تا : ازین جهان فاسهرت (واسهرت) . یو ، قل ، پا ، کر : از دنیا و اسهرت (فاسهرت) . ما ، یو ، قل ، پا ، کر : بیدار گردانیدم بشب (پا : شب) . حر : و بیدار کردم بشب . تا : بیدارم گردانیدم شب .

۴ - ما ، حر : و تشنه گردانیدم . یو ، قل ، پا ، کر : تشنه گردانیدم . تا : و تشنه گردانیدم من .

۴ ، ۵ - ما : کفت یکسان . یو ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : یکسان (ویکسان) .

۵ - ما ، قل ، حر : نزدیک (بزدیک) من سنک و کلوخ (و کلوخ وی) و سیم و زر او (وی) . یو : نزد من سنک وی و کلوخ وی و زر و سیم وی . پا ، کر : نزدیک من سنک وی و کلوخ وی و زر وی و سیم وی . تا : بر من نزدیک من سنک و کلوخ او و سیم و زر او .

۵ ، ۶ - ما : بارزا چنانست که کوی می بینم عرش . یو : باز چنانستی کوی من بینم عرش . قل : بارزا و چنانستی کوی که بینم عرش . حر : بارزا چنانست کوی که می نگرَم بر عرش . پا ، کر : بارزا چنانستی کوی بینم عرش . تا : بارزا و چنانست که کوی می بینم .

۶ - ما ، یو ، پا ، کر ، خویش را . قل : من . حر ، تا : خویش .

۷ - ما ، قل ، حر ، تا : کل امة تدعی . یو ، پا ، کر : تدعی . ما ، یو ، قل ، پا ، کر ، تا : الی کتابها . حر : الی کتابها الیوم . ما ، پا ، تا : چنانستی که (چنانستی) کوی می نگرَم (من نگرَم - مینگرَم) . یو ، حر ، کر : چنانستی (چنانست) کوی (کوی) می نگرَم . ما ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : که اورا . یو : اورا . ما ، حر : می خوانند . یو ، قل ، پا ، کر ، تا : همی خوانند (همیخوانند) .

۸ - ما ، قل : بنداری می (همی) نگرَم در (اندر) بهشتیان . یو ، پا ، کر : نیز بدل (بدل نیز) بنداری (بنداری که) همی نگرَم اندر بهشتیان . حر : بنداری که می نگرَم بهشتیان . تا : بنداری که بهشتیان مینگرَم . ما ، حر ، پا ، کر ، تا : که یکدیگر را (که یکدیگر را) . یو ، قل : یکدیگر را (یکدیگر را) .

۹ - ما ، یو ، حر ، تا : می کنند (میکنند) . قل ، پا ، کر : همی کنند . ما ، یو ، قل : یتعاونون (یتعاون) . حر : یتعاونون فیها . ←

می‌کنند چون بانگِ سگ. قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَبْصَرْتُ فَالْزَمَ». «وَرُويَ: «أَصْبَتَ فَالْزَمَ». — گفت: دیدی استوار باش. اینک حارثه دعوی حقیقتِ ایمان کرد، و مصطفیٰ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از او دلیل طلب کرد، تا بدانی که به دعوی هیچ چیز ندهند، تا با دعوی معنی نبود. حارثه نشانِ دُرستی دعوی خویش آن کرد که گفت: از دنیا دور گشته ام. و دوری او از دنیای آن بود که از دنیا رفته بود، لکن مُرادِ دنیا از دل بیرون کرده بود. زیرا که، از دنیا مر دنیاجویان را راحت و نعمت باید. و او، بَدَلِ خُفتنِ بیداریِ اختیار کرده بود، و بَدَلِ خوردنِ گرسنگی. و دِل از مَحَبَّتِ

← پا، کر: يتعادون. تا: يتعاودون. ما: بنداری می‌نکرم بدوزخیان که بانک می‌کنند چون بانک سگ قال صلی الله علیه وسلم ابصرت فالزم و روی اصبت فالزم. یو: بنداری همی نکرَم بدوزخیان همی بانک کنند قال ابصرت فالزم. قل: بنداری همی نکرَم بدوزخیان کی همی بانک کنند چون بانک سگ قال ابصرت فالزم. حر: بنداری می‌نکرَم بدوزخیان که بانک می‌کنند چون بانک سگ قال ابصرت فالزم او قال اصبت فالزم. پا، کر: بنداری همی نکرَم بدوزخیان که همی بانک کنند قال ابصرت اصبت (کنند ابصرت قال اصبت) فالزم. تا: و کویبکه می‌نکرَم بدوزخیانکه بانک میدارند چنانکه سگ قال ابصرت اصبت فالزم.

۲ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: کفت دیدی استوار (حر: استواری) باش. تا: کفت یافته ملازمت نمای. ما، قل، حر، تا: اینک حارثه. یو: حارثه چون. پا، کر: این که حارثه.

۲، ۳ — ما، تا: و مصطفیٰ (مصطفیٰ) صلی الله علیه وسلم از او دلیل طلب کرد. یو، کر: و مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم معنی از وی طلب کرد. قل، حر: مصطفیٰ (و مصطفیٰ) علیه السلام از وی دلیل طلب کرد. پا: و مصطفیٰ معنی از وی طلب کرد.

۳ — ما، تا: تا با دعوی (بدعوی) معنی نبود (نبود و). یو، قل، پا، کر: تا با دعوی (بدعوی) معنی نباشد. حر: تابان معنی نباشد.

۴ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: دعوی خویش. حر: ایمان خویش. ما، حر، تا: کی (که) کفت (تا: کفت، ندارد) از دنیا دور گشته ام و دوری او (وی) از دنیا نه ان بود که از دنیا رفته بود (بیرون رفته بود). یو، پا، کر: کفت از دنیا دور شدم و دوری دنیاوی نه ان بود که از دنیا بیرون رفته بود. قل: که کفت از این دنیا دور گشته ام و دوری وی از دنیا نه ان بود که از دنیا بیرون رفته بودی.

۵ — ما، یو، پا، کر: لکن (ولکن) مراد دنیا از دل بیرون کرده بود. قل: ولیکن مراد از دل بیرون کردن دنیا بود. حر: ولیکن مراد ان بود که حب دنیا از دل بیرون کرده بود. تا: ندارد. ما، یو، قل، حر، کر، تا: زیرا که از دنیا. پا: زیرا که.

۶ — ما، یو، قل، حر، کر، تا: باید. پا: رسد. ما: و او بدل خفتن بیداری طلب کرده بود (نسخه بدل: اختیار کرده بود). یو، قل، حر، پا، کر، تا: وی (تا: و او) بدل خوفتن (خفتن) بیداری اختیار کرده بود (تا: کرده). ما، قل، تا: کرسنگی. یو، حر، پا، کر: کرسنگی اختیار کرده بود.

دُنیا خالی کرده بود، | تا چون به دُنیا اورا طَمَعُ نمانده بود، سیم وزرُ اورا باخاک و سنگِ يك سان گشته بود.

وناخواستن بزرگان دُنیا را، يك معنی آن است، که چون خدای، تَعَالی، بر زبانِ مُصطَفی، ۳
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، خَبَر کرده بود: «إِنَّ اللَّهَ، تَعَالَى، مُنذُ خَلَقَ الدُّنْيَا، لَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهَا، بُغْضًا لَهَا.» —
گفت: خدای، تَعَالَى، تا دُنیا را بیافرید، به وی نِنِگَرِست، از دشمنی اورا. و نَظَر، رحمت باشد.
اگر به حُکمِ بندگیِ خویش نگاه کردید، نِنِگَرِستن به چیزی که خداوند نِنِگَرَدُ مُحال است. ۶
و اگر به حُکمِ دوستی نگاه کردید، نِنِگَرِستن به چیزی که دوست نِنِگَرَدُ مُحال است. و دوست
داشتن چیزی را که دوست آن را دشمن دارد مُحال است، از بهرِ آنک، کمترین مقامی در مَحَبَّتْ

۱ — ما، قل، حر، تا: خالی کرده بود. یو: فارغ کرده بود. پا، کر: فارغ و خالی کرده بود. ما، قل، حر: بدنیا اورا طمع. یو، پا، کر: بدنیا ورا طمع. تا: اورا بدنیا طمع. ما، تا: اورا باخاک و سنگ. یو: باخاک. قل، حر، کر: ورا (وی را) باخاک. پا: ورا خاک.

۳ — ما، حر، پا، تا: دنیا را یک (یکی) معنی انست (تا: معنی راست). یو، کر: مردنی (دنیا) را یک معنی انست. قل: مردنیا را آنست. ما، حر، تا: که چون خدای (خداوند) تَعَالَى، یو، قل، پا، کر: چون (کی چون - که چون) خداوند عزوجل.

۳، ۴ — ما، یو، پا، کر: بر زبانِ مُصطَفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. قل، حر: بر زبان (برزبان) مُصطَفی عَلَيْهِ السَّلَام. تا: بر زبانِ مُصطَفی عَلَيْهِ السَّلَام بیان.

۴ — ما، تا: خَبَر کرده بود. یو، حر، پا، کر: خَبَر کرد که. قل: خَبَر کرد. ما، یو، قل، حر، پا، کر: ان الله تعالی. تا: ان الله تبارک و تعالی و تقدس. ما، یو، قل، حر، کر، تا: بُغْضًا لَهَا. پا: بُغْضًا لَهَا.

۵ — ما: کفت خدای تَعَالَى، یو، قل، پا، کر: خدای عزوجل (تَعَالَى). حر: خداوند عزوجل. تا: و خدای. ما: بوی نَنکَرست از دشمنی اورا. یو، قل، پا، کر: بوی نَنکَرست (نَنکَرست). حر: بوی نَنکَرید. تا: با او نَنکَرست از دشمنی او. ما: و نَظَرِ رحمت باشد. یو، قل: و نَظَرِ رحمت بود از دشمنی (ورا). حر: و نَظَرِ رحمت بود از دشمن اورا. پا، کر: بِنَظَرِ رحمت از دشمنی مرورا. تا: و نَظَرِ رحمت باشد و نَظَرِ رحمت از و باز داشت دشمنی آورد.

۶ — ما: اکر بِحُکْمِ بندگیِ خویش نگاه کردید نکرستن بچیزی که خداوند نَنکَرَدُ مُحالست. یو: و اکر بِحُکْمِ بندگیِ نگاه کردن نکرستی بچیزی که خداوند بَدُو نَنکَرَدُ مُحالست. قل: اکر بِحُکْمِ بندگیِ خویش نگاه کردند نکرستن بچیزی که خداوند عزوجل نَنکَرَدُ مُحالست. حر: بِحُکْمِ بندگیِ نگاه کند بدانند که نکرستن بچیزی که خداوند نَنکَرَدُ مُحالست. پا، کر: بِحُکْمِ بندگیِ نگاه کردن بچیزی که خداوند بَدُو نَنکَرَدُ مُحالست. تا: اکر بِحُکْمِ بنده کی خویش نگاه کرده اند نکرستن بچیزی که خداوند بدان نَنکَرَدُ مُحال است.

۷ — ما: و اکر بِحُکْمِ دوستی نگاه کردید نکرستن بچیزی که دوست نَنکَرَدُ مُحالست. یو، قل، حر، پا، کر، تا: ندارد.

۸ — ما: چیزی را که دوست انرا. یو، پا، کر: مرجیزی را که دوست ورا با (ورا). قل: مرجیزی را کی دوست. ←

موافقت است. پس بادعوی حَبَّتْ مخالفت کردن محال است. و آنک قَدَمْ بر موافقت فشارد،
اورا هزار خطر است، مخالفت را چه امید ماند؟

۳ و دیگر معنی آن است، که چون دانستند که حق، تعالی، به دُنیا نظر نمی کند، و او را از دُنیا
هیچ زیان نیست، لکن دوستان او را از او مشغول می گردانند، گفتند: ما اولی تر که به دُنیا
ننگریم، تا ما را از او مشغول نگردانند، که ما را نیاز به او است، نه او را به ما. چون او از بهر ما
۶ دُنیا را دشمن می دارد، ما اولی تر که دشمن داریم. چون دشمن گرفتند، با او صحبت نکردند،
و بر او اقبال نکردند. از بهر آنک، صحبت کردن با دشمن سخت است، و اقبال کردن

← حر، تا: چیزی را که (جیزیکه) خداوند. ما، یو، قل، حر: از بهر آنک. پا، کر: از بهر آنکه. تا: واکر بحکم دوستی
نکاه کرده اند نکرستن بجیزیکه دوست ننکرد محال است و دوست داشتن چیزی را که دوست او را دشمن دارد
محال است از بهر آنکه. ما، حر، تا: در محبت. یو، قل، پا، کر: اندر محبت.

- ۱ — ما، تا: فشارد (افشارد) او را. یو، قل، حر، پا، کر: بفشارد مرورا (او را).
- ۲ — ما: مخالفت را چه امید ماند. یو: بر مخالفت چه امید ماند. قل، پا، کر، تا: بر مخالف (مر مخالف - مخالف) را چه
امید ماند. حر: بس مخالفت را چه امید ماند.
- ۳ — ما، قل، حر، تا: که (کی) جون. یو، پا، کر: جون. ما، یو، قل، حر، پا، کر: دانستند که. تا: ندارد. ما، حر،
تا: حق تعالی (سبحانه و تعالی) بدنیا نظر نمی کند و او را. یو، قل، پا، کر: حق عزوجل (جل و عز) بدنیا همی ننکرد
(همی نکند) و مرورا.
- ۴ — ما، تا: لکن. یو، حر، پا، کر: ولکن (ولیکن). ما، حر، تا: او را از او (ویرا از روی - را از او) مشغول می گرداند.
یو، قل: ویرا (ویرا) از وی همی مشغول گرداند. پا، کر: ویرا از وی همی که مشغول گرداند. ما، یو، قل، پا، کر، تا: گفتند
(تا: گفتن) ما اولیتر که (اولی تر که - اولیتر) بدنیا. حر: گفتند ما اولیتریم که بوی.
- ۵ — ما: تا ما را از او. یو، قل، حر، پا، کر: تا ما را از خدای تعالی. ما، یو، قل، پا، کر، تا: که (کی)
ما را. حر: چه ما را. ما: باوست نه او را بما. یو، قل، پا، کر: بوی است (بویست) نه او را بما. حر: باوی بست نه
ویرا بما. تا: باوست نه او با ما. ما، پا، کر: جون او (جون) از بهر ما. یو: جون وی از بهر ما. قل: وی از بهر ما. حر:
جون وی از بهر نیک آمد ما. تا: و جون خدای از بهر ما.
- ۶ — ما، حر، تا: دشمن می دارد (حر: دارد - تا: میدارد و) ما اولیتر که. یو، قل، کر: دشمن دارد ما اولی تر (اولیتر) که.
پا: می دشمن دارد ما اولیتر که. ما: با او صحبت نکردند. یو، قل، حر، پا، کر: با وی صحبت نکردند. تا:
با او صحبت نکردند.
- ۷ — ما: و برو. یو، قل، پا، کر: و بروی. حر: و بوی. تا: و بر او. ما، یو، قل، حر، کر: از بهر آنک (یو: از بهر آن که -
کر: از بهر آنکه) صحبت کردن (داشتن) با دشمن سخت است (سختست). پا: از بهر آنکه صحبت با دشمن داشتن سختست.
تا: از بهر آنکه با دشمن صحبت کردن صعب است.

بر دشمن دشوار است. همه عالم، دنیا، جویان گشتند، و چون بیافتند نگاه داشتند. و ایشان، از دنیا، گریزان گشتند، و چون بیافتند به جای بگذاشتند. همه خلق، عز خویش در وجود دنیا دیدند، و ایشان در ترك دنیا دیدند. همه خلق، از زوال دنیا ترسیدند، و ایشان از وجود دنیا ترسیدند. ۳ تا صفت ایشان ضد صفت خلق گشت، عز خلق ایشان را ذل گشت، و ذل خلق ایشان را عز گشت، و غنای خلق ایشان را فقر گشت، و فقر خلق ایشان را غنا گشت، و انس خلق ایشان را وحشت گشت، و وحشت خلق ایشان را انس گشت. از بهر آنک، طالب گشتند به تر چیزی را. ۶ تا ترك نکردند کم تر را، به بیش تر نرسیدند، و تا از بتر اعراض نکردند، به به تر نرسیدند. باز آمدم به حدیث حارثه. گفت: چون خویشتن را از دنیا دور کردم، قیامت و احوال قیامت مرا معاینه گشت، تا بدانی، که دنیا حجاب عقبی است، تا این حجاب حاضر. ۹

۱ — ما: بردشمن دشوار است. یو، قل، تا: بردشمن دشوار است. حر: بردشمن دشوار. پا، کر: بادشمن دشوار تر. ما، تا: جویان دنیا کشتند (کشتند و). یو، قل، پا، کر: دنیا جویان کشتند (کشتند و). حر: دنیا را جویان کشتند و.

۲ — ما، تا: بجاء (بجای) بگذاشتند (بگذاشتند و). یو، قل: بجاء ماندند و (ماندند). حر، پا، کر: بجای ماندند و. ما، حر: در وجود دنیا دیدند. یو، قل، پا، کر، تا: اندر وجود دنیا دیدند (تا: دیده اند).

۳ — ما، یو، حر: و ایشان در. قل: و ایشان عز خویش اندر. پا، کر، تا: و ایشان اندر. ما، قل، حر: دیدند. یو، پا، کر: دیدند و. تا: دیده اند و. ما، یو، حر، پا، کر، تا: از زوال دنیا ترسیدند (تا: ترسیده اند). قل: اندر زوال دنیا ترسیدند. ما، یو، قل، حر، کر، تا: و ایشان از وجود دنیا ترسیدند (حر: بترسیدند - تا: ترسیده اند). پا: ندارد.

۴ — ما، حر: تا صفت ایشان ضد صفت. یو، قل، پا، کر، تا: تا صفت (قل، تا: تا صفت) ایشان ضد صفت. ما، یو، قل، حر، پا، کر: عز. تا: وعز. ما، حر، تا: ایشان را. در این سه نسخه، همه جا، ایشان را، آمده است. یو، قل، پا، کر: مریشانرا (مرایشان را). در این چهار نسخه، همه جا، مریشانرا، آمده است.

۵ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: فقر گشت. یو: فقر شد. ما، یو، قل، حر، پا، کر: و فقر خلق. تا: و فقر خویش خلق.

۶ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: و وحشت. تا: وحشت.

۶، ۷ — ما، تا: از بهر آنک (از بهر آنکه) طالب کشتند بهتر چیزی را تا (و تا) ترك نکردند کمتر را. یو: از بهر آنک طالب شدند مر چیزی را بهتر تا ترك نیاوردند مر کمتر را. قل، پا، کر: از بهر آنک (از بهر آنکه) طالب کشتند مر چیزی بهتر را تا ترك نیاوردند کمتر را (مر کمتر را). حر: از بهر آنک طالب کشتند چیزی را که بهتر بود تا بتر چیزی کمتر بود نکفتند.

۸ — ما، یو، قل: کفت. حر، پا، کر: که کفت. تا: میگوید. ما، قل، حر، تا: خویشتن را از دنیا دور کردم. یو، پا، کر: خویشتن دور کردم (کردیم) از دنیا.

۸، ۹ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: و احوال قیامت را. حر: و احوال وی.

۹ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: عقبی است. تا: عقبی است. ما، یو، قل، حر، پا، تا: تا (تا: و تا) این حجاب. کر: این حجاب.

از پیش برنخیزد، غایب حاضر نگردد، تانفس را از دنیا فراق نیاید به عقبی نرسد. هم چنین تادلت از دنیا جدا نگردد، عقبی نبیند. همیشه، نزدیک تر حجاب دور تر است، چون آن حجاب برداری به دور تر سی. پس عقبی جوی با دنیا نیار آمد، زیرا که دنیا سرای سفر است، چون مسافر به منزل مقیم گردد، هرگز به مراد نرسد. آن کس که ذره ای از دنیا در بینایی ظاهر نهد، بیناییش چنان کور گردد که نیز هیچ چیز نبیند. پس آن کس که محبت دنیا در دل نهد، در آن دل حقیقت کی ماند؟ امیر المؤمنین علی، رضی الله عنه، گفت: اگر دنیا از زرستی و عقبی از خاک، بایدی که این زر را که فانی است به جای بگذاشتندی، از بهر خاک باقی، که خاک باقی به تر از زر فانی.

- ۱ — ما، قل، حر، تا: از پیش برنخیزد. یو، پا، کر: از پیش نداری (پا، کر: بر نداری). ما، یو، پا، کر، تا: تا (تا: و تا) نفس را. قل، حر: تانفس. ما، یو، حر، پا، کر، تا: نیاید. قل: نیاید. ما: نرسد همچنین تا ذات (نسخه بدل: نرسد همچنین تادلت). یو: نرسد تا هم چنین دلت. قل، حر، پا، کر، تا: نرسد (حر: نرسند) همچنین تادلت.
- ۲ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: عقبی نبیند (نه بیند). حر: باولی نرسند. ما، قل، حر، پا، کر، تا: همیشه (تا: و همیشه) نزدیک تر (نزدیکتر) حجاب دور تر است (است). یو: همیشه حجاب نزدیکتر حجاب دور تر است. ما، قل، حر، پا، کر، تا: ان (قل: این حجاب). یو: حجاب نزدیک.
- ۳ — ما، قل، تا: بدور تر سی (قل: برسی) بس عقبی جوی با دنیا نیار آمد (قل: نیار آمد). یو: بدور تر برسی بس عقبی چون با دنیا آرامید. حر: بدو برسی عقبی جوی با دنیا نیار آمد. پا، کر: بدور تر برسی پس عقبی جوی چون با دنیا آرامد.
- ۴ — ما: انکس که ذره ای از دنیا در بینایی ظاهر نهد بیناییش چنان کور گردد که نیز هیچ نبیند. یو: انکس ذره از دنیا در بینایی ظاهر نهد هیچ نه بیند. قل: انکسی که از دنیا ذره در بینا ظاهر نهد بینایش چنان کور گردد که بیش هیچ چیز نبیند. حر: انکس که زمره از دنیا اندر بصر ظاهرش افتد بینایش چنان کور گردد که نیز هیچ نه بیند. پا، کر: انکسی که ذره از دنیا اندر بینائی ظاهر نهد از بینائی چنان کور گردد که بیش هیچ چیز نه بیند. تا: و آنکس که ذره از دنیا بر بینائی ظاهر نهد بینایش چنان کور گردد که نیز هیچ چیز نه بیند.
- ۵، ۶ — ما: بس ان کس که محبت دنیا در دل نهد در ان دل حقیقت کی ماند. یو: بس انکس محبت دنیا در دل نهد اندران دل بینایی حقیقت کی ماند. قل: بس انکس که محبت دنیا اندر چشم نهاد اندران دل بینای حقیقت کی ماند. حر: نه انکس که محبت دنیا اندر دل دار ذ بینا حقیقت کی باشد. پا، کر: بس انکسی که محبت دنیا اندر دل (اندر دنیا) نهد اندران دل بینایی حقیقت کی ماند. تا: بس آنکس که محبت دنیا در دل نهد در ان دل بینائی حقیقت کی مان.
- ۶ — ما، تا: امیر المؤمنین (وامیر المؤمنین) علی رضی الله عنه گفت (میکوید). قل، حر: و (تا) علی بن ابی طالب رضی الله عنه کوید که. یو، پا، کر: علی بن ابی طالب کرم الله وجهه کوید (کوید کرم الله وجهه).
- ۷ — ما، یو: بایدی (باید) که این زر را که فانی است بجاء بگذاشتندی (بجاء ماندی) از بهر خاک باقی که خاک باقی بهتر از زرفانی. قل: بایستی که این زر را کی فانی است بجاء ماندندی از بهر خاک باقی کی خاک باقی به از زرفانی. حر: بایستی که این زر را که فانیست برخاک که باقیست اختیار نکردندی از بهر انکس خاک باقی به از زرفانی. پا، کر: بایدی که —

بَسْ عَجَبِ كَارِي اِسْتِ كِه چَنكَ بِه خَاكِ فَاَنِ دَر زِدِه اَنَد، وَزَرِ بَاقِي رَا بِه جَايِ بَكْدَاشْتِه .
 پَسْ چَوْنِ حَارِثِه اَز فَاَنِ اِعْرَاضِ كَرْد، بَاقِي اَوْرَا ظَاهَرِ گِشْت، وَچَوْنِ مَوْجُوْد رَا مَعْدُوْمِ كَرْد، مَعْدُوْمِ
 اَوْرَا مَوْجُوْد گِشْت، وَچَوْنِ خُوِيَشْتَن رَا اَز حَاضِرْ دُوْر دَاشْت، غَايِبْ اَوْرَا حَاضِرْ گِشْت . چَوْنِ حَالِ ۳
 بِنْدِه اِيْنِ حَالِ گَرْدَد، دَر دِلِ اَو بِيَشْ اَز دُنْيَا اَثَرِ نَمَانَد . اَز بَهِرِ اَنَكِ، بَا دُنْيَا صُحْبَتِ اَن رَا اِسْت
 كِه اَز عُقْبِي 'خَبَر نَدَارْد . اَنَكِ اَوْرَا عُقْبِي 'حَقِيْقَتِ گِشْت، اَز اَو بِه دُنْيَا بَا ز اَمْدَنْ مُحَالِ اِسْت . اَز بَهِرِ اَنَكِ،
 هَمَّهٗ اَرْبَابِ دُنْيَا مُشْتَاقِ عُقْبِي اَنْد . مُحَالِ بَا شُدْ كِه وَاجِدِ عُقْبِي 'بِه دُنْيَا بَا ز آيَد . اِيْنِ خُوْدْ صِفْتِ ۶
 دُنْيَا وَ عُقْبِي اِسْت، كِه يَادِ كَرْدِيْمْ، وَ هَر دُو نَصِيْبِ نَفْسِ اَنْد . تَا اَن گَاهْ كِه كِتَابِ رَا فَرُو تَر رُوِيْمْ،

← اِيْنِ زَرِ رَا كِه فَاَنِ يَسْتِ بَجَايِ مَانَدِي اَز بَهِرِ خَاكِ بَاقِي خَاكِ بَاقِي بِه اَز زَر فَاَنِ . تَا: بَا يَسْتِي كِه اِيْنِ زَرِ رَا كِه فَاَنِ اِسْتِ بَجَايِ
 بَكْدَاشْتَنْدِي اَز بَهِرِ خَاكِ بَاقِي بَهِرِ اَز زَر فَاَنِ اِسْتِ بَجَايِ بَكْدَاشْتَنْدِي اَز بَهِرِ خَاكِ بَاقِي كِه خَاكِ بَاقِي بَهِرِ اَز زَر فَاَنِ .

۱ - مَا: بَسْ عَجَبِ كَارِي اِسْتِ كِه چَنكَ بَخَاكِ فَاَنِ دَر زِدِه اَنَد وَزَرِ بَاقِي رَا بَجَاءِ بَكْدَاشْتِه . يُو: بَسْ عَجَبِ كَارِي كِه چَنكَ
 اَنْدَرِ خَاكِ فَاَنِ زِدِه اَنَد وَزَرِ بَاقِي بَجَاءِ مَانَدِه . قَل، حَر، بَسْ عَجَبِ كَارِي سْتِ (كَارِ سْت) كِه چَنكَ بَخَاكِ فَاَنِ اَنْدَرِ زِدِه اَنَد
 وَزَرِ بَاقِي بَجَاءِ (بَجَايِ) مَانَدِه . پَا، كَر: پَسْ عَجَبِ كَارِي سْتِ چَنكَ (چَنكَ) اَنْدَرِ خَاكِ فَاَنِ زِدِه اَنَد وَزَرِ بَاقِي بَجَايِ مَانَدِه .
 تَا: وَ عَجَبِ كَارِي سْتِ كِه دَسْتِ دَرِ خَاكِ فَاَنِ زِدِه اَنَد وَزَرِ بَاقِي رَا بَجَايِ بَكْدَاشْتِه .

۲ - مَا، حَر، تَا: بَاقِي اَوْرَا . يُو، قَل، پَا، كَر: بَاقِي مَرُوْرَا (مَرُوْرَا) . مَا، قَل، حَر، تَا: وَچَوْنِ مَوْجُوْد رَا . يُو، پَا، كَر:
 وَچَوْنِ مَوْجُوْد .

۲، ۳ - مَا، قَل، حَر، پَا، كَر، تَا: مَعْدُوْمِ اَوْرَا (مَرُوْرَا) . يُو: مَعْدُوْمِ وِرَا .

۳ - مَا: وَچَوْنِ خُوِيَشْتَن رَا اَز حَاضِرْ دُوْر دَاشْتِ غَايِبِ اَوْرَا . يُو: وَچَوْنِ اَز حَاضِرِ جِشْمِ بَخُو اَبَانِيْدِ غَايِبِ مَرُوْرَا . قَل: چَوْنِ
 خُوِيَشْتَن رَا اَز حَاضِرِ جِشْمِ بَخُو اَبَانِيْدِنْدِ غَايِبِ مَرُوْرَا . حَر، پَا، كَر: وَچَوْنِ خُوِيَشْتَن رَا اَز حَاضِرِ (پَا: اَز ظَاهَرِ) جِشْمِ
 بَخُو اَبَانِيْدِ غَايِبِ اَوْرَا (مَرُوْرَا) . تَا: وَچَوْنِ اَز حَاضِرِ جِشْمِ بَرَهْمِ نَهَاد .

۳، ۴ - مَا، قَل: چَوْنِ حَالِ بِنْدِه اِيْنِ حَالِ . يُو، حَر، پَا، كَر: چَوْنِ بِنْدِه رَا اِيْنِ حَالِ . تَا: وَچَوْنِ حَالِ بِنْدِه اِيْنِ جِنِيْنِ حَالِ .
 ۴ - مَا: دَر دِلِ اَو بِيَشْ اَز دُنْيَا . يُو: اَنْدَرِ دِلِ وِي بِيَشْ اَز دُنْيَا . قَل: اَنْدَرِ دِلِ وِي اَز دُنْيَا بِيَشْ . حَر، پَا، كَر: دَر (اَنْدَرِ) دِلِ وِي
 اَز دُنْيَا . تَا: دَر دِلِ اَو نِيْزِ اَز دُنْيَا . مَا، قَل، حَر، پَا، كَر، تَا: بَا دُنْيَا صَحْبَتِ اِنْرَا اِسْتِ (مَرَا نَرَا سْت - اِنْرَا سْت) . يُو: صَحْبَتِ
 بَا دُنْيَا مَرَا نَرَا سْت .

۵ - مَا، يُو، قَل، حَر، پَا، كَر: خَبَرِ نَدَارْد . تَا: اَثَرِ نَدَارْد . مَا، قَل، كَر: اَنَكِ (كَر: اَن كِه) اَوْرَا (مَرُوْرَا) عُقْبِي . يُو،
 حَر، تَا: اَنَكِ (تَا: وَ اَنَكِه) عُقْبِي مَرُوْرَا (اَوْرَا) . پَا: اَن مَرُوْرَا عُقْبِي . مَا، تَا: اَزُو بَدِنْيَا بَا ز اَمْدَنْ . يُو، قَل، حَر: اَزُو
 بَدِنْيَا بَا ز اَمْدَنْ . پَا، كَر: اَزُو بَا ز بَدِنْيَا اَمْدَنْ .

۶ - مَا، پَا، كَر: مُحَالِ بَا شُدْ كِه وَاجِدِ عُقْبِي بَدِنْيَا . يُو، قَل: مُحَالِ بَا شُدْ كِه وَاحِدِ عُقْبِي بَا ز بَدِنْيَا . حَر: مُحَالِ بَا شُدْ كِه وَاجِدِ
 عُقْبِي يَا دُنْيَا . تَا: وَ مُحَالِ بَا شُدْ كِه وَاجِدِ دُنْيَا بَعُقْبِي . مَا، يُو، قَل، حَر، كَر: اِيْنِ خُوْدِ . پَا: اِيْنِ . تَا: وَ اِيْنِ خُوْدِ .

۷ - مَا، يُو، قَل، پَا، كَر: وَ عُقْبِي اِسْتِ . حَر: وَ عُقْبِي جَوِيَانِ اِسْتِ . تَا: وَ عُقْبِي يَسْتِ . مَا، يُو، قَل، پَا، كَر، تَا:
 وَ هَر دُو . حَر: اِيْنِ هَر دُو . مَا: نَفْسِ اَنْدِ تَا اَنَكِه كِه كِتَابِ رَا فَرُو تَر رُوِيْمْ . يُو، قَل: نَفْسِ اَنْدِ تَا اَنَكِه كِه كِتَابِ رَا ←

صفتِ آن کسانِ یاد کنیم ، که هر دورا تارک اند . پس چون حارثه نشان داد از حقیقتِ آنچه دعویٰ کرد ، مُصطَفی ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، گفت : دیدی سخت باش ، یعنی ، دیده ای و هنوز نرسیده ای . و آن کس که ندیده باشد و نیابد ، اورا چندان حسرت نبود ، که کسی را که ببیند و بگذارد . و آن کس که نبیند و برهاند و ترک کند ، چندان حسرت نباشد اورا ، که آن کس را که یافته باشد و گم کند . اینک طرفی یاد کردیم ، که دور بودن از دنیا ، چگونه بود عارفان را . قَوْلُهُ :

← فروتر رویم . حر : نفس آمد تا انگاه که کتاب را فروتر بریم . پا ، کر : نفس اند تا انکه کتاب را فروتر رویم . تا : نفسند تا انگاه که از کتاب فروتر رویم .

۱ — ما ، یو ، تا : و صفت ان کسان (انکسها - انکسان) یاد کنیم کی (که) هر دورا تارک اند . قل : صفت انکسها یاد کنیم کی تارک هر دو اند . حر : صفت ان کسانی یاد کنیم که هر دورا تارک اند . پا ، کر : و صفت آنکسان باز کنیم که هر دورا تارک اند (آمد) . ما ، یو : انج . قل ، حر ، پا ، کر ، تا : انچه (آنچه) .

۲ — ما ، یو ، پا ، کر : صلی الله علیه وسلم . قل ، حر ، تا : علیه السلام . ما ، قل ، حر : سخت باش . یو ، پا ، کر : سخت دار . تا : نگاه دار .

۳ ، ۲ — ما : دیده ای و هنوز نرسیده ای . یو : دیده و هنوز نرسیده . قل ، حر ، پا ، کر ، تا : دیده و هنوز (هنوز) نرسیده .
۳ — ما : وانکس که ندیده باشد و نیابد . یو ، پا ، کر : وانکسی که ندیده باشد . قل ، حر ، تا : وانکس (انکس) که نه دیده (ندیده - ندیده) باشد .

۳ ، ۴ — ما : اورا چندان حسرت نبود که کسی را که ببیند و بگذارد و وانکس که نبیند و برهاند و ترک کند چندان حسرت نباشد اورا که ان کس را که یافته باشد و گم کند . یو ، پا ، کر : مرورا چندان خطر نیست که انکس که (که انکس) دیده باشد هر که نعمتی ندیده باشد و نیابد چندان حسرت نباشد مرورا که مران کس را که (که مرانکس را) ببیند (ببیند - به ببیند) و یله کند و انکه (انکس که) نبیند (نه ببیند - به ببیند) و یله کند چندان حسرت نباشد مرورا که کسی (کسی که - که) بیافته باشد و گم کند . قل : مرورا چندان خطر نیست کی انکس را کی دیده باشد و هر کی نعمتی ندیده باشد و نیابد چندان حسرت نباشد مرورا کی انرا که ببیند و برهاند و انکس که ببیند و برهاند چندان حسرت مرورا کی مر کسی را که بیافته باشد و گم کند . حر : اورا چندان خطر نیست که انکس را که دیده باشند که هر ک نعمتی ندیده باشد و برهاند اورا چندان حسرت نباشد که انکس را که دیده باشد و برهاند و انکس که به ببیند و برهاند اورا چندان حسرت نباشد که یافته باشد گم کند . تا : اورا چندان خطر نباشد انکس را که دیده باشد و هر که نعمتی ندیده باشد و ندارد و ندارد اورا چندان حسرت نباشد که کسی را که ببیند و بگذارد و آنکس که ببیند و بگذارد چندان حسرت نباشد اورا که آنکس که یافته باشد و گم کند .

۵ — ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : طرفی . تا : بعضی . ما ، قل : که دور بودن از دنیا چگونه بود عارفانرا (مرعار فانرا) قَوْلُهُ . یو : که دور بودن از دنیا چگونه بود مرعار فانرا اله اعلم . حر : که دور بودن از دنیا چگونه باشد انکس را که معرفت صافی کرد . پا ، کر : که دور بودن از دنیا چگونه باشد مرعار فانرا . تا : که عارفانرا دور بودن از دنیا چگونه بود .

صَدَقَتْ مُجَاهِدَتُهُمْ ، فَنَالُوا عُلُومَ الدِّرَاسَةِ - بر راستی بود جهد ایشان، تا بیافتند علم

درس کردن.

یعنی، در آموختن جهد کردند به راستی. و راستی، در آموختن آن باشد که از بهر خدای^۳ آموزد، و از بهر آن جهان، و از بهر عزّ مسلمانان، نه از بهر جاه و ریاست و دنیا طلب کردن. چون چنین کند، از علم برخوردار می‌یابد، و برکت علم به وی رسد. و علم در راست علم شریعت است، که به درس کردن و جهد کردن توان آموخت. و هر کس که علم چنین آموزد که یاد کردیم، ثوابش^۶ ثواب پیغام بران بود، عَلَيْهِمُ السَّلَام. که این صفت پیغام بران است، که در خبر آورده اند، که پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «مَنْ زَارَ عَالِمًا فَكَانَ مَازًا نَبِيًّا». و در خبری دیگر: «مَنْ

۱ - ما، یو، قل، حر، تا: مجاهدتہم فنالوا علوم الدراسة. پا، کر: مجاهداتہم فنالوا علم الدراستہ. ما، یو، پا، کر، تا: بر راستی. قل: بر راستی. حر: گفت بر راستی. ما، قل، پا، تا: جهد ایشان تا بیافتند (بیافتند) علم. یو: مجاہدہ ایشان جهد ایشان بیافتنہ علم. حر: مجاہدات ایشان تا بیافتند علوم. کر: جهد ایشان بیافتنہ علم.

۳ - ما، قل، حر، تا: در (اندر) آموختن جهد کردند بر راستی. یو، پا، کر: اندر آموخت (آموختن) جهد کردند بر راستی. ما، حر، تا: در آموختن. یو، قل، پا، کر: اندر آموختن.

۳، ۴ - ما، قل، حر: خدای (خدای عزوجل - خدا) آموزد. یو، پا، کر: خدای عزوجل آموزی. تا: خدا آموزی.

۴ - ما، یو، پا، کر: ان جهان (انجهان). قل، حر: ان جهانرا. تا: آخرت. ما، پا، کر، تا: مسلمانان. یو، قل، حر: مسلمانان را. ما، یو، قل، حر، تا: نه از بهر. پا، کر: نه از برای. ما: و ریاست و دنیا طلب کردن. یو: و ریاست را و دنیا کرد کردن را. قل، پا، کر: و ریاست و دنیا کرد کردن. حر: و ریاست و طلب دنیا کردن را. تا: و ریاست و طلب کردن دنیا که.

۵ - ما، تا: و برکت (و برکت) علم بوی (باو) رسد. یو، قل: یاود (یابد) و برکت علم بوی رسد. حر: بیابد و برکت علم بوی برسد و اگر جز این بود از علم ویرا برخوردار بود. پا، کر: بیابد و برکت علم بوی برسد. ما، یو: و علم دواست (دوست). قل، حر، پا، کر، تا: و علم دراست.

۶، ۵ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: علم شریعت است که بدرس کردن و جهد (پا، کر: و بجهد) کردن توان آموخت و هر کس که (قل، پا، کر: آموختن هر کسی که - حر: شاید آموخت و هر که - آموخت و هر کسکه). یو: علم شریعت که بجهد توان آموختن و بدرس کردن هر که.

۷ - ما، یو: بیغامبران بود علیہم السلام. قل: بیغامبران کردد. حر: بیغامبران بود. پا، کر، تا: بیغامبران کرد (تا: بود). ما، قل، حر، تا: که این. یو، پا، کر: و این. ما، تا: که در خبر آورده اند که. یو، پا، کر: که بخبر آورده اند که. قل: که بخبر روایت کرده اند از. حر: که.

۸ - ما، یو، پا، کر: صلی اللہ علیہ وسلم. قل: صلی اللہ علیہ کہ. حر، تا: علیہ السلام. ما، قل، تا: و در خبری (قل: و بخبری. تا: و در خبر) دیگر. یو، پا، کر: و بخبر دیگر. حر: و بخبری دیگر آمده است. - در نسخه یو: از، فکانمازار العلم ومن زار العلم، افتاده است.

زَارَ عَالِمًا، فَكَانَ مَا زَارَ الْعِلْمَ . وَمَنْ زَارَ الْعِلْمَ ، فَكَانَ مَا زَارَ اللَّهَ ، تَعَالَى . وَمَنْ زَارَ اللَّهَ ، حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ . « . و نیز روایت کرده اند از پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، که گفت : « إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ ، جَمَعَ اللَّهُ الْعُلَمَاءَ ، فَقَالَ عُلَمَائِي ! أَنَا لَمْ أَضِعْ عِلْمِي فِيكُمْ إِلَّا لِعِلْمِي بِكُمْ ، وَأَنَا لَمْ أَضِعْ عِلْمِي فِيكُمْ ، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَعْدِّبَكُمْ ، إِرْجِعُوا ، فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ . فَيَقُولُونَ ، نَحْنُ وَمُحِبُّونَا ، فَيَقُولُ ، أَنْتُمْ وَمُحِبُّوكُمْ . « . و اگر علم را هیچ فضل نیست : مگر آنک خداى تعالى، چون آدم را، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، عِلْمٌ كَرَامَةٌ كَرَّدَ بِي عِبَادَتِ ، وَمَلَائِكَةٌ رَاعِبَادَتِ كَرَامَتِ كَرَّدَ بِي عِلْمِ ، وَبِفَرْمُودِ تَا آدَمِ رَا ، عَلَيْهِ السَّلَامُ ، سُجُودَ كَرَدَنَد ، تَابِدَانَنَدُ كِه عَالِمِ نَا عَابِدٌ بِه تَرَا ز عَابِدِ نَا عَالِمِ . وَعِلْمِ آدَمِ بِه اَسْمَايِ چيزها بود، چندین فضل یافت، آن کس که علم او به شریعت بود، فضل او که داند؟ و اگر علم را هیچ فضل نیستی - مگر آنک سنگ پلید چون علم بیاموزد، صید او حلال می گردد.

۱ - ما، تا: الله تعالى. قل، حر، پا، کر: الله. ما، قل، حر، تا: الله على. پا، کر: الله تعالى على.

۲ - ما، تا: روایت کرده اند. قل، پا، کر: روایت آورده اند. حر: بروایتی آورده اند. ما، قل، پا، کر: صلی الله علیه وسلم که گفت. حر: علیه السلام. تا: علیه السلام که گفت.

۳ - ما، قل: فقال علمای. حر: قال علمائی. پا، کر، تا: فقال علمائی. ما، قل، حر، پا، کر: لعلمی بکم. تا: بعلمی بکم.

۴ - ما، قل، پا، کر، تا: وانا ارید. حر: وانی ارید. ما، قل، حر، پا، تا: ارجعوا. کر: ارجو.

۵، ۴ - ما، تا: نحن و محبونا فيقول انتم و محبوكم (در حاشیه ما و تا: و محبو - محبو - محبكم). قل، حر: نحن و محبونا فيقول انتم و محبوكم و محبو (و محبو) محبكم. پا: نحن محبويا فيقول انتم و محبوكم. کر: نحن محبونا فيقول انتم و محبوكم.

۵ - ما: واکر علم را هیچ فضل نیست. قل، حر: واکر علم را هیچ فضل نیستی. پا، کر: واکر هیچ فضلی نیستی علم را. تا: واکر علم را هیچ شرفی و فضلی نیست. ما: مکرانک خداى تعالى چون آدم را. قل، حر، پا، کر: مکرانک (مکرانکه) خداوند عزوجل چون آدم را. تا: مکرانکه چون خداى تعالى آدم را.

۶ - ما: صلی الله علیه وسلم علم. قل: صلوات الله علیه علم. حر، پا، کر، تا: علم. ما، حر، پا، کر، تا: عبادت. قل: صلوات الله علیهم عبادت.

۶، ۷ - ما: و بفرمود تا آدم را علیه السلام سجود کردند. قل، پا، کر: و بفرمود (فرمود) تا مر آدم را سجود کردند. حر: فرمود تا آدم را سجود کردند. تا: فرمود تا آدم را سجده کردند داند.

۷ - ما، تا: بدانند (بدانید) که عالم ناعابد بهتر از عابد ناعالم. قل، پا، کر: بدانند کی (که) عالم ناعابد به از عابد ناعالم. حر: بدانند که عالم بی عبادت به از عابد بی علم.

۸ - ما، قل، حر: باسماء (باسماء). پا، کر: که باسماء. تا: علیه السلام باسماء. ما، قل، پا، کر، تا: انکس که علم او (وی) بشریعت بود. حر: انکس وی علم شریعت داند. ما، تا: فضل او. قل، حر، پا، کر: فضل وی.

۹ - ما، حر، پا، کر: هیچ فضل. قل، تا: هیچ فضلی. ما، تا: مکرانک (مکرانکه) سکت بلید (پلید). قل: مکرانک سکی ببند. حر، پا، کر: مکرانک (مکرانکه) سکی پلید. ما: علم بیاموزد صید او حلال می گردد. قل: علم ←

و کُشتارِ او، چنانکه آن مؤمنِ موحِّدی گردد - خود بسنده استی. دین و دنیا را هر دو به علمِ توان یافتن. این محلّ کسی باشد، که چنان آموزد که مایاد کردیم. هر که غیر آن آموزد که مایاد کردیم، علمِ بر او وبال گردد، و نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ. قَوْلُهُ:

و خَلَصَتْ عَلَيْهَا مُعَامَلَاتُهُمْ، فَمِنْ حُجُومِ الْوَرَاثَةِ - خالص گشت بر آن علمِ معاملاتِ ایشان، تا بدادند مرایشان را علمِ وراثت.

یعنی، آن علم را که بیاموختند، به اخلاص کار بستند، تا علمِ سیر بیافتند. علمِ دراست ۶
علمِ ظاهر است، و علمِ وراثتِ علمِ باطن. هر که علمِ ظاهر بیاموزد و آن را به اخلاص کار نیندد،

← صید می آموزد و صید وی می حلال گردد. حر: علم صید بیاموزد صید وی حلال کرد. پا، کر: علم صید بیاموزد صید وی حلال میگرد. تا: علم صید بیاموزد صید او حلال میگرد.

۱ - ما: و کشتار او چنانکه ان مومن. قل، پا، کر: و کشتار وی همچون کشتار مومن. حر: و کشته وی همچون کشته مؤمن تا: و کشتار او چنانکه کشتار مؤمن. ما، حر، تا: خود بسنده استی. قل: خود بسندستی. پا، کر: ندارد. ما، قل، حر: و دنیا را. پا، کر، تا: و دنیا. ما، حر، پا، کر: توان یافتن. قل، تا: توان یافت.

۲ - ما: این محل کسی باشد که چنان آموزد که ما. قل، پا، کر: این محل انکسی باشد که چنان (پا: چنان) آموزد که. حر: این محل انکس را باشد که چنان آموزد که. تا: و این درجه کسی باشد که چنان آموزد که ما. ما، تا: هر که غیر آن آموزد که مایاد کردیم. قل، پا: هر که (هر که) غیر این را (غیر آن) آموزد که یاد کردیم. حر: و هر که غیر این آموزد. کر: علم هر که غیر آن آموزد که یاد کردیم.

۳ - ما، تا: علم برو وبال گردد. قل: علم بروی وبال گردد. حر: علم وی وبال گردد. پا، کر: علم وی بروی وبال. ما، قل، پا، کر، تا: و نعوذ (نعوذ) بالله من ذلك. حر: والله اعلم. ما، حر، پا، کر، تا: و خلصت (خلصت). قل: قوله و خلصت.

۴ - ما، حر: فنحوا علوم. قل، تا: فنالوا علوم. پا، کر: فنحوا علم. ما، قل، پا، کر، تا: خالص. حر: کفّت خالص. ما، قل، حر، تا: بران. پا، کر: بدان.

۵، ۴ - ما، قل، حر، پا، کر: معاملات ایشان. تا: معاملاتشان.

۵ - ما، حر: تا بدادند مر. قل، پا، کر: بدادند مر. تا: و بدادند.

۶ - ما، حر، تا: ان علم را که. قل، پا، کر: مران علم را کی (که). ما، قل، حر، تا: بیاموختند. پا، کر: بیاموختند و. ما، تا: بیافتند. قل، حر، پا، کر: یافتند. ما: علم دواست. قل، کر، تا: علم (تا: و علم) دراست. حر: علم وراثت علم دواست. پا: دراست.

۷ - ما، قل، تا: هر که (هر که) علم ظاهر بیاموزد و آنرا با اخلاص کار نیندد (تا: نه بندد) علم باطن نیابد و علم ظاهر برو (بروی) وبال گردد و هر که (هر که). حر: هر که علم دراست بیاموزد و آنرا کار بندد با اخلاص علم باطن ←

عِلْمِ بَاطِنِ نِيَابَدِ، وَعِلْمِ ظَاهِرِ بَرَاوِ وَبَالِ گَرْدَدِ. وَهَر كِ عِلْمِ ظَاهِرِ بِيَا مَوْزَدِ، وَآن رَا كَار بِنَدَدِ،
 عِلْمِ ظَاهِرِ حُجَّتِ او گَرْدَدِ، وَعِلْمِ بَاطِنِ عَطَا يَابَدِ، چُنَانَكِ دَر خَبَرِ آمَدَه اسْت: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلْمَ،
 ۳ وَرِثَهُ اللهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ». از بهر آنك، اگَر عَمَلِ نَبَايَسْتِي، از آسْمَانِ عِلْمِ نِيَا مَدِي، و پيغمبري
 نِيَا مَدِي. و پيغمبران رَا، عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، كه فرستادند، وَعِلْمِ كه از آسْمَانِ آمَدِ، از بهر
 عَمَلِ آمَدِ. هر كه عِلْمِ رَا كَار بَسْتِ، شُكْرِ نِعْمَتِ بَه جَايِ آوَرْدِ، وَ مُسْتَحَقُّ زِيَادَتِ كَشْتِ، وَ بَرَكَّتِ
 ۶ زِيَادَتِ دَر سِرِّ او پَدِيدِ آمَدِ، وَ هَر كه كَار نَبَسْتِ، آن نِعْمَتِ نِيْزِ بَرَاوِ زَوَالِ آمَدِ، وَ مُسْتَوْجِبِ عَذَابِ
 كَشْتِ. و اين مَعْنِي چُنَانِ اسْت كه خدای، تَعَالَى، كَفْت: «... لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ

← بِيَا بَدِ وَعِلْمِ ظَاهِرِ بَرَوِي وَبَالِ نَكْرَدَدِ وَ هَر كه. پا، كَر: هر كه عِلْمِ ظَاهِرِ بِيَا مَوْزَدِ وَا نِزَا بَا خِلَاصِ كَار بِنَدَدِ عِلْمِ بَاطِنِ بِيَا بَدِ
 وَعِلْمِ بَاطِنِ بَرَوِي وَبَالِ نَكْرَدَدِ وَ هَر كه.

- ۱ - ما، قل، حر، تا: علم ظاهر. پا، كَر: علم. ما، تا: وَا نِزَا كَار بِنَدَدِ. قل، پا، كَر: وَا نِزَا كَار بِنَدَدِ. حر: وَا نِزَا كَار بِنَدَدِ.
- ۲ - ما، تا: حجت (حجة) او. قل، حر، پا، كَر: حجت (حجة) وِي. ما، قل، پا، كَر، تا: عطا يابَدِ. حر: عطا يابَدِ.
 ما، قل: چنانك در خبر آمده است. حر، پا، كَر: چنانك (چنانكه) بَخِرِ آمده است. تا: چنانكه در خبر آمده است كه.
- ۲، ۳ - ما، قل، كَر، تا: بما علم ورثه الله. حر: بلا علم ورثه الله. پا: بما علم ورثه الله.
- ۳، ۴ - ما: و بيغمبري نيامدي و بيغمبران را عليهم الصلوة والسلام كه فرستادند. قل، پا، كَر: و بيامبر (و پيغمبر) نيامدي
 بيغمبران كه بایستند. حر: و بيغمبران نيامدند از بهر آنك بيغمبران كه بایستند. تا: و بيغمبران نيامدي پيغمبران كه
 فرستاده اند بایستند دانستيم كه علم بِيَا بَدِ.
- ۴ - ما، حر، پا، كَر، تا: اسمان آمد. قل: اسمان بِيَا مَدِ.

۶، ۷ - ما: هر كه علم رَا كَار بَسْتِ شُكْرِ نِعْمَتِ بَجَاءِ آوَرْدِ وَ مُسْتَحَقُّ زِيَادَتِ كَشْتِ وَ بَرَكَّةُ زِيَادَتِ دَر سِرِّ او بَدِيدِ اَمَدِ
 وَ هَر كه كَار نَبَسْتِ اَنْ نِعْمَتِ نِيْزِ بَرَوِي زَوَالِ اَمَدِ وَ مُسْتَوْجِبِ عَذَابِ كَشْتِ وَ اَيْنِ مَعْنِي چُنَانِ اسْت كه خدای تَعَالَى كَفْت. قل:
 هر كِي عَمَلِ رَا كَار نَبَسْتِ حَقِّ عِلْمِ رَا ضَايِعِ كَرْدِ وَعِلْمِ بَرَوِي حُجَّتِ كَشْتِ وَ بَكَارِ نَابَسْتِنِ كَفْرَانِ نِعْمَتِ آوَرْدِ اَنْ نِعْمَتِ
 بَرَوِي زَوَالِ اَمَدِ وَ مُسْتَوْجِبِ عَذَابِ كَشْتِ وَ هَر كِي مَرَعِلَمِ رَا كَار بَسْتِ شُكْرِ نِعْمَتِ بَجَاءِ آوَرْدِ مُسْتَحَقُّ زِيَادَتِ كَشْتِ وَ بَرَكَاتِ
 زِيَادَتِ اَنْدَرِ سِرِّ او بَدِيدِ اَمَدِ چُنَانِ كِ خدای عَزَّ وَجَلَّ كَفْت. حر: هر كه عِلْمِ رَا كَار بِنَدَدِ حَقِّ عِلْمِ ضَايِعِ كَرْدِه بَاشَدِ وَعِلْمِ
 بَرَوِي حُجَّتِ كَرْدِ وَ كَارِ نَابَسْتِنِ كَفْرَانِ نِعْمَتِ وَ چُونِ كَفْرَانِ آوَرْدِنِ اَنْ نِعْمَتِ بَرَوِي زَوَالِ اَمَدِ وَ مُسْتَوْجِبِ عَذَابِ كَشْتِ
 وَ هَر كِ عِلْمِ رَا كَار بَسْتِ شُكْرِ نِعْمَتِ بَجَاءِ آوَرْدِ وَ مُسْتَوْجِبِ زِيَادَتِ كَشْتِ وَ بَرَكَاتِ زِيَادَتِ دَر سِرِّ او بَدِيدِ اَمَدِ چُنَانِ كِ
 خدای عَزَّ وَجَلَّ كَفْت. پا، كَر: هر كه عِلْمِ رَا كَار بِنَدَدِ حَقِّ عِلْمِ ضَايِعِ كَرْدِ وَعِلْمِ بَرَوِي حُجَّتِ (حُجَّتِ) كَشْتِ وَ بَكَارِ نَابَسْتِنِ
 كَفْرَانِ نِعْمَتِ آوَرْدِ اَنْ نِعْمَتِ بَرَوِي زَوَالِ اَمَدِ وَ مُسْتَوْجِبِ عَقُوبَةِ (عَقُوبَتِ) كَشْتِ وَ هَر كه مَرَعِلَمِ (عِلْمِ رَا) كَار بَسْتِ شُكْرِ
 نِعْمَتِ بَجَاءِ (بَجَاءِ) آوَرْدِ مُسْتَحَقُّ زِيَادَتِ (زِيَادَةِ) كَشْتِ وَ بَرَكَاتِ وَ زِيَادَةِ اَنْدَرِ سِرِّ او بَدِيدِ اَمَدِ چُنَانِ كِ كَفْت. تا: وَ هَر كه عِلْمِ رَا
 كَار نَبَسْتِ حَقِّ عِلْمِ ضَايِعِ كَرْدِ وَعِلْمِ بَرَوِي حُجَّتِ كَشْتِ وَ هَر كه عِلْمِ رَا كَار بَسْتِ شُكْرِ نِعْمَتِ بَجَاءِ آوَرْدِ وَ مُسْتَحَقُّ زِيَادَتِ كَشْتِ
 وَ بَرَكَّتِ زِيَادَتِ دَر سِرِّ او پَدِيدِ اَمَدِ وَ هَر كه كَار نَه بَسْتِ اَنْ نِعْمَتِ نِيْزِ بَرَوِي زَوَالِ اَمَدِ وَ مُسْتَوْجِبِ عَذَابِ كَشْتِ ←

إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ. «دلیل این سُخَنُ آن است، که خدای، تعالی، گفت: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا،». مجاهده، ظاهر را است، وهدایت، باطن را. گفت: تو به ظاهر جهد کن، به باطن من خود راه نمایم. ودر اخبار روایت کرده اند: «فُضُولُ الْعِلْمِ، أَكْثَرُ ضَرَرًا مِنْ ۳ فُضُولِ أَلْمَالِ. «- عِلْمِ فِزُونِي، زِيَانُ بِيْش دَارِدُ اَز مَالِ فِزُونِي - اَز بَهْرِ اَنْكَ، مَالِ فِزُونِي، بَر تَوْ حُجَّتْ نَكْرَدَد، وَعِلْمِ فِزُونِي، بَر تَوْ حُجَّتْ كَر دَد. و نادان را بدان صعبی نگیرند، که دانارا گیرند، اَز بَهْرِ اَنْكَ، دَانَا رَهْرَج بَه دَانَش كُنْد، ثَوَابُ بِيْش تَر بُوْد، وَ چُون تَقْصِيْر كُنْد، عُقُوْبَتُ سَخْت تَر ۶ بُوْد. زِيْرَا كَه، عُقُوْبَاتُ بَر اَثْرِ مَثُوْبَاتِ اسْت. نَبِيْنِي، كَه چُون طَاعَتُ دَر مَاهِ رَمَضَانَ بَزْرَك تَر

← و این معنی چنان است که خدای گفت.

۷ - لئن شكرتم... آیه ۷، سوره ۱۴ (سوره ابراهیم). واذ تاذن ربکم لئن شكرتم لازیدنکم ولئن كفرتم ان عذابی لشدید.

۱ - ما: که خدای تعالی. قل، حر، پا، کر: که خدای عز وجل. تا: که خدای.

۱، ۲ - والذین... آیه ۹۶، سوره ۲۹ (سوره العنکبوت). والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین.

۲ - ما، حر: مجاهده (و مجاهده) ظاهر را است (راست) و هدایت. قل، پا، کر: مجاهدت (و مجاهده) مر ظاهر راست و هدایت (و هدایه). تا: مجاهدت ظاهر راست و هدایت. ما، قل، حر، پا، کر: گفت تو. تا: میکوید که.

۳ - ما: بیاطن من خود راه. قل: تا بیاطن من خود راه. حر: تا من بیاطن خود را. پا، کر: من خود راه. تا: که من خود بیاطن راه. ما، تا: و در اخبار روایت کرده اند که (کرده اند). قل: و بجزبها روایت آورده اند. حر: و باخبار آمده است که. پا، کر: بجزبها روایه (روایت) آورده اند. ما: اکثر ضراً (نسخه بدل: اکثر ضرا را). قل، حر، پا، کر، تا: اکثر ضراً.

۴ - ما، قل، تا: زیان بیش دارد از (که). حر: بیشتر زیان دارد از. پا: زیان بیشتر از. کر: زیان بیشتر دارد از. ما، حر، کر، تا: مال فزونی. قل: مال افزونی. پا: فزونی.

۵ - ما، قل، پا، کر، تا: و علم فزونی بر توحجت کرد و نادان را (مر نادان را - مر نادانرا). حر: و جاهلانرا. ما، قل، حر: بدان (حر: بدان) صعبی. پا، کر: بدان معنی (بدان معنی). تا: بآن صعبی. ما، تا: که دانارا. قل: که مر دانارا. حر: که دانانا آن را. پا، کر: که مر دانایانرا.

۶ - ما، تا: دانارا هرج (هرچه). قل: دانا هرج. حر: هرچه. پا، کر: دانا هرچه. ما، تا: بیشتر بود. قل، پا، کر: بیشتر یابد. حر: بیش یابد و.

۶، ۷ - ما، پا، کر، تا: سخت تر بود (یابد) زیرا که. قل: سخت تر باشد زیرا که. حر: سخت تر یابد از بهر آنکه.

۷ - ما: بر اثر مَثُوْبَاتِ اسْت. قل: بر اثر مَثُوْبَاتِ اسْت. حر: برابر مَثُوْبَاتِ آید. پا، کر، تا: برابر مَثُوْبَاتِ اسْت (مَثُوْبَاتِ اسْت). ما، حر، تا: در ماه. قل، پا، کر: اندر ماه.

آمد، مَعْصِيَتٍ نِيْزِهِمْ بُزْرُكٌ تَرَامِدٌ. وَنَبِيْنِي، که چون زنانِ پیغمبر را، عَلَيْهِ السَّلَام، به طاعتِ ثوابِ بیش تر آمد، به مَعْصِيَتِ عِقَابِ سَخْتِ تَرَامِدٍ. چنانکه خدای، تَعَالَى، گفت: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِيْنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ»، عَذَابِ ایشان را، دوچندانِ دیگرانِ آمد، اگر فاحشه کنند. از بهر آنکه، به طاعتِ ایشان را ثوابِ هم چنین آمد. چنانکه خدای، تَعَالَى، گفت: «وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ»، پس، عالمِ چون به علمِ کار کند، بر خَلْقِ حُجَّتِ گردد. و چون به علمِ کار نکند، علمِ بر او حُجَّتِ گردد. چند فرقی است میانِ آنکه او حُجَّتِ باشد بر دیگران، و میانِ آنکه حُجَّتِ بود بروی. و از این معنی بود که در خبر آمد: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا زَلَّ، هَلَكَ بِزَلَّتِهِ الْعَالِمُ». —

۱ — ما، قل، پا، کر، تا: بزرگتر آمد (آمد) معصیت نیز هم (نیز) بزرگتر آمد. حر: بزرگ آمد ثواب نیز هم بزرگ آمد و معصیت نیز بزرگتر است. ما، حر، پا، کر، تا: و نبینی (و نه بینی). قل: نبینی. ما، حر: علیه السلام (السلام). قل، پا، کر: صلی الله علیه و سلم (علیه و سلم) و رضی عنهن. تا: علیه السلام و علیهن الرضوان. ما، قل، پا، کر، تا: بطاعت. حر: بر طاعت.

۲ — ما، پا، کر، تا: بمعصیت عقاب سخت تر آمد (پا: آمد). قل: بمعصیت هم عقاب بیشتر آمد. حر: و سخت تر. ما، پا، کر: چنانکه (چنانکه) خدای تعالی (خدایتعالی). قل، حر: چنانکه خدای عزوجل. تا: چنانکه خدای.

۳، ۲ — یا نساء... آیه ۳۰، سوره ۳۳ (سوره الاحزاب). یا نساء النبی من یات منکن بفاحشه مبینه یضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذلک علی الله یسیرا. ما، حر، پا، کر، تا: یضاعف لها العذاب ضعفین. قل: الایه.

۳، ۴، ۵ — ما: ایشان را دوچندان دیگران آمد اگر فاحشه کند از بهر آنکه طاعت ایشان را ثواب همچنین آمد چنانکه خدای تعالی گفت. قل: ایشان دوچندان دیگران آمد اگر فاحشه کنند از بهر آنکه بطاعت ثواب همچنین آمد چنانکه خدای عزوجل گفت. حر: ایشان دوچند دیگر آن آمد اگر فاحشه کنند از بهر آنکه بطاعت ثواب همچنین آمد چنانکه خدای عزوجل گفت. پا، کر: ایشان را دوچندان دیگر آمد که فاحشه کنند از بهر آنکه بطاعت ثواب همچنین آمد چنانکه خدای گفت عزوجل. تا: ایشان دوچندان دوچندان آید که آن دیگران اگر فاحشه کنند از بهر آنکه ایشان را بطاعت ثواب دوچندان است (نسخه بدل: همچنین آمد) چنانکه خدای میگوید.

۵ — و من یقنت... آیه ۳۱، سوره ۳۳ (سوره الاحزاب). و من یقنت منکن لله ورسوله و تعمله صالحا نؤتیها اجرها مرتین و اعتدنا لها رزقا کریمًا.

۶ — ما، حر، پا، کر: بس عالم چون بعلم. قل: بس عالم اگر بعلم. تا: و چون عالم بعلم.

۷ — ما، تا: علم برو. قل، حر: علم بروی. پا، کر: بروی. ما، قل، پا، کر: جند (چند) فرقت (فرق است). حر: جند فرق باشد. تا: بنکر که چند فرق است. ما، تا: او حجت. قل، حر: وی حجت. پا، کر: خود حجت.

۸ — ما: حجت بود بروی. قل، پا، کر: حجت بروی آید (آید - آمد). حر: حجت بروی باشد. تا: برو حجت بود. ما: و ازین معنی بود که در خبر آمد. قل: و ازین در خبر آمد. حر: و این بخبر آمده است. پا، کر: و اندرین معنی —

وَسَارُوا إِلَى اللَّهِ - بَرَفْتَنَدُ سَوِي خُدَاي، تَعَالَىٰ.

واین رفتن نه به اقدام باشد. که رفتن به اقدام سَوِي کسی باشد که او در مکان باشد، یاقرب او به ملازقت باشد و بعد او به مسافت، و حق، تَعَالَىٰ، از این صفات پاك است. پس رفتن^۳ سَوِي او به اقدام نباشد، لکن به سِرِّ باشد. و آن چنان است، که ابراهیم خلیل، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام، گفت: «... إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّهْدِينِ. » «من سَوِي خُدَايِ خویش خواهم رفتن، به ظاهر به خدمت، اورا پَرَسْتَم و غیر اورا نپَرَسْتَم، و به دلِّ مَحَبَّتِ اورا خواهم و غیر اورا نخواهم، و به سِرِّ^۶ به مُشَاهَدَت، اورا بینم و غیر اورا نبینم. شاید که رفتن به سَوِي خُدَاي، تَعَالَىٰ، بدین معنی بود.

← ۸ - ما، حر، پا، کر، تا: بتملق (و بتملق) مشغول کردند (شوند). قل: بتمقل مشغول باشند. ما: از حق تعالی بدین معنی بود که یاد کردیم قوله. قل: از حق عز وجل برین باشد که یاد کردیم قوله. حر، تا: از حق باین معنی باشد (بود) که یاد کردیم. پا، کر: از حق جل و عز بدین معنی (بدین معنی) باشد که یاد کردیم.

۱ - ما، قل: برفتنند. حر: کفت برفتنند. پا، کر: و رفتند. تا: تعالی برفتندی. ما، تا: خدای تعالی. قل، حر، پا، کر: خدای (خدا) عز وجل.

۲ - ما، حر، پا، کر، تا: نه با اقدام باشد که (باشد). قل: نبا قدم باشد که. ما، تا: که اودر. قل، حر، پا، کر: که وی اندر (در).

۳ - ما، تا: یاقرب او. قل، حر، پا، کر: یاقرب وی. ما، حر، کر: باشد و بعد او (وی) بمسافت و حق تعالی (جل و عز). قل، پا: باشد و بعد وی بمسافت باشد و حق عز وجل. تا: و بعد او بمسافت و حق سبحانه. ما: صفات باکست. قل، پا، کر، تا: صفت باکست (پاك است). حر: صفت باکیست و ازین معانی منزّه.

۴ - ما، تا: سَوِي او. قل، حر، پا، کر: سَوِي (سوی) وی. ما، کر: لکن بسر (بسر). قل، حر: ولیکن (ولکن) بسر. پا، تا: بسر (به سر). ما: و ان جنانست که ابرهیم. قل، پا، کر: و این جنان است (چنانست) کی ابرهیم (که ابراهیم). حر: و آنجنانست که. تا: همچنین است که ابراهیم.

۴، ۵ - ما: علیه الصلوة والسلام کفت. قل: علیه السلام کفت. حر: علیه السلام. پا، کر: کفت علیه السلام. تا: صلوات الله علیه کفت.

۵ - انی ذاهب... آیه ۹۹، سوره ۳۷ (سورة الصافات). و قال انی ذاهب الی ربی سیهدین. - ما، حر، پا، کر، تا: الی ربی سیهدین. قل: الی ربی. ما: من سَوِي خُدَاي. قل، حر، پا، کر: من سَوِي (حر: سَوِي) خداوند. تا: من بحضرت خُدَاي.

۶ - ما: بخدومه اورا برستم و غیر اورا نپرستم. قل: بخدمت ورا برستم و غیر ورا نپرستم. حر: بخدمت اورا برستم و غیر ورا نپرستم و بزبان ثنا اورا بستایم و غیر اورا نستایم. پا، کر: اورا بخدمت پرستم و غیر اورا نپرستم و بزبان بشنای (به شنای) او کشایم و غیر اورا نستایم. تا: بخدمت اورا پرستم و غیر اورا نه پرستم و بزبان کویا اورا ستایم و غیر اورا نه ستایم. ما، حر، کر، تا: محبت اورا خواهم و غیر اورا. قل، پا: محبت ورا خواهم (اورا هم) و غیر ورا.

۷ - ما، حر، پا، کر، تا: بمشاهدت (مشاهدت) بمشاهده همه - و بمشاهده همه - بمشاهدات (اورا بینم و غیر (وجز) ←

و شاید که رفتن به سوی خدای، تعالی، به معنی دیگر باشد، و آن آن است: که هر چه بینند با آن چیز نیارامند، و از آن چیز بگریزند، و نظاره صُنْعِ او کنند، و هر چه ایشان را از حق، تعالی، بخواهد بریدن، با آن چیز نیارامند، چنانکه خدای، تعالی، گفت: «فَرِّوْا إِلَى اللَّهِ»،^۳ و شاید که معنی این آن باشد: که نظاره صُنْعِ او کنند، و چون از صُنْعِ او بگذرند، نظاره صفات او کنند، باز از صفات بگذرند، و نظاره ذات کنند، فعلی بینند بی غایت، و صفاتی بینند بی نهایت، و ذاتی بینند بی مثل و بی شبهه، و این چنان است، که مُصْطَفَى، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ»،^۶ «أَوَّلُ نِظَارَةٍ فِعْلٌ كَرَدٌ»، باز گفت: «... وَأَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ»،^۷ «از نظاره فعل به نظاره صفات رفت»، باز گفت: «... وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ»،^۸ «از نظاره صفت به نظاره ذات رفت»، باز گفت: «... لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ»،^۹ «خویشتر را از صفات

← اورا. قل: ورا بینم و غیر ورا. • ما، قل، حر: شاید. پا، کر: و شاید. تا: و روا باشد. • ما: بسوی خدای تعالی بدین معنی بود. قل، پا، کر: سوی خدای (بسوی خداوند) عز و جل بمعنی دیگر بود. حر: سوی خداوند تم بدین معنی باشد. تا: بخدای باین معنی بود.

- ۱ — ما، قل: و شاید که رفتن بسوی خدای تعالی بمعنی دیگر باشد. حر: و نیز شاید که بهتر ازین باشد. تا: و روا باشد که رفتن بخدای بمعنی دیگر باشد. پا، کر: ندارد.
- ۲ — ما، حر، پا، کر: با آن چیز. قل: با آن چیز. تا: با آن. • ما، تا: و از آن چیز. قل: چه از آن چیز. حر: چه از آن. پا، کر: که از آن چیز. • ما، پا، کر، تا: و نظاره صُنْعِ (پا، کر: صانع). قل، حر: نظاره صُنْعِ.
- ۲، ۳ — ما: از حق تعالی. قل: از حق عز و جل. حر، پا، کر، تا: از حق.
- ۳ — ما، قل، حر، پا، کر: با آن چیز نیارامند. تا: با آن چیز نیارامد. • ما: خدای تعالی گفت. قل، حر، پا، کر، تا: خدای عز و جل گفت (تا: میگوید). • فَرِّوْا... آیه ۵۰، سوره ۵۱ (سوره الذاریات). فَرِّوْا إِلَى اللَّهِ اِنِّی لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِیْنٌ.
- ۴ — ما، قل، پا، کر: و شاید که (کی) معنی این. حر: و شاید که معنی این سخن. تا: و روا باشد که معنی این. • ما، قل، تا: صُنْعِ او. حر، پا، کر: صُنْعِ او. • ما، تا: و چون از صُنْعِ او بگذرند نظاره صفات او. قل، حر: باز از صُنْعِ او بگذرند نظاره (و نظاره) صفات وی. پا، کر: باز از آن صُنْعِ او بگذرند صفات (نظاره صفات) وی.
- ۵ — ما، قل، حر، پا، کر: باز از صفات. تا: و چون از صفات وی. • ما: و صفاتی. قل، پا، کر: صفات. حر، تا: صفاتی.
- ۶ — ما: و ذاتی. قل، پا، کر: ذات. حر، تا: ذاتی. • ما، قل، تا: بی مثل و بی شبهه. حر: بی مثل و بی شکل و بی شبهه و بی کیف. پا، کر: بی مثل (بی مثل) بی شکل. • ما، پا، کر، تا: صلی الله علیه وسلم. قل، حر: علیه السلام.
- ۷ — ما، پا، کر: باز گفت اعوذ برضاک. قل، حر: باز گفت و اعوذ برضاک. تا: پس گفت اعوذ برضاک.
- ۸ — ما، قل، حر، پا، کر: باز گفت اعوذ بک. تا: پس گفت اعوذ بک.
- ۸، ۹ — ما، تا: از نظاره (نظاره) صفت. قل، پا، کر: از صفت. حر: از نظاره صفات.

خویش مُجَرَّد کرد، باز گفت: «... أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ.»، فردا نیتِ او یاد کرد. اول^۱ مقامِ استدلال است، دیگر مقامِ افتقار است، سه دیگر مقامِ مشاهده است، چهارم مقامِ حیرت است، پنجم مقامِ فنا. اینک رفتنِ سویِ خدایِ چنین باشد. قَوْلُهُ: ^۳ وَأَعْرَضُوا عَمَّا سِوَى اللَّهِ - وروی بگردانیدند از جز خدای، تعالی.

معنی این آن است: که با هر چه مشغول گشتند جز حق، به تر از آن چیز از ایشان فایت گشت، و آن حق است، عَزَّوَجَلَّ. و از بیمِ فراقِ حق به هیچ چیز نگه نیارند کرد، ترسند که با آن چیز بمانند و نیز به حق راه نیابند. تایکی را از بزرگان پرسیدند، كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ؟

← ۹ - ما، قل، حر، پا، کر: باز گفت لاحصی. تا: پس گفت لاحصی.

۹ و سطر اول این صفحه - ما، قل، پا: خویشان را از صفات خویش مجرد کرد. حر: خویشان از صفات خویش محو کرد. کر: خویشان را مجرد کرد. تا: خود را از صفات خویش مجرد کردانید.

۱ - ما، قل، حر، کر: باز گفت انت کما اثنت علیک. تا: پس گفت انت کما اثنت. ما: فردانیت او. قل، حر، پا، کر، تا: فردانیت (فردانیه) ورا (ویرا - اورا).

۲ - ما، قل، پا، کر: دیگر (قل: و دیگر) مقام افتقار است (افتقار است). حر: دوم مقام افتقار. تا: دوم مقام افتقار است. ما: سدیکر مقام مشاهده است. قل: و سه دیگر مقام مشاهده است. حر: سوم مقام مشاهده. پا، کر: سیوم مقام مشاهده است. تا: سیوم مقام مشاهده است. ما، حر، پا، کر، تا: چهارم. قل: و چهارم.

۳ - ما، تا: بنجم مقام فنا. قل، حر: و بنجم (بنجم) مقام فناست. پا، کر: پنجم مقام اثنا (ثنا). ما، قل، پا، کر، تا: اینک. حر: این. ما، تا: خدای. قل، پا، کر: حق عزوجل. حر: خدای عزوجل. ما: قوله و اعرضوا عما. قل، کر: قوله و اعرضوا عما. حر: و اعرضوا عما. پا: و قوله اعرضوا عما. تا: و اعرضوا عن ما.

۴ - ما، پا، کر: روی بگردانیدند از جز خدای تعالی (عزوجل). قل: و روی بگردانیدند از جز خدای عزوجل. حر: گفت روی بگردانیدند از آنک که جز خداست عزوجل. تا: و روی بگردانیدند از آنچه جز خدای است.

۵ - ما، قل، کر: معنی این. حر، تا: معنی این سخن. پا: معنی. ما، قل، حر، پا، کر: که با هر چه مشغول گشتند جز حق. تا: که با هر چیز که بیار امیدن جز حق.

۶، ۵ - ما، حر، پا، کر، تا: بهتر (به) از آن چیز از ایشان فایت (تا: فوت) کشت (شد). قل: به از آن چیز فایته کشت.

۶ - ما، قل، حر: عزوجل. پا، کر: جل و عز. تا: عزاسمه.

۷، ۶ - ما: و از بیم فراق حق بهیچ چیز نگه نیارند کرد ترسند که با آن چیز بمانند و نیز بحق راه نیابند. قل: از بیم فوات حق نیارند بهیچیز نگاه کردن بترسند که با آن چیز بمانیم پس بحق عزوجل راه نیابیم. حر: از بیم فوات حق با چیزی صحبت نیارستند کردن و بهیچ چیزی نظاره نکردند ترسند که نباید که اگر ما با آن چیز بمانیم بحق نرسیم. پا، کر: که از بیم فوات حق نیارند بهیچ چیز نگاه کردن بترسند (بترسیدند) که نباید که با آن چیز بمانیم پیش حق راه نیابیم. تا: و از فوات حق بهیچ چیز نگاه نیارند کرد و ترسند که با آن چیز بمانند و نیز بحق راه نیابند. ←

قَالَ عَطْفَتَيْنِ وَقَدْ وَصَلْتَ - گفتند راه به خدا چگونه باید بُرد؟ گفت دوبار برگرد و به خدای رسیدی - يك بار از دنیا برگرد، و دیگر از عقبی، که دنیا و عقبی هر دو نصیب نفس اند. نفس ۳ پرستان را با حق، تعالی، صحبت نبود، نبینی که حق، تعالی، در صفت مصطفی، علیه السلام، چنین یاد کرد: « مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ . » گفتند: مَا زَاغَ فِي الدُّنْيَا، وَمَا طَغَىٰ فِي الْعُقْبَىٰ . اگر چشم از دنیا نخواهانیدی، پیش از مرگ به عقبی نرسیدی، و اگر چشم از عقبی نخواهانیدی، ۶ به قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ نرسیدی. از همه اعراض کرد، تا همه بیافت. هرک به غیر حق اقبال کند، حق را برهاند، و آنک به وی اقبال کرده است با وی نماند. و هرک از غیر حق اعراض کند و به حق اقبال کند، با حق بماند، و آنچه از او اعراض کرد به خیر مر او را مُسَخَّرٌ گردد. و هرک به مُلْکٌ مشغول

← ۷ - ما، قل، پا، کر، تا: تا یکی را. حر: تا یکی. ما، قل، پا، کر، تا: کیف الطريق الى الله (الله تعالی). حر: این الطريق الى الحق.

۱ - ما، تا: قال عطفتين. قل: قال اعطف عطفين. حر، پا، کر: فقال (قال) خطوتين. ما، حر: بخدا چگونه باید برد. قل، پا، کر: بخدای (بخدا) چگونه (چگونه) باید بردن. تا: چگونه باید بردند. ما، قل، حر: دوبار برگرد. پا، کر: دو کام بردار. تا: دوبار کام برگرد.

۲، ۱ - ما، قل، پا، کر، تا: و بخدای رسیدی. حر: و رسیدی.

۲ - ما، تا: يك بار. قل: یکی بار. حر، پا: یکی. کر: ندارد. ما، قل، حر، تا: برگرد. پا، کر: برگرد. ما، قل، حر: و دیگر. پا، کر: و یکی (یکی). تا: و یکبار. ما، حر، تا: که دنیا. قل، پا، کر: دنیا. ما، قل، حر، تا: هر دو نصیب نفس اند (حر: نفس است). پا، کر: نصیب نفس باشد (آمد).

۲، ۳ - ما، تا: نفس (و نفس) پرستان را با حق تعالی (باخدای) صحبت نبود. قل، حر، پا: و نفس (نفس) پرستان را با حق عزوجل (با حق) صحبت نباشد. کر: نفس پرستان را صحبت با حق نباشد.

۳ - ما: که حق تعالی در. قل، حر، پا، کر: که حق عزوجل (جل وعز) در (اندر). تا: که حق در.

۳، ۴ - ما، قل، تا: مصطفی علیه السلام (علیه السلام) جنین (چنین). حر: مصطفی. پا، کر: مصطفی صلی الله علیه وسلم چنین. ۴ - ما زَاغَ... آیه ۱۷، سوره ۵۳ (سوره النجم).

۵، ۶ - ما: اگر چشم از دنیا برهم نهادهی بقاب قوسین او ادنی. قل، حر، پا، کر: اگر چشم (چشم) از دنیا نخواهانیدی (پا: نخواهانیدی) بیش از مرکز عقبی نرسیدی (نرسیدی) و اگر چشم (چشم) از عقبی نخواهانیدی (حر: نخواهانیدی) بیش از مرکز - پا: نخواهانیدی) بقاب قوسین او ادنی (حر: بقاب قوسین).

۶ - ما، حر، پا، کر، تا: هرک (هر که - و هر که) بغیر حق. قل: هرکی بغیر حق عزوجل.

۷ - ما، قل: حق را برهاند. حر، تا: حق (حق را) بگذارد. پا، کر: حق رایله کرد از حق بازماند. ما: و آنک بوی اقبال کرد دست باوی نماند. قل، حر، پا، کر، تا: و آنچه (و آنکه) بدو (بوی - برو) اقبال کرده است با او (باوی - باو) نماند (بماند). ←

گردد، مَلِك را برهاند، وهرک به مَلِك مشغول گردد، چون مَلِك او را گشت، مُلْك خود او را گردد. قَوْلُهُ:

۳ خَرَقَ الْحُجْبَ اَنْوَارُهُمْ - بدرانید حجابها را نورهای ایشان.
 شاید که معنی این آن باشد، که هرچ ایشان را از حقّ، تعالی، حجاب کند، آنرا از پیش
 سِر برداشته باشند، تانور سِر ایشان جز به حقّ ننگردد. و حجابها چهار است: دُنیا، و نَفْس،
 و خَلْق، و شیطان. دُنیا حجابِ عَقْبِی است، هرک با دُنیا بیارامد عَقْبِی را برهاند. و خَلْق، حجابِ ۶
 طاعت است، هرک به ریای خَلْق مشغول گردد طاعت را برهاند. و شیطان، حجابِ دین است، هرک
 موافقتِ شیطان کند دین را برهاند. و نَفْس، حجابِ حقّ است، هرک به هوایِ نَفْس رَوَد

← ۸ - - ما، حر، پا: اقبال کند با حق. قل: اقبال کند با حق عزوجل. کر: اقبال کند بحق. تا: اقبال با حق. ما: وانج از و اعراض کرد. قل، حر، پا، کر: وانجه از وی اعراض کرد. تا: و آنچه از و اعراض کند. ما: بخیر او مسخر کرد. قل: بخیر مرو را مسخر کرد. حر: آن چیز ویرا باشد و مسخروی گردد. پا، کر: بجز (همه چیز) و را مسخر کرد. تا: او را مسخر کرد.

۸ وسطراول این صفحه - ما، تا: وهرک (وهرکه) بملک مشغول گردد ملک را برهاند (بگذارد). قل: وهرکی مشغول شود ملک برهاند. حر: هرکی به ملک مشغول گشت مَلِک برهاند. پا، کر: هرکه بملک مشغول گردد ملک یله کرد.

۲، ۱ - ما، تا: مشغول گردد چون ملک او را کشت ملک خود او را گردد قوله (او را گردد). قل: مشغول گردد حق مَلِک و را کشت خود ملک و را گردد قوله. حر: بملک مشغول چون ملک ویراست ملک خود او را است. پا، کر: مشغول گردد چون ملک و را کشت خود ملک و را گردد.

۳ - ما، قل، حر، پا، تا: خرق الحجب. کر: خرق الحجب. ما: بدرانید حجابها نورها ایشانرا. قل، پا، کر: بدرانید مر حجابها را نورها (نورها) ایشان. حر، تا: کفت بدرانید حجابها را انوار (نورهای) ایشان.

۴ - ما، پا، کر: شاید که معنی این. قل، حر: شاید کی (که) معنی. تا: چون روا باشد که معنی این. ما، حر، پا، کر، تا: ایشانرا (مرا ایشانرا) از حق تعالی (از حق - از حق سبحانه) حجاب کند. قل: مرا ایشانرا از حق عزوجل باز دارد. ما، قل، حر، تا: انرا. پا، کر: آن.

۵ - ما، قل، حر، پا، کر: برداشته باشند. تا: برداشته باشد. ما، تا: و حجابها چهارست (چهار است) قل، حر، پا، کر: و حجابها (که حجابها) چهارند (چهار اند). در حاشیه نسخه کر: حجابها چهار اند.

۶ - ما: بیارامد عَقْبِی را برهاند. قل، حر: بیارامد عَقْبِی برهاند. پا، کر: بیارامد عَقْبِی را یله کرد. تا: بیارامد عَقْبِی را بگذارد.

۷ - ما، حر، پا، کر، تا: طاعتست (طاعت است). قل: طاعت اند. ما، قل، تا: هرک بریا (هرکی بریای - هرکه بریای) خلق. حر، پا، کر: هر که بخلق (باخلق). ما: طاعت را برهاند. قل، حر: طاعت برهاند. پا، کر: طاعت را یله کرد. تا: طاعت را بگذارد.

خدای را برهاند، چنانک خدای، تعالی، گفت: «أَفْرَعَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»، و آن کس که بر هوایِ نفسِ خویش رفت، گفت: هوایِ خویش را خدایِ خویش گرفته است. تا این چهار
 ۳ حجاب از پیشِ دل برنخیزد، نورِ معرفت در دل راه نیابد.

و شاید که معنی این آن باشد، که نورِ سرِّ ایشان از حجابِ هایِ عرش در گذشته است، از بهر آنک، عارفِ امروز به سرِّ همان بیند که فردا به معاینه خواهد دیدن. و اگر عارفان را به قیامت
 ۶ به نظاره حُجُب مشغول کنند، طاقت ندارند، و امروز نیز اگر دلِ ایشان را به جُز حَقِّ، تعالی، مشغول گردانند، طاقت ندارند و فریاد بر آرند. از بایزیدِ بسطامی، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ، حکایت

← ۷، ۸ — ما، قل، حر، تا: و شیطان حجاب دینست (دین است) هرک (هر که) موافقت شیطان کند دین را (دین) برهاند (بگذارد). پا، کر: ندارد.

۸ — ما، قل، پا، کر: حقست (حق است). حر: خدایست. در نسخه: تا: از، و نفس، تا، چنانک، نیامده است.

۱ — ما: خدایا برهاند. قل: خدای تعالی برهاند. حر: خدایا برهاند. پا، کر: حق را یله کرد. ما، قل، پا: چنانک خدای تعالی (خدای) گفت. حر: که خدای عزوجل گفت. کر: چنانکه گفت خدای عزوجل. تا: چنانکه خدای میگوید. آیه ۲۳، سوره ۴۵ (سوره الجاثیه). افرعیت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فن یهدیه من بعد الله افلاتن کرون.

۱، ۲ — ما، تا: وانکس (آنکس) که بر هوایِ نفسِ خویش رفت گفت (گفت او). قل: انکسی که بر هوایِ نفسِ خویش رفت گفت وی. پا، کر: انکسی که بهوایِ نفسِ خویش رفت وی.

۲ — ما، قل، حر، تا: خدایِ خویش گرفته است (گرفت است). پا: بخدائی گرفتست. کر: بخدائی گرفتست شیطان حجاب دین است هر که موافقت شیطان کند دین یله کرد. ما، تا: تا این (و تا این) چهار. قل، حر، پا، کر: تا این هر چهار (چهار).
 ۳ — ما، حر، تا: در دل. قل، پا، کر: اندر دل.

۴ — ما، قل، حر، پا، کر: و شاید. تا: و روا باشد. ما، پا، کر، تا: این ان باشد (بود). قل، حر: ان بود (آن بود). ما، حر، تا: در گذشته است. قل: اندر گذشته است. پا، کر: اندر گذشتست.

۵ — ما، حر، پا، کر، تا: بسر (بسر). قل: سر. ما، قل، پا، کر، تا: بمعاینه (معاینه) خواهد دیدن. حر: معاینه خواهد دید. ما، قل، حر، تا: عارفانرا (عارفان را). پا، کر: مر عارفانرا.

۶ — ما، قل، کر، تا: بنظاره (بنظاره) حجب مشغول کنند (کنند). حر: بنظاره بهشت مشغول کنند. پا: بنظاره حجب مشغول گردانند. ما، تا: و امروز. قل، حر: امروز. پا، کر: و فریاد سازند امروز. ما، قل، پا، کر، تا: دل ایشانرا (ایشان را). حر: دلرا.

۶، ۷ — ما، قل: حق تعالی مشغول گردانند. حر، کر، تا: حق (حق تعالی) مشغول گردانند. پا: حق مشغول کنند.

۷ — ما، حر، تا: و فریاد برارند از بایزید (از ابویزید). قل، پا، کر: و فریاد سازند از بویزید (از ابویزید). ما: قدس الله روحه العزیز حکایت. قل: رحمه الله حکایت. حر: حکایت. پا، کر، تا: رحمه الله علیه حکایت.

آورده‌اند، که او گفت: اگر حق، تعالی، مرا در بهشت طرفه‌العینی از دیدار خود محبوب کند، چندان فریاد کنم و بنالم، که دوزخیان را بر من رحم آید.

و جمله سخن در حجاب آن است، که هر چه بنده را از حق مشغول گرداند حجاب است،^۳ و هر چه به حق رساند حجاب نیست. و نور معرفت قوی‌ترین همه نورها است، هر چیزی که خواهد که عارف را از حق محبوب کند، نور معرفت آن را بسوزاند و بگذرد. و اگر نور معرفت در سر پنهان نیستی و آشکاراستی، زمین و آسمان با او طاقت ندارند. **قوله:**

وَجَالَتْ حَوْلَ الْعَرْشِ أَسْرَارُهُمْ - جَوْلَانِ مِی كُنْدَ وِی كَرْدَدِ كَرْدِ عَرْشِ سِرِّهَائِ ایشان .
و عرش، قبله دل‌ها است در آسمان، چنانکه کعبه، قبله تن‌ها است در زمین. تن به خدمت قصد کعبه کند و مراد نه کعبه، بل که خداوند کعبه. دل به قربت قصد عرش کند و مراد^۹

۱ - ما، تا: که او گفت (که گفت) اگر حق تعالی مرا در. قل، حر، پا، کر: کی (که) اگر حق عزوجل مرا اندر.

۱، ۲ - ما، پا، کر، تا: از دیدار خود (خویش) محبوب کند جندان (جندانی). قل، حر: از دیدار خویش (از دیدار) محبوب گرداند جندانی.

۲ - ما، قل، حر، تا: که (کی) دوزخیان را بر من رحم آید (رحمت آید). پا، کر: که دوزخیان بر من رحمه (رحمت) آزند.

۳ - ما، حر، تا: در حجاب. قل، پا، کر: اندر حجاب. ما، تا: که هر چه (که هر چه) بنده را از حق مشغول گرداند حجاب است (حجاب است). قل، حر: که هر چه بنده را (بنده) از حق عزوجل (از حق) مشغول گرداند (کند) همه حجاب است. پا، کر: که هر چه (که هر چه) بنده را از حق مشغول گرداند همه حجاب است.

۴ - ما، قل، حر، پا، تا: قوی‌ترین. کر: قوی‌تر.

۴، ۵ - ما، حر، تا: هر چیزی که (هر چیزی که) خواهد (خواهد) که عارف را از حق. قل: هر چیزی که خواهد که مر عارف را از حق عزوجل. پا، کر: هر چیزی که (هر چیزی که) خواهد که عارف را از خود.

۵ - ما: انرا بسوزاند و بگذرد. قل، پا، کر: مر انرا بسوزد و بگذارد. حر، تا: انرا بسوزد و بگذارد. ما، تا: در سر. قل، پا، کر: اندر سر. حر: از سرها.

۶ - ما، تا: و آشکاراستی. قل، پا، کر: چه (چه) آشکاراستی. حر: ندارد. ما، قل، حر، پا، کر: زمین. تا: زمین را. ما، تا: با او. قل، حر، پا، کر: با وی. ما، قل: ندارد و قوله (قوله). حر، تا: ندارد (نداردی). پا، کر: نیاموردی.

۷ - ما، قل، تا: و جالت. حر، پا، کر: و حالت. ما، قل، تا: جولان می‌کند و می‌گردد (می‌گردد در). حر: گفت می‌گردد. پا، کر: همی‌گردد.

۸ - ما، حر، پا، کر، تا: و عرش. قل: عرش. ما، حر، تا: در آسمان چنانکه (چنانکه). قل، پا، کر: اندر آسمان چون (چون - چنان چون). ما، حر، تا: در زمین. قل، پا، کر: اندر زمین.

۹ - ما: و مراد نه کعبه بل که. قل: مراد نه کعبه است چه. حر، پا، کر: مراد نه کعبه چه (چه). تا: و مراد نه کعبه. ما، حر، پا، تا: دل، قل، کر: و دل.

نه عرش، که خداوند عرش. و خداوند کعبه در کعبه نه، و خداوند عرش بر عرش نه. چون تن به کعبه رسد گرد کعبه طواف بیارد، از شوق خداوند کعبه متحیر بماند، نیابد و باز گردد. دل ۳ تا عرش برود، از شوق خداوند عرش گرد عرش طواف سازد، و خداوند عرش را نیابد، هم آن جا بایستد و باز نگردد. اگر دل از عرش باز گردد چنانک تن باز گردد، از کعبه هرگز بیش راه نیابد. نفس ظاهر، و کعبه ظاهر، ظاهر را به ظاهر مشغول کرده اند. دل غیب، و عرش غیب، غیب را ۶ به غیب مشغول کرده اند. بسیار تکلف و مدت باید تا تن به کعبه رسد، و دل را تکلف و مدت نیاید تا به عرش رسد.

و گروهی چنین گفته اند: که کعبه، قبله آدمیان است، و عرش، قبله فرشتگان است، چون آدمیان ۹ به خدمت در آیند روی به کعبه آرند، و چون فرشتگان به خدمت آیند روی به عرش آرند.

← ۹، و سطر اول این صفحه — ما: و مراد نه عرش جه. قل: مراد نه عرش است جه. حر، پا، کر: مراد نه عرش جه (چه). تا: و مراد نه عرش و لکن.

۱ — ما، تا: و خداوند کعبه در کعبه نه و خداوند (خداوند) عرش بر عرش نه. قل: و خداوند عرش و کعبه اندر کعبه نه و اندر عرش نه. حر، پا، کر: و خداوند کعبه در (اندر) کعبه نی خداوند عرش نیز بر (و خداوند عرش اندر) عرش نی.

۲، ۱ — ما، حر: چون تن بکعبه رسد. قل: تن بکعبه رسد. پا، کر، تا: تن (و تن) چون بکعبه رسید (رسد).

۲ — ما: طواف بیارد. قل، حر، پا، کر، تا: طواف سازد. ما، قل، حر، پا، کر: نیابد. تا: راه نیابد. ما، قل، حر، پا، کر: دل. تا: و دل.

۳ — ما، قل، حر، تا: برود. پا، کر: بدود (بدود). ما، قل، حر، پا، کر: خداوند عرش. تا: خدای عرش. ما: و خداوند. قل، حر، پا، کر، تا: خداوند.

۴ — ما، قل، پا، کر: بایستد. حر: باشد. تا: باستد. ما: از عرش باز کردد چنانک تن باز کردد. قل، پا، کر: باز کردد از عرش چنانک (چنانکه) تن باز کردد. حر: باز کردد از عرش همچنانک تن. تا: از عرش باز کردد چنانکه تن.

۵ — ما، قل، پا، کر: ظاهر را. حر، تا: ظاهر. ما، حر، تا: مشغول کرده اند. قل: مشغول کردند. پا، کر: مشغول کردند. ما، قل، حر، تا: دل غیب. پا، کر: دل اندر غیب.

۶ — ما، قل، حر: و مدت باید. پا، کر: باید و مدت باید. تا: و مدت بیايد. ما، قل، حر، تا: و دل را. پا، کر: و مر دل را.

۸ — ما، قل، حر، کر، تا: قبله آدمیانست (آدمیان است). پا: قبله مؤمنانست. ما، تا: فرشتگان است (ست) قل: فرشتگان است. حر، پا، کر: فرشتگان.

۹ — ما: بخندم در آیند. قل، پا، کر: بخندم اندر آیند. حر، تا: بخندم آیند. ما، قل، حر، کر، تا: روی بکعبه آرند (آرند). پا: روی بکعبه اندر. قل: و چون فرشتگان بخندم اندر آیند و روی بعرش آرند. حر، تا: و فرشتگان چون (و چون فرشتگان) بخندم آیند روی بعرش آرند. ما، پا، کر: ندارد.

زمینیان به کعبه در مانده، و آسمانیان به عرش در مانده، نه زمینیان را مُراد کعبه، و نه آسمانیان را مُراد عرش، مُتَحِیرِ گشته از دریافتن خداوندِ عرش و کعبه.

و گروهی چنین گفته‌اند: **إِنَّ اللَّهَ، تَعَالَى، خَلَقَ الْعَرْشَ إِظْهَارًا لِعَظَمَتِهِ، لَا مَكَانًا لِدَاتِهِ.** ۳
 عرش را بیافرید، تا بزرگی خود به آفریدن او خلق را بنماید، تا سر همه خلق در بزرگی عرش که مخلوق است چنان متحیر گردد که از عظمت خدای نیارند اندیشیدن. و در صفات عرش سُخُنُ بسیار است. و در بعضی اخبار چنین آمده است: که عرش را به عدد همه خلایق زبان است، به هر ۶ زبانی خداوند را تسبیح می‌کند، به لغتی، که این زبان آن نداند، و آن زبان این در نیابد، و حق، تعالی، همه بشنود و داند. و در اخبار چنین آمده است، که اسرافیل، علیه السلام، تمنا کرد که کاشکی من عَظَمَتِ خداوند را بدانم! خدای، تعالی، چندان قوت که همه خلق آسمان را داده ۹

۱ — ما، تا: بکعبه در مانده. قل، پا، کر: بکعبه اندر مانده. حر: بکعبه در مانده متحیر. ما، تا: بعرش در مانده. قل، پا، کر: بعرش اندر مانده اند (اندر مانده). حر: بعرش در مانده متحیر. ما، قل، تا: و نه. حر، پا، کر: نه.

۲ — ما، حر، تا: متحیر (همه متحیر) کشته از دریافتن. قل، پا، کر: متحیر کشته‌اند اندر یافتن.

۳ — ما، قل، حر: و گروهی چنین. پا، کر، تا: و گروهی. ما، قل، حر: ان الله تعالی. پا، کر، تا: ان الله.

۴ — ما، قل، پا، کر: عرش را. حر: کفت عرش را. تا: عرش مرا. ما، حر: تا بزرگی خود بافریدن او خلق را (بیافریدن وی بخلق) نماید. قل، پا، کر: تا بزرگی خویش بافریدن (بافریدن وی) بخلق نماید. تا: تا بزرگی خود بافریدن عرش باخلق نماید. ما، حر، تا: در بزرگی. قل، پا، کر: اندر بزرگی.

۵ — ما، تا: متحیر گردد. قل: عاجز کشته. حر، پا، کر: عاجز گردد (کردند). ما، کر، تا: خدای (خدای عزوجل - حق) نیارند اندیشیدن. قل، پا: خدای عزوجل خود نیارند اندیشیدن. حر: خدای عزوجل نیارند اندیشد. ما، حر، تا: و در صفات. قل، پا، کر: و اندر صفات.

۶ — ما، تا: و در بعضی (و در بعضی) اخبار چنین (چنین) آمده است. قل، پا، کر: ببعضی (و ببعضی) خبرها (اخبارها) چنین (چنین) آمده است. حر: ببعضی خبرها چنین آورده‌اند. ما، تا: که عرش را بعدد همه (جمله) خلایق زبان است. قل، حر، پا، کر: کی مر (که) عرش را بعدد همه خلق زبانست (زبانست که).

۷، ۶ — ما، حر: بهر زبانی خداوند را تسبیح می‌کند. قل: بهر زبانی خدای را عزوجل تسبیح همی‌کند. پا، کر: بهر زبانی مر خداوند (مر خداوند را) عزوجل تسبیح همی‌کند. تا: بهر زبانه خدای را تسبیح می‌گوید.

۷ — ما، قل، پا، کر: بلغتی. حر: بلغات مختلفه. تا: ندارد. ما، تا: زبان این در نیابد. قل، حر، پا، کر: زبان این نداند.

۸، ۷ — ما، تا: و حق تعالی همه (و حق همه را) بشنود و داند و در اخبار چنین (چنین) آمده است. قل: حق عزوجل همه همی شنود و می‌داند و بنحیرها چنین آمده است. حر: و حق همه شنود و می‌داند و بنحیرها چنین آمده. پا، کر: و حق میدانند (می‌داند) و میشنود (می‌شنود) و بنحیرها چنین آمده است.

بود اورا بداد ، وبفرمود تا بپرَد ، پنج هزار سال بپرید به سال آن جهان ، سه یکی پایه عرش نتوانست پریدن ، هم چندان نیروی اوزیادت کرد ، ده هزار سال دیگر بپرید ، به نیمه ساق عرش نتوانست رسیدن ، عاجز فرماید ، درخواست تاحق ، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى ، اورا به جای گاه خود باز آرد ، كُنْ فَيَكُونُ ، هم آن جا بُردش که بود ، گفت : سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى ، نخستین کس که این کلمه گفت او گفت . آن کس که عَظَمَتِ خَلْقٍ از خَلْقٍ او چنین باشد ، عَظَمَتِ اورا که دریابد ؟ و بعضی گفته اند ، که کعبه در زمین و عرش در آسمان نشانی است و دلیل که راه نماید بنده

← ۹ — ما: که کاشکی من عظمت خداوند را بدانمی . قل: کاشکی من عظمت خداوند را عزوجل بدانستمی . حر: که کاشکی من عظمت عرش خداوند عزوجل بدانمی . پا، کر: گفت کاشکی من عظمتی عرش خداوند را بدانستمی . تا: که کاشکی عظمت و بزرگواری عرش خداوند بدانمی .

۹ و سطر اول این صفحه — ما ، تا: خدای (حق) تعالی جندان قوت (قوة) که همه خلق اسمانرا داده بود اورا بداد . قل: خدای تعالی جندانک نیروی همه خلق آسمان ویرا نیرو داد . حر: خداوند عزوجل چند نیروی خلق هفت اسمان و زمین ویرا بداد . پا، کر: خدای عزوجل چند همه خلق آسمان ویرا نیرو داد (ورا پرداد) .

۱ — ما: سیکی پایه . قل: سه یکی پایه . پا، کر: سه یکپایه (سه یک پایه) . تا: سه یکی از پایه .

۲ — ما: هم جندان نیروی او زیادت کرد . قل: هم جندان نیروش زیادت کرد . حر: هم جندان دیگر نیرو زیادت کردش . پا، کر: هم جندان نیرو (پرو) زیاده کرد . تا: هم جندان قوت زیادت کرد . ما، قل، کر: بپرید (پرید) بنیمه (به نیمه) . حر: بپرید بسال آن جهان بنیمه . پا: بپرید نیمه . تا: می پرید نیمه .

۳ — ما، قل ، تا: نتوانست رسیدن . حر: نتوانست بریدن عاجز فرماید جندان دیگر نیرو زیادت کرد هزار سال دیگر بپرید بنیمه ساق عرش نتوانست رسیدن . پا: نتوانست بریدن . کر: نتوانست پریدن . ما، قل، حر، پا، کر: عاجز تا: عاجز و .

۳ ، ۴ — ما: درخواست تاحق سبحانه و تعالی اورا بجایگاه خود بازارد کن . قل: اندرخواست تاخدای عزوجل وی را بجایگاه وی بازارد کن . حر: درخواست تاخدای عزوجل اورا بجایگاه خویش بازبرد بکن . پا، کر: اندرخواست ازخدای عزوجل تا ویرا بجایگاه خویش باز آرد و کن . تا: ازحق تعالی بدعا درخواست تاحق او را بجای خود بازارد بکن .

۴ — ما، قل، حر، پا، کر: بردش . تا: برد . ما، قل، حر، پا، کر: گفت . تا: تاگفت . ما، حر: نخستین کس . قل، پا، کر: تا: نخستین (ونخستین) کسی .

۵ — ما، تا: اوگفت . قل، پا، کر: وی گفت . حر: وی بود . ما، حر: انکس که عظمت خلقی از خلق او (وی) چنین باشد (بود) عظمت اورا (ویرا) که دریابد . قل: انکسی که عظمت خلقی از خلق وی چنین بود عظمت وی را کی اندر یابد . پا، کر: آن کسی که عظمت خلق (عظمت خلق) وی چنین بود عظمتی (عظمت) ویرا که اندر یابد . تا: آن خداوند که عظمت خلقی از خلق او چنین باشد عظمت اورا که دریابد .

۶ — ما، پا، کر، تا: گفته اند . قل، حر: گفتند . ما، حر، تا: در زمین . قل، پا، کر: اندر زمین . ما: در اسمان ←

را به حقّ. چون کعبه قبله است در زمین و عرش در آسمان، هر دو، همه، روی اند، هیچ قفانه. از هر کدام سوی که روی بدیشان آری مقصود بحاصل آید. جهانیان را بنمود، که مخلوقی که به ما مضاف است، از هر کجا که قصد او کردی درست آمد، خداوند عرش و کعبه اولی تر که ۳ از هر جای که بنده قصد او کند به وی رسد. قوله:

وَجَلَّتْ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ أَخْطَارُهُمْ - بزرگ گشت به نزدیک خداوند عرش خطرهای ایشان.

بزرگ گشتن خطر بنده به نزدیک خدای، تعالی، به بزرگ داشتن امر خداوند باشد. ۶ هر چند بنده خداوند را با حرمت تر و امر او را بزرگ دار تر، نزدیک خدای، تعالی، با مقدار تر. و هر کس که او را به نزدیک خدای، تعالی، مقدار بزرگ گردد، در دل او حق را تعظیمی افتد،

۳۳-۱

← نشانست و دلیل که راه نماید بنده را بحق. قل: اندر آسمان نشانه است و دلیل که راه نماید بنده را بحق. حر: در آسمان نشانی و دلیلست که راه نمایند بنده را بحق. پا، کر: اندر آسمان نشانست دلیل (نشانی است و دلیل) که راه نمایند بنده را بحق. تا: در آسمان نشانست و دلیل که بنده را راه نماید بحق جل و علا.

۱ - ما، قل، حر، پا، کر: چون (چون). تا: و چون. ما، حر، تا: در زمین و عرش در آسمان. قل، پا، کر: اندر زمین و عرش اندر آسمان. ما، قل، پا، کر، تا: هیچ (و هیچ) قفانه. حر: و هیچ قفانی.

۲، ۱ - ما، قل: از هر کدام سوی که روی بدیشان آری. حر، پا، کر: از هر کدام سوی روی بدیشان آری (آری). تا: از هر سوی که بدیشان روی آری.

۲ - ما، قل، حر، کر: بحاصل آید. پا: بحاصل آمد. تا: حاصل آید. ما، قل، پا، کر، تا: جهانیان را بنمود. حر: تا: جهانیان بدانند.

۳ - ما، قل، پا، کر، تا: از هر کجا (از هر جا) که قصد او (وی) کردی درست آمد (آمد). حر: از هر کجا قصد وی کنند راست آید.

۳، ۴ - ما، تا: که از هر جای (از هر جا که) بنده قصد او. قل، حر، پا، کر: کی (که) از هر کجا (کجا که) بنده قصد وی. ۴، ۵ - ما، قل: قوله وجلت. حر، پا، کر، تا: وجلت.

۵ - ما، قل، پا، کر، تا: بزرگ گشت بنزدیک (نزدیک). حر: کفت بزرگ گشت نزدیک.

۶ - ما، قل، حر، پا، تا: خطر بنده. کر: خطر بنده. ما: خدای تعالی. قل، حر، پا، کر: خداوند (خدای) عزوجل. تا: خدای. ما، حر، تا: امر خداوند (خدای) باشد. قل: امر خداوند عزوجل باشد. پا، کر: امر خداوند باشد عزوجل.

۷ - ما، حر، پا، کر، تا: هر چند (و هر چه) بنده خداوند (مر خداوند) را. قل: تا هر چند بنده مر خداوند را عزوجل. ما، قل، تا: با حرمت تر. حر: با خدمت تر. پا، کر: با حرمت تر. ما، قل، تا: و امر او بزرگ دار تر (و را بزرگ دار تر). حر، پا، کر: و امر او را (امر او را) بزرگ دارنده تر (بزرگ دارنده تر). ما: نزدیک خدای تعالی. قل: نزدیک خداوند عزوجل. حر: نزدیک خداوند. پا، کر: نزدیک خداوند جل و عز. تا: نزدیک خدای. ←

که دونِ حقّ را به نزدیکِ او مقدارِ نماند. و بزرگیِ خطرِ بنده به نزدیکِ خدا، معنیِ وی آن باشد، که از او به خلقِ آزادی کنند. چنانکه به خبرِ آمده است از پیغامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَقُولُ اللهُ، تَعَالَى، مَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ، ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَمَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ، ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ» .

و دیگر معنی آن باشد، که حقّ، تعالیٰ، و را دوست گیرد، و چون دوست گرفت به دلِ خلقِ دوست گرداند، چنانکه به خبرِ آمده است، از پیغامبر، عَلَيْهِ السَّلَام: «إِنَّ اللَّهَ، تَعَالَى، إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا أَمَرَ جِبْرِيلَ، فَقَالَ: إِنِّي أَحْبَبْتُ فَلَانًا فَأَحْبَبَهُ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ. ثُمَّ يُنَادِي فِي السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ، تَعَالَى، أَحَبَّ فَلَانًا فَأَحْبَبُوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ. ثُمَّ يُلْقِي مَحَبَّتَهُ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ، فَلَا يَشْرَبُهُ

← ۸ - ما، قل: و هر کس که (هر کسی که) او را بنزدیکِ خدای تعالی مقدار بزرگ کرد. حر: و کسی که ویرا بنزدیکِ خداوند مقدار بزرگ کرد. پا، کر: و هر کسی که و را نزدیکِ خداوند عزوجل مقدار بزرگ کرد. تا: و هر کس که قدر او بنزدیکِ خدای بزرگتر کرد. ما، تا: در دل او حق را تعظیمی. قل، پا، کر: اندر دل وی مرحق را عزوجل تعظیمی (مرحق را تعظیم). حر: و در دل وی حق تعالی را تعظیم.

۱ - ما، تا: که دون حق را بنزدیکِ او. قل، حر: کی (که) دون حق را بنزدیکِ وی. پا، کر: که دون و را نزدیکِ وی. ما: و بزرگیِ خطر بنده بنزدیکِ خدا معنی وی ان باشد که ازو. قل: و بزرگیِ خطر بنده بنزدیکِ خدای عزوجل معنی وی آنست کی ازوی. حر: و بزرگیِ خطر بنده بنزدیکِ خداوند معنی ان باشد که ازوی. پا، کر: و معنی بزرگی و خطر بنده (و معنی بزرگیِ خطر بنده) بنزدیکِ خدای عزوجل آن باشد که ازوی. تا: و بزرگیِ خطر بنده به نزدیکِ خدای تعالی معنیش آن باشد که او را.

۲ - ما، قل، حر، پا، کر: بخلقِ آزادی کنند. تا: بخیر یاد کنند.

۳، ۲ - ما: بخبر آمده است از پیغامبر صلی الله علیه وسلم. قل: در خبر آمده است از پیغامبر علیه السلام. حر: بخبر آمده از پیغامبر علیه السلام. پا: از پیغامبر صلی الله علیه وسلم. در نسخه پا: از، يقول الله تعالی من ذکرني، تا، ان الله تعالی اذا احب عبدا، نیامده است. کر: از پیغامبر صلی الله علیه وسلم خبر آمده است. تا: از پیغامبر علیه السلام گفت.

۵ - ما، تا: و دیگر معنی. قل، کر: دیگر معنی. حر: و دیگر. ما: که حق تعالی و را دوست گیرد. قل، حر، پا: کی حق عزوجل (حق عزوجل - که حق) او را دوست گیرد و چون دوست گرفت بدل (او را بدل) خلق دوست گرداند. تا: که حق او را بدوستی گیرد و چون دوست گرفت در دل خلق او را دوست گرداند.

۶ - ما، حر، پا، بخبر. قل، تا: در خبر. ما، حر، تا: پیغامبر (پیغامبر) علیه السلام (السلام - السلام که) قل: پیغامبر صلی الله علیه وسلم. کر: پیغامبر صلی الله علیه وسلم. ما، قل، حر، تا: ان الله تعالی. پا، کر: ان الله.

۷ - ما، قل: جبریل. حر، پا، کر، تا: جبرئیل. ما، قل، حر، پا، کر: فقال انی. تا: فقال. ما، قل: فیحبه جبریل. حر، پا، کر: فیحب (فیحبه) جبرئیل.

بِرَّأَوْفَاجِرٍ إِلَّا أَحِبُّهُ. وَإِذَا أَبْغَضَ اللَّهُ، تَعَالَى، عَبْدًا، أَمَرَ جِبْرِيلَ، فَقَالَ: إِنِّي أَبْغَضْتُ فَلَانًا فَأَبْغِضْهُ، فَبِغْضِهِ جِبْرِيلُ، عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ ينادى فِي السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ، تَعَالَى، أَبْغَضَ فَلَانًا فَأَبْغِضُوهُ، فَبِغْضِهِ أَهْلُ السَّمَاءِ. ثُمَّ يُوَضَّعُ لَهُ الْبُغْضُ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ، فَلَا يَشْرِبُهُ بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ إِلَّا أَبْغَضَهُ. ۳

و دیگر معنی آن بُود، کہ خدای، تعالیٰ، دُعایِ ایشان مُستجاب گر داند، چنانک پیغام بر گفت، عَلَيْهِ السَّلَامُ: «رُبَّ ذِي طَمْرَيْنٍ، أَشَعَتْ أَغْبَرَ لَا يُؤْبَهُ لَهُ - وَلَا يُزَوِّجُ لَهُ الْمُنْعَمَاتُ، وَلَا يُفْتَحُ لَهُ السُّدُدُ - لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَهُ. واز این بزرگ تر محلّ چه باشد مر بنده را، کہ به جای گاهی ۶ رسد کہ خدای، تعالیٰ، سو کند اورا نخواهد کہ تباه کند، و هر چ وی مُراد کند همان کند. و اندر

← ۸، ۷ - ما، قل، حر: ان الله تعالى. پا، تا: ان الله. کر: ان.

۸ - ما، قل، حر، کر، تا: ثم يلقى. پا: ثم يلقى. ما: على وجه السماء. قل، پا، کر، تا: على وجه الماء. حر: في الماء.

۱ - ما: بر او فاجرا. قل، تا: برّ او فاجر (بر او فاجر) حر، پا، کر: برّ (بر) و لافاجر. ما: واذا ابغض الله تعالى. قل، حر، کر، تا: واذا ابغض. پا: واذا ابغضه. در نسخه پا: از، عبد امر جبریل، تا، و دیگر معنی، نیامده است. ما، قل، کر، تا: امر جبریل (جبرئیل - جبرئیل). حر: امر جبرائیل. در نسخه کر: از، علیه السلام ثم، تا، فببغضه اهل السماء، نیامده است.

۲ - ما، تا: جبریل (جبرئیل) علیه السلام (السلام). قل، حر: جبرئیل (جبرئیل).

۳ - ما، پا: بر او فاجرا. قل: برّ او فاجر. حر، تا: برّ (بر) و لافاجر.

۴ - ما: ان بود کہ دعای تعالیٰ. قل، حر: انست (آن باد) کہ خداوند (خداوند) عزوجل. پا، کر: آن بود کہ خداوند عزوجل. تا: آن باشد کہ خدای. ما، حر، پا، کر، تا: دعا (دعاء - دعای) ایشان. قل: دعا ایشانرا. ما، قل، حر، پا، کر: کر داند. تا: کند.

۵ - ما، حر: کفت علیه السلام. قل: صلی الله علیه کفت. پا، کر: صلی الله علیه وسلم کفت. تا: علیه السلام میگوید. ما، قل، حر، کر، تا: ذی طمرین. پا: ذی طمرین. ما: لا یؤبه له ولا یزوج له. قل: لا توبه له ولا یزوج. حر: لا یؤبه له ولا یزوج. پا: لا یویاء به ولا یزوج. کر: لا یؤبه ولا یزوج. تا: لا یؤوی له ولا یزوج.

۶ - ما، قل، حر، پا، تا: السدود. کر: السدود. ما، قل، پا، کر: لابرہ. حر، تا: لابرہ منهم البرّاء ابن مالک (البراء بن مالک). ما، قل، حر، پا، کر: وازین بزرگتر محلی (محل) جہ باشد مر بنده را (مر بنده را - مر چند بنده را). تا: و بنده را بزرگترین ازین درجہ تواند بود.

۷، ۶ - ما، قل، پا، کر: کی (کہ) بجایکاهی رسد (رسد) کی (کہ) خداوند (خدای تعالیٰ - خداوند عزوجل) سو کند ورا (اورا) نخواهد کی (کہ) تباه کند و هر چ (و هر جہ) وی مراد کند. حر: بجائی رسد خدای عزوجل نخواهد سو کند ویرا دروغ بگرداند و هر جہ ویرا مراد بود. تا: کہ بمحلی رسد کہ نخواهد کہ سو کند اورا باطل کند و هر چہ اورا آرزو باشد.

۷ - ما: وی همان کند. قل، حر، پا، کر: همان کند. تا: ان کند.

این لفظ که پیغام بر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ، گفت: «... لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللهِ لَأَبْرَهُ.» — اگر سوگند خورد
 بر خدای، عَزَّوَجَلَّ، راست گوی گرداندش — دلیل است که این بنده، خود، این نکند، که اگر
 ۳ بگردی، گفتی: که اگر چنین کند فایده نبود. پس هر چند اولیا را محل بیش تر گردد نزدیک
 حق، عَزَّوَجَلَّ، ایشان را با حرمت تر گرداند. و هر چه حرمت بیش گردد، حشمت بیش گردد،
 و هر چند حشمت بیش گردد، انبساط کم گردد. چه کثرت انبساط نشان بعداست، هر که قریب تر
 ۶ با حشمت تر. چنانکه فضیل عیاض گوید: جوانی را دیدم در عرفات، که اندروی فراست خیر
 بُردم، همه دعای کردند، وی خاموش، فراز رفتم، گفتم، لَوْ سَأَلْتَ اللهُ شَيْئًا، لَعَلَّ اللهُ، تَعَالَى،

← ۷ و سطر اول این صفحه — ما، قل، کر: و اندرین لفظ. حر، تا: و درین لفظ. پا: و اندر لفظ.

۱ — ما، حر: کی بیغمبر (که بیغمبر) گفت علیه السلام. قل: کی بیغمبر صلی الله علیه گفت. پا، کر: که پیغمبر صلی الله علیه
 وسلم (وسلم گفت). تا: که پیغمبر علیه السلام میگوید.

۱، ۲ — ما، قل، پا، کر: اگر سو کند خورد بر خدای عزوجل (بر خدای) راست کوی گرداندش. حر: اگر سو کند
 خورد بر خدای راست گردانید. تا: خود دلیل آن است که سو کند بر خدای ندهند و ابر دلیل است که اگر سو کند
 بر خدای دهنده یابندی و معنی آنست که اگر سو کند دهد بر خدای راست کوی گرداندش.

۲ — ما، قل، حر: دلیلست (دلیل است) که این بنده خود این نکند. پا، کر: دلیل (دلیل آنست) که خود این بنده این
 نکند. تا: و دلیل است که بنده خود این نکند.

۲، ۳ — ما، حر: کی (چه) اگر بگردی گفتی که اگر چنین کند فایده نبود. قل، پا، کر: چه اگر (پا: چه اگر این) بگردی
 گفتن اگر چنین کند فایده نبود. تا: ندارد.

۳ — ما، قل، حر، پا، کر: بس (پس). تا: و. ما، حر، پا، کر، تا: اولیا را. قل: مر اولیا را. ما، قل، حر، پا، کر: محل.
 تا: درجه و محل.

۳، ۴ — ما، قل، پا، کر، تا: نزدیک (بزدیک) حق. حر: بزدیک خدای.

۴ — ما، تا: ایشان با حرمت تر گرداند و هر چه حرمت بیش گردد حشمت بیش گردد. قل، پا، کر: ایشان با حرمت تر
 کردند و هر چند (و هر چند که) حرمت بیشتر گردد حشمت بیشتر گردد. حر: حشمت بیش گردد.

۵ — ما: و هر چند حرمت بیش گردد. قل، حر، پا، تا: و هر چند (هر چند) حشمت بیشتر (بیش) گردد. کر: ندارد. ما،
 قل، تا: انبساط کم گردد. حر، پا، کر: انبساط کمتر گردد. ما، قل، حر، پا، کر: چه (چه). تا: از بهر آنکه. ما،
 قل، تا: نشان بعدست (بعداست). حر، پا، کر: بعداست.

۵، ۶ — ما، قل، پا، کر: هر که (هر کی - هر که) قریب تر با حشمت تر چنانکه (چنانکه). حر: هر که قریب تر است با
 حشمت تر است که. تا: و هر که قریب تر باشد با حشمت تر چنانکه.

۶ — ما، حر: فضل (فضیل) بن عیاض گوید. قل، پا، کر: فضل عیاض گوید رحمة الله علیه. تا: فضل عیاض رحمة الله
 میگوید. ما، تا: جوانی را دیدم (دیدم) در عرفات که. قل، حر، پا، کر: جوانی دیدم بعرفات کی (که). ←

يَرْحَمُ هُوَ لَا بِبِرَكَةِ دُعَائِكَ . قَالَ إِنِّي إِذَا لَمُحْتَشِمٌ؟ قُلْتُ لَا بُدَّ، فَإِنَّ الْوَقْتَ قَدَفَاتَ . فَأَخْرَجَ
 يَدَيْهِ مِنْ عِبَائَتِهِ كَالْمُحْتَشِمِ، كُلَّمَا أَرَادَ أَنْ يَرْفَعَ يَدَيْهِ، اسْتَرْخَتْ يَدَاهُ، حَتَّى رَفَعَهُمَا بَعْدَ مُدَّةٍ،
 فَقَالَ يَا رَبِّ! فَقَبِلَ أَنْ يَصِلَ الرَّاءُ بِالْبَاءِ، سَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَحَرَّ كَتُّهُ، فَإِذَا هُوَ مَيِّتٌ. فَقُلْتُ ۳
 عَمِلْتُ فِي دَمِكَ يَا سَيِّدِي. این در عرفِ خَلْقِ خود همه ظاهر است، که هر که به ملوک نزدیک تر
 با حرمت تر و با حشمت تر، و هر که دور تر گستاخ تر و بی ادب تر. زیرا که دوران از سیر ملوک
 خبر ندارند، گستاخی ایشان از جهل بود، و نزدیکان از سیر خبر دارند، گستاخی نیارند کردن. ۶
 و دیگر معنی آن باشد، که چون ایشان را به نزدیک حق، تعالی، مقدار بزرگ شود، هیبت

← ۷، ۶ - ما: اندر وی فراست خبر بردم. قل، پا، کر: اندروی فراست خیر بردم (بردم). حر: درو فراست خیر دیدم. تا: در فراست خیر بردم.

۷ - ما، قل، حر، پا، کر: همه دعا. تا: و همه خلق دعا. ما، قل، پا، کر: وی (ووی) خاموش فراز (فراوی) رفتم کفتم. حر: وی خاموش بود ویرا کفتم. تا: و او خاموش بود کفتم. ما، حر، پا، کر، تا: لعل الله. قل: لعل الله تعالی.

۱ - ما، قل، حر، پا، تا: ببركة (ببرکت) دعا یک (دعائک). ما: قال اذا المحدثم قلت. قل، حر، پا، کر، تا: قال اني اذا المحدثم (اذا المحدثم - اذا المحدثم) قلت (فقلت).

۲ - ما، قل، تا: یده من عبانته (عبانته). حر، پا، کر: یده من عبائه (عبایه). ما: اني يرفع یده. قل، حر، کر، تا: ان يرفع یده. پا: يرفع یده. ما، قل، حر، تا: استرخت. پا، کر: استخرجت. ما، قل، تا: حتی رفعهما. حر، پا، کر: حتی رفعها.

۳ - ما: اني يصل. قل، حر، پا، کر، تا: ان يصل. ما، قل، حر، پا، کر: مغشیا علیه. تا: مغشیا.

۴ - ما، قل، پا، کر، تا: عملت (علمت) فی دمک یا سیدی. حر: یا سیدی عملت فی دمک. ما: این در عرف خلق خود همه ظاهر است. قل، حر، کر: این خود اندر (در) عرف خلق ظاهر است (ظاهر است). پا: این خود آمدن عرف خلق ظاهر است. تا: و این در عرف میان خلق ظاهر است. ما، قل، حر: کی هر که (که هر که) بملوک. پا، کر: که هر که بملوک. تا: که بملوک.

۵ - ما، قل، حر، تا: با حرمت تر و با حشمت تر. پا، کر: با حرمت و حشمت تر. ما، قل: و هر که (و هر کی) دور تر. حر، پا، کر، تا: و هر که دور تر.

۶ - ما، تا: کستاخی ایشان. قل: کستاخی. حر: کستاخی کردن ایشان. پا، کر: کستاخیشان. ما، تا: از سر (از سر ملوک) خبر دارند کستاخی نیارند کردن. قل، حر: از سر ملک خبر دارند نیارند کستاخی کردن. پا، کر: از سر خبر دارند نیارند کستاخی کردند (کردن).

۷ - ما، تا: و دیگر معنی ان باشد که (باشد). قل، پا، کر: و دیگر (دیگر) معنی ان بود. حر: معنی دیگر آن بود که. ما: بنزدیک حق تعالی. قل، پا، کر: بنزدیک حق عزوجل (جل وعز). حر: نزدیک حق جل وعلا. تا: بنزدیک حق. ما، قل، حر، پا، کر: بزرگ شود. تا: بزرگ کردد.

ایشان در خَلْق بُزُرْگِ شُود، تا خَلْقُ از ایشان می ترسند، و ایشان را خود از خَلْقِ خَبَرِ نباشد. و در حکایت آورده اند، که پیری بگذشت بجایی، کود کان بازی همی کردند، پیران آن جا نشسته بودند، گفت از این پیران شرم نمی دارند، کود کی جواب داد: اگر خداوند را نزدیک ایشان ۳ حرمت بودی، ایشان را نیز به نزدیک ما هیبت بودی. پس هم بدان مقدار که بنده خدای را بُزُرْگ دارد. خَلْقُ او را بُزُرْگ دارند، و بدان مقدار که از خدای خود بترسند، خَلْقُ از ایشان ۶ بترسند، و بدان مقدار که امر خدای را سبک دارند، خدای، تعالی، ایشان را به چشم خَلْقِ سَبْکِ دارد. وَقِيلَ لِلنَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، هَلْ يَعْرِفُ الْعَبْدُ مَنْزِلَتَهُ عِنْدَ رَبِّهِ؟ قَالَ يَعْرِفُ. أَنْظِرْ مَا مَنْزِلَةَ اللَّهِ عِنْدَكَ. قَوْلُهُ:

- ۱ — ما: در خلق. قل، حر، پا، کر: اندر (در) دل خلق. تا: در میان خلق. ما، حر، تا: می ترسند. قل، پا، کر: همی ترسند.
- ۲، ۱ — ما، تا: خبر نباشد و در حکایت آورده اند (اور دند). قل، حر، پا، کر: خبر نه و حکایتی (و حکایت) آورده اند.
- ۲، ۳ — ما، تا: بگذشت جای (بجای گاهی بگذشت) کود کان بازی می کردند و پیر (و پیران) آنجا نشسته گفت از این پیران. قل: بگذشت بجای کود کان بازی همی کردند پیران آنجا نشسته بودند گفت از این پیران. حر: بجایی بگذشت کود کان بازی می کردند و پیری آنجا نشسته بود این پیر گفت ای کود کان از این پیر. پا، کر: بگذشت (گذشت) بجایی که کود کان بازی همی کردند پیران آنجا (کردند آنجا) نشسته گفت از پیران.
- ۳ — ما: نمی دارند. قل: همی ندارند. حر، تا: نمی دارید. پا، کر: ندارید. ما، قل، حر، کر، تا: کود کی. پا: کود کان. ما، پا، کر: اگر خداوند را نزدیک (بنزدیک). قل: اگر خداوند را تعالی بنزدیک. حر: که اگر ایشان را بیش خدا عزوجل. تا: که اگر خدای را بنزدیک.
- ۴ — ما، قل، پا، کر، تا: ایشانرا (ایشانرا نیز) بنزدیک ما هیبت بودی. حر: ما نیز ایشانرا حرمت داشتانی.
- ۴، ۵ — ما: بس هم بدان مقدار کی بنده خدای را بزرگ. قل، پا، کر: بس بهمان مقدار کی (که) بنده خداوند را عزوجل بزرگ. حر: که هر که خداوند عزوجل را حرمت دارد و بزرگ. تا: بس هم بمقدار آنکه خدای را بنده بزرگ دارد.
- ۵ — ما، حر، پا، کر، تا: خلق او را (مر او را). قل: خلق و را.
- ۵، ۶، ۷ — ما: و بدان مقدار که از خدای خود بترسد خلق از ایشان بترسند و بدان مقدار که امر خدای را سبک دارند خدای تعالی ایشانرا بچشم خلق سبک دارد. قل: و بهمان مقدار که از خداوند عزوجل بترسد خلق از وی بترسد و بهمان مقدار که امر خداوند را عزوجل سبک دارد خداوند عزوجل او را بچشم خلق سبک کرداند. حر: که هر که خداوند عزوجل را حرمت دارد و بزرگ دارد خلق او را بزرگ دارند و بهمان مقدار که امر خداوند را سبک دارد خداوند عزوجل او را بچشم خلق سبک کرداند. پا، کر: و بهمان مقدار که از خداوند بترسد خلق از او بترسد و بهمان مقدار که امر خداوند را سبک دارد خداوند عزوجل او را بچشم خلق سبک کرداند. تا: و با آنمقدار که از خدای خویش بترسد خلق از ایشان بترسند و بقدر آنکه امر خدای را سبک دارد خدای او را در چشم خلق سبک کرداند.
- ۷، ۸ — ما، قل: وقیل (قیل) للنبی صلی الله علیه وسلم (صلی الله علیه) هل يعرف العبد منزلته عند ربه قال يعرف —

وَعَمِيَّتْ عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ أَبْصَارُهُمْ - نابینا گشت از هر چه فرود عرش است بینایی های ایشان.
 معنی این آن است، که به هیچ چیز باز ننگرند دون حق، تعالی. از این نابینایی، مُراد
 ننگرستن است نه حقیقت نابینایی، و از این بَصَرٌ بَصَرٌ باطن خواهد نه بَصَرٌ ظاهر. یعنی، سِرٌّ^۳
 خود را به هیچ چیز مشغول نگردانند از جمله مخلوقان. از بهر آنکه شُغْلِ حَقِّ، تعالی، ایشان را
 چنان گردانیده است که به هیچ چیز نپردازند. و اگر قُوَّتِ هَمَّةٍ خَلَقَ يَكُ تَنِّ را بُود، و به گزارد
 حَقِّ خدای، تعالی، مشغول گرداند، حَقِّ خدا افزون آید و او عاجز آید. پس يَكُ تَنِّ ضَعِيفٌ از حَقِّ،^۶
 تعالی، چگونه فراغت یابد تا به غیر وی پردازد؟

← انظر ما منزلة الله عندك و قوله (قوله). تا: وسئل عن النبي عليه السلام هل يعلم العبد ما منزلته عند الله قال نعم ينظر ما منزلة الله عنده فان الله تعالى سبحانه ينزل عبده حيث ينزله عبده بقدر آنکه بنده خدای را بزرگ دارد بزرگی یابد و بقدر آنکه خدای را تعظیم نکند خاری یابد و ذلیل گردد. حر، پا، کر: ندارد.

۱ - ما، قل، پا، کر، تا: نابینا گشت. حر: کفت نابینا گشت. ما، قل، حر، تا: از هر چه (از هر چه) فرود (فرود) عرش است بیناییها (بیناییهای) ایشان. پا، کر: از هر چه فرود عرش نابیناییها (نابیناییها) ایشانرا.

۲ - ما، قل: معنی این. حر، تا: معنی (ومعنی) این سخن. پا، کر: معنی. ما، حر، پا، کر: که بهیچ چیز باز ننگرند دون حق تعالی (حق عزوجل - حق جل وعز). قل: کی بهیچیز باز ننگردند دون حق عزوجل. تا: که به هیچ چیز باز ننگرند جز بحق تعالی.

۳، ۲ - ما، حر، پا، کر: از این نابینایی (نابینائی) مراد ننگرستن (نانکرستن - نانکرستن) است به حقیقت (پا: نه حقیقت) نابینایی (نابینائی). قل: از این نابینایی مراد نانکرستن است نه بحقیقت نابینایی. تا: و مراد از این نابیناییها نانکرستن است نه حقیقت نابینائی.

۳ - ما، قل، پا، کر: و از این بصر بصر باطن خواهد. حر: و از این بصر مراد بصر باطنست. تا: و از این سخن بصر مراد بصر باطن خواهد بود.

۳، ۴ - ما: یعنی سر خود را بهیچ چیز مشغول نکر داند. حر: یعنی سر خویش بهیچ چیزی نپردازند. قل: یعنی سر خویش را بهیچیز مشغول نکر داند. پا، کر، تا: یعنی سر خویش بهیچ (بهیچ چیز) مشغول نکر داند (نکر داند). - در نسخه^۴ حر: از، از جمله مخلوقان، تا، و اگر، نیامده است.

۴ - ما، قل: مخلوقان. پا، کر، تا: مخلوقات. ما، تا: شغل حق تعالی (حق) ایشانرا. قل: شغل حق عزوجل ایشانرا. پا، کر: ایشانرا حق جل وعز.

۵ - ما، قل، حر، کر، تا: قوت همه خلق. پا: قوه خلق.

۵، ۶ - ما، تا: و بگذارد حق خدای تعالی (خدای) مشغول گرداند (کردد) حق خدا (خدای) افزون. قل، پا، کر: و بگذارد (و بگذاردن) حق خداوند (خداوند عزوجل) مشغول گرداند حق خداوند عزوجل (خداوند) افزون. حر: و بگذاردن حق خداوند مشغول گرداند افزون.

و شاید که این را معنی آن باشد، که از بزرگی حق که در سر ایشان افتاده است، غیر حق را به نزدیک ایشان چندان مقدار نمانده است که به وی باز نگردند. و همواره به چیزی نظر کردن، ۳ غفلت باشد از غیر آن چیز. و بنده، یا از همه کون غافل باید، تا به حق، تعالی، نظر تواند کردن، یا از حق، تعالی، غافل باید، تا به غیر او نظر تواند کردن.

و شاید که معنی این آن باشد، که ایشان نظر سر بدان یافته اند، که از غیر حق اعراض کرده اند، بترسند که اگر طرفه العینی به غیر حق اقبال کنند، از حق اعراض کنند، و هم در آن اعراض بمانند و بیش راه نیابند. یکی از بزرگان چنین گفته است: مَنْ غَمَّضَ عَنِ اللَّهِ

← ۶ - ما، تا: واو (او). قل، حر، پا، کر: وی.

۷، ۶ - ما، تا: از حق تعالی (از حق). قل: از حق عزوجل. حر: از حق حق. پا، کر: از حق خداوند عزوجل (جل وعز).

۷ - ما، قل، حر، پا، کر: بغیر وی. تا: بغیر او.

۱ - ما: و شاید که این را معنی آن باشد که از بزرگی حق که در. قل: و شاید که این را معنی آن بود که از بزرگی حق عزوجل که اندر. حر: و شاید که معنی آن باشد که از بزرگی حق عزوجل که در. پا، کر: و شاید که معنی این آن بود که از بزرگی حق عزوجل (جل وعز) که اندر. تا: و روا باشد که معنی این سخن آن باشد که از عظمت حق که در. ما، قل، حر، تا: افتاده است. پا، کر: افتادست. ما، حر، پا، کر، تا: غیر حق را. قل: غیر حق.

۲ - ما، قل، حر، تا: نزدیک. پا، کر: نزدیک. ما، قل، حر، پا، کر: چندان مقدار. تا: چندان قدر. ما، قل، حر، تا: نمانده است. پا، کر: نماندست. ما، حر: و همواره. قل، پا: و همواره. کر: و همیشه.

۳ - ما، قل، پا، کر، تا: غفلت باشد از غیر آن چیز (آنچیز). حر: غفلتست از غیر آنچیزی. ما، تا: و بنده یا از همه کون غافل باید تا بحق تعالی (تا بحق) نظر تواند کردن. قل: از همه کون بنده غافل آید تا بحق عزوجل نظر تواند کردن. حر: بنده از همه کون غافل باید تا بحق نظر تواند کرد. پا، کر: از همه کون بنده غافل باید تا بغیر وی نظر نتواند کردن. در دو نسخه پا و کر: از، یا از حق، تا، و شاید، نیامده است.

۴ - ما: از حق تعالی. قل، حر، تا: از حق. ما، تا: بغیر او نظر تواند کردن. قل، حر: تا بغیر وی نظر تواند کردن (کرد).

۵ - ما: و شاید که معنی این آن باشد. قل، پا، کر: و شاید که معنی این آن بود. حر: و شاید که معنی آن بود. تا: و روا باشد که معنی این باشد. ما، حر، پا، کر، تا: بدان (بآن) یافته اند. قل: بدان یافتند. ما، حر، پا، کر: که از غیر از حق. قل: کی از غیر حق عزوجل. تا: که از غیر حق.

۶ - ما، قل، حر، پا، کر: بترسند. تا: و ترسند. ما، قل، پا، کر، تا: طرفه العینی. حر: بطرفه العینی.

۷، ۶ - ما، حر، تا: بغیر حق اقبال کنند از حق اعراض کنند (افتد) وهم در آن (و در همان) اعراض بمانند و بیش. قل، پا، کر: باز بغیر حق عزوجل (حق) اقبال کنند از حق عزوجل (از حق) اعراض افتد و اندر همان اعراض بمانند (بماند) بیش.

طَرَفَةَ عَيْنٍ، لَمْ يَهْتَدِ إِلَيْهِ أَبَدًا. پس آن کس که در همه عمر خویش طَرَفَةَ الْعَيْنِ چشم از حق، تعالی، برهم نهد، هرگز به وی راه نیابد، آن کس که به همه عمر خویش روی سوی حق، تعالی، نیاورده باشد، راه چگونه یابد؟

۳

و شاید که معنی این آن باشد، که از عرش تا ثری، همه، مُشْتِی عاجز اند، به دست ایشان هیچ چیز نیست، مُسَخَّران و اسیران اند، از ایشان مَنفَعَتی و مَضَرَّتی نه، چنانکه خدای، تعالی، گفت: «وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ»، ۶ از این معنی به ایشان بازنگرند. نبینی که خلیل، عَلَيْهِ السَّلَام، گفت: «...إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي

← ۷ — ما، قل، حر، کر، تا: راه نیابند. پا: راه نیابد. ما، قل، حر، پا، کر: یکی از بزرگان (حر: ازین بزرگان) جنین گفته است (حر: گفته است که). تا: ویکی از بزرگان میگوید. ما، قل، حر، پا، کر: من غمض. تا: من غمض بصره.

۱ — ما، قل، حر، پا، کر: طرفه العين. تا: طرفه العين. ما، حر: لم تهتد. قل، پا، کر، تا: لم يهتد. ما، تا: بس ان کس (انکس) که در همه عمر خویش. قل: بس انکسی که به همه عمر خویش. حر: بس انکس که به همه عمر. - درد و نسخه پا و کر: از، پس ان کس، تا، ان کس، نیامده است.

۲، ۱ — ما، حر، تا: از حق تعالی (از حق) برهم نهد (از حق بخواباند) هرگز بوی راه نیابد. قل: از حق عز وجل همی بخواباند هرگز بدو راه می نیابد.

۲ — ما، تا: ان کس (انکس) که به همه (در همه). قل، حر: انکس که وی به همه (همه). پا، کر: پس کسی به همه.

۳، ۲ — ما، حر: سوی حق تعالی (حق) نیاورده باشد راه چگونه یابد. قل: سوی حق عز وجل نیاورده بود راه چگونه یابد. پا، کر: سوی حق نیارد (سوی نیارد) چگونه یابد راه بدو. تا: بحق نیاورده باشد راه چگونه یابد.

۴ — ما: و شاید که معنی این ان باشد. قل، پا: و شاید که معنی این ان بود. حر: و شاید که معنی ان باشد. کر: و شاید که معنی این بود. تا: روا باشد که معنی این سخن ان باشد. ما، حر: که از عرش تا ثری. قل: که دانند کان از عرش تا ثری. پا، کر، تا: که دانند که از (کز) عرش تا ثری. ما، قل، تا: همه مشتی عاجز اند (عاجزند). حر: همه عاجزند. پا، کر: همه مشتی عاجز اند.

۴، ۵ — ما، قل، پا، کر، تا: بدست (و بدست) ایشان هیچ چیز (هیچیز). حر: و بدست ایشان هیچ.

۵ — ما، تا: مسخران و اسیران اند (اسیرانند). قل: مسخرند و اسیرند. حر، پا، کر: که همه (همه) مسخرند و اسیرند. ما: منفعتی و مضرتی نه. قل، پا، کر: منفعتی نه (نی) و مضرتی نه (نی). حر: مضرتی و منفعتی نیاید. تا: نه منفعتی آید و نه مضرتی. - درد و نسخه پا و کر: از، چنانکه، تا، از این معنی، نیامده است.

۵، ۶ — ما: خدای تعالی گفت. قل: مولی گفت عز وجل. حر: حق تعالی گفت. تا: خدای خبر میدهد.

۶ — وان... آیه ۱۰۷، سوره ۱۰ (سوره یونس). وان یمسکک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضلہ یصیب به من یشاء من عباده وهو الغفور الرحیم. - ما: ان. قل، حر، تا: وان.

۷ — ما، قل، حر، پا، کر: ازین معنی (ازین معنی). تا: باین سبب. ما، قل، پا، کر، تا: باز ننکرند. حر: ننکرند. ←

سَيَهْدِينِ . « رفتنِ اوسویِ خدایِ، تعالیٰ، نه از جای به جای انتقال کردن بود، لکن از خَلْقِ اعراض کردن بود. و در هوا جبریل را، عَلَيْهِ السَّلَامُ، گفت: « أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا . »، گفت: به تو حاجت ندارم، که تو مرا بی او نگاه نتوانی داشتن، و مرا او | بَسْ، که بی تو نگاه تواند داشتن. و ابویزید بسطامی، رَحِمَهُ اللَّهُ گوید: چهل سال روی به خَلْقِ آوردم و ایشان را به حق خواندم، کس مرا اجابت نکرد، روی از ایشان بگردانیدم و قصدِ حضرت کردم، همه را پیش از خویشتن آن جا یافتم. قَوْلُهُ: ۶

فَهُمْ أَجْسَامٌ رُوحَانِيُونَ - ایشان کالبدها اند روحانی.

و به روحانیان شان مانده کرد، و روحانیان فرشتگان اند، از بهر آنک، اگر چه به خلقت

← . ما، پا، کر، تا: خلیل (تا: خلیل الله) علیه السلام (السلام) گفت. قل: خلیل صلوات الله علیه گفت. حر: خلیل گفت علیه السلام.

۷ و سطر اول این صفحه - انی... آیه ۹۹، سوره ۳۷ (سوره الصافات). وقال انی ذاهب الی ربی سیهدین. - ما، قل، حر، پا، کر: الی ربی. تا: الی رب. ما، حر، تا: سیهدین. قل، پا، کر: ندارد.

۱ - ما، قل، حر: نه از جای بجای انتقال کردن. پا، کر: نه از جایی بجائی انتقال کردن. تا: نه از جای بجای رفتن. ما، حر، پا، کر، تا: لکن (ولکن). قل: ولیکن.

۲ - ما: و در هوا جبریل را علیه السلام گفت. قل: و اندر هوا مر جبرئیل را گفت علیه السلام. حر: تا در هوای جبرئیل را گفت. پا، کر: و اندر هوا جبرئیل را گفت علیهما السلام. تا: و جبرئیل را در هوا گفت. ما، قل، پا، کر: گفت بتو. حر: بتو. تا: بتو هیچ.

۳ - ما، حر: مرا بی او. قل، حر، پا: مرا بی وی. تا: بی او مرا. ما: نکه. قل، حر، پا، کر، تا: نگاه. ما، تا: و مرا او بس که بی تو. قل: و مراوی بس که بی تو. حر: مراوی بس که بی تو وی بس که. پا، کر: مراوی بس که بی تو مرا. ما، قل، حر، پا، کر: تواند داشتن. تا: تواند داشت.

۴ - ما، تا: رحمه الله. قل: رحمه الله علیه. حر، پا، کر: ندارد. ما، قل، حر، پا، کر: آورده بودم. ما، قل: بحق خواندم. حر: بحق خوندم. پا، کر: بحق خواندم جل و عز. تا: بخدای میخواندم. ما، حر، پا، کر، تا: کس مرا. قل: کس مرا.

۵ - ما، قل، تا: و قصد. حر، پا، کر: قصد. ما، قل، حر، پا، کر: همه را بیش از خویشتن آنجا. تا: پیش از خویشتن همه را آنجا.

۶ - ما، قل: قوله فهم. حر، پا، کر، تا: فهم.

۷ - ما، پا، کر، تا: ایشان کالبدها اند. قل: ایشان کالبدهای اند. حر: گفت ایشان کالبدها ماند.

۸ - ما، تا: و بروحانیان شان (بروحانیان شان) مانده کرد و روحانیان فرشتگانند. قل: بروحانیان شان مانده کرد ←

بَشْرَانِد ، صفاتِ روحانیانِ دارند۔ بر موافقتِ قَدَمِ فشارِ دَن ، و از مخالفتِ دورِ بودن، و بہ شہوتِ باز ننگرستن، و خدمتِ بی طمع کردن، این ہمہ ، صفتِ ملایکہ است۔ ایشان از طاعتِ نیاسایند، و امرِ او را خِلافِ نَکُنند، و ایشان را خودِ ہواوشہوتِ نیست، و با کثرتِ خدمتِ ایشان را خودِ ۳ ثوابِ نیست، و باراستیِ ایشانِ خَوْفِ ایشانِ از ہمہ خلقِ بیش تر است۔ ہر کہ خویشتن را بدین صفتِ گردانید، روحانی گشت بہ معنی و صفت، ہر چند بہ ظاہرِ خلقتِ بَشْر است۔

و شاید کہ معنیِ اینِ آن باشد، کہ ایشانِ روحانی اند بہ معنیِ لُطْف۔ از ہر آنک، روحِ ۶ لطیف ترینِ ہمہ مخلوقات است، و از لُطْفِ او است کہ کس اورا در نمی یابد کہ چیست۔ پس ایشان ہم چنان لطیف گشتند، چون روحِ نامِ روحانیان گرفتند۔

← و روحانیان فرشتگان باشند۔ حر: بروحانی ایشانرا مانده کرد و روحانیان فرشتگانند۔ پا، کر: ایشانرا بروحانیان مانند کرد و روحانیان فرشتگانند (فرشتگان اند)۔ ما، تا: اگر جہ۔ قل، حر، پا، کر: ہر چند۔

۱ — ما: بر موافقت قدم فشاردن۔ قل، پا، کر: بر موافقت قدم فشاردن۔ تا: و قدم بر موافقت فشاردن۔

۲ — ما، حر: باز ننگرستن۔ قل، پا، کر: باز ننگرستن۔ تا: باز ننگرستن۔ ما، قل، حر، پا، کر: و خدمت بی طمع کردن۔ تا: و بی طمع خدمت کردن۔ ما، تا: این ہمہ (اینہمہ)۔ قل، حر، پا، کر: این۔ ما، پا، کر: ایشان۔ قل، حر، تا: کی (کہ) ایشان۔

۳ — ما، حر: و امر او را (ویرا) خلاف نکنند۔ قل، پا، کر: و امر او را خلاف نکنند۔ تا: و امر خدای را مخالفت نکنند سببِ چون اللیل والنہار ولایفترون۔ ما: و با کثرت خدمت ایشانرا خود۔ قل: و با کثرت خدمتشان۔ حر، پا، کر: و با کثرت (کثرة) خدمتشان۔ تا: و با کثرت خدمت خود ایشانرا توقع۔

۴ — ما، قل، پا، کر، تا: و باراستی ایشان خوف ایشان از ہمہ خلق بیشترست (بیشتر است۔ بیشتر است از ہمہ خلق)۔ حر: و باز خوف ایشان از ہمہ خلق عالیترست۔

۴، ۵ — ما، قل، حر، پا، کر: ہر کہ (ہر کی) خویشتن را بدین صفت گردانید (قل: کر داند)۔ تا: و ہر کہ خود را باین صفت گردانید۔

۵ — ما، قل، حر، پا، کر: ہر چند (ہر چند)۔ تا: اگر جہ۔ ما، حر، پا، کر، تا: خلقت (خلق) بشرست (بشر است)۔ قل: خلقت بشریتست۔

۶ — ما، قل، پا، کر: و شاید کہ معنی این۔ حر: و شاید معنی۔ تا: و روا باشد کہ معنی این۔ ما، قل، حر: بمعنی لطف۔ پا، کر: بمعنی لفظ۔ تا: بمعنی لطیف۔

۷ — ما، قل، پا، کر، تا: ہمہ مخلوقاتست (مخلوقات است)۔ حر: مخلوقاتست۔ ما، تا: اوست کہ کس اورا در نمی یابد (نمی یابد)۔ قل، حر، پا، کر: ویست کہ کس ویرا (اورا) در نمی یابد (در نیابد۔ اندر نمی یابد)۔ ←

و شاید که معنی آن باشد، که روح اصل همه نورها است. نبینی که حیات به وی ثابت شود، و سَمِعَ و بَصَرَ و دیگر حواسها به وی مُنَوَّرَ گردند. پس چون ایشان همه نور گشتند، به صدق ۳ معاملات و به اخلاص سَریرت، نام روحانی گرفتند. قَوْلُهُ:

وَفِي الْأَرْضِ سَمَاوِيُونَ - و اندر زمین آسمانیان اند.

یعنی، به صفت آسمانیان اند چنانکه در پیش یاد کردیم.

۶ و شاید که معنی این آن باشد، که به تن در زمین اند، و به دل آسمانی اند. خَلَقَ ایشان را می بینند، پندارند که با ما اند و ایشان غایب. سِرَّ ایشان در ملکوت طواف و جَوْلان می کنند، و تن ایشان در زمین خدمت می کند. اهل زمین در پاکی خدمت ایشان مُتَحَيِّر، و اهل آسمان در علو همت ایشان مُتَحَيِّر. قَوْلُهُ:

← ۸ - ما، قل، پا، کر، تا: همچنان (همچنان). حر: همه. ما: چون روح نام روحانیان. قل، حر، پا، کر: چون روح نام روحانی. تا: که روح و نام روحانی.

۱ - ما، حر: و شاید که معنی آن باشد. قل، پا، کر: و شاید (شاید) که معنی این آن باشد. تا: و روا باشد.

۱، ۲ - ما، قل، پا، کر: بوی ثابت شود. حر: بوی ثابت کرد. تا: با و ثابت میشود.

۲ - ما، قل، حر، پا، کر: حواسها. تا: حواس. ما، حر: بوی منور کردند. قل، پا، کر: بوی منور کرد. تا: با و منور می کردند. ما، قل، پا، کر، تا: بس چون ایشان همه نور گشتند. حر: بس ایشان همه چون نور گشتند.

۳ - ما: معاملات. قل، پا، کر: معامله. حر: مقالت و معاملت. تا: معاملت. ما: گرفتند و قوله. قل: گرفتند قوله. حر: یافتند. پا، کر، تا: گرفتند.

۴ - ما: در زمین آسمانی اند. قل، پا، کر: و اندر (اندر) زمین آسمانیانند. حر: کفت در زمین آسمانیان اند. تا: و در زمین و آسمان نیانند.

۵ - ما، حر: در پیش. قل، پا، کر: اندر پیش. تا: پیش ازین.

۶ - ما، قل، پا، کر: و شاید که معنی این. حر: و شاید که معنی. تا: و روا باشد که معنی این. ما، حر، تا: که بتن در (بر) زمین اند. قل: که بتن بر زمین باشند. پا، کر: بتن بر زمین اند. ما، قل، تا: آسمانی اند. حر: با آسمانیان. پا، کر: آسمانیانند.

۶، ۷ - ما، حر، پا، کر: خلق ایشانرا (مرا ایشانرا) می بینند پندارند که با ما اند. قل: خلق مرا ایشانرا همی بینند پندارند با ما اند. تا: و خلق چون ایشان را بینند پندارند که با ایشانند.

۷ - ما، تا: در ملکوت طواف و جَوْلان می کند. قل: اندر ملکوت جَوْلان همی کند و طواف همی کنند. حر، پا، کر: در (اندر) ملکوت طواف می کند (همی کند).

۸ - ما، حر، تا: در زمین خدمت می کند (تا) میکند (و). قل، پا، کر: اندر زمین خدمت همی کند (همی کنند). ما، حر، تا: در پاکی. قل، پا، کر: اندر پاکی (پاکی). ما، حر، تا: در علو. قل، پا، کر: اندر علو (کر: علو).

۹ - ما: متحیر و قوله. قل: متحیر قوله. حر، پا، کر، تا: متحیر.

وَمَعَ الْخَلْقِ رَبَّانِيُونَ - و با خَلْقِ خدایان اند.

- یعنی به ظاهر با خَلْقِ هم چون خَلْقِ می گردند، و سِرّاً ایشان با حقّ، تَعَالَى. طَرْفَةً الْعَيْنِ از او جدا نگرَدَد. به عِشْرَتِ با خَلْقِ، و به حَقِیْقَتِ با حقّ. با خَلْقِ مُعَامَلَتِ می کنند چنانکه حُكْمِ ۳ شریعت است به ظاهر، و با حقّ صُحْبَتِ همی کنند به باطن چنانکه حُكْمِ حَقِیْقَتِ است. و شاید که معنی رَبَّانِیِ آن باشد، که با خَلْقِ صُحْبَتِ چنان کنند که حقّ، تَعَالَى، کند: به جَفَايِ خَلْقِ در گذاشتن، و به مِکَافَاتِ مشغول ناگشتن، و خَلْقِ را نیکو خواستن، و بار نانهادن ۶ و بار کشیدن. چون دیدند که حقّ، تَعَالَى، با خَلْقِ مُعَامَلَتِ از این سان می کند که ما یاد کردیم، ایشان نیز با خَلْقِ به موافقتِ حقّ، تَعَالَى، صُحْبَتِ کردند. رَبَّانِی، بدین معنی بودند.

- ۱ - ما: و با خلق خدای مانند. قل: و با خلق خدایانند. حر: و با خلق ربانانانند. پا: و با خلق خدا بیایید. کر: تا: و بیاطن خدایانند.
- ۲ - ما، حر، تا: می کردند (میگردند). قل، پا، کر: همی کردند. ما، پا، کر: با حق تعالی (جل و عز). قل، حر: بارب عزوجل. تا: بارب العزت باشد و.
- ۲، ۳ - ما، پا، کر، تا: از او جدا (جدا) نکردد. قل، حر: از وی جدا نکردند.
- ۳ - ما، قل، تا: با خلق. حر: با خلق اند. پا، کر: بخلق. ما: با حق. قل، حر، کر: بارب جل و عز (تعالی). پا: یارب جل و عز. تا: بارب. ما، حر: معاملت می کنند. قل، پا، کر: معامله همی کنند (همی کند). تا: معامله میکنند بظاهر.
- ۴ - ما، قل، تا: و با حق صحبت همی کنند (می کنند) بیاطن. حر: و بیاطن با حق صحبت کنند. پا، کر: و با حق عزوجل صحبت همی کنند (کنند) بیاطن.
- ۵ - ما، قل، پا، کر: و شاید که. حر: و شاید. تا: و روا باشد که. ما، قل، پا، کر، تا: که (کی) با خلق. حر: با خلق. ما: چنان کنند که حق تعالی کند. قل، پا، کر: چنان کنند (همچنان کنند) که رب عزوجل. حر: چنان کنند که حق عزوجل. تا: چنان کنند که رب کند.
- ۶ - ما، تا: بچفا خلق (از جفای خلق) در گذاشتن. قل، حر، پا، کر: بچفا (بجفای) خلق گذاشتن. ما، قل، حر، تا: مشغول ناکشتن. پا، کر: مشغول ناشدن. ما، قل، تا: نیکو (تا: نیکو) خواستن. حر: نیکویی خواستن. پا، کر: نیکو گفتن و خواستن.
- ۶، ۷ - ما، حر، پا، کر: و بار نانهادن (کر: و بار نانهادن) و بار کشیدن. قل: و بار نانهادن و بار خلق کشیدن. تا: و بار بر خلق نانهادن و بار خلق کشیدن.
- ۷ - ما: که حق تعالی با خلق معاملت ازین سان. قل، حر، پا، کر، تا: که حق عزوجل (تا: جل و تقدس) باینده کان خویش (تا: خود) معامله این اسان (حر: معاملت ازین سان. پا، تا: معامله ازینسان - معامله ازین سان). ما، حر، تا: که ما یاد کردیم. قل، پا، کر: که یاد کردیم.
- ۸ - ما: حق تعالی. قل، حر، پا، کر: حق عزوجل (جل و عز). تا: حق با خلق. ما، قل، پا، کر: ربانی بدین (باین) ←

و شاید که معنی این آن باشد که خدایمان اند ، بدان معنی که چون رضای حق ، تعالی ، یافتند ، از سَخَطِ خَلْقِ بَاکِ ندارند ، و چون موافقتِ حق یافتند ، از ملامتِ خَلْقِ ناندیشند ،
 ۳ و چون حق ، تعالی ، ایشان را باشد ، همه خَلْقِ بر ایشان باشند ، نترسند . | قَوْلُهُ :
 سُكُوتٌ نُظَّارٌ - خاموشانِ نَظَّارِه اند .

یعنی ، دانند لیکن نگویند . خاموشی ایشان نه از نادانستن است . معنی این سخن آن
 ۶ است ، که به خَلْقِ نَظَّارِه می کنند ، و ظاهر و باطنِ خَلْقِ می بینند ، لیکن سخن نگویند . و ناگفتن را
 بادیدن معنی آن است ، که در گفتن پرده دریدن است ، و در خاموشی پرده پوشیدن . و طریقتِ

← معنی بودند . حر : ربانی ازین معنی گفتند ایشانرا . تا : تا باین معنی ربانی کشتند .

۱ - ما ، قل ، حر ، پا ، کر : و شاید که معنی این (معنی) ان باشد (پا : آن بود) . تا : و روا باشد که معنی این ان باشد . ما : که
 خدای مانند . قل : کی خدایمانند . حر : که ربانیمانند . پا ، کر ، تا : که خدایمانند (که خدایمانند) . ما ، حر ، پا ، کر ،
 تا : بدان (تا : بآن) معنی . قل : بران معنی .

۱ ، ۲ - ما ، قل : حق تعالی یافتند . حر : حق یافتند . پا ، کر : حق جل و عز یافتند . تا : حق یافته اند .

۲ - ما ، حر ، کر ، تا : موافقت حق (تا : حق سبحانه) یافتند . قل : موافقت حق تعالی یافتند . پا : موافقت یافتند . ما ، قل ،
 تا : نه اندیشد (تا : ناندیشند) . حر : نه اندیشیدند . پا ، کر : نیندیشیدند .

۳ - ما : و چون حق تعالی ایشانرا باشد همه . قل ، حر ، پا ، کر : و چون حق عز و جل (جل و عز) مرایشانرا باشد (ایشانرا بود)
 و همه (پا ، کر : و همه ، ندارد) . تا : و چون حق با ایشان باشد و همه . در دو نسخه پا و کر : این جمله ، همه خلق برایشان
 باشند ، نیامده است . ما : باشند نترسند و قوله . قل : باشند نترسند و قوله . حر : بود نترسند و باک ندارند . پا ، کر :
 نترسند . تا : باشد باک ندارند و نترسند .

۴ - ما : خاموشان و نظاره اند . قل ، حر : خاموشان (گفت خاموشان) نظاره اند . پا ، کر : خاموشان نظارند . تا : خاموشان
 و نظاره کیانند .

۵ - ما : لیکن نکویند خاموشی ایشان نه از نادانستن است . قل : ولیکن نکویند خاموشی شان نه از نادانستن است . حر : ولیکن
 بنکویند خاموشی ایشان نه از نادانستن . پا ، کر : ولیکن نکویند خاموشی شان نه از نادانستن است . تا : و بینند اما
 نکویند و خاموشی ایشان نه از نادانستن است .

۵ ، ۶ - ما ، قل ، حر ، تا : معنی این سخن . پا ، کر : معنی این . در دو نسخه پا و کر : از ، که به خلق ، تا ، که در گفتن ،
 نیامده است .

۶ - ما ، حر ، تا : می بینند لکن (ولیکن) . قل : همی بینند ولیکن .

۶ ، ۷ - ما ، تا : و ناگفتن را بادیدن . قل : و ناگفتن بادیدن درین . حر : و در ناگفتن .

۷ - ما ، حر ، تا : در گفتن . قل ، پا ، کر : اندر گفتن . ما ، حر ، کر ، تا : و در (واندر) خاموشی برده پوشیدن . قل ، پا :

واندر خاموشی (خاموشی) برده پوشیدن است (پوشیدنست) .

←

عارفان پرده دریدن نیست. آنک به آشکارا کردن سیر مشغول خواهند گشتن، شفقت کنند و به دعا مشغول گردند.

- و دیگر معنی آن است، که تا از خویشتن نپردازند به کسی دیگر مشغول نگردند. و به نزدیک ۳ ایشان معیوب ترین کسی تن ایشان است، پس به خلق نیکو گمان باشند و به خویشتن بد گمان. چون کسی خود را از دیگران معیوب تر داند، محال باشد که به دیگران مشغول گردد.
- و دیگر معنی آن است، که اگر در کسی خیر بینند به تن خویش مشغول گردند، تا آن خیر ۶ خود را حاصل کنند، و اگر شر بینند به تن خویش مشغول گردند، تا خود را از آن شر نگاهدارند. پیوسته در خویشتن مانده باشند و به غیر نپردازند.
- دیگر معنی آن است، که خلق را اسیر قدرت حق بینند و مجرای قضای حق. چون بدین معنی ۹

← ۷ وسط اول این صفحه - ما، قل، پا، کر، تا: و طریقت (پا: و طریقه) عارفان. حر: طریق عارفان.

۱ - ما، قل، حر، کر: انک (آنکه) باشکارا کردن. قل: آنکه باشکارا کردن. تا: و آنکه باشکارا کردن. ما، حر، تا: خواهند گشتن. قل: خواهند شدن. پا، کر: خواهد گشتن. ما، قل، حر، پا، کر: شفقت کنند و بدعا. تا: شفقت و رزق و بدعا خیر.

۳ - ما، قل، حر، تا: و دیگر. پا، کر: دیگر. ما: و بنزدیک. قل، حر، پا، تا: و نزدیک. کر: و نزدیک.

۴ - ما، قل، حر، پا، کر: معیوب ترین. تا: بدترین معیوب ترین. ما: بس بخلق. قل، حر، پا، کر، تا: بخلق. ما، حر، پا، کر، تا: بد گمان. قل: بد گمان باشند.

۵ - ما، قل، پا، کر، تا: جون (وجون). حر: بس جون. ما، تا: خود را (خود را) از دیگران معیوب تر داند. قل، پا، کر: خویشتن را معیوب تر از دیگران بیند (داند). حر: خویشتن معیوب تر از دیگران داند. ما، قل، پا، کر، تا: محال باشد که. حر: محال باشد که بغیب.

۶ - ما، قل، حر، تا: انست. پا، کر: آن باشد. ما، حر، تا: که اگر در کسی. قل، پا، کر: کی (که) اگر اندر کسی. ما، قل، حر، پا: خیر. کر، تا: خیری. ما، تا: تا آن خیر خود را. قل: تا آن خیر خویشتن را. حر: تا خویشتن آن. پا، کر: تا مر خویشتن را.

۷ - ما، تا: بتن خویش (خود) مشغول گردند تا خود را از آن شر. قل: مشغول تن خویشتن گردند تا مر خویشتن را از آن شر. حر: بدعا مشغول گردند تا خویشتن از آن. پا، کر: مشغول تن خویشتن گردند تا مر خویشتن از آن شر.

۸ - ما، حر، تا: پیوسته در خویش (بس پیوسته در خویشتن. پس پیوسته بخویشتن) مانده باشند. قل: بس پیوسته اندر تن خویش مشغول مانده باشند. پا، کر: پیوسته اندر خویشتن مانده باشند. ما، قل، حر، پا، کر: و بغیر. تا: و بغیری.

۹ - ما: دیگر. قل، حر، پا، کر، تا: و دیگر. ما، حر، تا: که مر خلق را. قل: که مر خلق را. پا، کر: که همه خلق را. ما، حر، پا: و مجری قضاء حق (حق جل و عز). قل: و مجری قضاء حق عز و جل بینند. کر: و مجرای قضاء ←

نظاره کنند سخن گفتن نماند، زیرا که، اسیرا ملامت کردن محال است، و بر خدای، تعالی، اعتراض کردن کفر است، پس جز خاموشی روی نیست.

۳ و دیگر معنی آن است، که هر جزوی از ایشان به خدمتی از آن حق، تعالی، مشغول است، و همه اوقات ایشان در مراعات رضای حق، سبحانه و تعالی، مستغرق است، نه از ایشان جزوی فارغ است شغل غیر حق را، و نه از اوقات ایشان ساعتی ضایع است خصوصت خلق را. بزرگی را
 ۶ چنین گفتند: که خدای را دوست داری؟ گفت دارم. گفتند: دشمن او ابلیس را دشمن داری؟ گفت من از محبت او فراغت می نیابم تا به عداوت غیر او مشغول شوم. قوله: غیب حصار - غایبان حاضر اند.

۹ معنی این آن است، که به تن با خلق حاضر اند، و به دل از ایشان غایب اند، چنانکه مصطفی،

← حق جل و عز. تا: و مجرای قدرت حق. . ما، حر، پا، کر، تا: بدین معنی (باین معنی - بدین معنی). قل: برین معنی.

۱ - ما، قل، پا، کر، تا: سخن گفتن. حر: پیش سخن گفتن. . ما، حر، تا: زیرا که اسیرا. قل، پا، کر: زیرا کی (که) مر اسیرا. . ما، تا: و بر خدای تعالی. قل، حر، پا، کر: و بر خداوند عزوجل (و بر خداوند).

۲ - ما: روی نیست. قل، حر: جهر ویست. پا، کر: چه سود است. تا: هیچ روی نیست.

۳ - ما، قل، تا: که هر جزوی. حر: که هر یک جزوی. پا، کر: که هر که وی. . ما، قل، حر: بخدمتی. پا، کر، تا: بخدمت. . ما، حر، تا: حق تعالی (حق). قل، پا، کر: حق عزوجل.

۴ - ما: ایشان در مراعات رضای حق سبحانه و تعالی. قل: اندر مراعات حق. حر، پا، کر، تا: ایشان در (اندر) مراعات حق.

۵ - ما، پا، کر، تا: شغل غیر حق را و. قل: شغل خلق را و. حر: بجز حق شغل را. . ما، قل، پا، کر، تا: خلق را. حر: خلق را الی کانه. . ما، پا، کر، تا: چنین گفتند که (گفتند). قل: رسیدند. حر: گفتند که.

۶ - ما، قل، پا، کر، تا: خدای را دوست داری (خدا را دوست داری). حر: خدا را عزوجل دوست می داری. . ما، قل، پا، کر، تا: گفت دارم. حر: گفت من دارم. . ما، قل، پا، کر: دشمن او (اورا) ابلیس را (ابلیس) دشمن داری. حر: دشمن ویرا که ابلیس است دشمن می داری. تا: ابلیس را که دشمن خدای است دشمن داری.

۷ - ما، حر، تا: کفتم من. قل: کفتم. پا، کر: کفتم. . ما: او فراغت می نیابم. قل، حر، پا، کر: وی فراغت نمی یابم. تا: خدای فراغت نمی یابم. . ما، تا: غیر او. قل، حر، پا، کر: غیر وی. . ما، قل: شوم قوله غیب. حر، تا: شوم غیب. پا، کر: کردم غیب.

۸ - ما، حر: و کفتم (گفتم) غایبان. قل، پا، کر: کفتم غایبان. تا: غایبان.

۹ - ما، قل، پا، کر: معنی این. حر، تا: معنی این سخن. . ما، قل، پا، کر، تا: با خلق. حر: با ایشان. . ما، پا، کر: چنانکه (چنان چون) مصطفی صلی الله علیه وسلم کفتم. قل، تا: چنان چون (چنانکه) مصطفی علیه السلام کفتم. حر: چنانکه مصطفی کفتم علیه السلام.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «... إِنِّي أَظَلُّ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي.»، و نیز گفت: «... إِنِّي أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي»، گفت: «من همه شب و روز نزدیک خداوند خویشم. و این بودن او به حضرت به سر بود، فاما ظاهر شخص او میان یاران و اهل بود. و به شخص با خلق بودی گزاردن شریعت را،^۳ و به سر با حق بودی غلبات محبت را. چون محبت غلبه گیرد محب از محبوب هرگز جدا نگردد. و دیگر معنی آن است، که به سر حاضرند به نزدیک حق، و به نفس غایب اند از حضرت. یعنی، هر چند به سر نزدیک تر شوند خویشتن را دورتر دانند. از بهر آنکه، هر که خود را به حق،^۶ تعالی، نزدیک تر داند دورتر گردد، و هر که خویشتن را دورتر داند نزدیک تر گردد. و دیگر معنی آن است، که خلق ایشان را حاضر دانند و ایشان غایبان اند، و خلق پندارند که بامانند و ایشان با خلق نباشند. ابویزید بسطامی، رَحِمَهُ اللَّهُ، | گوید: چهل سال است تا من^۹ با خلق سخن نگفتم، چه هر چه گفته‌ام با حق گفته‌ام، و هر چه شنیده‌ام از حق شنیده‌ام.

ما-۳۷

- ۱ - ما، قل، تا: عند ربی يطعمنی و یسقینی. حر، پا، کر: عند ربی.
- ۲ - ما، قل، حر، پا، کر: گفت. تا: و گفت. ما، قل، تا: همه شب و روز نزدیک. حر: همه شب و همه روز نزد. پا، کر: شب و روز نزدیک. ما، تا: و این بودن او. قل، حر، پا، کر: و این بودن.
- ۳ - ما، پا، تا: بسر بود. قل: سر بود. حر: بسر بود نه بشخص. کر: بسر است (نسخه بدل: بسر بود). ما، قل، پا، کر: فاما ظاهر شخص او (وی) میان. حر: اما بظاهر شخص وی بمیان. تا: فاما ظاهر شخص او در میان. ما، حر: یاران (یاران) و اهل بود (بوذ). قل، پا، کر: یاران و اهل وی بود. تا: یاران بود. ما: و شخص با خلق بود گزاردن. قل، پا، کر: بشخص با خلق بودی (بود) گزاردن (گذاردن). حر، تا: بشخص با خلق بود گزاردن (گذاردن).
- ۴ - ما: و سر با خلق بود. قل، حر، کر: و بسر با حق بودی (بود). پا: و بسر با خلق بود. تا: و سر با حق بود. ما، قل، حر، تا: هرگز. پا، کر: ندارد.
- ۵ - ما، قل، پا، کر، تا: که بسر. حر: بسر. ما، تا: بنزدیک (نزدیک) حق. قل، حر: بنزدیک حق عزوجل. پا، کر: نزدیک حق جل و عز.
- ۶ - ما، قل، پا، کر، تا: هر چند. حر: هر چند که. ما، تا: هر که خود را بحق تعالی (بحق). قل: هر که خویشتن بحق. حر: هر که خویشتن را بحق. پا، کر: هر که خویشتن را.
- ۷ - ما، قل، حر، کر، تا: دورتر کردد. پا: دورتر باشد. ما، قل، حر، کر، تا: و هر که (و هر که) خویشتن را. پا: و هر که.
- ۸ - ما، قل، پا، کر، تا: که (کی) خلق. حر: خلق. ما، تا: غایبانند و. قل، پا، کر: غایب (غائب) اند. حر: غایبند.
- ۹ - ما، تا: که بامانند و ایشان با خلق نباشند. قل، حر، پا، کر: بامانند و ایشان نه با خلق اند (نه با خلق). ما، تا: رحمه الله کوید (میکوید). قل: رحمه الله علیه کوید. حر: کوید که. پا: کوید. کر: کوید رحمه الله علیه. ما، قل، پا، کر: تا من با خلق. حر: تا من خلق. تا: که من با خلق.
- ۱۰ - ما، حر: چه هر چه (که هر چه) گفته‌ام. قل: هر چه گفته‌ام همه. پا، کر: و من هر چه گفته (گفته‌ام). تا: ←

و دیگر معنی آن است - که غایبان حاضر اند - بدان معنی ، که به هر مقامی که بزرگان حاضر گشته اند حاضر شوند ، لکن در آن مقام نیارامند پیش تر روند ، تا عین ایشان حضرت غیب گردد .
 ۳ ساکن جنبان باشند ، خاموش گویا باشند . اگر به خویشان نگرند جز جستن روی نه ، و اگر به حق نگرند جز آرام روی نه . آرامیدن ، حکم بندگی است ، که بنده را جز تسلیم کردن روی نیست ، واضطراب ، حکم محبت است ، که محب را جز تک و پوی روی نیست . به حکم بندگی حاضر اند
 ۶ و به حکم محبی غایبان و دوران اند . قوله :

مَلُوكٌ تَحْتَ أَطْمَارٍ - مَلِكَانِ اَنْدُ زِيْرِ جَامِهَائِي خُلُقَانِ .

ایشان را از بهر آن ملک گفت ، که نشان ملکی بی نیازی است . همه را به ملک نیاز باشد ،

← یعنی هر چه گفته ام . ما ، قل ، حر ، تا : و هر چه (و هر چه) شنیده ام از (همه از) حق شنیده ام (شنیده ام) . پا ، کر : و هر چه شنیدم از حق شنیدم (شنیده ام) .

۱ - ما ، قل : بدان معنی که بهر مقامی که . حر : بان معنی که بهر مقامی که . پا ، کر : ازان معنی که هر مقامی که . تا : بآن معنی که بهر مقام .
 ۲ ، ۱ - ما ، قل ، حر ، پا ، کر : حاضر کشته اند . تا : حاضر کشتند .

۲ - ما ، تا : حاضر شوند لکن در آن . قل ، حر ، کر : ایشان حاضر شوند ولیکن (ولکن) اندران (دران) . پا : ایشان حاضر کشته اند شوند ولکن اندران . ما ، قل ، حر ، پا ، کر : بیشتر . تا : و بیشتر . ما ، قل ، تا : حضرت ایشان غیب (غیب) گردد . حر : حضرت ایشانرا غیب گردد . پا ، کر : حضرت ایشان غیب نکردد .

۳ - ما ، تا : خاموش (و خاموش) گویا . قل ، حر ، پا ، کر : خامش (خاموش) گویان . ما ، قل ، پا ، کر : اگر بخویشتن . حر : چون بخویشتن . تا : اگر بخود . ما ، پا ، کر ، تا : جز جستن . قل : بجز جستن . حر : جز جنبش . ما ، قل ، پا ، کر ، تا : و اگر بحق . حر : و چون بحق .

۴ - ما ، حر ، پا ، کر ، تا : جز آرام روی نه . قل : جز آرام نه . ما ، قل ، حر : آرامیدن . پا ، کر ، تا : آرامیدن (و آرامیدن) . ما ، حر ، تا : روی نیست . قل ، پا ، کر : روی نه .

۵ - ما ، قل ، تا : واضطراب حکم محبت است که (که و) . حر : واضطراب کنند بحکم محبت که . - در دو نسخه پا و کر : از ، واضطراب ، تا ، بحکم بندگی ، نیامده است . ما ، حر ، تا : جز تک و بوی روی نیست . قل : جز تکابوی روی نه . ما : بحکم بندگی حاضر و بحکم محبی ددان قوله . قل : بحکم بندگی حاضرند و بحکم محبی غایبان و دورانند قوله . حر ، پا ، کر : بحکم بندگی حاضرند و بحکم محبی غایب اند (دوران اند) . تا : بحکم بنده کی حاضر و بحکم محبت محبی دوان .

۷ - ما : اظمار ملکاتند زیر جامهء خلقان . قل : اظمار ملکاتند زیر جامه های خلقان . حر : اظمار کفت ملکاتند زیر جامه های خلقان . پا ، کر : اظمار ملوکاتند زیر جامه (جامه) خلقان . تا : اظمار ملکاتند زیر جامهء خلقان (زیر خلقان : کوهنه) .

۸ - ما ، قل ، پا ، کر : ملک کفت . حر : ملوک کفت . تا : ملک کفتند . ما ، تا : نیاز باشد . قل ، حر ، پا ، کر : نیاز بود (بود) .

- وَمَلِكٍ رَا بَه كَسْ نِيَاز نَبَاشَد . پَس همه كَسْ بَه دُعَايِ ايشان نِيَاز مَنَد ، تا بلاها از خَلْقِ بَه دُعَايِ ايشان باز گردد ، و خَيْر و بَرَكَاتِ خَلْقِ در دُعَايِ ايشان اندر باشد ، و اسبابِ خَلْقِ ، ديني و دُنْيَايِ ، بَه بَرَكَتِ دُعَايِ ايشان نظام گيرد . صفتِ مَلِكِ اَيْن بُوَد ، كه كارهاي رِعِيَّتْ بَدون نظام گيرد ، و چون ۳ مَلِكِ نَباشد خَلْقِ ضَايِع مانند ، و فسادِ ظاهر گردد ، و خرابي بسيار گردد . و هم چُنين اِگر بَرَكَتِ دُعَايِ اَوْلِيَا نَبُوَد ، از آسَمَانِ عذاب آيد و خَلْقِ هلاك گر دند . بدين معني ، ايشان مَلِكِ اِنْد .
- و ديگر معني آن است ، كه ايشان را هيچ چيز بكار نِيَايد . پَس مَلِكِ اِنْد بَه مَلِكِ اِنْد ، ۶ و ايشان بِي مَلِكِ اِنْد . مَلِكِ اِنْد را چون مَلِكِ بَرُوَد نام مَلِكِي زوال آيد ، بَه عَلَّتِ مَلِكِ نام مَلِكِي گيرند ، و عارفان بِي مَلِكِ نام مَلِكِي گيرند . بِي اِنْكِ هيچ چيز دارند ، همه ، ايشان دارند .
- و شايد كه مَلِكِ بَدان معني باشند ، كه بَزُرْكَ هَمْتان اِنْد ، و بَزُرْكَ هَمْتِي ، نشانِ مَلِكِ اِنْد است . ۹

- ۱ — ما ، تا : همه كس بدعاء (بدعای) ايشان نياز مند (نياز منداند) . قل : همه خلق را بدعاء ايشان نياز بود . حر ، پا ، كر : همه خلق بدعاء ايشان نياز مندند .
- ۲، ۱ — ما ، قل ، پا ، تا : از خلق بدعاء (بدعآ) ايشان . حر : بدعاء ايشان از خلق . كر : بدعاء ايشان .
- ۲ — ما : در دعای ايشان اندر . قل : بدعا ايشان اندر . حر ، پا ، كر ، تا : بدعای (اندر دعای — در دعای) ايشان .
- ما ، قل ، پا ، كر ، تا : و اسباب خلق ديني و دنياي (دينی و دنياي — تا : ديني و دنياي) . حر : و اسباب دنيا و ديني خلق .
- ۳ — ما ، قل ، حر ، پا ، كر : نظام گيرد . تا : بنظام آيد . • ما ، حر ، پا ، كر : صفت . قل : و چون . تا : و صفت . ما ، تا : بدو (باو) نظام . قل ، حر ، پا ، كر : بوي نظام .
- ۴ — ما : نباشند . قل ، حر ، پا ، كر : نبود . تا : نباشد . • ما ، قل ، پا ، كر ، تا : ضايع مانند . حر : ضايع ماند . • ما ، قل ، پا ، كر ، تا : بسيار گردد . حر : بسيار شود .
- ۵، ۴ — ما ، قل ، پا ، كر ، تا : و همچنين (و همچنين) اكر بر كه (پا ، كر : بركات — قل ، تا : بركت) دعاء (پا ، تا : دعای) اوليا (پا ، كر : اولياء — تا : ايشان) نبود (نباشد) از آسمان (آسمان) عذاب ايد (آيد) و خلق . حر : و همچنين بركت دعاء اوليا از آسمان باران آيد و از زمين نبات رويد و اكر بركت ايشان نباشد . ۵ — ما : ايشان ملكانند . قل ، حر ، پا ، كر ، تا : ملكانند .
- ۶ — ما ، قل ، پا ، كر ، تا : و ديگر . حر : ديگر . • ما ، حر ، پا ، كر ، تا : كه ايشانرا (كه ايشانرا) هيچ چيز (حر : هيچ) . قل : كي ايشانرا هيچيز .
- ۷ — ما ، قل ، حر ، تا : و ايشان بِي مَلِكِ اِنْد مَلِكِ اِنْد (مَلِكِ اِنْد — ملكند) . پا ، كر : ندارد . • ما ، قل ، پا ، كر ، تا : ملكانرا (تا : و ملكانرا) . حر : همه ملكانرا . • ما ، قل ، پا ، كر : زوال ايد . حر : بزوال آيد كه . تا : ايشانرا زوال آيد .
- ۸ — ما ، پا ، كر : گيرند (دارند) بِي اِنْكِ (بِي اِنْكِه) هيچ چيز دارند . قل ، حر : دارند بِي اِنْكِ هيچ چيزي (هيچ چيزي) ندارند . تا : دارند و بِي اِنْكِه هيچ چيزي دارند .
- ۹ — ما ، قل ، پا ، كر : و شايد كه (كي) ملك بَدان معني . حر : و شايد كه بَدان معني . تا : و روا باشد كه ملك بآ معني . • ما ، حر ، پا ، كر ، تا : باشد (باشد) . قل : باشند . • ما ، قل ، پا ، كر ، تا : كه (كي) بزرگ همتانند (همتان اِنْد) . ←

مَلِکَانَ، به چیزِ حقیرِ باز ننگرند، و این طایفه، از حقارتِ دُنیا به همه دُنیا باز ننگرند. هَمَّتِ اِیْشانِ برتر از هَمَّتِ مَلِکَانَ آمد. پس اِیْشانِ بدین نامِ اوّلی تر اند.

۳ و شاید که معنی این آن باشد، که اِیْشانِ صُحْبَتِ باحقِّ می کنند، و صُحْبَتِ مَلِکَانَ را مَلِکَانَ

شایند، که اگر اِیْشانِ بدونِ حقِّ، تَعَالیٰ، به چیزی باز ننگرند، صُحْبَتِ حقِّ را برهانند. از بیمِ زوالِ

این مقامِ اگر هر دو کون پیش اِیْشانِ بنهی نیارند نگرستن. و بدین سخن شاگردِ مُصْطَفیٰ اند، صَلَّی اللهُ

۶ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ، که چون او را امر آمد: « تَخْتَارُ أَنْ تَكُونَ عَبْدًا نَبِیًّا أَوْ مَلِکًا نَبِیًّا؟ قَالَ بَلْ أَكُونُ عَبْدًا

نَبِیًّا، أَجُوعُ یَوْمًا وَأَشْبَعُ یَوْمًا، إِذَا جُعْتُ صَبَرْتُ وَإِذَا شَبِعْتُ شُكِرْتُ. »، بندگی بر مَلِکِ اختیار

کرد. از بهر آنک، مَلِکِ را اِعْتِمَادِ بِرِخِزانه خود بُود، و بنده را اِعْتِمَادِ بِرِخِزانه خداوند خویش باشد.

← حر: که بزرگ همتان باشند. ما، قل، پا، کر، تا: ملکانت (تا: ملکانت است و). حر: ملکیت.

۱ - ما، قل، حر، تا: باز ننگرند. پا، کر: ننگرند.

۲، ۱ - ما، قل، پا، کر، تا: همت (تا: لاجرم همت) اِیْشانِ برتر از (پا، کر: برتر) همت ملکانت آمد (آمد). حر: و دیگر چون ملک باشند آنچه بایشان کنی بر خویشان منت بشناسند و چون بنده باشند آنچه بایشان کنی بر خود منت نشناسند اِیْشانِ بهمت از همه ملکانت برترند.

۲ - ما، تا: بس اِیْشانِ بدین (باین). قل، حر، پا، کر: اِیْشانِ بدین (باین). ما، پا، کر، تا: اولیتر اند (اولیترند). حر: اولیتر آمدند.

۳ - ما، قل، حر، پا، کر: و شاید. تا: وروا باشد. ما، قل، پا، کر، تا: این ان باشد که (کی). حر: آن باشد. ما، تا: صُحْبَتِ باحقِّ می کنند (کنند) و. قل: صُحْبَتِ همی باحقِّ کنند. حر، پا، کر: باحقِّ صُحْبَتِ می کنند (همی کنند). ما، قل، حر: مَلِکِ را. پا، کر: مَلِکَانَ. تا: مَلِکِ مَلِکَانَ.

۴ - ما، تا: که اگر. قل، حر، پا، کر: اگر. ما: حق تعالی. قل، حر، پا، کر، تا: حق. ما، قل، حر، پا، کر، تا: باز ننگرند. پا: باز ننگردند. ما: حق را برهانند. قل، حر: حق برهانند. پا، کر: یاد کنند. تا: حق را بگذارند.

۵ - ما، قل: اگر هر دو کون پیش اِیْشانِ بنهی (نهی) نیارند نگرستن و بدین. حر: اگر هر دو کون پیش اِیْشانِ بنهی بدون حق بجز باز ننگرند و باین. پا: از هر دو کون پیش اِیْشانِ داری نیارند نگرستن و بدین. کر: بر هر دو کون نیارند نگرستن و بدین. تا: اگر دو کون در پیش اِیْشانِ بنهی بآن نیارند نگرستن باین. ما، پا، کر: صلی الله علیه وسلم. قل، حر: علیه السلام. تا: ندارد.

۶ - ما، قل: تختار ان تکون عبدا نبیا او ملکا نبیا. حر: بان تختار ان یکون ملکا او عبدا نبیا. پا، کر: تختار آن (ان) تکون نبیًّا او ملکًا نبیًّا. تا: آن تختار ان یکون عبدا نبیا او ملکا نبیا. ما: بل اکون. قل، حر، پا، کر، تا: بل.

۷ - ما، قل، پا، کر، تا: بندگی (بنده کی) بر مَلِکِ. حر: بندگی بر مَلِکِ.

۸ - ما، تا: بر خزانة خود بود. قل، حر: بر خزانة خویش بود (باشد). پا، کر: بر مَلِکِ خویش باشد. ما: بر خزانة خداوند خویش. قل، حر، پا، کر: بر خزانة (خزینة) خداوند. تا: بر خداوند.

پس گفت: چون ملک باشم آنچه دارم سپری شود، و چون بنده باشم از آن تو بردارم، و خزانه تو سپری نگردد. و دیگر اعتماد ملک بر خویشتن باشد، و اعتماد بنده بر خداوند. و دیگر چون ملک باشم آنچه بامن کنی بر من منت باشد، و چون بنده باشم آنچه بامن کنی بر من منت نباشد. چون ۳ ملک باشم زیر منت بنده گردم، و چون بنده باشم بی منت آزاد گردم. و دیگر چون ملک باشم از من مکافات طلب کنند، و چون بنده باشم خداوند را بر بنده مکافات نباید. | و دیگر به چشم حقارت به کون نظاره کردن، که این کونک را چندان مقدار نیست که دو ملک باید، هزار چنین ۶ کون را تو ملک بسنده ای، این مقدار را هم تو ملک بسنده باشی. و دیگر به چشم شفقت بدین خلق نظاره کرد، و گفت: اگر من ملک گردم خلق هلاک شوند، که من از نگه داشت عاجز آیم، ملک تو ای که همه را نگه توانی داشت، و بر تو احوال و اسرار ایشان پوشیده نگردد، و همه دانی، و همه توانی، ۹

ما - ۳۸

۱ - ما: بس گفت. قل، حر، پا، کر، تا: بس. ما، تا: باشم آنچه (آنچه) دارم سپری (سپری) شود. قل، پا، کر: باشم آنچه (آنچه) دارم سپری (سپری) گردد. حر: باشد آنچه دارم سپری گردد. ما، قل، پا، کر: باشم از آن تو بردارم. حر: باشد از خزینه حق بردارذ. تا: باشم از خزانه تو می بردارم.

۲ - ما، قل، حر، پا، کر: بر خویشتن. تا: بر ملک خویشتن. ما، قل: بنده بر خداوند. حر: بنده بر خدای. پا، کر: بنده بر خداوند باشد. تا: بر بنده خداوند. ما، قل، تا: و دیگر چون ملک. حر: یعنی چون بنده. پا، کر: ولیکن چون ملک.

۳ - ما، حر، پا، کر، تا: آنچه (آنچه) بامن کنی. قل: آنچه بر من کنی. ما، پا، کر، تا: و چون بنده باشم آنچه (آنچه) بامن کنی بر من منت نباشد. قل، حر: ندارد.

۴، ۳ - ما، قل، پا، کر، تا: چون (تا: و دیگر چون) ملک باشم (پا، کر: اگر ملک نباشم) زیر منت بنده گردم و چون بنده باشم. حر: و چون ملک باشم.

۵ - ما، قل، حر، پا، تا: و چون بنده. کر: و بنده. ما، قل، کر، تا: بر بنده مکافات نیاید (تا: نیاید). حر: بر من مکافات نیاید. پا: بنده مکافات نیاید.

۶ - ما: نظاره کردن که این کونک را چندان. قل، پا، کر: نظاره کرد که مرین کونک را (پا، کر: کون را) چندین (چندین). حر: نظاره کردند که این کون را چندین. تا: نظاره کرد که این دنیا را چندان. ما، قل، پا، کر، تا: که (کی) دو. حر: که ویرا دو.

۶، ۷ - ما، قل: هزار چنین کون را تو ملک بسنده ای (بسنده) این مقدار را هم (این مقدار را) تو ملک بسنده باشی. حر: هزار چندین کون را تو ملک بسنده باشی این مقدار را نیز هم تو تمام و بسنده. پا، کر: هزار کون چنین را تو ملک بسنده. تا: هزار چندین دنیا را ملک تو بسنده این قدر را هم تو ملک بسنده.

۷ - ما، قل: بدین خلق. حر، تا: باین خلق. پا، کر: برین خلق.

۸ - ما، پا، کر: و کففت (کففت) اگر ملک من گردم. قل، حر: و کففت (کففت) اگر من ملک گردم. تا: کففت اگر

←

من ملک باشم.

مَلِكٌ چون تو باشد نه چون من ، که من خویشتن را نگاه نتوانم داشتن ، غیر خویش را چگونه نگاه
توانم داشتن؟ و در زیر این سری دیگر است ، که از مَلِكِ بزرگ بنده را مَلِكِ دادن بزرگ نه است ،
۳ لَكِنْ هرگاه که بنده دست پیش کند و منشورِ مَلِكِ بستاند ، مَلِكِ یابد ، وَلَكِنْ حضرتِ مَلِكِ
برهاند ، پس بندگی باقربِ مَلِكِ و اندر حضرتِ مَلِكِ برتر از مَلِکی و از حضرتِ غایب گشتن .
پس عارفان چون اسرار بدیدند در اختیارِ مُصْطَفَى ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، راه او برگرفتند ، هرچه
۶ پیش ایشان نهادند چشم فرو گرفتند ، که اگر مُصْطَفَى ، عَلَيْهِ السَّلَام ، به مَلِكِ دنیا چشم باز کردی ،
← ۹، ۸ - ما : که من از نکه داشت عاجز ایم ملک تو ای که همه را نکه توانی داشت و . قل : کی من از نگاه داشت
عاجز م ملک توی که همه را نگاه توانی داشتن و . حر : که من از نگاه نگاه داشت عاجز ایم ملک تویی که همه را نگاه
توانی داشت . پا ، کر : که (که من) از نگاه داشت عاجز ایم ملک تویی همه را نگاه توانی داشتن و . تا : که من از نگاه
داشت ایشان عاجز ایم ملک تویی که همه را نگاه توانی داشتن و . ما ، تا : احوال . قل ، حر ، پا ، کر : احوال ایشان .
ما ، قل ، پا ، کر ، تا : و همه دانی . حر : ندارد .

۱ - ما ، قل ، پا ، کر ، تا : چون (چون) تو باشد . حر : چون تو باید . ما ، حر : که من خویشتن را . قل ، پا ، کر : که
خویشتن را . تا : که من چون خود را . ما ، قل ، حر ، پا ، کر : نگاه نتوانم داشتن . تا : نگاه نتوانم داشت . ما ، قل ،
کر : غیر خویش را چگونه نگاه توانم داشتن (کر : توانم نگاه داشتن) . حر : غیر خویش را چگونه نگاه دارم . تا :
غیر خود را چگونه نگاه توانم داشت . پا : ندارد .

۲ - ما : و در زیر این سری دیگر است . قل ، پا ، کر : و اندر زیر این نیز سری دیگر است . حر ، تا : و در زیر این نیز (این)
سریست (سر دیگر است) و آن آنست . ما ، حر : بزرگ بنده (بنده) را . قل ، پا ، کر : بزرگ من بنده (بنده) را .
تا : اعظم بنده را . ما : بزرگ نه است لکن هرگاه که بنده . قل : بزرگست ولیکن هرگاه کی بنده . حر : بزرگست
ولیکن هرگاه که بنده . پا ، کر : بزرگست ولیکن هرگاه . تا : بزرگست و هرگاه که بنده .

۳ - ما ، قل ، حر ، پا ، کر : پیش (پیش) کند . تا : پیش دارد . ما ، قل : ولیکن (ولیکن) حضرت ملک برهاند . حر :
ولیکن حضرت برهاند . پا ، کر : ولیکن حضرت یله کند . تا : لکن حضرت ملک بگذارد .

۴ - ما ، حر ، تا : باقربِ مَلِكِ است (مَلِكِ) و در . قل : باقربِ مَلِكِ و اندر . پا ، کر : باقربِ مَلِكِ با . ما ، قل : برتر
از مَلِکی . حر : برتر که مَلِکی . پا ، کر : برتر چون مَلِکی . تا : برتر از مَلِکی باشد . ما ، قل : و از حضرت غایب گشتن .
حر ، تا : و از حضرت ملک غایب گشتن . پا ، کر : و از حضرت غایب .

۵ - ما : عارفان چون اسرار بدیدند در اختیارِ مُصْطَفَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راه او برگرفتند . قل ، حر : عارفان چون این
اسرار بدیدند اندر (در) اختیار (اختیار) مُصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَام راه او برگرفتند . پا ، کر : چون عارفان این اسرار بدیدند
اندر اختیارِ مُصْطَفَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راه او برگرفتند . تا : چون عارفان این اسرار را بدیدند و در اختیارِ مُصْطَفَى را
مُصْطَفَى راه او برگرفته اند و متابعت او نموده اند . ما ، پا ، کر : هرچه (هرچه) . قل : هر چه . حر : هر چه . تا : و هر چه در .

۶ - ما : فرو گرفتند که . قل : فراز کردند که . حر ، کر : فراز کردند . پا : فرار کردند . تا : برهم نهادند . ما : اگر
مُصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَام . قل : اگر مُصْطَفَى صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ . حر : اگر مُصْطَفَى . پا ، کر : اگر . تا : اگر مُصْطَفَى ←

پیش از مرگ به عقبی نرسیدی ، و اگر به عقبی چشم باز کردی ، به قَابِ قَوْسَيْنِ اَوْ اَذْنَى نرسیدی .
 در حکایت آورده اند : که یکی از مُلُوكُ بفرمود تا بنده او را شراب دهند ، نگرفت ،
 حاجب را بفرمود تا بدهد ، نگرفت ، بفرمود تا وزیر بدهد ، نگرفت ، به دست خود بداد ، نگرفت ،
 برپای خاست تا مگر فرا گیرد ، هم نگرفت . وزیر او را گفت : چرا از دست خداوند فرانگیری ؟
 گفت : ناگرفتن ما است که خداوند را پیش ما برپای کرده است ، هر کسی که او از خداوند خویش
 چیزی دست پیش کند و بستاند ، بیم زوالِ صُحْبَتِ خداوند باشد . پس مَلِكُ نه آن باشد که
 دُنْیَاوِ عُقْبَى دارد ، مَلِكُ آن باشد که قُرْبِ مَوْلَى دارد و باحقّ، تعالیٰ، آشنایی دارد . قَوْلُهُ :
 نَزَّاعُ قَبَائِلٍ - بیرون کردگانِ قبیله ها اند .

← علیه سلام الله . ما ، قل ، حر ، پا ، تا : باز کردی . کر : باز کردندی .

- ۱ - ما : و اگر بعقبی چشم . قل ، حر ، تا : و اگر چشم بعقبی . پا ، کر : و اگر بعقبی نظر . ما ، قل ، تا : او ادنی نرسیدی .
 حر ، پا ، کر : نرسیدی .
- ۲ - ما ، تا : در (و در) حکایت . قل : و بحکایت . حر : و حکایت . پا ، کر : حکایت . ما ، تا : ملوک بفرمود تا بنده
 او را . قل ، حر : ملوک بنده خویش را بفرمود . پا ، کر : ملک (ملوک) بنده را بفرمود تا .
- ۳ - ما ، تا : حاجب را بفرمود تا دهد (بدهد) . قل ، حر ، پا ، کر : فرمود (کر : تا فرمود) تا حاجب بدهد (دهد) .
 ما ، تا : بفرمود . قل ، حر ، پا ، کر : فرمود (فرمود) . ما ، قل ، تا : بدهد . حر ، پا ، کر : دهد . ما ، تا : بدست
 خود بداد . قل ، حر ، پا ، کر : خود بدادش (بدادش) .
- ۴ - ما ، تا : برپای خاست (خواست) تا مگر فرا گیرد (بستاند) . قل ، حر ، پا ، کر : بپا (بیای) خاست تا مگر بگیرد .
 ما ، قل ، تا : هم نگرفت . حر ، پا ، کر : نگرفت . ما ، حر ، تا : او را . قل ، پا ، کر : مرورا (مرورا) . ما ، حر ،
 تا : چرا (چرا) از . قل ، پا ، کر : چرا (چرا) همی از . ما ، تا : فرانگیری . قل ، پا ، کر : نگیری . حر : نمی گیری .
- ۵ ، ۶ - ما ، تا : ما برپای (برپای) کرده است هر کس که (و هر کسکه) دست بیش (بیش) کرد (داشت) و از خداوند (واز
 خدای وند) خویش چیزی بستند . قل ، پا ، کر : ما (من) برپای (برپای) کرد هر (و هر) کسی که او از (که از) خداوند
 خویش چیزی دست بیش (بیش) کند و (بستاند) بستاند . حر : ما بپای کرد هر که دست بیش کند و چیز از خداوند بگیرد .
- ۶ - ما ، حر : باشد بس (بود) ملک نه آن باشد که (باشد) . قل ، پا ، کر : باشد نه ملک آن باشد که . تا : باشد و ملک
 نه آن باشد که .
- ۷ - ما ، قل ، پا ، کر ، تا : و عقبی . حر : باعقبی . ما : آن باشد که قرب مولی دارد و باحق تعالی آشنایی دارد قوله . قل ،
 حر : آن بود که قرب حق دارد و باحق صحبت کند قوله (کند) . پا ، کر : آن باشد که مولی و قرب حق دارد و با وی
 صحبت کند . تا : آن باشد قرب مولی دارد و باحق سبحانه صحبت دارد .
- ۸ - ما ، قل ، حر ، پا ، کر : قبائل (قبایل) . تا : قبائل . ما ، حر : بیرون (کفت بیرون) کردگان قبیله ها اند . قل ، پا ،
 کر : بیرون کردها (بیرون کردها) قبیله ها اند . تا : بیرون کردها کان قبیله ها اند .

ایشان خود گریزان باشند از قبیله‌ها و آبادانی‌ها، از بیم آنک، نباید که خلق ما را مشغول گردانند، که در آن ساعت که به خلق مشغول گردیم از حق و از مانیم. چنانک ابراهیم ادهم، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، گوید: که سخت‌ترین حالی که مرا پیش آمد آن بود، که به هر جای که در آمدی تا خلق مرا نشناختندی، به هر تهمتی که بودی، مرا گرفتندی، و چون بشناختندی مرا، مشغول کردندی از وقت خویش، ببایستی گریختن. ندانم کدام صعب‌تر بودی، به وقت ناشناختن دل کشیدن، یا به وقت شناختن از عز گریختن؟

یا از قبیله‌ها رفتن، بدین معنی باشد که یاد کردیم، یا بدان معنی باشد که خلق با ایشان نیارامند، و ایشان را از خویشتن دور دارند، و از ایشان بگریزند، و از وطن‌ها بیرون کنند. از بهر آنک، ایشان قدم بر بساط حقیقت نهاده‌اند، و خلق بر بساط مجاز. اهل مجاز با اهل حقیقت

۱ — ما، قل، حر، پا، کر: ایشان خود (با خود ایشان — با خود ایشان) گریزان باشند از قبیله‌ها و آبادانی‌ها (آبادانیها) از بیم آنک (از بیم آنکه). تا: و ایشان خود از قبیله‌ها و آبادانی‌ها گریزان باشند از بیم آنکه. ما، قل، حر، تا: نباید. پا، کر: نباید. ۲، ۱ — ما، تا: مشغول گردانند که در آن ساعت که (و در آن ساعت که). قل: مشغول کنند بدان ساعت کی. حر: مشغول کند بان ساعت که. پا، کر: مشغول کنند بدان ساعت که.

۲ — ما، تا: از حق و از مانیم (باز مانیم). قل: از حق عز وجل بمانیم. حر، پا، کر: از حق بمانیم. ما: ابراهیم ادهم رحمة الله علیه گوید که. قل: ابراهیم ادهم گوید رحمت الله علیه. حر: ابراهیم بن آدم گفت. پا، کر: ابراهیم بن ادهم گوید. تا: ابراهیم ادهم رحمة الله گوید.

۳ — ما، تا: که بهر جای که (که بهر جای که) در آمدی. قل، پا، کر: که بهر جای اندر آمدی (آمدی). حر: که هر جا که در آمدی. کر: که بهر جایی که اندر آمدی.

۳، ۴ — ما، قل، حر: تا خلق مرا نشناختندی. پا، کر: تا مرا خلق نشناختندی. تا: تا خلق مرا نه بشناختی.

۴ — ما: که بودی مرا گرفتندی و. قل، پا، کر: مرا گرفتندی و (پا، کر: مرا گرفتندی). حر: مرا بگرفتندی. تا: مرا می گرفتندی. ما، قل، پا، کر: بشناختندی مرا مشغول کردندی از وقت خویش (پا، کر: خویش باز). حر: بشناختندی مرا از وقت خویش مشغول کردندی و. تا: مرا بشناختندی از سر وقت خود مرا مشغول گردانیدی و.

۵ — ما، قل، حر، پا، کر: ندانم. تا: ندانم تا. ما، قل، پا، کر: تا: ناشناختن. حر: ناشناختن.

۶ — ما: تا بوقت. قل، حر، پا، کر، تا: یا (ویا) بوقت. ما، قل، پا، کر، تا: از عز. حر: از.

۷ — ما، قل، حر: یا از قبیله‌ها. پا، کر، تا: از قبیله‌ها (از قبیله‌ها). ما، قل، پا، کر: بدین معنی (بدین معنی). حر، تا: باین معنی. ما، قل، پا، کر: یا بدان معنی (بدان معنی) باشد. حر، تا: یا بآن معنی (معنی باشد). ما، تا: که خلق با ایشان (با ایشان). قل، حر، پا، کر: کی (که) خلق خود با ایشان.

۸ — ما، قل، حر، تا: دور دارند. پا، کر: دور کنند. ما، حر، پا، کر: و از وطنها بیرون کنند. قل: و از وطنهاشان بیرون کنند. تا: و از وطنهاشان دور کنند.

۹ — ما، قل، پا، کر، تا: نهاده‌اند. حر: نه‌اند. ما، قل، حر، کر، تا: اهل (تا: و اهل) مجاز. پا: ندارد.

صُحِبَتْ نتوانند کردن ، از بهر آنک ، مجازاً با حقیقتِ ضِدِّینِ اند ، و ضِدِّینِ به یک جای صُحِبَتْ نکنند . ایشان از خَلْقِ گُریزان ، از بهر آنک ، حالِ خَلْقِ دانند و طاقَتِ صُحِبَتْ خَلْقِ ندارند ، و خَلْقِ از ایشان گُریزان اند ، از بهر آنک ، از حالِ ایشان خَبَر ندارند . گروهی ایشان را دیوانه خوانند ، و گروهی ایشان را ابله خوانند ، و گروهی ایشان را بی دین خوانند ، و ایشان از همه خَلْقِ عاقل تر و زیرک تر و بادین تر . لَکِنْ خَلْقُ بَدَانِیچ گفتند معذوراند ، از بهر آنک ، از مَعْدِنِ دوراند .

حسین منصور را چون بردار کردند و بکُشتند ، شبلی ، رَحِمَهُ اللهُ ، او را خواب دید ، گفت : ۶
حقّ ، تعالی ، باتو چه کرد ؟ گفت : مرا فرود آورد و اکرام کرد . گفت : به کدام محلّ فرود آورد ؟
گفت : « فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ » . گفت : با این خَلْقِ چه کرد ؟ گفت : هر دو گروه را بیامرزید ، هم آن را که بر من شَفَقَتْ بُرد ، و هم آن را که بر من عَدَاوَتِ کرد ، زیرا که ، آن را که ۹

۱ — ما ، قل : صحبت نتوانند کردن . حر : صحبت نتوانند کرد . پا ، کر : نتوانند صحبت کردن . تا : نتوانند صحبت کرد .
• ما : بیک جای . قل ، حر ، پا ، کر ، تا : بیکجا (بیک جا) .

۲ — ما ، قل ، حر ، پا ، کر : ایشان . تا : ایشان . • ما ، قل : کریزان . حر ، پا ، کر : کریزاند (کریزان اند) . تا : کریزان باشند . • ما : و طاقَتِ . قل ، حر ، پا ، کر : وقت . تا : و سر .

۳ — ما ، حر : کریزاند . قل ، پا ، کر ، تا : کریزان . • ما ، قل ، پا ، کر : از حال ایشان . حر : از حال خویش . تا : از ایشان .
• ما ، حر ، پا ، کر ، تا : همه جا ، ایشانرا (ایشان را) . قل : همه جا ، مرا ایشانرا . — در دو نسخه پا و کر : از ، و گروهی ایشانرا ابله ، تا ، و ایشان از همه خلق ، نیامده است .

۴ ، ۵ — ما ، حر ، تا : خلقِ عاقل تر (عاقل تر) وزیرک تر (وزیرکتر) . قل : خلقِ عاقل تر اند وزیرک . پا ، کر : خلقِ زیرکتر و عاقلتر (زیرک تر و عاقل تر) .

۵ — ما ، حر ، پا ، کر : لکن (ولکن) خلقِ بدانج (بان که — بدانکه) گفتند . قل : ولیکن برانجه گفتند . تا : و خلقِ بانجه گفتند . • ما ، قل : معذورند (معذوراند) از بهر آنک . حر : معذورند زیرا که . پا ، کر : معذورند چونکه (چون که) . تا : معذور برانکه .

۶ — ما ، حر ، پا ، کر : حسین منصور را چون بردار (بدار) . قل : حسین منصور را رحمت الله علیه خلق بردار . تا : و چون حسین منصور را برداخت . • ما : شبلی رحمة الله او را خواب . قل : شبلی رحمة الله علیه مرورا بخواب . حر ، پا ، کر ، تا : شبلی او را (مرورا) بخواب .

۷ — ما : حق تعالی . قل : حق عزوجل . حر ، پا ، کر ، تا : حق . • ما ، تا : مرا فرود (فرود) آورد و اکرام کرد (نمود) گفت بکدام . قل : مرا فرمود آوردن و اکرام کرد بکدام . حر : مرا فرود آورد گفت بجا . — در نسخه حر : از ، و اکرام کرد ، تا . فی مقعد ، نیامده است . — در دو نسخه پا و کر : از ، گفت مرا فرود آورد ، تا ، هر دو گروه را ، نیامده است .

۸ — فی مقعد ... آیه ۵۵ ، سوره ۵۴ (سورة القمر) . • ما ، قل ، حر : با این خلق . تا : با این خلق . ←

برمن شَفَقَتْ بُرْدَ مراندانست، از بهر او برمن شَفَقَتْ بُرْدَ، و آنک بامن عَدَاوَتِ کرد مراندانست، هم از بهر او بامن عَدَاوَتِ کرد، هر دو معذور گشتند. پس هر که را صُحْبَتِ حَقِّ، تَعَالَى، بآید، دو چیز را دل بباید نهادن، بلايِ حَقِّ را و جَفَايِ خَلْقِ را، و اگر طاقَتِ نَدَارَدُ گِرْدِ دَرِ حَقِّ، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، نباید گشت. قَوْلُهُ:

وَأَصْحَابُ فَضَائِلٍ - و خداوندانِ فضلِ ها اند.

یعنی، ایشان را که از میانِ خَلْقِ بیرون می‌کنند نه به عیبی بیرون می‌کنند، لَکِنِ ایشان را فضلِ ها است که دیگران را نیست. طاقَتِ نَدَارِنْدُ با ایشان صُحْبَتِ کردن، نخواهند که ایشان عیبِ دیگران بینند و بدانند، از میانِ خودشان بیرون کنند، و به هر وقتی چُنین بوده است. به اوَّلِ

← ۹ - ما، تا: که برمن شَفَقَتْ بُرْدَ. قل: کی برمن شَفَقَتْ بُرْدَ. حر: پا، کر: برمن (که برمن) شَفَقَتْ بُرْدَ. ما، پا، کر: که برمن عَدَاوَتِ کرد زیرا که انرا که (زیرا که انکه). قل: کی بامن عَدَاوَتِ کردند زیرا انک. حر: که بامن عَدَاوَتِ کرد از بهر انک. تا: که برمن عَدَاوَتِ کرد زیرا که آنکسکه.

۱ - ما: برمن شَفَقَتْ بُرْدَ مراندانست از بهر او برمن شَفَقَتْ بُرْدَ. قل، حر: برمن شَفَقَتْ بُرْدَ مراندانست (بدانست) از بهر وی بامن (برمن) شَفَقَتْ بُرْدَ. پا، کر: شَفَقَتْ بُرْدَ مراندانست از بهر وی برمن شَفَقَتْ بُرْدَ. تا: برمن شَفَقَتْ بُرْدَ مراندانست از جهة آن برمن شَفَقَتْ بُرْدَ. ما، قل، حر، تا: بامن عَدَاوَتِ. پا، کر: برمن عَدَاوَتِ.

۲ - ما: هم از بهر او. قل، حر، پا، کر: از بهر وی. تا: از بهر آن. ما، حر: هر دو. قل: و هر دو. تا: پس هر دو. پا، کر: ندارد. ما، تا: حق تَعَالَى. قل: حق عَزَّوَجَلَّ. حر، پا، کر: حق.

۳ - ما، قل، حر، پا، کر: دو چیز را دل. تا: دل بر دو چیز. ما، قل، حر، پا، کر: بلاءِ حَقِّ را و جَفَايِ (قل: و جَفَاءِ. پا: او جَفَايِ) خَلْقِ را. تا: به بلايِ حَقِّ و بر جَفَايِ خَلْقِ. ما، قل، حر، پا، کر: طاقَتِ. تا: طاقَتِ این.

۴، ۳ - ما: در حق سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى نباید کشتن قَوْلُهُ. قل: در حق عَزَّوَجَلَّ نباید کشتن قَوْلُهُ. حر: در حق نباید کشتن و دعوی عارفی نباید کردن. پا، کر: حق نباید کشتن. تا: درگاه حق نباید کشتن.

۵ - ما، قل، حر، پا، کر: خداوندان. تا: خداوند.

۶ - ما: یعنی ایشان را که از میان خَلْقِ بیرون می‌کنند نه بعبی بیرون می‌کنند لکن. قل: یعنی ایشان را کی از میان خویش همی بیرون کنند نه بعبی همی کنند ولیکن. حر: یعنی ایشان را که از میان خَلْقِ بیرون کنند نه بعبی بیرون ولیکن. پا، کر: یعنی که ایشان را (ایشان را) از میان (از ادیان) خویش بیرون میکنند ولیکن. تا: یعنی ایشان را که از میان خویش بیرون میکنند نه بعبی بیرون میکنند لکن.

۷ - ما، قل، حر، پا، کر: طاقَتِ نَدَارِنْدُ با ایشان صحبت کردن. تا: طاقَتِ صحبت کردن ایشان ندارند. ما، قل، حر: نخواهند که (کی) ایشان. پا، کر: نخواهد که ایشان. تا: و نخواهند که ایشان را.

۸ - ما: دیگران بینند و بدانند. قل، پا، کر: تا: این دکران (دیگران) بینند (به بینند) و بدانند. حر: این دیگران بدانند و اگر بدانند. ما: خودشان. قل، پا، کر: خویش. حر: خویش. تا: خویششان. ما، قل، حر، پا، ←

اسلام، چون مسلمانان اسلام قبول کردند، کافران ایشان را از خان و مان بیرون کردند، تا ایشان فضلِ ہجرت یافتند، چنانک خدای، تعالیٰ، گفت در قصہ لوط: «أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ.» و در قصہ ابراہیم خلیل، عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام، یاد کرد، کہ پدر اورا چنین ۳ گفت: «... يَا اِبْرَاهِيمُ لَسْنَا لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَأَهْجُرْنِي مَلِيًّا.» و نیز مُصْطَفَىٰ رَا، عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام، از مکہ بیرون کردند، تا حق، تعالیٰ، از بہر حق او بر ہمہ خلق، ہجرت فریضہ کرد، و ہجرت را مزدی بزرگ نهاد، و گفت: «... وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ ۖ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.» و بہ آخر زمانہ نیز ہمین است ہر کہ اسلام را بہ حقیقت کار

← کر: و بہر. تا: و بہمہ. ما، پا، کر، تا: جنین بودہ است (بودست) باول. قل: بودہ است ہمجنین باول. ہمجنین بودہ است باول.

- ۱ — ما: اسلام. قل، حر، پا، کر: اسلام را. تا: اسلام را آشکارا. ما، حر، پا، کر، تا: از خان و مان. قل: از خانہا.
- ۲ — ما، قل، پا، کر، تا: یافتند. حر: بیافتند. ما: چنانک خدای تعالیٰ گفت در قصہ لوط. قل، پا، کر: چنانک خداوند عزوجل (چنانکہ خدای) بقصہ لوط علیہ السلام (لوط) یاد کرد. حر: چنانکہ خداوند عزوجل در قصہ لوط یاد کرد. تا: چنانکہ خدای در قصہ لوط علیہ السلام خبر میدہد.
- ۳، ۲ — آخر جوہم... آیہ ۸۲، سورہ ۷ (سورہ الاعراف). وما کان جواب قومہ الا ان قالوا اخرجوہم من قریتم انہم اناس یتطہرون. — ما، قل، پا، کر، تا: من قریتم انہم اناس یتطہرون. حر: من قریتم الایہ.
- ۳ — ما: و در قصہ ابراہیم خلیل علیہ الصلوٰۃ والسلام. قل، تا: و بقصہ ابراہیم (و در قصہ ابراہیم) علیہ السلام. حر: و در قصہ ابراہیم خلیل. پا، کر: و بقصہ ابراہیم خلیل علیہ السلام. ما، حر، تا: کی (کہ) بدر (بدر) اورا. قل، پا، کر: کہ بدر (بدر) مرورا.
- ۴ — یا ابراہیم... آیہ ۶۶، سورہ ۱۹ (سورہ مریم). قال ارغب انت عن ءالہتی یا ابراہیم لئن لم تنتہ لارجمک و اہجرنی ملیا. — ما، تا: یا ابراہیم (ابراہیم) لئن (لئن). قل، حر، پا، کر: لئن (لئن).
- ۴، ۵ — ما: را علیہ الصلوٰۃ والسلام. قل: را علیہ السلام. حر: را. پا، کر: را صلی اللہ علیہ وسلم. تا: علیہ السلام را.
- ۵ — ما: تا حق تعالیٰ را از بہر حق او. قل، پا، کر: تا خداوند عزوجل حق اورا (از بہر او). حر: تا خداوند عزوجل حرمت ویرا. تا: تا خدای از بہر حق و حرمت او.
- ۶ — ما، حر، پا، کر: و ہجرت را مزدی. قل: و ہجرۃ را مزد. تا: و ہجرت مرا مزد. ما، قل، حر، تا: و گفت. پا، کر: گفت. و من ینخرج... آیہ ۱۰۰، سورہ ۴ (سورہ النساء). و من یمہاجر فی سبیل اللہ ینجد فی الارض مراغما کثیرة و سعة و من ینخرج من بیتہ مہاجرًا الی اللہ و رسولہ ثم یدرکہ الموت فقد وقع اجرہ علی اللہ و کان اللہ غفورًا رحیمًا. — ما، قل، پا، کر، تا: و رسولہ ثم یدرکہ الموت فقد وقع اجرہ علی اللہ. حر: و رسولہ الایہ.
- ۷ — ما، پا، کر، تا: زمانہ نیز ہمین است (ہمینست) ہر کہ. قل: زمانہ ہمجنین است ہر کی. حر: زمانہ نیز ہمین است کہ ہر کہ. ما، حر، پا، کر: اسلام را بحقیقت. قل: اسلام را نہ حقیقت. تا: بحقیقت اسلام را.

بندد. آن کسان که ایشان به رسم و مجاز مشغول اند، از ایشان بگردند، و ایشان را از خود دور کنند. این است معنی قول پیغام بر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که گفت: «الْإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا»، یعنی، بَدَأَ غَرِيبًا تَصَدِيقًا، وَسَيَعُودُ غَرِيبًا تَحْقِيقًا. پس آن کسان که بر مقامِ صِدْقِ اند، با کاذبان طاقَتِ صُحْبَتِ ندارند، هم چنین نیز آن کسان که کاذبان اند، با صِدِّيقَانِ طاقَتِ صُحْبَتِ ندارند، این از او گریزان، و آن از این گریزان، هر یک با جنسِ خود سازند. تا خبر پیغمبر است، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که اگر | مُنَافِقِ به مزکت در آید، و در مَسْجِدِ همه مُخْلِصَانِ باشند، و یکی مُنَافِقِ بُود، پس این مُنَافِقِ جُزْ با آن مُنَافِقِ ننشیند، و اگر مُؤْمِنِ مُخْلِصِ به مَسْجِدِ در آید، و در مَسْجِدِ همه منافقان باشند، و مُؤْمِنِ خود یکی باشد، پس این مُؤْمِنِ جُزْ با آن مُؤْمِنِ ننشیند. چون به اوّل

ما - ۴۰

۱ - ما، حر، پا، کر، تا: ان کسان که (انکسان که - انکسان که) ایشان بر رسم و مجاز مشغولند (مشغولند - مشغول اند).
قل: انکسها کی ایشان بر رسم مجاز مشغول اند. . ما، پا، کر، تا: از خود. قل، حر: از خویشتن.

۲ - ما، قل، حر، تا: اینست (این است) معنی. پا، کر: اینست. . ما، پا، کر: بیغمبر (بیغمبر) صلی الله علیه وسلم.
قل، حر، تا: بیغمبر (بیغمبر) علیه السلام. . ما، حر، پا، کر، تا: وسیعود غریبا. قل: وسیعود غریبا فطوبی للغرباء.
۳ - ما، پا، کر، تا: ان کسان که (آنکسان که). قل: انکسها کی. حر: انکسانی که. . ما، قل، پا، کر، تا: با کاذبان.
حر: با کذابان.

۴ - ما، تا: همچنین نیز ان کسان که (آنکسان که) کاذبان اند (کاذبند) با صدیقان. قل: همچنین نیز انکسها کی کاذب اند با صادقان. حر: همچنین آنان که کذابان باشند با صادقان. در نسخه پا: از، هم چنین نیز، تا، این از او، نیامده است.
حر: همچنین آنکسان که کاذبانند با صادقان.

۵ - ما، تا: این از او. قل، حر، پا، کر: این از ان. . ما، تا: هر یک (و هر یک) با جنس خود سازند. قل: هر یکی با جنس خویش سازند. حر، پا، کر: هر کسی با جنس خویش سازند (سازد).

۶، ۵ - ما: تا خبر بیغمبرست صلی الله علیه وسلم که اگر. قل: تا خبر بیغمبرست صلی الله علیه که اگر. حر: تا خبر است از بیغمبر علیه السلام که اگر. پا، کر: تا خبر بیغمبر صلی الله علیه وسلم است که اگر. تا: تا خبر بیغمبر علیه السلام که گفت اگر.
۶ - ما، تا: بمزکت (بمسجد) در آید و در مسجد (مزکت). قل، پا، کر: بمزکت (بمسجد) اندر آید و اندر مزکت (مسجد).
حر: بمسجد در آید و در مسجد. . ما: مسلمان باشند. قل، حر، پا، کر: مخلصان باشند. تا: مخلصان باشد.

۷، ۶ - ما: و یکی منافق بود بس. قل، تا: و یکی منافق باشد بس (و بس). حر: و یکی منافق باشد. پا، کر: و یک منافق پس.
۷ - ما، قل، حر، کر: با ان. پا، تا: بآن. . ما، قل، حر، تا: ننشینند (ننشینند). پا، کر: بنشینند. . ما، قل، پا، کر، تا: مومنی. حر: مؤمن.

۸، ۷ - ما، تا: بمسجد در آید و در مسجد (مزکت) همه منافقان باشند. قل: بمزکت اندر آید همه مزکت بر منافقان باشند.
حر: بمسجد در آید و همه مسجد منافق باشند. پا، کر: اندر آید همه مسجد بر منافق باشد.

۸ - ما: و مومن خود یکی. قل، پا، کر، تا: و مومن یکی. حر: و یکی مومن. . ما، حر، پا، کر، تا: بس این (این) مومن جز با ان (بآن). قل: و بس ان مومن جز با این.

اسلام غریب بود به تصدیق ، مسلمانان جز بامسلمانان نیار امیدند ، و چون امروز غریب گشت به تحقیق ، اهل تحقیق جز با اهل تحقیق نیار آمدند . غریب را اُنس با غریب بود . قَوْلُهُ :

وَأَنْوَارُ دَلَائِلٍ - ونورها دلیل ها اند . ۳

معنی این سخن آن است ، که دلیل را نور خوانند ، بدان معنی که به وی راه برند . و عُرْفِ لُغَتِ این است ، که گم کردن راه را تاریکی خوانند ، و یافتن راه را نور خوانند . چون کار پوشیده گردد گویند این کار بر ما تاریک شد ، چون گشاده گردد گویند روشن شد . و دلیل چیزی باشد که به وی راه برند ، چنانکه خدای تعالی ، گفت : « وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ . » . پس هر که راه گم کرده باشد دست در دلیل زند ، تاراه بازیابد . و عارفان را دلیل بکار نیاید ، از بهر آنکه خود راه یافته باشند . آنچه خلق از دلیل طلب می کنند ، ایشان یافته اند ، و از دلیل مستغنی گشته . و آن راه که خلق می روند تابه معدن رسند ، ایشان آن راه بریده اند و رسیده . پس دلیل

۱ - ما ، حر ، تا : مسلمانان جز بامسلمانان نیار امیدند (نیار امیدند) . قَل ، پا ، کر : مسلمان جز بامسلمان نیار آمدند (نیار امیدند) .

۲ - ما ، قَل ، حر ، کر ، تا : با اهل (با اهل) تحقیق . پا : با اهل . ما ، قَل ، حر ، پا ، کر : غریب . تا : و غریب . ما ، بود قوله . قَل : باشد قوله . حر ، پا ، کر ، تا : باشد .

۳ - ما ، قَل : نورها دلیلها اند (دلیل ها اند) . حر : کفت نورها دلیل اند . پا ، کر : نورها (نورها) دلیلانند . تا : نورهای دلیل ها اند .

۴ - ما ، حر ، پا ، تا : که دلیل را . قَل ، کر : کی (که) مرد دلیل را . ما ، قَل ، حر ، پا ، کر : بدان معنی . تا : بآن معنی . ما ، تا : که بوی . قَل ، حر ، پا ، کر : که بدو .

۵ - ما ، تا : لغت اینست (این است) که . قَل ، پا ، کر : لغة (لغت) انست کی (که) . حر : خلق آنست که . ما ، قَل ، حر ، تا : راه را . پا ، کر : را . ما ، پا : چون کار . قَل ، حر ، کر : چون کاری . تا : و چون کار .

۶ - ما ، پا ، کر : چون (چون) . قَل ، حر ، تا : و چون . ما ، قَل ، پا ، کر ، تا : چیزی . حر : چیز .

۷ - ما : که بوی . قَل ، پا ، کر : که بدو . حر ، تا : که باو . ما ، حر : خدای تعالی . قَل ، پا ، کر : خدای عزوجل . تا : خدای . و علامات ... آیه ۱۶ ، سوره ۱۶ (سورة النحل) . - ما ، قَل ، حر ، کر ، تا : و علامات . پا : علامات .

۸، ۷ - ما ، قَل ، حر ، تا : بس (پس) هر که . پا ، کر : هر که .

۸ - ما ، تا : دست در دلیل . قَل ، حر ، پا ، کر : جنک (چنک) بدلیل . ما ، قَل ، حر ، تا : تاراه . پا ، کر : تاراه را . - در دو نسخه پا و کر ، از ، و عارفان را ، تا ، از دلیل ، نیامده است . ما ، قَل ، حر : نیاید . تا : ناید .

۹ - ما ، قَل ، حر : خود . تا : ایشان خود . ما ، تا : یافته باشند . قَل ، حر : یافته اند . ما ، قَل ، حر : انج . تا : آنچه . ما : از دلیل طلب می کنند . قَل : از دلیل طلب کنند . حر ، تا : از دلیل طلب کنند . پا ، کر : دلیل طلب می کند

(همی کنند) . ما ، حر : یافته اند و از . قَل ، پا ، کر : یافته اند از . تا : خود یافته اند و از .

۱۰ - ما ، حر ، تا : کشته . قَل ، پا ، کر : کشته اند . ما ، حر ، پا ، کر : خلق می روند (میروند) . قَل : خلق می روند . ←

همه خلق را نور گشت، عارفان مردلیل را نور گشته اند، از بهر آنک، دلیل خود آن جا نرسد که ایشان رسیده اند.

۳ و شاید که معنی این سخن آن باشد، که چون ایشان از اسلام حقیقت برداشتند و مجاز یک سونهادند، ظاهر و باطن ایشان به حقیقت آراسته گشت، ایشان خود دلیل گشتند دیگران را. پس هر کس که به ایشان نگه کرد، از ظاهر و باطن ایشان مراد یافت و به مقصود رسید، که به راه نمودن و دلیل شان حاجت نیامد. چون به ذات خود دلیل گشتند از دلیل مستغنی گشتند، و دلیل را دلیل بکار نیاید. بدین معنی نور دلیل گشتند. قوله:

آذَانُهُمْ وَأَعْيَةُ: گوش های ایشان یاد دار است.

← تا: خلاق میروند. ما، قل، تا: رسند. حر، پا، کر: برسند. ما، تا: ان راه. قل، حر، پا، کر: راه. ما، حر: ورسیده. قل، پا، کر، تا: ورسیده اند.

۱ — ما، قل، پا، کر، تا: همه خلق را. حر: همه خلق. ما، قل، پا، کر: عارفان (و عارفان) مردلیل را. حر، تا: و عارفان دلیل را. ما: کشته اند. قل، حر، پا، کر، تا: کشتند. ما، حر، تا: دلیل خود اینجا. قل: دلیل خود اینجا. پا، کر: خود دلیل اینجا.

۳ — ما، قل، حر، پا، کر: و شاید. تا: و روا باشد. ما، تا: این سخن. قل، پا، کر: این. حر: ندارد. ما، قل، حر، تا: که چون. پا، کر: که. ما، حر، پا، کر، تا: حقیقت. قل: حقیقت اسلام.

۳، ۴ — ما: و مجاز یکسو. قل، حر: مجاز (و مجاز) بیکسو. پا، کر: مجاز یک سو (یکسو). تا: مجاز بیکسو.

۴ — ما، قل، حر، پا، کر: ظاهر. تا: و ظاهر. ما، قل، حر، تا: ایشان خود. پا، کر: خود. ما، قل، حر، تا: دیگران را. پا، کر: مردیکران را.

۵ — ما، تا: هر کس که (هر کسکه). قل، پا، کر: هر کسی که. حر: هر که. ما: نکه کرد. قل، حر، پا، کر، تا: نگاه کرد. ما، قل، پا، کر، تا: و باطن. حر: و از باطن. ما: مراد یافت. قل، حر، تا: مراد بیافت. پا، کر: راه یافت. ۶، ۵ — ما: رسید که براه نمودن و دلیل شان حاجت نیامد. قل: برسند کی براه نمودن و بدلیل شان حاجت نیامد. حر: رسید براه نمودن بدلیل شان حاجت نیامد. پا، کر: رسید که براه نمودن (که براه نمودن) و دلیل شان حاجت نه آمد. تا: رسید که براه نمودن و بدلیل شان حاجت نیست.

۶ — ما، حر: جون بذات خود. قل، پا، کر: جون (چون) بذات خویش. تا: بذات خویش. ما، قل، پا، کر، تا: از (تا: و از) دلیل مستغنی گشتند. حر: ندارد.

۶، ۷ — ما، قل، حر، تا: و دلیل (قل: کی مردلیل — حر: دلیل) را دلیل بکار نیاید. پا، کر: ندارد.

۷ — ما، قل، حر: بدین معنی نور دلیل گشتند (گشتند و). پا، کر: مردلیل را بدین معنی نور دلیل گشتند. تا: باین معنی نور دلیل گشتند.

۸ — ما: کوشه های ایشان یاد دار است و از اینجا. قل: کوشه های ایشان یاد داشت و از اینجا. حر: کفت کوشه های ایشان یاد دار ←

و از آن جا گوشِ دل خواهد نه گوشِ سر. چه، حفظِ مر گوشِ سر را نیست، که حفظِ مر گوشِ دل را است. لکن چون سماع به گوشِ آرد، تا دل یاد گیرد، گوشِ سبب گشت حفظ را، و از بهر حفظ به گوشِ مضاف کردند. و معنی این سخن آن است، که نگه دار باشد امرهای خدای را، عزوجل، تا امری از ایشان ضایع نگردد، و یاد دار باشند نهی های او را، تا ارتکاب نیفتد، از بیم آن تا بی ادبی بر ما نرود که سبب بعد و قطعیت گردد، که بزرگان چنین گفته اند: همه امرها را بزرگ باید داشتن، که بتوان دانستن که قرب در کدام امر است؟ و از همه نهی ها دور باید بودن، که بتوان دانستن که بعد در کدام نهی است؟ و یاد داشتن | امر از بزرگ داشت امر باشد. هر چند

ما-۴۱

← کشت از اینجا. پا، کر: کوشه‌ها ایشان را از دار است باز اینجا. تا: کوشه‌های ایشان یاددار است و باین کوش.

۱ — ما، حر، پا، کر، تا: خواهد. قل: می‌خواهند. ما، پا، کر: چه حفظ (حفظ) مر گوشِ سر را. قل: چه حفظ مر گوشِ را. حر، تا: که حفظ (حفظ) کوشِ سر را.

۱، ۲ — ما: که حفظ مر گوشِ دل را است لکن. قل: حفظ مردل راست ولیکن. حر، پا، کر: که (چه) حفظ کوش (مرکوش) دل راست (دلراست) ولیکن. تا: حفظ کوش دلرا است لکن.

۲ — ما، پا، کر، تا: بکوش ارد (افتد) تادل. قل، حر: بکوش افتد دل (بدل). ما، حر، پا، کر، تا: کوش. قل: و کوش.

۲، ۳ — ما: کشت حفظ را و از بهر حفظ بکوش. قل، پا، کر: کشت مر حفظ را بکوش. حر: کشت حفظ را بکوش. تا: حفظ کشت و از حفظ بکوش.

۳ — ما، قل، پا، کر، تا: این سخن. حر: این.

۳، ۴ — ما: که نگه دار باشند امرها خدای را عزوجل. قل: کی نگاه دار باشند مرا مره‌ها خداوند را عزوجل. حر، پا، کر: که نگاه دار باشند (باشد) امر خداوند را عزوجل (مر امره‌ها خداوند عزوجل). تا: که نگاه دار امرهای خدای باشند.

۴ — ما، قل، پا، کر، تا: تا امری. حر: تا امر. ما، قل، کر: نهیها او را (ورا). حر، تا: نهیهای او را. پا: به نهیهای او را. ما، قل، پا، کر: تا ارتکاب نیفتد. حر: تا ارتکاب نهی نیفتد. تا: تا ارتکاب نیبند.

۴، ۵ — ما، قل، پا، کر: از بیم ان (انک - آن) تا بی ادبی بر ما نرود. حر: از بهر آن تا بی ادبی نرود بر ما. تا: از بهر آنکه نباید که بر ما بی ادبی رود.

۵ — ما، پا، کر، تا: که (چه) بزرگان. قل، حر: و بزرگان.

۵، ۶ — ما: گفته اند همه امرها را بزرگ باید داشتن که بتوان دانستن که. قل: گفته اند کی همه امرها را بزرگ باید داشتن نتوان دانست کی. حر: گفته اند همه امرها را بزرگ باید داشتن. — در نسخه حر: از، که بتوان دانستن، تا، امر از بزرگ داشت، نیامده است. پا: گفته اند که امره‌ها بزرگ باید داشتن تا توان دانستن که. کر: گفته اند که همه امرها بزرگ باید داشتن نتوان دانستن که. تا: گفته اند که همه امرها را بزرگ باید داشتن نتوان دانستن که.

۶ — ما، تا: در کدام. قل، پا، کر: اندر کدام (کدام). ما، قل، پا، کر: نهیها. تا: نهی.

مه تر را به نزدیک که تر تعظیم بیش تر ، او امر اورا یاد دارنده تر .
 و شاید که معنی این سخن آن باشد ، که پیوسته گوش نهاده باشند ، تا فرمان چیست . و این
 ۳ بر دو وجه باشد ، یا حکم عبودیت باشد ، یا حکم محبت ، که در حکم عبودیت جز گوش بفرمان
 داشتن روی نیست ، و در حکم محبت آن است ، که هر که کسی را محبت باشد آرزو مند باشد که
 خدمتی را از آن او بشاید . پس حکم محبت بر تر از حکم عبودیت است ، از بهر آنکه ، بنده در خدمت
 ۶ مختار و مکره شاید ، و محبت در خدمت جز مختار نباشد ، و بنده در خدمت گاه نازان و گاه نالان ،
 و محبت در خدمت جز نازان نباشد ، و بنده در خدمت مکافات طلب کند ، و محبت مکافات طلب
 نکند و منت پذیرد . قوله :

← ۷ — ما : که بتوان دانستن کی . قل : کی نتوان دانست کی . یا ، کر : نتوان دانستن که . ما ، تا : در کدام . قل ، یا ، کر :
 اندر کدام (کدام) . ما ، تا : ویاد داشتن امر از بزرگ داشت امر باشد . قل ، حر : ویاد داشتن امر (امر) از بزرگ
 داشتن امر باشد . یا ، کر : یاد داشتن امر بزرگ داشتن امر است .

۷ وسطر اول این صفحه — ما ، حر ، یا ، تا : هر چند (و هر چند) مه تر را . قل : هر چند که مر مه تر را . کر : هر چند که تر با .

۱ — ما : او امر اورا یاد دارنده تر . قل : وی مر او امر ویرا یاد دار تر . حر : وی امر ویرا یاد دار تر . یا ، کر : مر امر اورا یاد
 دار تر . تا : او امر اورا یاد آورنده تر .

۲ — ما ، قل ، حر ، یا ، کر : و شاید . تا : و روا باشد . ما ، قل ، یا ، کر ، تا : این سخن . حر : ندارد . ما ، قل ، یا ، کر ، تا : که
 (کی) پیوسته . حر : پیوسته .

۳ ، ۲ — ما ، قل ، حر ، تا : و این بر . یا ، کر : و این .

۳ — ما ، تا : باشد یا حکم (بحکم) عبودیت باشد یا حکم (بحکم) محبت که در . قل ، حر : بود یا (با) بحکم عبودیت بود یا بحکم
 محبت کی اندر (که در) . یا ، کر : است یا بحکم عبودیت (عبودیتست) یا بحکم محبت که اندر .

۴ — ما ، حر ، تا : و در حکم . قل ، یا ، کر : و اندر حکم . ما ، حر : که هر که کسی را . قل ، یا ، کر : کی هر که مر کسی را . تا :
 که هر کسکه کسی را . ما ، قل ، حر ، یا ، کر : آرزو مند . تا : آرزو مند آن .

۵ — ما ، حر ، تا : که خدمتی را (تا : که خدمتی) ازان او (وی) بشاید (تا : باشد) . قل ، یا ، کر : که مر خدمتی را ازان وی .
 ما ، قل ، حر ، یا ، کر : حکم محبت . تا : حکم . ما ، تا : عبودیت است . قل : عبودیت . حر ، یا ، کر : عبودیت آمد (آمد) .
 ما ، حر ، تا : در خدمت . قل ، یا ، کر : اندر خدمت .

۶ — ما ، قل ، یا ، کر : و مکره (و مکره) شاید . حر : و مکره هم تواند بود . تا : و مکره باشد . ما ، حر ، تا : و بنده در . قل ،
 یا ، کر : بنده اندر . ما : نازان و گاه نالان . قل ، حر ، یا ، کر : نازان (نادان - ناذان) باشد و گاه نالان . تا : ناز آن
 باشد و گاه نالان باشد .

← ۷ — ما ، قل ، حر ، کر ، تا : طلب کند و محب . یا : طلب نکند و محب اندر خدمت .

وَأَسْرَارُهُمْ صَافِيَةٌ - وَسِرِّهَايِ اِيْشَانِ صَافِيَةٌ اسْت .

وپیش ازین گفته بودیم ، که صَفْوَتِ سِرِّ چه باشد . لَكِنْ فَايْدَةُ اِيْنِ سَخْنِ اَنْ اسْت ، که از بهر اَنْ اَذَانِ اِيْشَانِ واعی گشت که سِرِّ اِيْشَانِ صَافِيَةٌ گشت . چون سِرِّ اِيْشَانِ از همه هَمَّتْ ها صَافِيَةٌ ۳ گشت ، جُزْ هَمَّتِ حَقِّ يَاد دَار نَگَشْتِ حَقُّوْقِ حَقِّ رَا ، که فراموشی صِفْتِ سَرِيْ بَاشْد که هَمَّتَشْ متفرَّق بُوْد ، و در تَفَرَّقِ هَمَّتْ به غَلَطِ اُفْتَدُ فَرَامُوشِ كُنْد . اَمَّا چُونِ هَمَّتْ ها يَكِي هَمَّتْ گَرْدَد ، در يَكِي ، غَلَطُ نِيْفْتَد ، فراموشی از میانه برخیزد . ۶

و نیکوتر از این آن است ، که هر کس که با کسی صُحْبَتِ كُنْد از صفاتِ وِيْ خُوِيْ گیرد . پَسْ عَامٌّ بَا خَلْقِ صُحْبَتِ كُنْد ، و صفاتِ اِيْشَانِ نِسِيَانِ اسْت ، و از بهر نِسِيَانِش اِنْسَانِ

← ۸، ۷ - ما، قل، حر، کر، تا: طلب نکند. پا: طلب کند.

۸ - ما، قل: ومنت پذیرد قوله. حر، پا، کر: ومنت پذیرد (پذیرد) تا: ومنت دار شود.

۱ - ما: سرها ايشان صافيست. قل: سرهاشان صافی است. حر، تا: و سرها (سرهای) ايشان صافيست (صافی است). پا، کر: سرهای ايشان صافی گشت.

۲ - ما، تا: و پیش ازین گفته بودیم (گفته ایم) که صفوة (صفوت) سرجه باشد لکن. قل: و گفته بودم بیشتر که صفت هرجه باشد ولیکن. حر: و گفته ابو ذیم که صفوت سرجه باشد ولیکن. پا، کر: و گفته بودیم که صفوت (صفوة) سرجه باشد ولیکن.

۲، ۳ - ما، قل، حر، کر، تا: که از بهر. پا: از بهر.

۳ - ما، قل، پا، کر: صافی گشت. حر: صافی است. - در نسخه تا، این جمله: که سر ايشان صافی گشت ، نیامده است. ما: چون سر ايشان از همه همتها. قل، حر، تا: چون (سر) (سر) از همه همتها. پا، کر: چون سر از همتها.

۳، ۴ - ما، قل، تا: صافی گشت جز همت حق (حق عزوجل) یاددار نکشت (تا: گشت) حقوق (مرحقوق) حق را. حر: صافی شود یاددار حقوق حق تعالی کردد. پا، کر: صافی گشت یاددار گشت مر حقوق حق را.

۴ - ما، حر، پا، کر، تا: که فراموشی. قل: کی فراموشی.

۵ - ما، حر: متفرق بود (متفرقست) ودر. قل، پا، کر: متفرق است (متفرقست) اندر. تا: متفرق باشد ودر. ما، تا: فراموش (و فراموش) کند اما. قل، پا، کر: فراموش کند. حر: و فراموش کند.

۵، ۶ - ما: همه همتها یکی همت کردد در یکی غلط نیفتد. قل، پا، کر: همه همتها یک همت کردد اندر یکی غلط نیفتد. حر: همه همتها یک همت گشت در یکی خطا نیفتد. تا: همتها همه یک همت کردد در یکی غلط نافتد.

۶ - ما، حر: فراموشی از میانه. قل: فراموشی از میانه. پا، کر، تا: فراموشی (تا: و فراموشی) از میان (تا: از میانه).

۷ - ما، قل، پا، کر، تا: و نیکوتر ازین. حر: و ازین نیکوتر. ما، تا: که هر کس که (که هر کسکه). قل: کی هر که.

← حر، پا، کر: که هر که (که).

نام کردند، چون با ایشان صحبت کرد نسیان صفت او گردد. اما خاص با حق صحبت کنند، و صفت حق نسیان نیست، همین خوی گیرند، چنانکه خدای، تعالی، گفت مصطفی را، علیه ۳ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: «سَنَقَرْتُكَ فَلَا تَنْسَى.»، چو از ما گیری فراموش نکنی، لکن چون از فراموش کاران گیری فراموش کنی. و نبینی که چون مصطفی، علیه السلام، به سر با حق، تعالی، صحبت کرد، و به چشم با خلق، خلق خسبندگی بودند چشمش بخفت و حق، تعالی، ناخسبندگی بود سرش نخفت، ۶ تا گفت: «تَنَامُ عَيْنِي وَلَا يَنَامُ قَلْبِي.» و نیز چون به سر با حق صحبت کرد، و صفت حق، تعالی،

← ۸، ۷ — ما، حر، تا: از صفات وی (او) خوی (خو) گیرد. قل: از صفات او خو گیرد. پا، کر: خوی وی گیرد.
۸ — ما، قل، حر، کر: صحبت کنند. پا، تا: صحبت کند. ما، قل، پا، کر: و از بهر. حر: از بهر. تا: و نسیان برایشان غالب است و از بهر.

۱ — ما، قل، پا، کر، تا: نام کردند (قل: نام کرده اند) چون با ایشان (تا: و چون با انسان) صحبت کرد. حر: نام کرده اند چون با ایشان صحبت کند. ما، تا: صفت او. قل، حر، پا، کر: صفت وی. ما، تا: اما خاص با حق صحبت کنند. قل: باز خاص با حق عزوجل صحبت کند. حر، کر: و باز خاص با حق صحبت کند (کنند) پا: و باز خلق با حق صحبت کند.

۲ — ما، تا: همین خوی. قل، حر، پا، کر: همین خو.

۳، ۲ — ما، حر: چنانکه (که) خدای تعالی گفت مصطفی را علیه الصلوة والسلام (علیه السلام). قل، پا، کر: چنانکه (چنانکه) خدای عزوجل گفت مر مصطفی را صلی الله علیه (علیه وسلم). تا: چنانکه خدای با مصطفی علیه السلام گفت.

۳ — سنقرتک... آیه ۶، سوره ۸۷ (سوره الاعلی). — ما، قل، حر، تا: فلا تنسی. پا، کر: فلا تنسی الاما شاء الله.

۴، ۳ — ما، تا: جو (جون) از ما گیری فراموش نکنی لکن چون از فراموش کاران گیری فراموش کنی. قل: از ما گیری فراموش نکنی و چون از فراموش کاران گیری فراموش کنی. حر: از ما یاد گیری فراموش نکنی چون از فرشتگان گیری فراموش کنی. پا، کر: از ما گیری فراموش (فراموش) نکنی. — در دو نسخه پاو کر: از، لکن، تا، و نبینی، نیامده است.

۴ — ما، حر، تا: علیه السلام. قل: صلی الله علیه. پا: صلی الله علیه وسلم. کر: را صلی الله. ما: با حق تعالی. قل، حر، تا: با حق. پا، کر: با خاص.

۵ — ما، پا، کر، تا: و بچشم (و بچشم) با خلق. قل: و بچشم با خلق. حر: و بچشم با خلق صحبت کرد. — در نسخه حر: از، خلق خسبندگی بودند، تا، و صفت، نیامده است. ما، کر: خلق خسبندگی بودند چشمش (چشمش). قل: خلق خسبندگی بود جسمش. پا: چسپنده بودند چشمش. تا: خسبیده بودند چشمش. ما: و حق تعالی ناخسبندگی بود. قل، کر: و حق ناخسبندگی (ناخسبندگی) بود. پا: حق ناخسبندگی بود. تا: و حق سبحانه و تعالی ناخسبندگی بود.

۶ — ما، پا، کر، تا: تا گفت. قل: تا کی گفت. ما: عینی. قل، کر، تا: عیناء (عینای). پا: عینائی. ما، قل، تا: بسر. پا، کر: سر. ما: حق تعالی. قل: حق عزوجل. حر، پا، کر، تا: حق.

ناخوردن است، دَهَةٌ آخِرِ مَهِ رَمَضَانَ نَخُورْدُو كَافَتْ: «... لَوَدَامَ الشَّهْرُ لَوَاصَلْتُ»، اگر این ماهِ رَمَضَانَ تا آخِرِ عُمُرٍ بگشیدی نخوردمانی. معنی این سخن آن است، که ما خوردیم موافقت شمارا، و اگر دوست بر ما حکمِ ناخوردن کردی خلاف نکردمانی. قَوْلُهُ:

۳

وَنُعُوتُهُمْ خَافِيَةً - وَنَعْتِ هَايِ اِيْشَانِ پِنهَانِ اسْتِ .

یعنی، آن صفت که حق، تعالی، ایشان را کرامت کرده است از خلق پنهان است، کس بر سر ایشان مطلع نگردد، از آن عزیز تر دارند سرخویش را که با خلق نمایند. از بهر آنکه، هر که چیزی عزیز دارد بر آن چیز ضنین باشد. سُبُكُ داشتن نشانِ خواری است، و اُسْتُوَارِ داشتن نشانِ عزیزی. آن چیز که او را صد هزار بدل است، چون کسی او را دوست دارد عزیز دارد، پس چیزی که او را بدل نیست خوار داشتن محال است.

ما- ۴۲

۹

۱ - ما، حر، پا، کر: دهه (دهه). قل: ودَهه. تا: دهیه. ما، قل، حر، تا: و کفت. پا، کر: کفت. ما، حر، تا: اگر این. قل، پا، کر: ازین.

۲ - ما: تا آخر عمر نکشیدی نخوردمانی. قل، پا، تا: تا آخر عمر ما کشیدی (بکشیدی) نخوردیمی (نخوردمانی). حر، کر: تا با آخر (آخر) عمر ما بکشیدی نخوردمی (نخوردیمی). ما: آنست که ما نخوردیم. قل: آنست که بخوردیم. حر: آنست که ما نخوردیم. پا، کر: آن باشد ما (که ما) بخوردیم. تا: آنست که ما.

۳ - ما، قل، حر، پا، کر: شمارا. تا: شما کردیم و بخوردیم. ما، پا، کر، تا: بر ما حکمِ ناخوردن کردی خلاف نکردمانی. قَوْلُهُ (پا، کر: نکردیمی. تا: نکردمانی). قل: بر ما حکمِ ناخوردن بخوردیمی قَوْلُهُ. حر: باما حکمِ ناخوردن کردی خلاف نکردمی.

۴ - ما، قل، حر، تا: و نعوتهم. پا، کر: نعوتهم. ما، تا: و نعتهای ایشان نهنانست (پنهان است). قل، حر: کفت نعتهای ایشان نهنان است (پنهانست). پا، کر: نعتهای ایشان نهنانست.

۵ - ما: آن صفت که حق تعالی ایشانرا. قل، پا، کر: آن (از) صفتی که حق مرایشان را (ایشانرا). حر: صفت آنکه حق عزوجل. تا: آن صفت که ایشانرا حق تعالی. ما، قل، حر، کر، تا: کرده است. پا: کرد دست.

۶ - ما، تا: سرخویش را که با خلق نمایند. قل، حر: سرخویش کی (که) بخلق بنمایند. پا، کر: که سرخویش بخلق نمایند.

۷ - ما، قل، حر، پا، کر: چیزی (چیزی). تا: چیزی را. ما، تا: بران (وبران) چیز. قل، حر: بروی. پا، کر: بوی. ما، قل، پا، کر: سبک. تا: وسبک. ما، قل، پا، کر، تا: خوار است. حر: خوریست.

۸ - ما، حر: عزیزی. قل، پا، کر، تا: عزیزیست (عزیزی است). ما، حر: آن چیز (آن چیزی) که او را. قل، پا، کر: آن چیز که (آن چیزیکه - آن چیزی که) مرورا (مرورا). تا: و چیزی او را که. ما، حر، تا: او را. قل، پا، کر: مرورا (مرورا).

۹ - ما، حر، پا، کر، تا: او را (مرورا - مرورا) بدل. قل: ویرا بدل. ما، قل، پا، کر، تا: خوار داشتن. حر: خور داشتن.

دیگر معنی آن است، که سِرِّ خویش پیدا کردن از دو بیرون نیست، یا پیشِ اهل پیدا کنند، یا پیشِ نااهل. اگر پیشِ اهل پیدا کنند، اهل خود ناپیدا کرده، دانند، پیدا کردن محال است، و اگر پیشِ نااهل پیدا کنند، بی حُرْمَتی باشد، آن سِرُّ برهاند و هرگز در نیابد. و هر ک سِرِّ حَقِّ، تعالیٰ، با نااهل بگفت، هرگز حَقِّ، تعالیٰ، او را بر هیچ سِرِّ خویشِ ایمن ندارد. مثل این آن است، که چون مَوَدَّعِ امینِ سِرِّ و دِیْعَتِ است، اگر با نااهل آن سِرُّ بگویند، آن امانت از او ببرند، و نیز امانت را نشاید، و نیز چون راه نماید دزد را، بر امانتِ ضامن گردد. و از این معنی است که در شریعت آمده است، از آنک مرْدُ زَنِ خود را پیشِ بیگانگان نستاید، یا زَنْ شویِ خود را پیشِ بیگانه نستاید، که برهاند و بیش نیاید. سِرِّ بَسْتَرُ با کَسِ نمی شاید گفت، سِرِّ

- ۱ — ما، قل، حر، تا: دیگر (و دیگر) معنی. پا، کر: و دیگر. * ما، قل، حر، پا، کر: خویش. تا: خویشتن.
- ۲، ۱ — ما: پیدا کنند. قل، حر، پا، کر، تا: پیدا کند.
- ۲ — ما، حر: ناپیدا کرده دانند (دانند). قل: ناپیدا کرده اند. پا، کر: ناکرده دانند. تا: پیدا کرده خود بداند.
- ۳، ۴ — ما: از سر برهاند و هرگز در نیابد و هر ک سِرِّ حَقِّ تعالیٰ با نااهل بگفت. قل: آن سِرُّ برهاند و هرگز باز نکرده و هر کی سِرِّ حَقِّ با نااهل باز گفت. حر: آن سِرُّ برهاند و نیز باز نیاید و هر که سِرِّ حَقِّ با نااهل گفت. پا، کر: از سر باز ماند و هرگز باز نیابد (باز نیامد) و هر که سِرِّ حَقِّ با نااهل پیدا کند.
- ۴ — ما، تا: حق تعالیٰ (حق) او را بر هیچ. قل: حق مرورا بر هیچ. حر: حق تعالیٰ بر. پا، کر: مرورا بر هیچ. * ما، پا، کر: مثل. قل، حر: و مثل. تا: و مثال.
- ۵ — ما، قل، حر: که (کی) چون. پا، کر، تا: که. * ما، حر، کر، تا: اگر. قل: چون. پا: آر. * ما، حر، پا، کر، تا: آن سِرِّ (سِرِّ). قل: سر.
- ۵، ۶ — ما: از او ببرند و نیز. قل: از وی ببرند بیش. حر: از او ببرند و از محل امانت بمحل خیانت آید و نیز. پا، کر: از وی ببرند و بیش. تا: از او ببرند او نیز.
- ۶ — ما: و نیز چون راه نماید دزد را بر امانت. قل: و نیز چون راه نماید دزد را. حر: و نیز چون امانت نماند دزد را بر امانت. پا، کر: و چون (و نیز چون) دزد را راه نماید بر امانت. تا: و اگر راه نماید دزد آنرا امانت را.
- ۷ — ما: کی در شریعت آمده است از آنک مرْدُ زَنِ خود را بیش بیگانگان. قل، حر، پا، کر: کی (که) بشریعت نهی آمده است از آنک (حر: که. پا، کر، تا: از آن که) مرْدُ زَنِ خویش را (خویش) بیش بیگانگان (بیگانه کان). * ما: بستاید. قل، تا: بستاید، حر: بکشاید. پا، کر: بستاید. - درد و نسخه پا و کر: از، یا زَنْ، تا، که برهاند، نیامده است.
- ۷، ۸ — ما: شوی خود را بیش بیگانه نستاید که. قل: مرشوی خویش را بیش زنان بیگانگان بستاید کی باشد. حر، تا: شوی خویش (خود) را بیش بیگانگان بستاید که باشد.
- ۸ — ما: و بیش نباید سر بستر با کس نمی شاید گفت سِرِّ حَقِّ تعالیٰ با کس کی. قل: و بیش نباید سر بستر با کسی می نشاید گفتن سِرِّ حَقِّ با کسی کی. حر: و نیز نیابد بس چون سر زنان و شوی بیش کسی نشاید گفتن سِرِّ حَقِّ با کسی ←

حقّ، تعالیٰ، با کس کی شاید گفتن؟

و نیز شاید که معنی این سخن آن باشد، که حقّ، تعالیٰ، ایشان را پنهان دارد تا بیگانگان از سرّ ایشان خبر ندارند، از بهر آنکه، چون خلق از سرّ ایشان خبر یابند بر ایشان اقبال کنند،^۳ و ایشان را از حقّ، تعالیٰ، مشغول کنند، و حقّ، عزّوجلّ، نخواهد که ایشان را با غیر او مشغولی بود، که غیرتِ حقّ با اولیای خود بیش از غیرتِ خلق است. چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم، در حدیث سعدِ معاذ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، گفت، چون خدای تعالیٰ، قاذِف را حدّ فرمود اگر چهار گواه نیارد، چنانکه گفت: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» . سعدِ معاذِ رئیسِ انصار بود، و مردی غیور بود، گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اگر من

← جون. پا، کر: و بیش نباید پس سر بستر با کسی می نشاید گفتن سر حق با کسی کی. تا: و نیز نباید سر بستر با کس نمی شاید گفتن سر حق با کس چگونه.

۲ - ما، قل، پا، کر، تا: و نیز شاید که (کی). حر: و نیز شاید. ما، قل، حر، پا: سخن ان باشد. کر: سخن ان. تا: ان باشد. ما، تا: که حق تعالی (که حق) ایشانرا (ایشان را). قل: کی حق عزوجل مرایشان را. حر: که ایشانرا. پا، کر: که مرحق ایشانرا.

۳ - ما، تا: خبر یابند (یابند) برایشان. قل، حر، پا، کر: خبر یابند باایشان (باایشان).

۴ - ما، قل، حر، تا: و ایشانرا (وایشان را). پا، کر: ایشانرا. ما: از حق تعالی. قل، حر، پا، کر، تا: از حق. ما: و حق عزوجل نخواهد که ایشانرا با غیر او مشغولی بود که. قل، پا، کر: حق نخواهد که ایشان (که ایشان) با غیر وی مشغول کردند کی (که). حر، تا: و حق عزوجل (و حق) نخواهد که ایشان با غیر وی (او) مشغول کردند که.

۵ - ما، تا: حق با اولیاً (اولیای) خود. قل، حر، کر: حق بر اولیای (بر اولیاء) خویش. پا: بر اولیای خویش.

۶، ۷ - ما: چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیث سعد معاذ رضی الله عنه گفت چون خدای تعالی قاذف را حد فرمود اگر چهار گواه. قل: چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت اندر حدیث سعد بن معاذ رضی الله عنهم چون خدای عزوجل حد فرمود مر قاذف را اگر چهار گواه. حر: چنانکه پیغمبر گفت علیه السلام در حدیث سعد معاذ چون خدای عزوجل حد فرمود مر قاذف را اگر چهار گواه. پا، کر: چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت اندر حدیث سعد بن معاذ چون خدای عزوجل فرمود مر قاذف را اگر چهار گواه. تا: چنانکه پیغمبر علیه سلام الله در حدیث سعد بن معاذ گفت انگاه که خدای قاذف را حد فرمود اگر چهار گواه.

۷، ۸ - والذین... آیه ۴، سوره ۲۴ (سورة النور). والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئک هم الفاسقون. - ما، پا، کر، تا: جلدہ (جلدہ). قل: جلدہ الایہ. در نسخه حر: از، ثم لم یاتوا، تا، جلدہ، نیامده است.

۸ - ما: سعد معاذ. قل، پا، کر: سعد بن معاذ (معاذ). حر: اسعد. تا: و سعد بن معاذ. ما، قل، پا، کر: و مردی غیور بود (پا، کر: غیور) گفت یار رسول الله. حر، تا: و مرد غیور بود گفت یار رسول (رسول الله). ←

به خانه در آیم و مردی بازن من فجوری کند، اگر بروم تا گواه آرم، زن مرا آبتن کند و برود،
 و اگر سخن گویم تازیانه خورم، و اگر خاموش باشم در غم بمیرم، این چه حکمت است؟ پیغمبر را،
 ۳ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام، خشم آمد، انصار بترسیدند که هر زمان از آسمان عذاب آید، گفتند:
 يَا رَسُولَ اللَّهِ! سَعْدٌ مُنَافِقٌ نَيْسَتْ، لَكِنَّ مَرَدِي غَيُورٌ اسْت، هرگز زن روی گشاده به زنی نکرده است،
 از بهر آن که کسی او را نبسوده باشد، و هر زن که به زنی کرده است طلاق نداده است، تا کس او را
 ۶ نَبَسَايِد. خدای، تعالی، از دل سعد همین دانست، این حکم حد از میان زن و شوهر برداشت، و حکم
 لِعَانَ بِنَهَاد، و پیغمبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، چون دانست که خدای، تعالی، او را معذور داشت، او نیز

← ۸ و سطر اول این صفحه - ما: اگر من بخانه درایم و مردی بازن من فجوری کند اگر بروم تا گواه. قل،
 پا، کر: من بخانه (بخانه) اندر ایم مردی بازن من فجور همی کند (همی کند) اگر بروم تا گواه. حر: من بخانه در آیم
 مردی بینم که بازن من فجور کند اگر بروم تا گواهان. تا: اگر من در خانه روم مردی بازن من فجور میکند
 اگر بروم تا گواه.

- ۱ - ما، حر: زن مرا (مارا) آبتن کند و برود. قل: زن مرا آبتن کند. پا، کر: زن من آبتن کند. تا: زنم را آبتن کرده
 باشد و برفته.
- ۲ - ما، قل، حر، تا: سخن (سخنی) گویم. پا، کر: بگویم. ما، قل، پا، کر، تا: تازیانه خورم. حر: تازیانه خوارم.
 ما، تا: خاموش باشم (شوم) در غم. قل: خاموش باشم بغم. حر، پا، کر: خاموش (پا، کر: خامش) باشم از غم.
- ۳، ۲ - ما، حر، پا، کر: این چه حکمت است (حکمت است) پیغمبر (پیغمبر) را علیه الصلوة والسلام (علیه السلام - صلی الله
 علیه وسلم). قل: این چه حکم است پیغمبر را علیه السلام از آن. تا: این چه حکم است پیغمبر علیه السلام را.
- ۳ - ما، پا، کر: بترسیدند (ترسیدند) که هر زمان از آسمان عذاب آید (آید). قل، حر: بترسیدند کی (که) از آسمان
 عذاب آید (آید). تا: ترسیدند که در زمان از آسمان عذاب آید.
- ۴ - ما: لکن مردی غیورست هرگز زن روی گشاده. قل: ولیکن مردی رشکن است از رشک هرگز زن روی گشاده.
 حر: ولیکن مردی رشکین است از رشک هرگز زنی روی گشاده. پا: ولیکن مردی رشکین است هرگز زن روی
 گشاده. کر: ولیکن مرد را شکینست هرگز زن روی گشاده. تا: مرد غیور است و هرگز زن روی گشاده را.
- ۵، ۴ - ما: نکرده است از بهر آن که کسی او را نبسوده باشد و هر زن که. قل: نکرده است از بهر آنکه کسی بستوده
 باشد و هرگز زنی که. حر: نکرده است از بهر آن که کسی او را نبسوده باشد و هر زنی که. پا، کر: نکرده است از بهر آنکه
 کسی او را بسوده باشد و هر زنی که. تا: نکرده است از بهر آنکه نباید که دست کسی باو رسیده باشد و هر زنی که.
- ۶، ۵ - ما: طلاق نداده است تا کس او را نَبَسَايِد خدای تعالی از دل سعد. قل، پا، کر: طلاق نداده است (ندادست)
 تا کسی و را نَبَسَاوَد خداوند عزوجل از دل سعد بن معاد (معاد). حر: او را طلاق نداده است تا کسی و را نَبَسَاوَد
 و خداوند عزوجل از دل سعد. تا: هرگز طلاق نداده تا دست کس باو نرسد و خدای تعالی از دل سعد.
- ۶ - ما، قل، حر، پا، کر: این حکم حد. تا: پس حکم.
- ۷، ۶ - ما، تا: و شوهر (وشوی) برداشت و حکم لعان بِنَهَاد و پیغمبر صلی الله علیه (پیغمبر علیه السلام) چون دانست. ←

خشنود گشت، وگفت: «أَتَعْجَبُونَ مِنْ غَيْرَةِ سَعْدٍ، وَاللَّهِ إِنِّي أَغَيْرُ مِنْ سَعْدٍ، وَاللَّهُ أَغَيْرُ مِنَّا، وَلِغَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ كُلَّهَا، مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ». از این معنی گفتیم، که خدای را، عَزَّ وَجَلَّ، بر اولیای خود غیرت است، ایشان را به کس ننماید.

۳

جُنَيْدٌ، رَحِمَهُ اللَّهُ، گوید: شبی خفته بودم، بیدار گشتم، سِرٌّ من تقاضا کرد که به مَسْجِدِ شُونِزِی رُومِ، برخاستم و رفتم، بر دَرِ مَسْجِدِ شخصی دیدم هایل، | بترسیدم، مرا آواز داد که ای جُنَيْدُ! از من بترسیدی؟ گفتم آری، گفت: اگر خدا را به سزا شناختی، جُزْأَوْی نترسیدی، گفتم: تو کیستی؟ گفت: منم ابلیس، گفتم: مرا آرزوی بود که تو را ببینم، گفت: آن ساعت که از من بیندیشیدی خدای را برهانیدی و تو را خبر نیست، اکنون از دیدن من تو را مُرَادُ چه بود؟

۴۳-۱۴

← قل، پا، کر: و شوی برداشت و حکم لعان (پا: حکم لعان - کر: حکم ایمان) نهاد بیغمبر (بیغمبر) علیه السلام (صلی الله علیه وسلم) چون (چون) دانست. حر: و شوی برداشت و حکم لعان نهاد چون دانست بیغمبر علیه السلام؛ ۷ - ما، حر، تا: که خدای تعالی (خدا تعالی - خدای) اورا. قل: کی خداوند تعالی سعد را. پا، کر: که خداوند مرورا. ۷ و سطر اول این صفحه - ما: او نیز خشنود گشت و گفت. قل، حر، پا، کر: وی نیز خشنود گشت باز چنین (باز چنین) گفت (باز گفت). تا: واو نیز خشنود گشت و گفت.

۱ - ما: انی لا غیر. قل، پا، کر، تا: انی اغیر.

۲ - ما، قل، حر، تا: کلها. پا، کر: ندارد.

۳، ۲ - ما، تا: گفتیم که خدای را عزوجل (که خدای را) بر اولیاء خود غیرتست. قل، پا، کر: گفتیم (گفتم) کی (که) خداوند عزوجل را (خداوند را عزوجل) بر اولیاء (بر اولیای) خویش غیرتست. حر: گفتیم که خداوند عزوجل بر اولیا خویش غیور است.

۴ - ما، تا: جنید رحمه الله کوید. قل: حکایت از جنید می‌اید رحمه الله علیه گفت. حر، پا، کر: جنید کوید رحمه الله (رحمة الله علیه) که.

۴، ۵ - ما، تا: که بمسجد شونیزی روم برخاستم (برخواستم) و رفتم بدر. قل، حر: کی (که) بمسجد شونیزی روم (بروم) برخاستم و رفتم بدر (بدر). پا، کر: که بمسجد شو (شوم) برخاستم و رفتم بدر.

۵ - ما، قل، حر، پا، کر: شخصی. تا: شخصی را.

۵، ۶ - ما، تا: مرا آواز داد که ای (که یا) جنید. قل، حر، پا، کر: مرا بانک کرد (کرد که) یا جنید.

۶ - ما، حر، پا، کر، تا: گفت. قل: گفتا. ما: خدا را بسزا بشناختی جز از وی. قل، حر، پا، کر: خدا را (خدا را) بسزا بشناختی از جز وی. تا: خدای را بسزای بشناختی جز از وی.

۷ - ما: تو کیستی گفت منم. قل، حر، پا، کر، تا: تو کیستی (حر: تو کئی. پا، کر: تو که) گفت. ما: از وی بود. قل، حر، پا، کر، تا: از وی بود. ما، قل: ببینم. حر: بدیدی. پا، کر: دیدی. تا: ببینم.

۷، ۸ - ما، قل: ان (این) ساعت که (کی) از من بیندیشیدی خدای را (خدا را) برهانیدی. حر: آن ساعت که از من ←

گفت: خواستم کز تو بپرسم که تو را بر فقرا هیچ دست باشد؟ گفت: نه، گفتم: چرا؟ گفت: از بهر آنکه، چون خواهم که به دنیاشان بگیرم به عقبی گریزند، و چون خواهم که به عقبی شان بگیرم به مولی گریزند، و مرا آن جا راه نیست، گفتم: اگر بر ایشان دست نیابی، باری ایشان را هیچ بینی؟ گفت: بینم، آن گاه که ایشان را در سماع وجد افتد ایشان را بینم، یعنی، بر سر ایشان مطلع گردم، و بدانم که از کجا نالند. این سخن بگفت و ناپدید گشت. به مسجد در آمدم، ۶ سَرِ سَقَطِی، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، در بیغوله نشسته بود سر بر زانو نهاده، سر برداشت و گفت: دروغ گفت آن دشمن خدای، که ایشان بر خدای عزیز تر از آنند که ایشان را به جبریل نماید، عَلَيْهِ

← اندیشیدی دگر خدا را برهانیدی. پا، کر: آن ساعت (آن ساعت) که از من اندیشیدی خدای برهانیدی. تا: آن ساعت که مراد یاد کردی خدای را راها کردی.

۸ — ما، قل، پا، کر، تا: اکنون. حر: ندارد. ما، قل: ترا مراد چه بود. حر، تا: ترا چه مراد (مراد بود). پا، کر: ترا چه بود.

۱ — ما، قل: کفت. حر، پا، کر، تا: کفتم. ما، تا: کز تو (که از تو) بپرسم که ترا بر فقرا. قل: که ترا بپرسم کی مر ترا برین فقرا. حر، پا، کر: تا ترا بپرسم که ترا برین فقرا.

۲ — ما، پا، کر، تا: از بهران که (از بهرانکه). قل، حر: از بهرانکه. ما، حر، تا: که بدنیاشان بگیرند (بگیرم). قل، پا، کر: کی (که) بدنیا بگیرمشان. ما، قل، حر، کر، تا: وجون. پا: چون.

۲، ۳ — ما، تا: کی بعقیشان (که بعقبی شان) بگیرم. قل: کی بعقبی بگیرم. حر، کر: که بعقبی بگیرمشان. پا: که بعقبی بگیرمشان. ۳ — ما، قل، حر، تا: دست نیابی. پا، کر: دست بازی.

۳، ۴ — ما، حر، تا: باری ایشانرا (ایشانرا) هیچ بینی کفت. قل: باری ایشانرا هیچ بینی کفتا. پا، کر: بینی ایشانرا کفت.

۴ — ما، تا: آنکه (انگاه) که ایشانرا در سماع وجد افتد ایشانرا (ایشانرا) بینم. قل: انگاه که ایشانرا اندر سماع و وجد افتاده بینم بینم ایشانرا. حر: انگاه که ایشان در سماع و وجد افتند. پا، کر: آنکه ایشانرا اندر سماع وجد افتد. ما، قل، پا، کر، تا: بر سر. حر: بر سر.

۵ — ما، تا: بدانم که از (کز). قل، حر، پا، کر: بدانم که از. ما: نالند. قل، حر، کر: می نالند. پا، تا: می نالد (مینالد). ما، قل، حر، پا، کر: بکفت. تا: کفت.

۵، ۶ — ما: بمسجد در آمدم سری سقطی رحمة الله علیه در بیغوله نشسته بود سر. حر: بمسجد در آمدم سری سقطی در مسجد نشسته بود و سر. قل: بزکت اندر آمدم سری السقطی اندر بیغوله مزکت نشسته بود سر. پا، کر: بمسجد اندر آمدم و سری سقطی را اندر بیغوله مسجد نشسته دیدم سر. تا: بمسجد در آمدم سری سقطی را دیدم در بیغوله مسجد نشسته بود سر.

۶ — ما، حر، تا: و کفت. قل، پا، کر: کفت.

۷ — ما، پا، کر، تا: ان دشمن خدای که (خدای). قل: ان دشمن خدای عزوجل کی. حر: آن کذاب آن دشمن خدای. ←

الصَّلَوَةُ وَالسَّلَامُ، پس ایشان را به ابلیس کی نماید؟ قَوْلُهُ:
صَفْوِيَّةٌ - ایشان صَفْوَى اند.

ایشان را صَفْوَى به دو معنی خوانند: یا از بهر صفای اسرار ایشان، یا از بهر آنک ایشان^۳
در صفِ اوّل باشند به همت، و این هر دو معنی پیش یاد کردیم. قَوْلُهُ:
صُوفِيَّةٌ - ایشان صوفی اند.

ایشان را صوفی بدان معنی خوانند، که ایشان لباسِ صوف اختیار کردند. و صوفِ لباس^۶
پیغام بران است، عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، و این به جای خویش بگوییم، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. قَوْلُهُ:
نُورِيَّةٌ - ایشان نوری اند.

ایشان را نوری خوانند، از بهر پاکیِ مُعَامَلَاتِ ایشان و روشنیِ اسرار ایشان. و ابوالحسین^۹

← ۷ وسطر اول این صفحه - ما: عزیزتر از آنند که ایشانرا بجزیریل نماید علیه الصلوة والسلام بس ایشانرا بابلیس کی نماید
قوله. قل: از آن عزیزتر اند که ایشانرا بجزیریل علیه السلام بنماید بس ابلیس لعنه الله کی نماید قوله. حر، پا، کر، تا:
از آن عزیزترند که ایشانرا بجزیریل (بجزیریل) بنماید (بنماید) ایشان را (پس ایشان را) بابلیس کی نماید.

۲ - ما، تا: ایشان صَفْوَى اند. قل، حر، پا، کر: ندارد.

۳ - ما، حر، پا، کر، تا: بدو. قل: بردو. ما، قل، حر، تا: یا از بهر آنک (از بهر آنکه) ایشان. پا، کر: ویا (یا) از بهر آنکه.

۴ - ما، پا، کر: در (اندر) صف اول باشند بهمت. قل: اندر صف اولند. حر: در صفا صَفِ اوّل باشند همه معنی. تا:
بهمت در صف اولند. ما، قل، حر: و این هر دو معنی پیش یاد کردیم قوله (کردیم). پا، کر: و این همه را معنی
پیش یاد کردیم. تا: ندارد.

۵ - تا: ایشان صوفی اند. ما، قل، حر، پا، کر: ندارد.

۶ - ما، تا: ایشانرا (وایشان را) صوفی بدان (بآن) معنی خوانند که. قل، پا، کر: و مر (مر) ایشانرا صوفی بدان خوانند کی
(که). حر: وایشان را صوفی بدان خوانند که. ما، قل، پا، کر، تا: لباس. حر: لبس. ما: کردند. قل، حر، پا،
کر، تا: کرده اند.

۷ - ما: علیهم السلام و این بجای خویش بگوییم ان شاء الله تعالی قوله. قل: صلوات الله علیهم و این پیدا کنیم بجایگاه خویشتن.
قوله. حر: و این پیدا کنیم بجای خویش. پا، کر: صلوات الله علیه و این پیدا کنیم بجایگاه خویش. تا: و این بجای
خویش بگوییم انشاء الله تعالی وحده.

۸ - در هیچ یک از نسخ، ترجمه، نوریته، نیامده است. جمله، ایشان نوری اند، به اقتضای صاحب شرح اضافه شده است.

۹ - ما، حر، تا: ایشانرا. قل، پا، کر: مرایشانرا. ما، قل، پا، کر: خوانند. حر: خواندند. تا: خوانند. ما، قل، حر،

تا: معاملات. پا، کر: معامله.

←

نوری را، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، که نوری خواندند، از بهرِ آن خواندند، که سخنانِ او روشن بود، از بهرِ نورِ انفاسِ او نوری خواندندش. و گروهی گفتند، از بهرِ آن او را نوری خواندند، که سرِّ او چنان مُنور بود که از اسرارِ خَلْقِ چیزی بر او پوشیده نگشتی. و گروهی گفتند، از بهرِ آن او را نوری خواندند، که چون اوبه شبِ تاریکِ سخن گفتی، نوری از دهانِ او بیرون آمدی چنانکه خانه روشن گشتی. قَوْلُهُ:

۶ صَفِيَّةٌ - ايشان صَفِيٌّ اند.

ایشان را صَفِيٌّ خواندند، از بهرِ آنکه، اصحابِ صَفِيَّةٍ پیغام بر، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، بودند. و صَفِيَّةٌ پیغمبر، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ، جایی است به مدینه که آن جا را قبا خوانند، از مدینه تا آن جا دو فرسنگ است، درویشانِ و یارانِ پیغام بر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آن جا وطن ساخته بودند،

← ۹، وسطِ اولِ این صفحه - ما، تا: و ابوالحسنِ نوری را رضی اللهُ عنه که (رحمه اللهُ). - در حاشیهٔ نسخهٔ ما: مناقبِ ابوالحسنِ النوری. قل، پا: ابوالحسنِ النوری (نوری) را رحمةُ اللهِ علیه کی (که). حر: و ابوالحسنِ نوری را که. کر: ابوالحسنِ نوری را رحمةُ اللهِ علیه که.

۱ - ما: خواندند که سخنان او. قل، حر: خواندند از بهرِ آن (آن) خواندند کی (که) سخنان وی. پا، کر: خوانند از بهرِ آنست که سخنانش. تا: خواندند از بهرِ سخنان او.

۲ - ما، تا: انفاس او. قل، حر، پا، کر: انفاس وی. ما: از بهرِ آن او را نوری خواندند که سر او. قل: از بهرِ آن او را نوری گفتند کی سر وی. حر: او را از بهرِ آن نوری خواندند که سر وی. تا: نوری از بهرِ آن خواندندش که سر وی. - در دو نسخهٔ پا و کر: از، و گروهی گفتند، تا، و گروهی گفتند، نیامده است.

۳ - ما، قل، حر: از اسرار. تا: اسرار. ما، حر: چیزی بر او (بروی) پوشیده نکشتی. قل: چیزی بر وی پوشیده نکشت. تا: هیچ بر وی پوشیده نکشتی. ما، تا: از بهرِ آن او را. قل، حر: مرورا (ویرا) از بهرِ آن. پا، کر: از بهرِ آن.

۴ - ما، تا: که چون او. قل: کی چون. حر: که وی چون. پا، کر: که چون وی. ما، تا: نوری از دهن او بیرون آمدی چنانکه (چنانکه). قل، پا، کر: از دهان (دهن) وی نوری بر آمدی که. حر: از دهان وی نور بیرون آمدی که.

۵ - ما، قل: قَوْلُهُ. حر، پا، کر، تا: ندارد.

۶ - در هیچ یک از نسخ، ترجمه، صَفِيَّةٌ، نیامده است. جمله، ايشان صَفِيٌّ اند، به اقتضای صاحبِ شرح اضافه شده است.

۷ - ما، تا: ايشانرا (ایشان را) صَفِيٌّ خواندند. قل، حر، پا، کر: مرایشانرا (ایشانرا) صَفِيٌّ خوانند.

۸، ۷ - ما: عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بودند. قل، پا، کر: بودند صلی اللهُ علیه (علیه وسلم). حر: بودند. تا: علیه سلام اللهُ بودند.

۸ - ما، پا، کر: بیغمبر (بیغمبر) صلوات اللهُ علیه (صلی اللهُ علیه وسلم). قل: بیغمبر. حر، تا: بیغمبر علیه السلام (علیه سلام اللهُ).

۹، ۸ - ما، قل، پا، کر: بمدینه که (کی مر - که مر) انجا را (کر: آنجا را) قبا خوانند از مدینه تا انجا دو فرسنگ ←

وازدُنیا إعراض کرده. تا در اخبار ایشان چنین آمده است، که روز بودی که ایشان به چهل تن يك خُرما خوردندی، هر يك بمزیدی و به یار خویشان دادی. و بیش تر برهنه بودند، و خود را در میان ریگ پنهان کرده بودند، چون وقت نماز در آمدی، آن گروه که جامه داشتندی نماز ۳ کردند و در ریگ پنهان گشتندی، و جامه دیگران را دادندی تا نماز کردند، و بیش تر و صف ایشان از پس این بگویم، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

اصل مذهب تصوف از این جا گرفتیم: إعراض کردن از دنیا، و با خلق خصومت نکردن، ۶

← است (فرسنگست). حر: بدو فرسنگی مدینه آنجا را قبا خوانند. تا: که آنجا را قبا خوانند و از مدینه تا آنجا دوفرسنگ است.

۹ — ما: درویشان و یاران بیغمبر صلی الله علیه و سلم آنجا وطن ساخته بودند. قل: درویشان یاران بیغمبر آنجا وطن کردند. حر: درویشان یاران بیغمبر علیه السلام آنجا وطن کرده بودند. پا، کر: درویشان یاران بیغمبر صلی الله علیه و سلم (علیه) آنجا وطن کرده بودند. تا: و یاران بیغمبر علیه سلام الله از درویشان آنجا وطن ساخته بوده اند.

۱ — ما، حر، تا: کرده تادر. قل، پا، کر: کرده بودند تا اندر. ما: چنین آمده است که روز بودی که ایشان. قل: آمده است کی وقت بود که ایشان. حر: چنین آمده است که وقت بود که ایشان. پا، کر: چنین آمده است که وقت بود که. تا: آمده است که روزی بود که ایشان.

۲ — ما، تا: خوردندی هر یک. قل، حر: خوردند هر کسی. پا، کر: خرده (خورده) بودند هر کسی. ما، قل، حر، کر، تا: بمزیدی. پا: بمزیدی. ما، تا: و یار خویشان دادی (میدادی) و بیشتر. قل، پا، کر: و یار خویش را دادی بیشتر (و بیشتر). حر: و یار خویش دادی و بیشتر همه.

۲، ۳ — ما، تا: و خود را در. قل: و خویشان از در. حر: خویشان در. پا، کر: خویشان را در.

۳ — ما: کرده بودند. قل، پا، کر: کرده بودند. حر: کردند. تا: میکردندی. ما: در آمدی آن گروه که. قل، پا، کر: بیامدی (آمدی) آن گروه که. حر: شدی آن گروه که. تا: در آمدی آن گروه که.

۴ — ما، تا: کردند و در ریگ. قل: کردند و باز اندر ریگ. حر: کردند باز در میان ریگ. پا، کر: کردی باز اندر ریگ. ما، قل، تا: کشتندی. حر: کردند. پا، کر: شدند. ما، قل، حر، پا، کر: دیگران را. تا: بدیگران. ما، قل، پا، کر، تا: تا نماز کردند. حر: تا نماز کردند تا ایشان نیز نماز کردند. ما، قل، حر، تا: و بیشتر (تا: و بیشتر) وصف. پا، کر: وصف (وصفت).

۵ — ما: از پیش این بگویم ان شاء الله تعالی. قل: از پس این بگویم. حر: فر و تر بگویم. پا، کر: سبب تر (سپس تر) بگویم. تا: پس از این بگویم ان شاء الله تعالی.

۶ — ما، قل، حر، تا: اصل (تا: و اصل). پا، کر: اهل. ما: از اینجا گرفتیم. قل، حر: از اینجا (از اینجا) گرفتند. پا، کر، تا: از اینجا (از اینجا) گرفته اند. ما، قل، حر: نکردن. پا، کر، تا: نا کردن.

- ۴۴ - ما - وبه یافته | قناعت کردن، و نایافته طلب نا کردن، و بر تو گُل زیستن، و به وقت خویش اختیار
 نا کردن، و بر خدای خویش از بهر نفس اعتراض نا کردن، و از وطن و اهل و دوستان بُریدن.
 ۳ این همه، صفات اصحابِ صُفَّةِ مُصْطَفَى، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، است. اصلِ مذهبِ شان این بود
 تا به گشتنِ روزگارِ تباه گشت، هم چنانک کارهای دیگر.
 در اصلِ مذهبِ طَعْن نیست، طَعْن در آن کس است که مذهب را خِلاف کند، چنانک
 ۶ اگر بازرگان در بازرگانی خیانت کند، اصلِ بازرگانی تباه نگردد، و اگر غازی غُلُول کند، اصلِ
 جهاد تباه نگردد، و اگر عالمِ دُنیا طلب کند، شریعت تباه نگردد، و اگر سلطان جَوْر کند، اصلِ
 سلطانی تباه نگردد. به هر روز گاری، هر گروهی، در خوریک دیگر باشند، چون صوفیان به اصلِ
 ۹ بر این طریق بودند، و این طریق اصحابِ صُفَّةِ پیغام بر است، عَلَيْهِ السَّلَام. ایشان را صِنْفِ و صُوفِ
 خواندند. قَوْلُهُ:

۱ - ما، قل، حر، پا، کر: و نایافته. تا: و نایافته را. • ما، حر: و بوقت. قل، پا، کر: و بوقت. - در نسخه تا: این جمله:
 و به وقت خویش اختیار نا کردن، نیامده است.

۲ - ما، تا: و بر خدای. قل، حر، پا، کر: و بر (وبا) خداوند. • ما: از بهر نفس اعراض (نسخه بدل: اعتراض). قل، پا،
 کر، تا: از بهر نفس اعتراض. حر: از بهر دنیا و نفس اعتراض.

۳ - ما، حر، تا: صفات اصحاب. قل: صفت اصحاب. پا، کر: صفات اهل. • ما: مصطفی صلوات الله علیه است. قل،
 حر: بیغامبر بود علیه السلام. پا، کر: بیغامبر بود صلی الله علیه و سلم. تا: بیغامبر است علیه سلام الله. • ما، تا: اصل
 (واصل) مذهبشان. قل، حر: اصل مذهب. پا، کر: اهل مذهب.

۴ - ما، قل، پا، کر: تا بکشتن. حر: که بکشتن. تا: که یاد کردیم اما بکشتن. • ما، حر: همچنانک کارها (کارها) دگر
 (دیگر) در اصل. قل، پا، کر: همچنان چون کارها (کارهای) دیگر در اصل. تا: همچنانکه کارهای دیگر و در اصل.

۵ - ما، حر، تا: دران کس است که. قل: اندران کسی است کی. پا، کر: اندران کس است که.

۶ - ما، تا: بازرگان (بازرگانی) در بازرگانی. قل، پا، کر: بازرگانی. حر: بازرگان. • ما، حر، پا، کر: اصل. قل: اصل
 مذهب. • ما، حر، پا، کر، تا: غازی غُلُول (تا: غُلُول). قل: غازی غُلُول.

۷ - ما: شریعت. قل، حر، پا، کر، تا: اصل شریعت. • ما، حر، پا، کر، تا: سلطان. قل: سلطانی.

۸ - ما، حر، پا، کر، تا: سلطانی. قل: سلطانیة. • ما، حر، پا، کر: بهر روز کاری هر گروهی در خور. قل: هر روز کاری
 بر هر گروهی اندر خور. تا: و در هر روزی کار هر گروهی در خور.

۸، ۹، ۱۰ - ما، قل، حر: چون صوفیان باصل برین (حر: بر اصل این) طریق بودند و این طریق اصحاب صُفَّةِ بیغامبر است
 (است) علیه السلام (صلی الله علیه) ایشانرا (مرا ایشانرا) صنی و صوفی خواندند قوله (حر: صوفی و صنی خوانند). پا،
 کر: چون صوفیان برین طریق (طریق بودند و این طریق) اصحاب صُفَّةِ بیغامبر است صلی الله علیه و سلم مرا ایشانرا

وَدَائِعُ اللَّهِ بَيْنَ خَلْقَتِهِ - زنهاریانِ خدای اند اندر میانِ خَلْقِ وی .
 ومعنی این سخن آن است، که ایشان را حقّ، تعالیٰ، در میانِ خَلْقِ زنهار نهاده است، تا خَلْقِ را
 به بَرَكَتِ ایشان از بلاها نگاه دارد. و در اخبار آمده است، که هیچ وقت این اُمَّت از چهار صد
 مَرِدِ اَبْدَالِ خالی نباشد، در این چهار صد چهل اَوْتاد اند، یعنی میخ های زمین اند، چنانکه حقّ،
 تعالیٰ، کوه ها را میخ های زمین خواند و گفت: «وَالْجِبَالُ اَوْتَادًا.»، اگر کوه ها نیستندی زمین را
 آرام نبودی، و اگر این اَوْتاد نیستندی، از شومیِ معصیتِ عاصیانِ عالم ویران گشتی. و از این
 چهل، چهار نُقْبَانَد. و از این چهار، یکی قُطْب است. سلامتِ کافران در بَرَكَتِ مُؤْمِنان است،

← (مرايشانرا) صوفی خوانند. تا: چنانکه در اصل صوفیان برین طریق بوده اند و این طریق اصحاب صفة بیغامبر است
 علیه سلام الله و ایشان را صوفی وصفی خوانند.

- ۱ - ما: تا: زنهاریانِ خدای اند (خدای اند) میانِ خَلْقِ وی (او). قل، پا، کر: زنهاریانِ خدایند میانِ خَلْقِ وی (خلقان).
 حر: کفت زنهاری بار خدای اند میانِ خَلْقِ وی.
- ۲ - ما: تا: ومعنی. قل، حر، پا، کر: معنی. ما، قل، حر: که ایشانرا حق تعالی (عز وجل) در میان (میان) خَلْقِ زنهار نهاده
 (نهاده) است. پا، کر: که ایشان را (ایشانرا) حق عز وجل میانِ خَلْقِ زنهار نهاده است. تا: که حق تعالی در میانِ خَلْقِ
 ایشانرا ودیعت نهاده است.
- ۳ - ما: نکه دارد. قل، حر، پا، کر، تا: نگاه دارد (نگاه دارد). ما، تا: و در اخبار آمده است. قل:
 و باخبارها روایت آمده است. حر: چنانکه بجزها روایت آمده است. پا، کر: باخبارها روایت آمده است.
- ۴ - ما، قل، حر، پا، کر: نباشد. تا: نباشند. ما: درین چهار صد. قل: و ازین چهار صد مرد. حر، پا، کر، تا: و از آن
 (و ازین) چهار صد. ما، قل، پا، کر: اوتادند. حر: اوتادان اند. تا: مرد از اوتادند. ما، تا: یعنی میخها (میخهای)
 زمین اند. قل، حر: میخها (میخها) زمین اند. پا، کر: میخهای زمین خواند (خوانند). در دو نسخه پا و کر، از،
 چنانکه، تا، و کفت، نیامده است.
- ۴، ۵ - ما: حق تعالی. قل، حر: خدای (خدا) عز وجل. تا: خدای.
- ۵ - ما، قل، حر: میخها (میخها). تا: میخ. ما، پا، کر: و کفت. قل، حر، تا: کفت. و الجبال... آیه ۲۷، سوره
 ۷۸ (سورة النبأ).
- ۶، ۵ - ما، تا: اکر (واکر) کوهها نیستندی زمین را آرام نبودی و اکر این اوتاد نیستندی. قل، حر: و اکر (اکر) کوهها
 (کوههای) نیستی زمین را آرام نیستی و اکر این اوتاد نهاندی (نباشد). پا، کر: و اکر کوهها نیستی مر زمین را آرام
 نیستی و اکر اوتاد نیستندی.
- ۶ - ما، پا، کر: ویران کشتی. قل: خراب و ویران کشتی. حر: ویران شود. تا: خراب کشته استی.
- ۷، ۶ - ما، قل، حر، تا: و ازین (ازین) جهل چهار نقباند. پا، کر: و ازین چهار نقبها اند (نقباند). ←

وسلامتِ عامهٔ مؤمنان در برکتِ ابدال است، وسلامتِ ابدال در برکتِ اوتاد است، وسلامتِ اوتاد در برکتِ نُقبا است، وسلامتِ نُقبا در برکتِ قطب است. چون قطب را وفات رسد یکی را از نُقبا به جای اورسانند، و چون یکی را از نُقبا وفات آید یکی را از اوتاد به جای اورسانند، و چون از اوتاد یکی را وفات رسد یکی را از ابدال به جای اورسانند، و چون یکی را از ابدال وفات رسد از عامهٔ نیک مردان یکی را به جای اورسانند، بدین معنی ودایعِ خدای اند در میانِ خلق، که خلق را به برکتِ ایشان نگاه می‌دارد. مثل این چنان است، که اگر کسی را چیزی عزیز باشد، چون گوهر در صندوق، آن صندوق را نگه دارند نه قدرِ صندوق را، لکن قدرِ آن را که در صندوق است. و ملوک را چون در خانه خزانة باشد پاسبان را اگر در خانه بخوابانند نه قدرِ خانه،

← ۷ - ما، حر، پا، کر: سلامت کافران در برکه (در برکات - اندر برکه - اندر برکت). قل: سلامت کافران اندر برکت. تا: وسلامتی کافران از برکت.

- ۱ - ما، پا، کر: وسلامه عامهٔ (وسلامت عامهٔ) مؤمنان در برکه (اندر برکه) ابدالست. قل: وسلامت عامه اندر برکت ابدالانست. حر: وسلامت عامه مؤمنان در برکات ابدالست. در نسخهٔ حر، همه جا، برکات، آمده است. تا: وسلامتی عامهٔ مؤمنان از برکت ابدال است. ما، حر: ابدال در. قل، پا، کر: ابدالان اندر. تا: ابدال از. در نسخهٔ قل و پا و کر، همه جا، اندر، و در نسخهٔ تا، همه جا، از، آمده است.
- ۲ - ما، حر، پا، کر، تا: قطب است (قطبست). قل: این قطب است. ما: چون قطب را وفات رسد یکی را. قل، حر، پا، کر، تا: چون (وجون) قطب بمیرد (بمیرد) یکی را (یکی).
- ۳ - ما، قل، تا: بجای (بجاء) او. حر، پا، کر: بجای وی. ما: چون یکی را از نقبا وفاه آید. قل، حر، پا، کر، تا: وجون از نقبا یکی (یکی از نقبا) بمیرد. ما، قل، تا: یکی را. حر، پا، کر: یکی.
- ۴ - ما، کر: وجون از اوتاد یکی را وفاه (وفات) رسد یکی را از ابدال بجاء او. قل، پا: وجون یکی از اوتاد بمیرد یکی را (یکی) از ابدالان بجاء او (بجای وی). حر، تا: وجون از اوتاد یکی بمیرد یکی را از ابدال (از ابدال یکی را) بجای وی (او).
- ۵، ۴ - ما: وجون یکی را از ابدال از عامه نیک مردان یکی را بجاء او. قل، پا، کر: وجون یکی از ابدالان (ابدال) بمیرد یکی را از (یکی از) عامهٔ نیک مردان مؤمنان بجاء او (بجای وی). حر: وجون از ابدال یکی بمیرد یکی را از عامه مؤمنان نیک مردان بجای وی. تا: وجون از ابدال یکی بمیرد از نیک مردان یکی را بجای او.
- ۵ - ما، حر: بدین معنی ودایع خدای اند (خداند). قل، پا، کر: بدین معنی ایشان ودایع خدایند. تا: باین معنی ودایع حق اند.
- ۶، ۵ - ما: در میان خلق که خلق را برکه. قل، پا، کر: اندر میان خلق که مر خلق را برکت. حر: در زمین میان خلق وی تا خلق را برکت دعا. تا: در میان خلق که خلق را خدای برکت.
- ۶ - ما، حر، پا، کر، تا: نگاه می‌دارد (نکاهیدارند - نگاه می‌دارند) مثل (ومثل) این. قل: نگاه می‌دارد مثل ایشان. ←

ولیکن از بهر آنک در خانه است. و هم چنین خدای، تعالی، از هفت اندام مؤمن عاصی بلاهای گرداند. نه قدر اندام را، لیکن در میان تن خزانة است، و آن دل است، و در آن خزانة عطایی است، و آن معرفت است، حرمت آن عطا را، ظاهر مؤمن را با هزار جفا از بلاها ننگه می‌دارد. و حکما چنین^۳ گفته‌اند: مثل دل مؤمن که در او معرفت باشد در تنی عاصی، چون فرزندی عزیز است در کنار داماد بدخوی، آر فرزندی پیش پدر بنالد از شوی خویش، پدر جواب دهد که تا تو در کنار اوئی،

۴۵- ما

← ۶، ۷ - ما: عزیز باشد چون کوه در صندوق ان صندوق را نکه دارند نه قدر صندوق را لکن قدر آنرا که در صندوق است. قل: باشد چون کوهی اندر صندوق مران صندوق را نگاه دارند نه مر قدر صندوق را ولیکن مر قدر آنرا کی اندر صندوق مودعست. حر: عزیز باشد چنانکه جوهری در صندوقی آن صندوق را نگاه دارد نه قدر صندوق را چه قدر آنرا که در صندوقست. پا، کر: باشد چون کوهی اندر صندوق را (کر: مران کوه- نسخه بدل: مران صندوق را) نگاه دارند (نگاه دارند) نه مر قدر صندوق را ولیکن مر قدر آنرا که اندر صندوق مودع است تا: عزیز باشد چنانکه کوهی در صندوقی آن صندوق را نگاه دارد نه قدر صندوق را لکن قدر آنرا که در صندوق مودع است.

۷ و سطر اول این صفحه - ما، تا: و ملوک را چون در خانه خزانة باشد پاسبانان کرد خانه بخوابانند نه قدر خانه ولیکن از بهر آنکه در خانه است (نه قدر خانه را). قل: و مرملوک را چون اندر خانه خزینه باشد پاسبانان کرد خانه خوابانند نه مر قدر خانه را ولیکن از بهر آنکه در آن خانه است. حر: و اگر ملوک را در خانه خزینه باشد پاسبانان از بهر خزینه کرد خانه بخوابانند نه قدر خانه را قدر آنرا که در خانه است. پا، کر: و مرملوک را چون اندر خانه خزانة باشد پاسبانان کرد (کر: کرد، ندارد) خانه خوابانند نه مر قدر خانه را.

۱ - ما، کر، تا: و همچنین (همچنین) خدای تعالی (عز وجل) از. قل، پا: و همچنین خداوند عز وجل اندر (از). حر: همچنین خداوند عز وجل از.

۲، ۱ - ما، تا: بلاهای گرداند (بلا میگرداند) نه قدر. قل، پا، کر: بلاها (بلا) همی گرداند نه مر قدر. حر: بلا باز می گرداند نه قدر.

۲ - ما، تا: لکن در. قل، پا، کر: ولیکن (ولیکن) اندر. حر: ولیکن قدر آنرا که. ما، پا، کر، تا: خزانة (خزانة) است. قل، حر: خزینه (خزینه) است. ما، حر، پا، کر، تا: و در (واندر) ان خزانة (خزینه). قل: و اندران خزینه. ما، قل: عطایی است (عطاییست) و ان. حر: عطاییست و آن کوه. پا، کر، تا: عطاییست (عطاییست) و آن.

۳ - ما، قل، پا، کر، تا: حرمة (حرمت) ان عطارا. حر: بحرمت آن عطا. ما: ظاهر مومن را با هزار جفا از بلاها نکه می‌دارد. قل: ظاهر مومن را با هزار جفا از بلا نگاه می‌دارد. حر: مؤمن را از هزار بلا نگاه دارد. پا، کر: ظاهر مومن را با هزار جفا می‌نگاهدارد (نگاه دارد) از بلا. تا: ظاهر آن مومن را با هزاران جفا از بلاها نگاه میدارد.

۴ - ما، پا، کر، تا: مثل. قل، حر: کی (که) مثل. ما، تا: که در معرفت باشد در تنی (تن) عاصی چون فرزندی (فرزند). قل: که اندروی معرفت است با تن عاصی چون فرزندی. حر: که در روی معرفت باشد با تن عاصی مثل فرزندی. پا، کر: که اندر (که اندرو) معرفت باشد با تن عاصی چون فرزند.

←

اورا آزرْدن روی نیست ، هم چنین نیز چون آندام ها جفا کنند ، دل به خدای ، تعالیٰ ، بنالد ، فرمان آید که تا تو در میانِ اوی ، مارا با او بد کردن روی نیست . تا بعضی از علما این خبر را که پیغمبر ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، گفت : « إِنَّ اللَّهَ ، تَعَالَى ، لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ . » ، تأویل این نهادند ، که دل به شبان روزی سیصد و شصت بار به خدای ، تعالیٰ ، نالد از جفایِ نفس ، هر باری حق ، تعالیٰ ، به وی نظرِ رحمت کند تا بیار آمد . اگر نظرِ رحمت نیستی ، دل با نفس نیار امید . این است معنی قولِ پیغام بر ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : « إِنَّ لِلَّهِ ، تَعَالَى ، فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ، ثَلَاثِمِائَةٍ وَسِتِّينَ نَظْرَةً فِي قَلْبِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ . » .

← ۴ ، ۵ - ما : است در کنار داماد بدخوی ار . قل ، پا ، کر : است (پا ، کر : ندارد) اندر کنار دامادی (داماد) بد چون ان . حر : است در کنار ماذر چون آن . تا : است در کنار داماد بد چون آن .

۵ - ما ، قل ، پا ، کر : از شوی (شوهر) . حر : از ماذر . تا : از نچ شوی .
۵ وسط اول این صفحه - ما ، حر : که تا تو در کنار او ای اورا (کنار وی باشی ویرا) . قل ، پا ، کر : تا تو اندر کنار او ای (وئی) مرورا . تا : که تا تو در کنار او ای .

۱ - ما ، قل ، حر ، پا ، کر : از ردن . تا : آزرْدن او . ما ، قل ، پا ، کر : همچنین نیز . حر ، تا : همچنین . ما ، تا : بخدای تعالیٰ (بخدای) . قل ، حر ، پا ، کر : بخداوند .

۲ - ما ، تا : که تا تو در میانِ اوی (اوی) مارا (مرا) با او بد کردن (بدی کردن) . قل : کی تا تو اندر میانِ اوی مرا با وی بد کردن . حر : که تا تو در میانِ وی باشی مارا با وی بد کردن . پا ، کر : تا تو اندر میانِ وی باشی بد کردن .

۲ ، ۳ - ما : از علما این خبر را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت . قل ، پا ، کر : از علما (علما) مر این خبر را کی پیغامبر (که پیغمبر) گفت علیه السلام (صلی الله علیه وسلم) . حر : از علماء این خبر که پیغامبر علیه السلام گفت . تا : از علما این خبر را که پیغامبر علیه السلام میگوید .

۳ - ما ، قل ، حر ، پا ، کر : و لا الی اعمالکم . تا : و اعمالکم .

۴ - ما ، حر : که دل بشبان روزی (بشبان روزی) . قل : کی دل بشبان روزی . پا ، کر : که بشبان روزی . تا : که دل در شبان روزی .

۵ - ما : بخدای تعالیٰ نالد از جفایِ نفس هر باری حق تعالیٰ بوی . قل : بخدای بنالد از جفا نفس هر باری حق عزوجل بوی . حر : بخداوند بنالد از این نفس هر باری بوی حق تعالیٰ . پا : بخداوند بنالد از جفایِ نفس هر باری حق جل و عز . کر : بنده بخداوند بنالد از جفایِ نفس هر باری جل و عز . تا : بخدای نالد از جفایِ نفس هر بار حق سبحانه بوی .

۶ - ما : اگر نظر رحمت نیستی دل با نفس . قل ، تا : و اگر نظر حق (حق سبحانه) نیستی دل با نفس . حر : و اگر نظر رحمت حق نیستی با نفس . پا ، کر : اگر نظره (نظرت) حق نیستی دل با نفسی (با نفس) . ما ، قل ، حر ، پا ، کر : نیار امید (نیار امیدی) . تا : نیار آمدی . ما ، حر ، پا ، کر ، تا : پیغامبر (پیغمبر) صلی الله علیه وسلم (علیه السلام - علیه السلام) . قل : پیغامبر صلی الله علیه .

۷ - ما ، قل ، حر : ان لله . پا ، کر ، تا : ان الله . ما ، قل ، حر ، تا : ولیله . پا ، کر : ولیله ينظر .

و خدای، تعالیٰ، فرزند را در رَحِمِ مادرِ ودیعت خواند، گفت: «... وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا
 وَ مُسْتَوْدَعَهَا،». گروہی گفته‌اند: مُسْتَقَرُّ پُشْتِ پِدْر اِسْت وَ مُسْتَوْدَعُ رَحِمِ مَادِر. و آن را بدان معنی
 مُسْتَوْدَعُ خواند، کہ پدر آبِ خویش را آن جا ودیعت نهاد. پس اگر پارهٔ آبِ گندہ را کہ بہ مَجْرایی ۳
 بُولِ پِدْرِ بَدْرِ آمد، و در میانِ بُولِ رَوَانِ کشت، و در مَجْراییِ بُولِ مَادِرِ آمد، و در میانِ بُولِ وُدَمِ قرار
 گرفت، چندین حُرمت آمد کہ اورا نگہ باید داشتن از آفات، و حقّ، تعالیٰ، نپسندد کہ تا آن
 ودیعت آن جا برجای است اورا آلمی رسد، یا رنجی باشد، یا کسی بر او دست یاود، آن ودیعت ۶
 کہ پاک است، و بی عیب است، و نهندهٔ او حقّ است، و مستقرّ او دل است۔ و آن ودیعت معرفت

۱ - ما: تا: و خدای تعالیٰ (و خدای). قل، حر: و خداوند عز و جل. پا، کر: و خداوند. ما، حر: تا: در رحم. قل، پا،
 کر: اندر رحم (رحیم). ما، قل، پا، کر: تا: ودیعت خواند (تا: خواندو). حر: ودیعت نهاد و ودیعت خواند.
 ۲، ۱ - و يعلم... آیه ۶، سوره ۱۱ (سوره هود). و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و يعلم مستقرها و مستودعها
 کل فی کتاب مبین.

۲ - ما: گفته‌اند. قل: گفتند. حر: گفتند کہ. پا: کر: چنین گفتند. تا: گفته‌اند کہ. ما: بذراست. قل، پا، کر: تا:
 بذراست (پدرست - پدراست). حر: بذراست. ما، حر، پا، کر: تا: ماذر (مادر). قل: ماذرست. ما: و انرا
 بدان معنی. قل، پا، کر: و مر انرا بدان (بدین) معنی. حر: آنرا بدان. تا: و آن را بآن معنی.

۳ - ما، قل، پا، کر: تا: خواند. حر: خوانند. ما، تا: خویش را. قل، حر: خویش. پا، کر: خویشتن.
 ۴، ۳ - ما، تا: کنده را (کنده) کہ بمجری (مَجْرایی) بول بدر بدر آمد (پدر آمد) و در میان بول رَوَانِ کشت و در مجری
 (و بمجرائی). قل: کنده را کی بمجری بول بدر رَوَانِ کشت و اندر مجری. حر: کنده بمجری بول بدر رَوَانِ کشت
 و در مجری. پا، کر: کنده کہ از مجری. - در دو نسخهٔ پاو کر: از، بول پدر، تا: بول و دم، نیامده است.
 ۴ - ما، حر، تا: و در. قل: اندر.

۵، ۴ - ما، حر: و دم (و خون) قرار گرفت. قل، پا، کر: تا: و دم قرار یافت.
 ۵ - ما: کہ اورا نکه باید داشتن از آفات. قل: کور انگاه بایست داشتن از آفات. حر: کہ ویرا نگاه باید داشتن از آفات.
 پا، کر: کہ اول نگاه بایستی داشتن از آفات. تا: کہ اورا از آفات نگاه بایست داشت.

۶، ۵ - ما: و حق تعالی نپسندد کہ تا ان. قل، تا: و حق تعالی (حق سبحانه) نپسندید (نپسندید) کی (کہ) تا ان. حر: و حق
 نپسندد کہ تا آن. پا، کر: و حق نپسندید (نپسندید) کہ تا آن وقت کہ.

۶ - ما: ان جا برجای است اورا المی رسد یا. قل: اندران جایست ورا المی رسد یا. حر: در آن جایست ورا المی یا. پا،
 کر: در انجاست اورا المی رسد و یا (یا) اورا. تا: انجا برجایی است اورا المی یا. ما، قل، حر، پا، کر: باشد. تا: رسد.
 ما، تا: یا کسی برو دست یاود (یابد). قل: یا کسی بروی دستی یابد. حر، پا، کر: یا کسی بوی (و یا کسی بروی)
 دست یابد. ما، تا: ان (و آن) ودیعت. قل، پا، کر: ان ودیعتی. حر: بپس ودیعت.

۷ - ما، حر، پا، کر: تا: و نهندهٔ او (وی) حقست (حق است). قل: و نهندهٔ وی حق است عز و جل. ما، تا: و مستقراو. قل،
 حر، پا، کر: و مستقرو. ما: و ان ودیعت. قل: و ودیعت. حر: و ودیعت کوهر ایمان و. پا، کر: ودیعت. تا: و آن.

است - کی روا دارد که او را ضایع بگذارد، تا تباه گردد، یا دشمن بر او راه یابد؟ قوله:

وَصَفْوَتُهُ فِي بَرِّيَّتِهِ - وگزیدگان او اندر میان خلق او.

۳ چون بیان کردیم، که ایشان ودیعت حق اندر میان خلق، درست شد که ایشان گزیدگان اند که چیز خوار را زهار نهند، همیشه عزیز را زهار نهند. و اگر گزیدگان نبودندی سلامت دیگران در ایشان نبود. همیشه دوران را به شفاعت نزدیکان حاجت بود، و عام را به وسیلت خاص نیاز باشد، و نزدیکان نیابت دوران دارند، خاص پای مردی عام کنند. مثل این چنان است، که حق، تعالی، هیچ جوهر نیافرید از آب لطیف ترازوی پاک تر، و حیات همه خلق به وی باشد، باز این همه پلیدی هارا سبب شستن او است، و اگر به ذات خویش پاک نبود پلیدی هارا

۱ - ما: کی روا دارد که او را ضایع بگذارد. قل، حر، پا، کر: کی روا باشد کی ورا (که ویرا - که او را) ضایع ماند. تا: که کی روا دارد که آنرا ضایع نکند. ما: برو. قل، حر، پا، کر: بروی. تا: باو. ما، قل: قوله. حر، پا، کر، تا: ندارد.

۲ - ما: وگزیدگان او اندر میان خلق او. قل، پا، کر: وگزیدگان وی اند (ویند) اندر میان خلق وی. حر: کفت گزیدگان وی اند در میان خلق وی. تا: وگزیدگان خدا اند در میان خلق او.

۳ - در دو نسخه پاو کر: از، چون بیان، تا، درست شد، نیامده است. ما، قل، حر: چون. تا: و چون. ما، قل، حر: که ایشان. تا: ایشان. ما، حر، تا: در میان. قل: اندر میان. ما، حر، پا، کر، تا: درست شد. قل: درست شود.

۴، ۳ - ما: گزیدگان اند که چیز. قل، پا، کر: گزیدگانند که مرغیزی (چیز). حر: گزیدگان حق اند و مرغیزی. تا: گزیده کنند چیز.

۴ - ما، تا: زهار (زهار) نهند همیشه. قل: زینهار نهند همانا چیز. حر، پا، کر: زینهار نهند همواره چیز (و همواره مرغیزی). ما، قل، حر، پا: زینهار نهند. تا: زینهار نهند. ما: وگزیدگان. قل، حر، پا، کر: و اگر گزیدگان تا: و اگر گزیدگان. ما، قل، حر، پا، کر: سلامت. تا: سلامتی.

۵ - ما، حر، تا: در ایشان (در ایشان). قل، پا، کر: اندر ایشان (اندر ایشان). ما، حر، پا، کر: همیشه. قل: که همیشه. تا: و همیشه. ما، حر، پا، کر، تا: شفاعت. قل: شفاعت. ما، حر، تا: حاجت بود (باشد). و. قل، پا، کر: حاجت باشد و مر. ما، حر، تا: بوسیلت. قل، پا، کر: بوسیله (بوسیله).

۶ - ما، قل، حر: و نزدیکان. پا، کر: نزدیکان. تا: و نزدیکان. ما، حر، پا، کر، تا: خاص (و خاص) بای مردی عام کنند (کنند). قل: و خواص بای مردی عوام کنند. ما، قل، پا، کر، تا: مثل (تا: و مثل) این. حر: و مثل ان.

۷ - ما، تا: که حق تعالی. قل، حر، پا، کر: کی (که) حق عزوجل (جل و عز). ما: جوهر. قل، پا، کر، تا: جوهری. حر: کوهری. ما: و از آب. قل: و از وی. حر، پا، کر، تا: و. ما، قل، پا، کر: و حیات (و حیات). حر: که حیوة. تا: از آب و حیوان.

۸، ۷ - ما: بوی باشد. قل، پا، کر: بدو بود. حر: بویست. تا: بآب باشد.

پاك نكردى، و پليدى ها به وى پاك نگشتى . پس هرك نزديك تر او پاك تر، و هرك دورتر او پليدتر . چون پاك پليدرا پاك نكند از پاكى او هيچ فايده پديد نيابد . از پاكى پاك، فايده، پاك كردن پليدان است، و از عز عزيز، فايده، عزيز كردن ذليلان است، و از غناى غنى، فايده، ۳ كار ساختن فقيران است، و از كرم كريم، فايده، تجاوز عاصيان است . قَوْلُهُ :

وَصَيَاةُ لِنَبِيِّهِ - وَصِيَّتْ هَايِ خُدا اَند، پيغمبرِ وى را، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

يعنى پيغمبرِ خویش را وصيَّتْ | کرده است نيكو داشتن درویشان . قِصَّةُ اَيْنِ آن است، ۶

ما - ۴۶

← ۸ - ما: بازين همه بليديها را سبب شستن اوست و اكر بذات خویش . قل: و بازمين باك را سبب كرد شستن بليديها را اكر بذات خویش . حر: و بازمين باك را سبب كرد شستن همه بليديها را كه اكر آب بذات خویش . پا، كر: باز مزين پاك را سبب كرد شستن بليديها را از آب (اكر آب) . تا: بس اين پاك را سبب شستن بليديها كرد و اكر آب بذات خویش .

۸ و سطر اول اين صفحه - ما، تا: بليديها (پليديها) را باك (پاك) نكردى (نكر دانيدى) و بليديها بوى باك نكشتى . قل، حر، پا، كر: بليديها (بليديها - پليديها) بوى باك (پاك) نكشتى .

۱ - ما: بس هرك . قل، پا، كر، تا: بس (پس) هر كه . حر: هر كه . ما، تا: او . قل: وى . حر، پا، كر: ندارد . ما: و هرك . قل، حر، پا، كر، تا: و هر كى (و هر كه - هر كه) .

۱، ۲ - ما: او بليدتر . قل، حر، پا، كر، تا: بليدتر (پليدتر - پليدتر) . در نسخه حر: از، چون باك، تا: از باكى باك، نيامده است .

۲ - ما، قل، پا، كر: چون . تا: و چون . ما، قل، حر، پا، كر: از باكى باك فايده . تا: فايده از پاكى .

۳ - ما، قل، پا، كر، تا: بليدانست (بليدانست - پليدان است) . حر: پليديها است . ما، قل، حر، پا، كر: و از عز عزيز فايده عزيز كردن ذليلانست (حر: ذليل آنست) . تا: و فايده از عز عزيز پاك كردن ذليلان است .

۳، ۴ - ما، حر، پا، كر: و از غنا (غناء) غنى فايده كار ساختن فقيرانست (حر: فقير آنست) . قل: و از غنا غنى كار ساختن فقيرانست . تا: و فايده از غناء غنى كار ساختن فقيران است .

۴ - ما، قل، حر، پا، كر: و از كرم كريم فايده . تا: و فايده از كرم كريم . ما، قل، پا، كر، تا: تجاوز عاصيانست (عاصيان است) . حر: تجاوز كردن عاصيانست اما چون باك پليدى را باك نكند از باكى وى فايده پديد نيابد . ما، قل: قوله وصايا . حر، تا: و وصايا . پا، كر: وصايا .

۵ - ما، پا، كر: وصيتها (وصيتها) خدا اَند بيغمبر ويرا (مريغمبر را - مريغمبر را) صلى الله عليه وسلم . قل: وصيتها خدايند مريغمبر را صلى الله عليه . حر: كفت وصيتها خداى اَند بيغمبر را عليه السلام . تا: عليه السلام وصيت هاى خدا اَند بيغمبر او را عليه السلام .

۶ - ما، حر، كر، تا: بيغمبر (بيغمبر - مريغمبر) خویش را . قل: مريغمبر خویش را . پا: مريغمبر خویش . ما: کرده است نيكو داشتن . قل، حر، پا، كر، تا: کرده است (پا: كردست) بنيكو (به نيكو) داشتن . ما، كر: قصه (قصه) . قل، حر، پا، تا: و قصه .

که توان گرانِ مکه چون: ابو جهل و عتبه و شیبه و ولیدِ مُغیره و لبید، نزدیکِ پیغمبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آمدند و گفتند: ما را ایمان آوردن به تو باز نمی دارد، مگر آنک گر دبر گرد تو، همه،
 ۳ درویشان و ساسیان می باشند، ما را عاربُود با ایشان نشستن، که از گندایشان ما رنج رسد. ایشان را از خود دور کن، تا ما به تو ایمان آریم. مُصطفیٰ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از حرص او بر ایمانِ خلق،
 عُمرِ خطاب را پیغام داد به درویشان، تا روز کی چند کم تر آیند، تا مگر ایشان ایمان آرند. عُمر،
 ۶ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، سه گام بیش نرفته بود، که جبریل آمد، گفت: « وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، »، ایشان را مران که من ایشان را نرانده ام، این ها خوانندگان

۱ - ما، پا، کر: جون ابو جهل. قل، حر: جون ابو جهل. تا: چنانکه ابو جهل و بولهب.

۲، ۱ - ما، تا: وولید مغیره و لبید نزدیک پیغمبر صلی الله علیه وسلم (علیه السلام) آمدند (آمدند). قل: وولید بن المغیره علیهم اللعنة سوی بیغامبر علیه السلام آمدند. حر: وولید بن مغیره سوی بیغامبر آمدند. پا، کر: وولید بن مغیره و لبید سوی بیغامبر آمدند صلی الله علیه وسلم.

۲ - ما: ما را. قل، حر، پا، کر: ما را از. تا: که هیچ چیز ما را از. ما، قل، تا: باز نمی دارد (نمی دارد - نمیدارد). حر: باز ندارد. پا، کر: می باز ندارد البته. ما، قل، حر، پا، کر: کرد بر کرد. تا: کردا کرد.

۲، ۳ - ما: همه درویشان و ساسیان می باشند ما را عاربُود با ایشان. قل: همه درویشان و ساسیان ما را عاربُود با ایشان. حر: همه ساسیان و درویشان ما را عاربُود با ایشان. پا، کر: درویشان و ساسیان اند (ساتلانند) ما را عاربُود با ایشان. تا: درویشان و ساسیان و ما را عاربُود با ایشان.

۳ - ما: که از کند. قل، حر، پا، کر: واز کند. تا: که از کند کی لباس. ما، قل، حر، پا، کر: رسد. تا: میرسد.

۳، ۴ - ما: نشستن ایشانرا از خود دور کن. قل، حر، پا، کر: ایشانرا از خویشتن دور کن. تا: ایشانرا از نزدیک خود دور کردن.

۴ - ما، پا، کر، تا: ایمان آریم مصطفی صلی الله علیه وسلم (علیه السلام الله). قل: ایمان آریم مصطفی صلی الله علیه وسلم. حر: ایمان آریم بس مصطفی علیه السلام. ما، حر، پا، کر، تا: از حرص او (وی). قل: از حرصی او.

۵ - ما: عمر خطاب را پیغام داد بدرویشان تا روز کی. قل، پا، کر: مر عمر خطاب (عمر بن الخطاب) را رضی الله عنه پیغام داد بدرویشان تا روز کی. حر: عمر بن خطاب را رضی به پیغام بیش درویشان فرستاد تا روزی که. تا: عمر خطاب رضی الله عنه را پیغام بدرویشان فرستاد که روز که.

۵، ۶ - ما، قل، کر، تا: عمر رضی الله عنه. حر: عمر خطاب. پا: عمر بن الخطاب رضی الله عنه.

۶ - ما: بیش نرفته بود که جبریل آمد گفت. قل: نرفته بود کی جبریل علیه السلام آمد و گفت. حر: نرفته بود که جبریل آمده گفت. پا، کر: نرفته بود که جبریل علیه السلام آمد گفت. تا: بیش نرفته بود که جبریل علیه السلام آمد و گفت.

۶، ۷ - ولا تطرد... آیه ۵۲، سوره ۶ (سورة الانعام). ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ما عليك من حسابهم من شيء وما من حسابك عليهم من شيء فتطردهم فتكون من الظالمين. - ما، قل، پا، کر، تا: بریدون وجهه. حر: الآیه.

مَن اند، و آن‌ها رانندگانِ مَن اند، خوانندهٔ ما را برانی، و رانندهٔ ما را بخوانی، خوب نباشد. اگر دعویِ محبتِ ما داری، آن را خوان که ما خوانده‌ایم، و آن را ران که ما رانده‌ایم، که در محبتِ موافقتِ شرط است. بازگفت: «... یُریدونَ وَجْهَهُ»، ایشان مرا می‌خواهند، من ایشان را چنان خواهم؟ ۳ و آن دیگران بُت را همی خواهند، من ایشان را چرا خواهم؟ رسول، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مَعْررا بازخواند، همین کافرانِ باز آمدند و گفتند: اگر نمی‌رانی ایشان را، نوبتِ نه میانِ ما و میانِ ایشان، روزی ما را و روزی ایشان را. این، باری تفضیلِ ما نباشد بر ایشان، چه این مساوات باشد، و مساواتِ ۶ عدل بود، اگر این بکنی ایمان آریم. مُصْطَفی، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ، مَعْررا، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، پیغام داد.

← ۷ — ما: ایشانرا مران که. قل، پا، کر: مران مرا ایشانرا کی (که). حر: یا محمد مران ایشانرا که. تا: مران ایشانرا که. ما، تا: نرانده‌ام (نرانده) اینها. قل، حر: نرانده‌ام ایشان (که ایشان). پا، کر: نرانده‌ام اینان. ما، قل، حر، پا، کر: خواند کان. تا: خوانده کان.

۱ — ما، قل: وانها راند کان من اند. حر، پا، کر: و آنها (و آنان) راند کان من. تا: و آنها رانده کان من چون تو. ما، قل، حر، تا: مارا. پا، کر: ما. ما، قل، حر، پا، کر: و رانده. تا: اورانده.

۲ — ما، قل، حر: ماداری. پا، کر: داری. تا: ما می‌کنی. ما، قل، پا، کر، تا: خوانده‌ایم. حر: خواندیم. ما، قل، پا، کر: رانده‌ایم. حر: راندم. تا: اورا رانده‌ایم. ما، حر، تا: که در. قل، پا: که اندر. کر: اندر.

۳ — ما، قل، حر، پا، کر: باز گفت. تا: پس گفت. ما: ایشان مرا می‌خواهند من ایشانرا چرا نخواهم. قل: ایشان مرا همی خواهند من جز ایشانرا چرا خواهم. حر: ایشان مرا می‌خوانند و مرا می‌خواهند من چرا نخواهم ایشانرا. پا، کر: مارا می‌خواهند ما نیز (ما مر) جز ایشانرا چرا خواهم. تا: و ایشان ما را می‌خواهند من چرا ایشانرا نخواهم.

۴ — ما: وان دیگران بت را همی خواهند من ایشانرا چرا خواهم. قل: وان دیگران می‌بت را خواهند ایشانرا چرا خواهم. حر: و این دیگران بت را خواهند من چرا ایشانرا خواهم. پا، کر: و آن دیگران بت را خواهند ایشانرا (ایشانرا) چرا خواهم. تا: ندارد. ما، حر، پا، کر: رسول صلی الله علیه وسلم (علیه السلام) عمر (مر عمر) را. قل: تا رسول مر عمر را. تا: رسول علیه السلام عمر را رضی الله عنه.

۵ — ما: اکر نمی‌رانی ایشانرا. قل: اکر نرانی مرا ایشانرا. حر: اکر ایشانرا نرانی. پا، کر: اکر نرانی. تا: اکر ایشانرا نیرانی. ما، قل، تا: نوبت نه (تا: نوبتی بنه) میان ما و میان ایشان. حر: نوبت نه میان ایشان و ما. پا: نوبت نه میان ما و آن ایشان. کر: نوبت نه میان ما و ایشان.

۶ — ما، قل، حر، پا: این باری. کر: این. تا: این باز.

۶، ۷ — ما، قل، کر: نباشد برایشان (برایشان نباشد) چه این مساواة (مساوات) باشد و مساواة (مساوات) عدل بود (عدلست). حر: برایشان نباشد و این مساواة عدلست. پا: برایشان نباشد چه این مساوات باشد عدلست. تا: نباشد برایشان مساوات باشد و مساوات عدل است.

جبریل آمد، عَلَيْهِ السَّلَام، وگفت: «وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ»،
گفت: هم با ایشان باش، که من با ایشان ام، هر که را من بکار باشم با آن باش، که من با اوام،
۳ و روی بگردان از آنک من باوی نه ام. عمر را باز خواند. باز آمدند و گفتند: اگر میان ما نوبت
ننهی روا داریم و با ایشان بنشینیم، لکن روی سوی ما دار تا ایمان آریم. مُصْطَفَى، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وآلِهِ، عمر را پیغام داد تادل درویشان خوش کند به این. و کافران بدین مکر می کردند، تادل
۶ درویشان از مُصْطَفَى، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، بیزارند تا تبرا کنند. چون مُصْطَفَى، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ،

← ۷ — ما، قل، پا، کر، تا: ایمان. حر: ما ایمان. ما، قل: صلی الله علیه عمر را رضی الله عنه. حر: تا: علیه السلام عمر را
این (عمر را). پا، کر: صلی الله علیه وسلم مر عمر را.

۱ — ما: جبریل آمد علیه السلم وگفت. قل، پا، کر، تا: جبریل (جبرئیل) صلوات الله علیه (علیه السلام) آمد گفت (تا:
وگفت). حر: خبر آمد وگفت. و اصبر... آیه ۲۸، سوره ۱۸ (سوره الکهف). و اصبر نفسک مع الذین يدعون
ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عینک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع
هواه وکان امره فرطاً. — ما، قل، حر، تا: والعشی. پا، کر: والعشی یریدون وجهه.

۲ — ما، قل، حر، تا: با ایشان. پا، کر: برایشان (برایشان). ما: که من با ایشان ام. قل، پا، کر، تا: که من با ایشانم. حر:
که ما با ایشان آیم.

۲، ۳ — ما: بکار باشم با آن باشد که من با اوام و روی بگرداند از آنک من باوی نه ام عمر را. قل: بکار باشم با آن باشد که من
باویم و روی بگرداند از آنک من باوی نیم عمر را رضی الله عنه. حر: بکار باشم با آن باش که من باویم و روی بگردان
از آن که من باوی نیم رسول عمر را. پا، کر: بکار باشم با آن باش که من باویم و روی بگردان (بگردانی) از آنکه من باویم
(باویم) عمر را. تا: بکار آیم آن باشد که من اویم و روی بگردان از آنکه من با اویم بکار باشم عمر را رضی الله عنه.

۳ — ما، قل، حر، کر: باز آمدند (کر: و باز آمدند). پا: باز آمد. تا: دیگر بار باز آمدند. ما، قل، حر، پا، کر:
اگر. تا: که اگر.

۴ — ما، حر، پا، کر: نهی (کر: نهی) رواداریم و با ایشان. قل: نهی رواداریم با ایشان. تا: نهی شاید که ما نیز ایشان. ما،
تا: لکن. قل، حر، پا، کر: ولکن. ما، قل: سوی مادار تا. حر: سوی مادار بسخن گفتن تاما. پا، کر، تا: بمادار تا.

۴، ۵ — ما، پا، کر، تا: مصطفی (پیغمبر) صلی الله علیه وسلم (علیه السلام) عمر را. قل: مصطفی صلی الله علیه عمر را رضی الله
عنه. — در نسخه حر: از، مصطفی، تا، و کافران، نیامده است.

۵ — ما، قل، کر، تا: تادل. پا: دل. ما: خوش کند باین و کافران بدین مکر می کردند. قل، حر: خوش کند و ایشان
بدین (بدین) مکر همی کردند (می کردند). پا، کر: خوش کند و ایشان بدین همی مکر کردند. تا: باین خوش کند
و کافران باین گفتن مکر میخواستند.

۶ — ما، قل: صلوات الله علیه (علیه السلام) بیزارند تا تبرا کنند. حر: علیه السلام بر گردانند و بدان آرند تا تبرا کنند.
پا، کر: صلی الله علیه وسلم بیزارند تا تبرا کنند. تا: علیه السلام بیزارند و پراکنده شوند. ما: صلوات الله علیه. ←

تنها مانند ایشان نیز بر گردند، باوی کس نماند. حق، عزوجل، سر ایشان دانست، و مصطفیٰ، صلی الله علیه وسلم، ندانست. عمر را به درویشان پیغام داد، تادل ایشان نیازارد، و بدانند که این اعراض جفانیست، که اعراض دوست افزون کردن است. بدین مقدار حق، تعالیٰ، نپسندید، ۳ جبریل، علیه السلام، آمد و این آیت آورد: «... وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ»، چشم از ایشان بر مگیر، بدیشان نگر که من هم بدیشان نگرم. نزدیک خلق، درویش ایشان اند و توان گر این دیگران، و نزدیک من، توان گر آن ایشان اند و درویش این دیگران. از بهر آنک، توان گر نه آن است که ۶ دنیا دارد، چه توان گر آن است که موی دارد. چون من آن توان گر را نهام، توان گر کی اند؟

← قل: صلی الله علیه. حر، تا: علیه السلام. پا، کر: صلی الله علیه وسلم.

- ۱ — ما، تا: ایشان نیز بر گردند باوی کس نماند (تا کس با او نماند). قل، حر: ایشان نیز (ایشان) بر گردند تا باوی کس نماند. پا، کر: ایشان نیز پراکنده شوند تا باوی کس نماند. • ما، قل، پا، کر: حق عزوجل (حق) سر ایشان دانست. حر: حق عزوجل چون دانست سر ایشان. تا: وحق سبحانه سرو مکر ایشان میدانست.
- ۲، ۱ — ما، قل، حر: و مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم (و مصطفیٰ) ندانست عمر را بدرویشان پیغام داد تا دل ایشان (حر: درویشان) نیازارد. پا، کر: و مصطفیٰ ندانست صلی الله علیه وسلم عمر را سوی ایشان پیغام داد تادل ایشان نیازارد. تا: و مصطفیٰ علیه السلام نمیدانست بس عمر را رضی الله عنه پیغام بنزدیک درویشان فرستاد تادل ایشان بنیازارد.
- ۳ — ما، قل، حر، پا، کر: که (جه - چه) اعراض دوست (پا، کر: دوستی) افزون (حر: بغزون) گردنت (کردن است) بدین. تا: اعراض زیادت گردانیدن دوستی است این. • ما: حق تعالیٰ ببسندد. قل، تا: حق تعالیٰ نپسندید (نپسندید). حر: پا: حق نپسندید. کر: حق بنشیند.
- ۴ — ما: جبریل علیه السلام آمد و این آیت آورد. قل، تا: جبریل علیه السلام گفت (آمد و گفت). حر: جبریل آمد علیه السلام گفت. پا، کر: جبریل آمد گفت. • و لا تعد... آیه ۲۸، سوره ۱۸ (سوره الکهف). قبلاً تمام آیه را در حاشیه ۱، صفحه ۱۸۴، ندکر داده است. — ما، قل، حر، پا، کر: عنهم. تا: عنهم ای سید. • ما، قل، حر، پا، کر: بر مگیر. تا: مکر دان.
- ۵ — ما: بدیشان نکر که من هم بدیشان نکرم. قل: بایشان بر مگیر بایشان نکر کی من بایشان همی نکرم. حر: بایشان نکر که من بایشان می نکرم. پا، کر: بایشان نکر من بایشان می نکرم. تا: و بایشان نکر که مرا نظر رحمت بایشان است.
- ۶، ۵ — ما، قل: درویش ایشان اند (ایشانند) و توانگر این دیگران و نزدیک من توانگر (توانگر) ایشانند و درویش این دیگران. حر: درویشانند و ایشان توانگر و باز نزد حق توانگر اینها اند و دیگران درویش. پا، کر: درویشان ایشانند و توانگر این دیگران نزدیک من توانگر آن (توانگران) ایشانند و درویشان (و درویشان) آن دیگران. تا: ایشان درویشند و دیگران توانگر و نزدیک من توانگر ایشانند و دیگران درویش.
- ۷ — ما، قل، پا، کر: جه (چه). حر: بل. تا: ندارد. • ما، قل، حر، پا، کر: جون. تا: وجون. • ما: ان توانگر انرا نهام توانگر کی اند. قل: ان دیگر انرا نیم توانگر کی اند. حر: آن دیگران را نیم توانگر نیند بل که. پا، کر: آن دیگران نیم توانگر که اند. تا: ایشانرا نیم توانگر کی باشند.

درویش ترین خَلْقُ ایشان اند. | و چون من این درویشا را باشم، درویش کی باشد؟ توان گرتَرین خَلْقُ ایشان باشند.

- ۳ تفسیرِ وصیَّتِ کردنِ خدای، تَعَالَى، پیغامِ بررا، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، از بهرِ درویشانِ این است: از پسِ آنکِ این امرها بیامد، چون مُصْطَفَى، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، درویشی را بدیدی، گفتی: «بِأَبِي مَنْ وَصَّانِي رَبِّي بِهِ.»، پدرِ من فدایِ آن کس باد که خداوندِ من او را به من وصیَّتِ کرد.
- ۶ چون عنایتِ حقِّ، تَعَالَى، بدیدد در کارِ ایشان، چون همه دُنیا بر او عرضه کردند، اِعْرَاضِ کرد و فقرِ اختیار کرد، تا گفت: «لِي حِرْفَتَانِ، الْفَقْرُ وَالْجِهَادُ.» و چون بزرگی محلِّ فقرا بدید، به دُعا درخواست، تاحقِّ، تَعَالَى، او را بر همان نگاه دارد، گفت: «اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَسْكِينًا، وَأَمِتْنِي مَسْكِينًا، وَأَحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ.» قَوْلُهُ:

۱ - ما، قل، پا، کر، تا: خلق ایشانند. حر: خلق اند. ما، تا: و چون من این درویشان را. حر: چون من آن درویشان. پا، کر: و چون من ایشان را. در نسخه قل: از، و چون من، تا، تفسیر، نیامده است. ما، تا: کی باشد (باشند). حر: کی باشند بل که. پا، کر: چه باشند که.

۳ - ما، حر، تا: خدای تعالی (عز وجل - خدای) پیغامبر را صلوات الله علیه (علیه السلام) از بهر درویشان اینست. قل: خداوند عز وجل مرپیامبر را صلی الله علیه از بهر این درویشان اینست. پا، کر: پیغامبر صلی الله علیه وسلم از بهر این درویشانست.

۴ - ما، قل: از پس آنکِ این امرها بیامد. حر: از پس این که این امر آمد. پا، کر: از بهر آنکه امرها بیامد. تا: و پس از آن که این امرها بیامد. ما، حر، تا: صلوات الله علیه وسلم (علیه السلام) درویشی را. قل، پا، کر: صلی الله علیه (علیه وسلم) مردرویشی را. ما، قل، حر، پا، کر: گفتی. تا: گفت.

۵ - ما، قل، پا، کر، تا: بدر (بدر - بدر - پدر) من. حر: گفتی بدر من. ما: آن کس باد که خداوند من او را بمن. قل، حر: آنکس باد (آنکس باذا) که خداوند مر (من) مرا بوی. پا، کر: آنکسی (آنکس) باد که خداوند مرا بوی. تا: آنکس باد که خدای مرا در حق او. ما، قل، حر، پا، کر: وصیت کرد. تا: وصیت کرده است.

۶ - ما: چون عنایت حق تعالی بدیدد در کار ایشان چون همه دنیا برو عرضه کردند. قل، پا، کر: چون بدیدد عنایت حق عز وجل (حق) بکار ایشان از همه (همه) دنیا بروی عرض کرد (کردند). حر: و چون بدیدد عنایت رب بکار ایشان از همه دنیا بروی عرضه کردند. تا: و چون عنایت حق بدیدد در کار ایشان آنکاه که همه دنیا برو عرضه کرده اند.

۷ - ما، حر، پا، کر، تا: تا گفت (و گفت) لی حرفتان. قل: تا گفت لی الحرفتان. ما: و چون بزرگی محل فقرا. قل، حر، پا، کر: و چون (و چون) بزرگی محل فقرا. تا: و چون محل و درجه و بزرگی فقراء.

۸ - ما، تا: درخواست تاحق تعالی او را. قل: بخواست تاحق عز وجل مرورا. حر: بخواست تاحق او را. پا، کر: خواست تاحق مرورا. ما، قل: بر همان نگاه دارد گفت (و گفت) اللهم. حر: بر همان بدارد گفت اللهم. پا، کر: بر همان نگاه دارد (نگاه دارد) الهی. تا: بران نگاه دارد و گفت اللهم.

وَحَبَابَاةٍ عِنْدَ صَفِيَّةٍ - وَنَهَانِيَانِ اَوَانْدُ نَزْدِيكَ دُوسْتِ اَوْ - يَعْنِي، پيغام بر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - .
 معنی این سخن آن است، که خدای، تَعَالَى، این درویشان را به نزدیکِ پیغام بر،
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، پنهان کرده است، و نزدیکِ وی زَنَهَارِ نِهَادِه است، و این دلیل باشد ۳
 بر بُزُرْگِیِ محلّ و قدرِ ایشان، و خصوصاً ایشان، که پنهان نكُنند مگر خاصگیان را،
 و به مقدارِ محلّ زَنَهَارِی زَنَهَارِ دَارُ جُویند، تا به نزدیکِ او زَنَهَارِ نَهَنَد. هر چند زَنَهَارِی عزیزتر،
 زَنَهَارِ دَارُ امین تر و بُزُرْگ تر. و چون در دوجهان کَسُ از مَصْطَفَى، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ۶
 بُزُرْگ تر نبود، و از او عزیزتر و امین تر نبود، درویشان را به نزدیکِ او زَنَهَارِ نِهَاد، و او را نَصَب کرد

← ۹ - ما، قل، حر، پا، تا: المساکین. کر: المسکین.

۱ - ما، قل: قوله وخبایاه عند صفیه. حر، پا، کر: وخبایاه عند صفیه. تا: وخبایاه عند حبیبه. ما: کفت نهانیان او اند
 نزدیک دوست او. قل: نهانیهای وی اندر نزدیک دوست وی. حر: کفت نهانیان اند نزدیک دوست وی. پا،
 کر: نهانیان ویند نزدیک دوست وی. تا: و نهانیان اویند نزدیک دوست او.

۲ - ما، حر، پا، کر، تا: یعنی (پا، کر: ندارد) بیغامبر صلی الله علیه وسلم (علیه السلام). قل: بیامبر صلی الله علیه. ما، قل،
 حر، تا: این سخن. پا، کر: این.

۳، ۲ - ما، حر: که خدای تعالی (که خداوند عزوجل) این درویشانرا (درویشان را) بنزدیک بیغامبر صلی الله علیه وسلم
 (علیه السلام) پنهان کرده است. قل: کی خداوند عزوجل مرین درویشانرا بنزدیک بیامبر پنهان کرده است. پا، کر:
 که خداوند عزوجل مرین (مراین) درویشکانرا (درویشکان را) نزدیک بیغامبر (بیغامبر) صلی الله علیه وسلم پنهان
 کردست (کر دست). تا: که خدای درویشکان را نزدیک بیغامبر علیه السلام پنهان کردانیده است. ما، قل:
 و نزدیک (و بنزدیک) وی زَنَهَارِ نِهَادِه است. حر: و نزدیک وی زَنَهَارِ نِهَاد. پا، کر: و نزدیک وی زَنَهَارِ نِهَادِست
 (نِهَادِست). تا: و نزدیک او بزَنَهَارِ نِهَادِه است.

۳، ۴ - ما، قل، حر، پا، کر: دلیل باشد بر. تا: دلیل است.

۴ - ما: و قدر ایشان. قل، پا، کر: ایشان. حر: درویشان. تا: ندارد.

۴، ۵ - ما، قل: ایشان که پنهان نكُنند مگر خاصگیانرا (خاصکانرا) و بمقدار محل زَنَهَارِی (زَنَهَارِی) زَنَهَارِ دَار. حر:
 ایشان پنهان نكُنند مگر خاصانرا و بمقدار محل زَنَهَارِی زَنَهَارِ دَار. پا، کر: ایشان که پنهان نكُنند مگر خاصکان را
 (خاصکانرا) بمقدار محل زَنَهَارِی زَنَهَارِ دَار. تا: ایشانکه پنهان نكُنند مگر خاصه کائرا و بقدر محل زَنَهَارِی دار.

۵ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: بنزدیک او (وی) زَنَهَارِ (زَنَهَارِ). ما: هر چند زَنَهَارِی. قل، حر، تا: هر چند (و هر چند)
 زَنَهَارِی. پا، کر: هر چند زَنَهَارِی.

۶ - ما، قل، تا: زَنَهَارِ دَار. حر، پا، کر: زَنَهَارِ دَار.

۶، ۷ - ما، قل: و چون در (چون اندر) دوجهان کَسُ از مَصْطَفَى صلی الله علیه وسلم (صلی الله علیه) بزرگتر نبود و از او
 (و از وی) عزیزتر و امین تر نبود. حر: چون در دوجهان کسی از مَصْطَفَى علیه السلام عزیزتر نبود و از وی بزرگتر ←

به تیمار داشتن. و کار ایشان راست کردن دلیل گشت بر بزرگی جاه ایشان. قَوْلُهُ:
 هُمْ فِي حَيَاتِهِ أَهْلٌ صُفَّتِهِ - ایشان در زندگانی پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اهلِ صُفَّةٍ
 ۳ او بودند.

و این اصلی است در شرفِ فقرا، که خَلَقَ ایشان را بدین طَعْنِ کنند که در خانگاهها
 نشسته اند و کاهلی پیشه کرده، و اصل این از اصحابِ صُفَّةٍ پیغام بر بود، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که
 ۶ ایشان از همه عالم بریده بودند، چنانکه حق، تَعَالَى، گفت: «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا
 مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ»، و روی از خَلَقَ به حق، تَعَالَى، آورده بودند، و طَمَعُ از خَلَقَ بریده بودند،

← نبود و امین تر. پا، کر: چون کسی اندر دو جهان از مصطفی عزیز تر و بزرگتر و امین تر نبود صلی الله علیه و سلم. تا: و چون
 در دو جهان از مصطفی علیه السلام کسی بزرگتر نبود و از عزیز تر و امین تر نبود.

۷ وسط اول این صفحه - ما، تا: در ویشانرا (در ویشان را) بنزدیک او زینهار (زینهار) نهاد و او را نصب کرد بتیمار داشتن.
 قل: مرد ویشانرا بنزدیک وی زینهار نهاد و مرورا صلی الله علیه و سلم بتیمار داشتن. حر: ایشانرا نزدیک وی زینهار
 نهاد و او را وصیت کرد تیمار داشتن. پا، کر: در ویشانرا بنزدیک وی زینهار نهاد و مرورا صلی الله علیه و سلم بیای کرد
 (کر دید) بتیمار (تیمار) داشتن.

۱ - ما، تا: و کار ایشان راست کردن (کردن لاجرم). قل، پا، کر: کار ایشان. حر: کار ایشان را و تیمار داشت او تا. ما،
 قل، پا، کر، تا: بزرگی. حر: بزرگی محل ایشان. ما، قل: قوله هم. حر، پا، کر، تا: هم.

۲ - ما، پا، کر، تا: ایشان در (اندر) زندگانی بیغامبر (بیغمبر) صلی الله علیه و سلم (علیه السلام) اهل صُفَّةٍ او (وی) بودند
 (تا: بوده اند). قل: ایشان اندر زندگانی بیغامبر صلی الله علیه و سلم اهل صُفَّةٍ وی بودند. حر: گفت ایشان بزندگانی بیغامبر
 علیه السلام اهل صُفَّةٍ وی بودند.

۴ - ما، حر، تا: در شرف. قل، پا، کر: اندر شرف. ما، قل، حر، تا: که (کی) خلق. پا، کر: که. ما: بدین طعن
 کنند که در خانگاهها. قل، پا، کر: بدین طعن کنند کی (که) اندر خانگاهها (خانگاهها). حر: بدین طعن زنده کویند
 در خانگاهها. تا: باین سبب طعن کنند و کویند در خانگاهها.

۵ - ما، قل، حر، کر، تا: و کاهلی. پا: کاهلی. ما، حر: کرده. قل، پا، کر: کرده اند. تا: گرفته. ما، قل، حر، تا:
 از اصحاب. پا، کر: ندارد. ما، قل، پا، کر: بیغامبر (بیغمبر) بود صلی الله علیه و سلم (صلی الله علیه). حر: بیغامبر
 علیه السلام گرفته اند. تا: بیغامبر علیه السلام بود.

۶ - ما، قل، حر، پا، کر: بریده بودند. تا: بریده بوده اند. ما: حق تعالی گفت. قل، حر: خدای عز و جل گفت. پا، کر:
 خدای گفت. تا: خدای تعالی میگوید.

۶، ۷ - للفقراء... آیه ۸، سوره ۵۹ (سوره الحشر). للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یتبتغون فضلا
 من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون. - ما، قل، پا، کر، تا: و اموالهم. حر: الآیه. ←

و پُشت به تو کُلُّ باز نهاده، و خُشَنودِیِ خدای را بر خُشَنودِیِ خَلْقِ بگزیده، چنانک خُدای، تَعالیٰ، گفت: «... یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا»، و هر چه خَلْقِ چَنگِ در اوزده بودند، ایشان دستِ خویش از آن کوتاه داشتند. اجتماعِ ایشان بر این معنی بود، نه بدان معنی که خَلْقِ گمان می برند. قَوْلُهُ: ۳
وَبَعْدَ وَفَاتِهِ خِيَارُ أُمَّتِهِ - و پس از مرگِ پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به تَرینِ اُمَّتِ او اند.
از بهر آن معنی، که در هر عصری فقیرانِ گزیدگانِ خَلْقِ باشند. نبینی، که چون آغِنیا
به بلا در مانند تَقَرُّبُ به فُقَرَا کُنند، تا مگر حَقِّ، تَعالیٰ، آن بلا از ایشان بگردد اند. به بَرَكَتِ ۶
دُعایِ فقیران. و هرگز هیچ فقیر به توان گَر تَقَرُّبُ نجویید، چون فقیر باشد نه گدا، و در فُقَرُو

← ۷ - ما: بحق تعالی آورده بودند. قل، حر، پا، کر: بحق آورده (آورده) بودند. تا: بحق سبحانه آورده بودند.
ما، قل، حر، پا، کر: بریده بودند. تا: بریده.

۱ - ما، حر، تا: باز نهاده. قل، پا، کر: باز نهاده بودند. ما، تا: و خوشنودی (و خوشنودی) خدا را. قل، حر: و خوشنودی
خدای تعالی. پا، کر: و خوشنودی خدای عزوجل.

۲، ۱ - ما: بگزیده چنانک خدای تعالی گفت. قل، حر: اختیار کرده بودند (کرده) چنانک خدای عزوجل. پا، کر:
اختیار کرده بوده اند (بودند) چنانکه گفت حق تعالی. تا: اختیار کرده چنانکه خدای میگوید.

۲ - ما: و هر چه خَلْقِ چَنگِ در زده بودند. قل: و هر چه خَلْقِ چَنگِ بدو اندر زده بودند. حر: و هر چه خَلْقِ چَنگِ بدو
زده بودند. پا: و هر که خَلْقِ اندر چه چَنگِ زده بودند. کر: و هر که بر خَلْقِ اندر چَنگِ زده بودند. تا: و هر چه
خَلْقِ در آن آویخته بوده اند.

۳ - ما: خویش از آن کوتاه داشتند. قل، حر، پا، کر: خویش از آنجا کوتاه داشته بودند. تا: خود از آن کوتاه میداشتند.
ما، قل، تا: برین (باین) معنی بود نه بدان معنی (بآمعنی). حر: بدین معنی بود نه بدان. پا، کر: بدین معنی (بدین معنی)
بود نه بدان معنی (بدان معنی). ما، قل: گمان می برند (همی برند) قوله و بعد. حر، پا، کر، تا: گمان می برند
(برند - میبرند) و بعد.

۴ - ما، پا، کر: و پس از (وازی پس) مرگِ بیغامبر (بیغمبر) صلی الله علیه وسلم بهترین امت او اند (ویند - وی اند). قل:
و بعد از مرگِ بیغامبر بهترین امت وی اند. حر: از پس مرگِ بیغامبر علیه السلام خیار امت وی اند. تا: و بعد از وفات
بیغمبر علیه السلام بهترین امت اویند.

۵ - ما: از بهر آن معنی که در هر. قل، پا، کر: از بهر آن معنی (آمعنی) که بهر. حر: ازین معنی که بهر. تا: از بهر آنکه در هر.
ما، قل، حر، پا، کر: فقیران کزیدگان. تا: فقرا کزیده کان.

۶، ۵ - ما، تا: باشند نبینی (نه بینی) که چون آغِنیا ببلا در مانند. قل، حر: نبینی (نه بینی) کی (که) چون آغِنیا ببلا در
مانند (ببلا در مانند). پا، کر: نه بینی که چون آغِنیا (انبیا) ببلا اندر مانند.

۶ - ما، حر: حق تعالی. قل، پا، کر: حق عزوجل (جل و عز). تا: حق.

۷، ۶ - ما، قل، حر: بر که دعاء (برکت دعا) فقیران. پا، کر: برکات دعاء فقرا. تا: برکت دعا فقراء. ←

صادق کاذب نباشد، که حقیقت فقیر آن است که در هر دو کون صادق باشد، و او را به هیچ چیز اعتماد نباشد، و به هیچ کس ایشان را طمع نباشد، و بر خدای تعالی، بدَل نیارد. این فقیری ۳ باشد که عین فقر او غنا باشد. و اگر هیچ شرف نیستی فقرا را و فقر را، مگر آنک تو ان گرا به بند شهوت و مُراد بسته اند، تا بر در خداوند بیستاده اند، و درویش را همه مُراد بسته اند، و بانی مُرادی بر دوست بدَل نیاورده است. و آن کسان از جمله فقرا که مَطعون اند به نزد خلق، به ترین اهل ۶ عصر خویش اند، از بهر آنک، مُنزه اند از اسبابی که خلق بدان آلوده گردند. از ایشان کس عوان

ما- ۴۸

← ۷ - ما: هیچ فقیر تقرب. قل: هیچ فقیر بتوانکر هیچ تقرب. حر: تا: هیچ فقیر بتوانکر تقرب (تقربی). پا، کر: هیچ فقیر به هیچ توانکر تقرب. ما، قل، پا، کر، تا: چون. حر: چون بحقیقت. ۷ و سطر اول این صفحه - ما: نه کدا و در فقر صادق کاذب نباشد. قل: نه کذاب باشد و اندر فقر صادق باشد نه کاذب باشد و نه کذاب. حر: نه کدا و در فقر صادق باشد و کذاب نباشد. پا، کر: نه کدا باشد و اندر فقر صادق باشد کاذب نباشد. تا: نه کذاب و در فقر صادق باشد نه کاذب.

۱ - ما: که حقیقت فقیر آنست که در هر. قل: کی حقیقت فقیری آنست کی اندر هر. حر: که حقیقت آنست که در. پا، کر: حقیقت فقر آنست که اندر هر. تا: که فقیر حقیقی آنست که در هر. ما: صادق باشد و او را به هیچ. قل، تا: و را (او را) بر هیچ چیز. حر، پا، کر: ویرا به هیچ (بر هیچ) چیز. ۲ - ما، تا: ایشانرا (او را) طمع نباشد. قل، حر، پا، کر: طمع نباشد. ما، حر: خدای تعالی. قل، پا، کر: خدای عز و جل. تا: خدای. ما، حر، کر: این. قل، پا، تا: و این. ۳ - ما، تا: فقرا و. قل، پا، کر: فقرو. حر: این فقر. ما، حر، تا: و اگر هیچ شرف نیستی فقرا را و فقر را (فقر را و فقیر را - فقیر و فقر را). قل: و اگر هیچ شرف نیست مرفقرا را. پا، کر: و اگر هیچ شرفی نیست مرفقرا و مرفقرا را. ما، تا: توانکر را. قل: مرتوانکر را. حر: توانکر آن. پا، کر: مرتوانکر انرا (مرتوانکران را). ۴ - ما: و شهوت و مراد بسته اند. قل، حر، کر: شهوت و مراد بسته اند (کر: به بسته اند). پا: که کبر شهوت و مراد به بسته اند. تا: مراد و شهوت بسته اند. ما: تا بر در خداوند بیستاده اند و درویش را همه مراد بسته اند با بی مرادی. قل: تا بر در خداوند بسته است و مردرویش انرا همه مراد ستانده اند با بی مرادی. حر: تا بر در خداوند نه ایستاده باشد و درویش را همه مرادها بسته اند تا بی مراد. پا، کر: تا بر در خداوند بیستادند (به یستادند) و مردرویش را همه مراد بسته است و با بی مرادی. تا: تا بر درگاه خداوند ایستاده است و از درویش همه مرادها ستده اند تا با بیمرادی. ۵ - ما: و ان کسان که از جمله فقرا که. قل: و انکسها از جمله فقرا که. حر: تا مراد ایشانرا همه دوست کشته است و از جمله فقرا که. پا، کر: و انکسانکه از جمله فقراء. تا: از جمله فقرا کسانیکه. ما، حر: بنزد. قل، پا، کر، تا: بنزدیک (به نزدیک).

۶، ۵ - ما، قل: بهترین اهل عصر. حر، پا، کر: بهترین عصر. تا: بهترین اهل عصر.

۶ - ما، پا، کر، تا: از. قل، حر: از ان. ما: بدان الوده کردند. قل، حر، پا، کر: بدو الوده کردند. تا: بآن الوده اند.

نباشد، و هرگز کس را سعایت نکنند، و با کس خصومت نکنند، و حاکمی ندارند، و وقف ندارند، و وصیّت ندارند، و مایه و دوکان ندارند، و دنیا جمع نکنند، و برایشان زکوة واجب نگردد، و به شرب خمر و زنا و لواط مشغول نگردند، و دنیا طلب نکنند، و آنچه دارند ایشار کنند. مطعونان ایشان چنین اند، خیارگان ایشان بنگر که چگونه باشند. قوله: **لَمْ يَزَلْ، يَدْعُو الْأَوَّلُ الثَّانِي، وَالسَّابِقُ التَّالِي، بِلِسَانِ فِعْلِهِ. أَغْنَاهُ ذَلِكَ عَنْ قَوْلِهِ** — همیشه دعوت می کرد اول ثانی را، و پیش رو پس رورا، به زبان کردار. بی نیاز کرده بود ۶
اورا آن از گفتار خویش.

معنی این سخن آن است، که مشایخ این طایفه مریدان خویش را به فعل دعوت کردند

۱ — ما، حر، تا: و هرگز. قل، پا، کر: هرگز. ما: و حاملی ندارند. قل، حر، پا، کر: و حاکمی ندارند (نکنند). تا: و حکم و قضا نکنند.

۲، ۱ — ما، پا، کر: و وقف ندارند. قل: وقف ندارند. تا: و اوقاف ندارند. حر: ندارد.

۲ — ما، حر، تا: و وصیّت. قل، پا، کر: وصیّت. ما: و مایه و دوکان. قل: مایه و دوکان. حر: و خاتمان و مایه. پا، کر: مایه (مایه) دکان. تا: و پایه و دوکان حمایتی. ما، حر: و دنیا. قل، پا، کر: دنیا. تا: و مال. ما، حر، تا: و برایشان (تأ: و برایشان). قل، پا، کر: برایشان (برایشان).

۳، ۲ — ما، قل، پا، کر، تا: واجب نکرد. حر: واجب نیاید.

۳ — ما، قل، حر، پا، کر: و بشارت. تا: و شرب. ما، قل: و لواطت. حر، پا، کر، تا: و لواطه. ما، حر، تا: و دنیا. قل، پا، کر: دنیا.

۴ — ما: مطعونان ایشان چنین اند خیارگان ایشان بنکر که چگونه باشند. قل، پا، کر: مطعون (مطعونان) ایشان چنین اند خیارگان ایشان چگونه باشند. حر: چون مطعونان ایشان چنین باشند خیار ایشان چگونه باشند. تا: مطعونان ایشان بدین صفت اند بنکر که خیار و کزیدگان چگونه باشند.

۵، ۴ — ما، تا: قوله (تا: ندارد) لم يزل يدعو الاول الثاني والسابق (التالي بلسان فعله اغناه ذلك عن قوله همیشه دعوت می کرد (می کرد) اول ثانی را و پیش رو (و پیش رو) پس رورا بزبان کردار (او بی نیاز) کرده بود اورا (بود) ان از گفتار خویش (از ان از گفتار او). قل: قوله لم يزل يدعو الاول الثاني همارا دعوت همی کرد اول مرثانی را قوله والسابق التالي و پیش رو مرسپس رورا قوله بلسان فعله بزبان کردار قوله اغناه ذلك عن قوله بی نیاز کرده بود ان و را از گفتار. حر: لم يزل يدعو الاول الثاني كفت هواره دعوت می کند اول ثانی را و السابق الثاني و پیش رو پس رورا بلسان فعله بزبان کردار اغناه ذلك عن قوله بی نیاز کرده بود و را از گفتار. پا، کر: لم يزل يدعو الاول الثاني هواره دعوة (دعوت) می کرد اول مرثانی را و السابق الثاني (التالي) و پیش رو مرز بس رورا بلسان فعله بزبان کردار (کردار) اغناه ذلك (ذلك) عن قوله بی نیاز کرده بود آن اورا از گفتار.

۸ — ما، قل، حر، پا، کر: این سخن. تا: این سخنان. ما، قل، حر: مریدان. پا، کر: مریدان. تا: رحمه الله مریدان. ما، حر: دعوت کردند. قل، پا، کر، تا: دعوت کردند.

نہ بہ قول، تاجر کہ با ایشان صحبت کردی، همه، راستی دیدی، همان آموختی و همان خوی کردی،
 وبہ بیان قول حاجت نیامدی، و اگر از مریدی آند کی کژی پدید آمدی تجاوز نکردی تابی آدب
 ۳ نگشتی. و راستی ظاهر نشان درستی باطن است، هر چند باطن درست تر، ظاهر راست تر. چنین گفته اند:
 مَنْ كَانَ لَهُ بَاطِنٌ صَّحِيحٌ، كَانَ لَهُ ظَاهِرٌ مَلِيحٌ. و در حکایات ابو حفص حداد چنین آورده اند:
 کہ او بہ زیارت شبلی رفت، از نیشابور بہ بغداد با اصحاب خویش، و اصحاب خویش را
 ۶ بہ سیاست داشتی، شبلی اورا گفت: اَدَّبْتَ اَصْحَابَكَ اَدَابَ السَّلَاطِينِ. از بہر آنک، اصحاب او
 پیش او سخن نیارستندی گفتن، و چشم بہ روی او باز نیارستندی کردن، و اگر پیش او ایستاده
 بودند بی امر او نیارستندی نشستن، و این آداب سلطانیان است. از این معنی گفت شبلی اورا:

- ۱ - ما، قل، حر، تا: همان آموختی (آموختی). پا: ہم آموختی. کر: ہم آن آموختی.
- ۱، ۲ - ما، قل: و همان خوی کردی و ببیان (ببیان). حر: و همان خو کردی بس انرا. پا، کر: ہم آن خو کردی ببیان (بہ بیان). تا: و ہم بآن خوی کردی و ببیان.
- ۲ - ما، قل، پا، کر، تا: آند کی کژی. حر: کژی. ما، حر، کر: تجاوز نکردی. قل، پا: تجاوز نکردندی. تا: ازو تجاوز نکردندی.
- ۳ - ما، قل، پا، کر، تا: درست تر (پا: درست تر). حر: راست تر. ما، قل، پا، کر، تا: جنین (تا: و جنین). حر: تا جنین.
- ۴ - ما، قل، پا، کر، تا: باطن صحیح کان له ظاهر ملیح. حر: ظاهر صحیح فله باطن صحیح. ما: و در حکایات ابو حفص. قل، حر: و در حکایتہاء (و بحکایتہاء) ابو حفص. پا، کر: بحکایت ابو حفص. تا: و در حکایت بو حفص.
- ۴، ۵ - ما، تا: آورده اند کہ او. قل، حر: آورده اند کہ وی. پا، کر: آورده است کہ وی.
- ۵ - ما، قل: شبلی رفت از نیشابور بہ بغداد با اصحاب خویش و اصحاب (و مر اصحاب) خویش را. حر: شبلی رفت از نیشابور با اصحاب خویش را. پا، کر: شبلی رفت از نیشابور بہ بغداد با اصحاب خویش و مر اصحاب خویش را. تا: شبلی رحمہ اللہ بہ بغداد آمد از نیشابور با اصحاب خویش و اصحاب را.
- ۶ - ما: شبلی اورا گفت. قل، پا، کر: شبلی مرورا (مرورا) گفت یا با حفص. حر: شبلی گفت یا با حفص. تا: و شبلی رحمہ اللہ مرورا گفت.
- ۶، ۷ - ما: از بہر آنک اصحاب او پیش او. قل، حر، پا، کر، تا: از بہر آنکہ اصحاب وی پیش وی.
- ۷ - ما، حر: بروی او باز نیارستندی کردن. قل، پا، کر: بروی وی نیارستندی کردن. تا: بروی وی نیارستندی باز کردن.
- ۷، ۸ - ما، حر: و اگر پیش او (وی) ایستاده بودند (بر برای بودند) بی امر او نیارستندی نشستن (نشست). قل، پا، کر، تا: و بر (وا کر) پیش وی بر برای بودند و بی (بی) امر وی نیارستندی نشستن.
- ۸ - ما، قل، پا، کر، تا: و این. حر: و آنرا. ما: سلطانیان است از این معنی گفت شبلی اورا. قل: سلطانیانست این معنی گفت شبلی مرورا. - در نسخه قل: این جملہ، ادبت اصحابک اداب السلاطین، نیامده است. حر: سلطانیانست از این معنی شبلی گفت اورا. پا، کر، تا: سلاطین است از این معنی (از این معنی) گفت شبلی مرورا (مرورا).

أَدَّبْتَ أَصْحَابَكَ آدَابَ السَّلَاطِينِ. جواب داد: لَا يَا أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ صِحَّةُ الْعِنْوَانِ دَلِيلُ صِحَّةِ مَا فِي الْكِتَابِ، از عنوان دلیل توان کرد که در نامه چیست. و ظاهر خَلَقَ عنوانِ باطن است، روا باشد که ظاهری باشد آبادان و باطن ویران چون حالِ مُنَافِقَانِ، فَأَمَّا هِرْكَزُ رَوَانِ بِاشْدُ ظَاهِرٍ وَبِرَانٌ^۳ و باطن آبادان. این که یاد کردیم ظاهر است، و سِرِّ این سخن آن است، که جَوَارِحُ تَبَعِ دَلِ اَنْدُ دَلِ مَلِكِ ايشان، و دَلِ تَبَعِ حَقِّ اسْت، هر گه این مَلِكِ خُرْد تَرِ مَلِكِ بَزُرْ كُ رَا حُرْمَتِ دَارِد، رَعِيَّتِ او رَا حُرْمَتِ دَارِنْد.

آندام هابه دل نگرند، و دل به حق نگرند. چون دل راست باشد آندام هابا او راست باشند، و چون دل کج گردد آندام ها با او کج گردند. و هر مقامی که دل بدور سید، بر ظاهر همان احوال پیدا گردد. و نبینی که عُمَرُ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، چون خَوْفِ حَقِّ، تَعَالَى، بر سر او غالب گشت، آثارِ آن خَوْفِ بر ظاهر او پدید آمد، تا خَلَقَ رَا اِز | هَيْبَتِ او قَرَار نَمَانْد، و دِيُوُ چُون او رَا بَدِيْدُ بَتَر سِيْد. چُنَانِكِ پِيْغَمْبِر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ^۶ وَ سَلَّمَ، كَفْت: مَا فِي السَّمَاءِ مَلِكٌ اِلَّا وَهُوَ يُوقِّرُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، وَمَا فِي الْاَرْضِ

ما- ۴۹

- ۱ — ما، قل، پا، کر، تا: لایا ابابکر (بابابکر). حر: یا ابابکر. ما، قل، تا: دلیل صحت. حر: صحت. پا، کر: دلیل علی صحت.
- ۲ — ما، حر: دلیل توان کرد که در. قل، پا، کر: دلیل توان کرد که اندر. تا: بتوان دانست که در. ما، قل، پا، کر، تا: و ظاهر. حر: ظاهر.
- ۳ — ما: بیران جون. قل، حر، پا، کر: ویران جون. تا: ویران چنانکه. ما، پا، کر: فاما. قل: واما. حر، تا: اما. ما: ظاهر بیران. قل، حر، پا، کر، تا: ظاهر ویران.
- ۴ — ما، پا، کر، تا: این که (اینکه). قل: اینک. حر: و این که.
- ۵ — ما: هر که. قل: هر گاه. حر، پا، کر، تا: هر گاه که (هر گاه که). ما، قل، حر، تا: خرد تر. پا، کر: خرد. ما: بزرگ را. قل، حر، پا، کر، تا: بزرگتر.
- ۶ — ما، قل، حر، کر، تا: اندامها. پا: اندامها. ما، قل، حر: بحق نکرد. پا، کر: بحق. تا: بحق تعالی و. ما، تا: با او. قل، حر، پا، کر: باوی.
- ۶، ۷ — ما، کر: کج کردد. قل، حر، پا، تا: کز کردد.
- ۷ — ما، پا، کر: با او (باوی) کج کردند. قل، حر، تا: باوی (با او) کز کردند. ما، قل، حر، پا، کر: و هر (هر) مقامی که. تا: و هر مقام که. ما، قل، پا، کر، تا: دل بدو (تا: با او) رسید بر ظاهر همان احوال پیدا کردد (پیدا کردد). تا: پیدا کردند. حر: دل بدور سد همان احوال بظاهر پیدا کردد.
- ۷، ۸ — ما: و نبینی که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه. قل، حر، پا، کر، تا: نبینی که عمر را (عمر) رضی الله عنه.
- ۸ — ما، تا: حق تعالی (حق) بر سر او غالب گشت. قل، پا، کر: حق بر سر وی غالب گشت (بود). حر: بر وی غالب گشت. ما، تا: بر ظاهر او. قل، حر، پا، کر: بر ظاهری.
- ۹ — ما، تا: هیبت او. قل، حر، پا، کر: هیبت وی. ما، قل، پا، کر، تا: او را (ویرا) بدید بترسید. حر: وی را بدید بترسیدی. ←

شَيْطَانٌ إِلَّا وَهُوَ يَفْرَقُ مِنْ ظِلِّ عُمَرَ. وچون حق، تعالیٰ، را به نزدیک او توقیر بود اورا به نزدیک ملایکه توقیر افتاد، وچون اورا از حق، تعالیٰ، خوف بود شیطان از او خایف گشت. و هم چنین ۳ عُمَانُ بْنُ عَفَّانٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، چون اورا از خدای، تعالیٰ، شرم بود آن شرم بر ظاهر او اثر کرد، تا ملایکه از او شرم داشتند، و خدمت خود را در جنب خدمت عثمان تقصیر دیدند. معنی شرم این بود. از بهر این معنی گفتیم: که بدان مقدار که سر را با حق، تعالیٰ، راستی باشد بر ظاهر راستی ۶ پدید آید، و به مقدار پاکی سر، بر ظاهر پاکی پدید آید. و تعظیم و حرمت و خوف و دیگر صفات هم چنین باشد. چون حال چنین گردد ظاهر آن کس آینه خلق گردد، تا هر گاه که به وی درنگرد یا با وی صحبت کند، همه مراد بیابد، و از گفتار زبان مستغنی گردد، و به بیان حاجت نیاید، که

← ۹، ۱۰ - ما، قل، پا، کر: صلی الله علیه وسلم (صلی الله علیه) گفت. حر: گفت علیه السلام. تا: علیه السلام میگوید. ۱۰ - ما، پا، کر، تا: مافی السماء (السماء). قل: مافی السموات. حر: مافی السماء. ما، قل، حر، تا: وهو یوقر. پا، کر: هو (وهو) یوافق. ما، قل، حر، پا، کر: عمر بن الخطاب. تا: عمر.

- ۱ - ما، قل، حر: وهو یفر (یفر). پا، کر، تا: وهو یفرق. ما، قل، حر، پا، کر: عمر. تا: عمر رضی الله عنه.
- ۱، ۲ - ما، قل، حر، پا، کر: وجون (قل: جون) حق تعالی را (حق را) بنزدیک او (وی) توقیر بود اورا (حر: ویرا - قل: ورا) بنزدیک ملایکه توقیر افتاد (حر: توقیر بود). تا: و چون حق را بنزدیک ملایکه توقیر پدید آمد.
- ۲ - ما، پا، کر، تا: اورا از حق تعالی (از حق). قل، حر: مرورا (ویرا) از حق. ما، پا، کر، تا: از و (تا: از او). قل، حر: از وی.
- ۲، ۳ - ما: و همچنین امیر المومنین عثمان. قل، حر، پا، کر، تا: و همچنان (و همچنین) عثمان بن (تا: عثمان ابن) عفان.
- ۳ - ما، تا: اورا از خدای تعالی (از خدای). قل: مرورا از خداوند. حر: اورا از خداوند عزوجل. پا، کر: از خداوند خویش اورا. ما، قل، حر، پا، تا: آن شرم بر ظاهر او (وی) اثر کرد. کر: بر ظاهر وی کرد.
- ۴ - ما، تا: از و شرم داشتند (داشتندی) و خدمت (و خدمت) خود را (خود را) در. قل، حر، پا، کر: از وی شرم داشتند و خدمت (پا، کر: خدمت) خویش را اندر (در). ما، قل، حر، پا، کر: عثمان. تا: عثمان رضی الله عنه.
- ۵ - ما، قل، پا، کر: از بهر این. حر: ازین. تا: و از بهر این.
- ۵، ۶ - ما، قل، پا، کر، تا: که بدان مقدار که (تا: که بمقدار آنکه) سر را با حق تعالی (قل: که مرورا با حق) راستی باشد بر ظاهر راستی پدید (پدید) آید. حر: که بدان مقدار که سر را با حق راستی پدید آید.
- ۶ - ما، حر، پا، کر، تا: و بمقدار. قل: بمقدار. ما، قل، حر، کر، تا: و دیگر. پا: دیگر.
- ۷ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: همچنین (همچنین) جون (تا: و چون). ما، تا: چنین کرد و ظاهر آن کس (انکس). قل، حر: این کرد (کرد) ظاهر آن کس (ان کس). پا، کر: این کرد. ما: ائنه. قل: ائنه. حر: اننه. پا، کر، تا: آئنه. ما: تا هر گاه که بوی درنگرد. قل: پا: هر کی (هر که) بوی اندر نگردد. حر، کر: و هر که (هر که) بوی نگردد. تا: تا هر که در و نگردد.
- ۸ - ما، قل، حر، پا، کر: با وی. تا: با او. ما، تا: و از. قل، حر، پا، کر: از. ما: بر بیان حاجت نیاید که. قل، ←

بیان پوشیدہ را بآید، ظاہر را بہ بیان حاجت نیاید۔

ونیز شاید کہ معنی این سخن آن باشد، کہ ہم بدان مقدار کہ ایشان را بہ سِرِّ با حق، تعالیٰ، حُرْمَت و تعظیم بُود، بہ همان مقدار با مُریدان شَفَقَت و راستی بُود، راستی و شَفَقَت ایشان،^۳ مریدان را چنان راست گرداند کہ بہ گفتارِ زبان حاجت نیاید۔ واصلِ این آن است، کہ آنس، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، گفت: «... وَاللَّهِ مَا مَسِسْتُ خَزًّا وَلَا حَرِيرًا أَلَيْنَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا شَمِمْتُ مِسْكًَا وَلَا عَبِيرًا أَطِيبَ مِنْ رِيحِ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا رَأَيْتُ أَحْسَنَ خُلُقًا مِنْهُ، خَدَمْتُهُ تِسْعَ سِنِينَ، فَمَا قَالَ لِي لِشَيْءٍ فَعَلْتُهُ، لَمْ فَعَلْتَهُ؟ وَلَا لِشَيْءٍ لَمْ أَفْعَلْهُ، أَلَا فَعَلْتَهُ؟». معنی این سخن آن است، کہ نیکو نظریِ مُصطفیٰ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بہ وی اورا

← حر، پا: و بی بیان (و بہ بیان) حاجت نیاید کہ۔ کر: و بہ بیان حاجت۔ تا: بہ بیان حاجت نیاید کہ۔

۱ — ما، حر: پوشیدہ را۔ قل، پا، کر: مر پوشیدہ (مر پوشیدہ) را۔ تا: چیزی پوشیدہ را۔ ما، حر، پا، کر، تا: ظاہر را (تا: و ظاہر) بی بیان (بیان - بہ بیان) حاجت نیاید (حر: نیاید)۔ قل: ظاہر را بیان حاجت نباشد۔

۲، ۳ — ما: کہ ہم بدان مقدار کہ ایشان را بسر با حق تعالیٰ، قل، حر: کہ بہمان مقدار کی مر (کہ) ایشان را بسر با حق۔ پا، کر: کہ بہمان مقدار مر ایشان را بسر با حق۔ تا: کہ همان قدر کہ ایشان را بسر با حق۔

۳ — ما، قل، حر، پا، کر: بہمان مقدار۔ تا: با مقدار۔ ما، قل، حر، تا: شَفَقَت و راستی۔ پا، کر: شَفَقَت راستی۔ ما، قل، پا، کر: راستی و شَفَقَت۔ حر، تا: و شَفَقَت۔

۴ — ما، قل، حر، تا: مریدان را (مریدان را)۔ پا، کر: مر مریدان را۔ ما، حر، پا، کر: راست کر داند کہ۔ قل: راست کند کی۔ تا: راست کر داند کہ۔ ما، قل، پا، کر، تا: حاجت نیاید۔ حر: حاجت نبود۔

۴، ۵ — ما، تا: کہ آنس رضی اللہ عنہ گفت واللہ۔ قل، حر، پا، کی (کہ) آنس گفت رضی اللہ عنہ (حر: رضی) واللہ۔ کر: آنس گفت رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

۵ — ما، قل، پا، کر، تا: ولا حریرا۔ حر: ولا دیبا جا ولا حریرا۔ ما، قل، حر، پا، تا: الین۔ کر: آلہین۔

۵، ۶ — ما، پا، کر: رسول اللہ صلی اللہ علیہ (علیہ وسلم)۔ قل، حر، تا: رسول اللہ۔

۶ — ما، قل، حر، پا، کر: مسکا ولا عنبرا۔ تا: مشکا ولا عبیرا۔ ما، قل، پا، کر: صلی اللہ علیہ وسلم (صلی اللہ علیہ)۔ حر، تا: ندارد۔ ما، قل، حر، پا، کر: ولا رایت۔ تا: و مارایت۔

۷ — ما، قل، حر: لشیء۔ پا، کر: فی شیء (شیء)۔ تا: بشیء۔ ما، قل، حر، تا: لم فعلتہ۔ پا، کر: لم فعلت۔ ما، قل، حر، پا، کر: ولا لشیء۔ تا: ولا بشیء۔

۸ — ما، قل، حر: الافعلتہ۔ پا، کر: هل لافعلت۔ تا: الا افعلتہ۔ ما، پا، کر: انست (آنست) کہ نیکو نظری (کہ نظر) مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم (علیہ السلام) بوی اورا۔ قل: انست کی نیکو نظر مصطفیٰ صلی اللہ علیہ بوی ورا۔ حر: آن باشد کہ نظر نیکوئی مصطفیٰ علیہ السلام بوی ورا۔ تا: آنست کہ نیکو نظری مصطفیٰ علیہ السلام با او اورا۔

چنان گردانیده بود که حاجت نیامدی، که چرا کردی و چرا نکردی؟ و از این معنی گفته‌اند
 بزرگان: که مرید بدان بزرگ نگردد که پیران را بیند، چه بدان بزرگ گردد که پیران او را
 ۳ بینند، چون پیران دیدند که ما بزرگ نه بدان گشتیم که حق را خواستیم، چه بدان بزرگ
 گشتیم که حق، تعالی، ما را خواست و به ما نظر کرد، با مریدان همین معامله کردند. شاگردی را
 فایده این بود، که با مریدان خود آن کنی که مراد با تو کرده است. چون نظر کردند به راستی
 ۶ به مریدان خویش، نیکویی نظر ایشان مریدان را چنان راست گردانید، که به تعلیم و پند حاجت
 نیامد. قوله:

حَتَّىٰ قَلَّ الرَّغْبُ وَفَتَرَ الْطَلْبُ - تَارَغَبَتْهَا كَمْ تَرَكْتُمْ وَطَلَبَ كَرْدَنْ سُسْتِ گشت.

یعنی، خلق رغبت کم تر کردند و سست گشتند در طلب حقیقت. و از کارها به مجاز ۹

۱ - ما، قل، پا، کر: که حاجت نیامدی که چرا کردی و چرا نکردی. حر: که حاجت نیامدی بگفتن که چرا کردی.
 تا: که آن حاجت نیامدی که چرا کردی و چرا نکردی.

۲، ۱ - ما، قل، پا، کر، تا: گفته‌اند بزرگان که (قل: بزرگان کی - تا: بزرگان که). حر: گفته‌اند که.

۲ - ما، پا، کر: چه (چه) بدان. قل: که بدان. حر: لکن بدان. تا: بآن. ما، پا، کر، تا: او را. قل، حر: ویرا.

۳ - ما، تا: چون پیران دیدند که ما. قل: چون پیران دیدند بزرگ گردند و پیران گفته‌اند که ما. حر: بزرگان چنین گفته‌اند
 که ما. پا، کر: و نیز پیران گفتند که ما. ما، قل، پا، کر، تا: نه بدان (تا: نه بآن) گشتیم که (قل: کی - پا، کر: که ما).
 حر: بدان نکشتم که. ما: چه بدان بزرگ. قل: که بدان بزرگ. حر: چه بدان. پا، کر: بدان بزرگ. تا: بآن بزرگ.
 ۴ - ما: که حق تعالی. قل، حر، پا، کر، تا: کی (که) حق. ما، قل، حر، پا، کر: و بما. تا: و با ما. ما، حر: همین (همان)
 معامله. قل، پا، کر، تا: همین معامله.

۵ - ما، تا: این بود که. قل، پا، کر: این باشد کی (که). حر: همین باشد که. ما، قل: خود (خویش) ان کنی (انکنی) که
 مراد (مراد تو) باتو کرده است. حر، پا: خویش همان کنی که مراد تو باتو کرده است و (کردست). کر: خویش
 همان کنی که مراد تو کردست. تا: آن کنی که مراد تو باتو کرده است و. ما، قل، حر، پا، کر: نظر کردند براسستی.
 تا: نظر براسستی کردن.

۶ - ما، قل، پا، کر: نیکویی (قل: نیکوی - پا، کر: نیکویی) نظر. حر: نظر. تا: نیکو نظری. ما، تا: مریدانرا (مریدانرا)
 چنان راست گردانید که. قل، پا، کر: چنان راست گردانید مریدانرا کی (پا: مریدانرا که - کر: مریدانرا که).
 حر: چنان راست کرد مریدانرا که.

۷ - ما، قل: قوله حتی. حر، پا، کر، تا: حتی.

۸ - ما، قل، حر، پا، کر: و فطر. تا: و فطر.

۹ - ما، قل، حر، تا: کمتر کردند. پا، کر: کم کردند. ما، تا: سست گشتند در طلب. قل، حر، پا، کر: و سست گشتند
 اندر (در) طلب کردن. ما: بمجاز. قل، حر، پا، کر، تا: و از کارها بمجاز.

ورسم بسنده کردند. و این تنها در علم حقیقت نیست، چه در همه اسباب دین همین است، که هر چند روزگار از شریعت دورتر گردد به اسباب دین قُصور بیش تر در آید، چنانکه پیغمبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «خَيْرُ النَّاسِ | قَرْنِي الَّذِينَ اَنَا فِيهِمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَفْشُوا الْكِذْبُ، حَتَّىٰ يَخْلِفُ الرَّجُلُ مِنْ غَيْرِ اَنْ يُسْتَحْلَفَ، وَيَشْهَدُ مِنْ غَيْرِ اَنْ يُسْتَشْهَدَ.» و نیز پیغامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «طَبَقَاتُ اُمَّتِي خَمْسُ طَبَقَاتٍ، كُلُّ طَبَقَةٍ اَرْبَعُونَ سَنَةً،» پس هر طبقه را تفسیر کرد و گفت: «... تَرْبِيَةٌ جَرَوْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ خَيْرٌ ۶ مِنْ تَرْبِيَةِ وَلَدٍ. وَاَنْ تَلِدَ الْمَرْأَةُ حَيَّةً خَيْرٌ مِنْ اَنْ تَلِدَ وَلَدًا.» و نیز پیغمبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَسْلَمُ لِلْمُؤْمِنِ دِينُهُ، حَتَّىٰ يَفِرَّ مِنْ شَاهِقٍ اِلَىٰ شَاهِقٍ، وَ مِنْ

۵۰-ما

۱ - ما، حر، تا: در علم. قل، پا، کر: اندر علم.

۲، ۱ - ما، پا، کر: چه در (چه اندر) همه اسباب (اسبابها - اسبابها) دین همین است (همینست) که هر چند (هر چند).
قل: چه اندر همه اسبابها دین است همین است کی هر چند کی. حر: چه در همه اسبابها دین همین که هر چند. تا: در همه اسباب دین همین است که هر چند که.

۲ - ما، پا، کر، تا: قصور در اید (اندر اید). قل: قصور بیشتر اندر اید. حر: قصور بیشتر آید.

۳، ۲ - ما، پا، کر: بیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت. قل: بیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت. حر: بیغمبر گفت علیه السلام. تا: بیغمبر علیه السلام میگوید.

۳، ۴، ۵ - ما: القرن الذين انا فيهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يغشوا الكذب حتى يحلف الرجل من غير ان يستخلف ويشهد غير ان يستشهد و نیز بیغمبر صلی الله علیه وسلم. قل: القرن الذي انا فيهم ثم الذي يلونهم ثم الذي يلونهم ثم يغشوا الكذب حتى يحلف الرجل من غير ان يستخلف ويشهد من غير ان يستشهد و نیز بیغمبر صلی الله علیه وسلم. حر: قرن الذين انا فيهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يغشوا الكذب حتى يحلف الرجل من قبل ان يستخلف ويشهد من قبل ان يستشهد و نیز بیغمبر علیه السلام. پا، کر: القرن الذي انا فيهم ثم الذين يلونهم (در کر، جمله)، ثم الذين يلونهم، دوبار آمده است) ثم يغشوا الكذب حتى يحلف (يحلف) الرجل من غير ان يستخلف (يستخلف) ويشهد من غير ان يستشهد نیز بیغمبر (بیغمبر) صلی الله علیه وسلم. تا: القرن الذي يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يغشوا الكذب حتى يحلف الرجل من غير ان يستشهد و نیز بیغمبر علیه السلام.

۶ - ما، قل، تا: اربعين. حر، پا، کر: اربعون. ما، تا: بس هر طبقه را تفسیر کرد و گفت. قل، پا، کر: و مر هر طبقه (طبقه - طبقه) را تفسیر کرد و باز گفت ثم (پا، کر: باز گفت). حر: باز هر طبقه را تفسیر کرد و گفت علیه السلام ثم.

۶، ۷ - ما، قل، تا: في ذلك الزمان. حر، پا، کر: ندارد (نسخه بدل حر: تربية جرو في ذلك الزمان خير من تربية ولد).

۷ - ما، قل، پا، کر، تا: وان تلد المرأة (کر: المرأت. تا: المرأة). حر: وان لم يلد المرأة. ما، قل، پا، کر، تا: ان تلد. حر: ان يلد.

۷، ۸ - ما، قل، پا، کر: و نیز بیغمبر (بیغمبر) گفت صلی الله علیه وسلم. حر: و نیز گفت. تا: و نیز بیغمبر علیه السلام گفت. ←

جَبَلٍ إِلَىٰ جَبَلٍ. « - وَفِي رِوَايَةٍ: مِنْ وَادٍ إِلَىٰ وَادٍ - وَنِيزُ بِيغْمَبِرَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَقَوْلِهِ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ صُفُوفٌ مِنَ النَّاسِ لَيْسَ فِيهِمْ مُؤْمِنٌ». «، وَابْنُ عَصْرٍ ۳ آن عصر است که پیغمبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بدان اشارت کرده است. پس حقیقت طلب کردن به اول اسلام غریب بود، امروز خود ایمان غریب است، از بهر آنکه، خلق را خود شرم نیست. پیغمبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «مَثَلُ الْحَيَاءِ مِنَ الْإِيمَانِ، كَمَثَلِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ.»، ۶ وَتَنْبِي سَرِّ بَقَا نِيَابِد. وَنِيزُ خَلْقٍ رَا اِمَانَتِ نِيَسْتِ، كَه بِيغْمَبِرَ، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، كَقَوْلِهِ: «لَا إِيْمَانُ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ». وَنِيزُ اَز دَسْتِ وَزَبَانِ يَكِ دِيكَرُ خَلْقٍ رَا اِيْمَنِ نِيَسْتِ، كَه بِيغْمَبِرَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَقَوْلِهِ: «الْمُؤْمِنُ، مَنْ أَمِنَ جَارَهُ بِوَأَيْقَهُ. وَ الْمُسْلِمُ، مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ

← ۸ - ما، قل، تا: للمؤمن (للمؤمن) دینه. حر: المؤمن من دینه. پا: للمراء دینه. کر: للمراء دینه.

- ۱ - ما، قل، حر، پا، کر: من واد. تا: من واد. ما، قل، تا: ونیز بیغمبر (بیغامبر) صلی الله علیه وسلم (صلی الله علیه - علیه السلام) گفت. حر: ونیز گفت علیه السلام. پا، کر: ونیز بیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم.
- ۲ - ما، قل، پا، کر، تا: علی الناس زمان. حر: زمان علی الناس.
- ۳، ۲ - ما، قل، پا، تا: واین عصر آن عصر است (است). حر: واین آن عصر است. کر: واین عصر است.
- ۳ - ما، تا: که بیغمبر صلی الله علیه (علیه السلام) بدان (بآن) اشارت (اشاره) کرده است. قل، پا: کی (که) بیغامبر علیه السلام (صلی الله علیه وسلم) اشارت کرد. حر: که بیغامبر اشارت کرد. کر: که بیغمبر علیه وسلم اشارت کرد.
- ۴ - ما، قل، حر، پا، کر: باول. تا: در اول. ما: خلق را خود شرم. قل، پا، کر: مر خلق را شرم. حر: خلق را شرم. تا: خلق را شرم خود.
- ۵ - ما: بیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت. قل، پا، کر: و بیغامبر (و بیغمبر) گفت صلی الله علیه (علیه وسلم). حر: که بیغامبر گفت علیه السلام. تا: و بیغامبر علیه السلام میگوید.
- ۶ - ما، حر، تا: خلق را. قل، پا، کر: مر خلق را. ما: که بیغمبر علیه الصلاة والسلام گفت. قل، پا، کر: و بیغامبر (و بیغمبر) گفت علیه السلام (صلی الله علیه وسلم). حر: جنانک مصطفی گفت علیه السلام. تا: که بیغمبر علیه السلام میگوید.
- ۷ - ما، قل، حر، پا، تا: لایمان لمن. کر: من لایمان له. ما، تا: زبان یکدیگر خلق را. قل: زبان خلق مر یکدیگر را. حر، پا، کر: زفان (زبان) خلق یکدیگر (یکدیگر) را.
- ۸، ۷ - ما: که بیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت. قل: بیغامبر صلی الله علیه گفت. حر، پا، کر: و بیغامبر (بیغمبر - بیغامبر) گفت صلی الله علیه وسلم. تا: که بیغمبر علیه السلام میگوید.
- ۸ - ما، قل، حر، تا: المؤمن (المؤمن) من امن. پا، کر: من آوی. ما، قل، حر، پا، کر: بوابقه. تا: بوابقه یعنی شره و نواله.

مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ. «. پس اهل خَيْرِ صحابه رسول، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بودند، که شاهدِ وحی و تنزیل بودند، و با مُصْطَفَى، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، صحبت کردند، و بَرَكَتِ نُبُوتِ در ایشان اثر کرد، تا چون مُصْطَفَى، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در گذشت، نقصان در ایشان پدید آمد، چنانکه در اخبار^۳ و روایت آمده است: « مَا سَوَيْنَا التُّرَابَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حَتَّى أَنْكَرْنَا قُلُوبَنَا. »، چون دل صحابه را حال این باشد با سابقه ایشان، دل دیگران را حال چگونه باشد؟ باز درجه ثانی، تابعین بودند، که بَرَكَتِ صحابه در ایشان اثر کرده بود، تا غالب حال ایشان^۶ خیر بود. باز درجه ثالث، تبع تابعین بودند، که در عصر ایشان خیر و شر یافتند، و بَرَكَتِ خیر شومی شر از ایشان باز داشت. باز درجه رابع، کذابان آمدند، تا سَوَ گند ناداده خوردند،

- ۱ — ما، قل، حر: من لسانه ویده. پا، کر، تا: من یده ولسانه. ما، قل، حر، پا، کر: اهل. تا: درجه اهل.
- ۲، ۱ — ما: صحابه رسول صلی الله علیه وسلم بود که شاهد وحی و تنزیل بودند و با مصطفی صلی الله علیه وسلم صحبت کردند. قل، حر: صحابه رسول بودند (بودند) شاهد وحی و تنزیل بودند و با مصطفی صلی الله علیه وسلم صحبت کردند. پا: صحابه که بار رسول صحبه کرد صلی الله علیه وسلم رسول بودند صلی الله علیه وسلم صحبت کردند. کر: صحابه که بار رسول بودند صلی الله علیه وسلم صحبت کردند. تا: اول صحابه رسول بودند علیه السلام که و علیهم الرضوان که شاهد وحی و تنزیل بودند و با مصطفی علیه السلام صحبت داشتند.
- ۲ — ما، قل، تا: و برکت. حر، پا، کر: برکت. ما، حر، تا: در ایشان. قل، پا، کر: اندر ایشان.
- ۳ — ما، قل، پا، کر: تاجون. حر: باز جون. تا: و چون. ما، تا: صلی الله علیه وسلم (علیه السلام) در گذشت. قل، پا، کر: صلی الله علیه (علیه وسلم) بمر د. حر: علیه السلام از دنیا برفت. ما، حر، تا: در ایشان (در ایشان). قل، پا، کر: اندر ایشان.
- ۳، ۴ — ما: در اخبار و روایت. قل، پا، کر: باخبارها و روایت. حر: باخبار. تا: بروایه و اخبار.
- ۴ — ما، قل، پا، کر، تا: رسول الله صلی الله علیه وسلم (صلی الله علیه - علیه السلام). حر: رسول الله.
- ۵ — ما، قل، حر، پا، کر: قلوبنا. تا: قلوبنا یعنی رسول الله. ما، قل، پا، کر، تا: این باشد با سابقه (تا: باسابقه). حر: این جنین باشد با سابقه.
- ۵، ۶ — ما، قل، حر، پا، کر: حال چگونه باشد باز. تا: بنکر که حال جون باشد بس.
- ۶ — ما، قل، پا، کر، تا: که برکت (کی برکت - که برکت). حر: برکت. ما، حر، تا: در ایشان (در ایشان) اثر کرده بود. قل، پا، کر: اندر ایشان اثر کرد. ما، قل، حر، تا: تا غالب (تا: غالب) حال ایشان. پا، کر: تا غالب ایشان.
- ۷ — ما، قل، حر، پا، کر: باز درجه ثالث. تا: بس درجه. ما: تبع و تابعین. قل، پا، کر: تبع التابعین. حر، تا: تبع تابعین.
- ۷، ۸ — ما، تا: که در عصر ایشان خیر و شر یافته شد و برکت (برکت) خیر. قل، پا، کر: که اندر عصر (عمر) ایشان خیر بیافت (بیافت) و شر بیافت (بیافت) برکات خیر. حر: که در عصر ایشان خیر و شرم دریافت بود برکات خیر ایشان.
- ۸ — ما، قل، پا، کر: شومی شر از ایشان (از ایشان). حر: شومی شر ایشان. تا: شومی را از ایشان. ما، قل، حر، پا، کر: باز. تا: بس. ما: کدایان آمدند تا. قل، پا، کر: کذابان آمدند (آمدند) تا. حر، تا: کذابان آمده اند (آمده اند).

وگواهی ناخواسته دادند. باز هر چند روز گزار بر آمد بترگشت، چنانک پیغمبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «الْآخِرُ شَرُّ». پس چون حال چنین گشت، خَلْقُ از آخِرَتُ روی به دُنیا آوردند، ۳ و از إِخْلَاصُ به نِفَاق، و از طاعتُ به معصیت، و از حقیقتُ به مجاز، بیش حقیقتُ کس طلب نکرد، و اهل حقیقتُ در میانِ خَلْقُ پنهان ماندند. قَوْلُهُ:

فَصَارَ الْحَالُ أَجْوَبَةً وَمَسَائِلَ وَكُتُبًا وَرَسَائِلَ - حالها جواب و سؤال گشت و نامه

۶ و پیغام گشت.

معنی این سخن آن است، که اهل حقیقت را باطنها بود راست و ظاهرها پاک. چون رَغَبَتِ خَلْقُ در عِلْمِ حَقِيقَتِ كَمِ گشت، به سخن مشغول گشتند، و این عِلْمِ حَقِيقَتِ را زبَانُ ۹ گردانیدند، و گفتند مَحَبَّتُ چُنین باشد، و خَوْفُ چُنین باشد، و رَجَا چُنین باشد، و اهل حقیقت را

۵۱-ا

۱ - ما: و کوای. قل، حر، پا، کر، تا: و کواهی. ما: باز هر چند روز کار بر آمد. قل: تا هر چند کشت. حر: باز هر چند دور بر کشت. پا، کر: باز هر چند از بس تر (از پس تر) کشت. تا: بس هر چند که کشت.

۱، ۲ - ما، کر: بیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت. قل، تا: بیغمبر علیه السلام گفت. حر: بیغمبر گفت. پا: گفت بیغمبر صلی الله علیه وسلم.

۲ - ما: الاخیر الشر. قل، پا، کر، تا: الاخیر شر. حر: الاخر شر. ما، حر، پا، کر، تا: خلق ار (از) اخرت (پا: اخره). قل: کی خلق ار اخره. ما، قل، حر، پا، کر: روی بدنیا. تا: بدنیا روی.

۳ - ما، حر، تا: بنفاق، قل، کر: بنفاق آوردند (آوردند). پا: روی بنفاق آوردند. ما، حر، تا: بمعصیت. قل، پا، کر: بمعصیت آوردند (آوردند). ما، حر، تا: بمجاز. قل، پا، کر: بمجاز آوردند (آوردند). ما: بیش حقیقت کس.

قل، پا، کر: بیش کس حقیقت را. حر: و بیش کس حقیقت. تا: و نیز کس حقیقت را.

۴ - ما، حر، پا، تا: و اهل حقیقت در. قل، کر: اهل حقیقت اندر (در). ما، قل، حر، پا، کر: پنهان (پنهان). تا: پنهان. ما، قل: قوله فصار. حر، پا، کر، تا: فصار.

۵ - ما، تا: حالها (و حالها) جواب و سوال (و سؤال) کشت و نامه. قل: حالها جواب و سوال کشتند و کتاب. حر، پا، کر: کفت حالها (حالها) سوال و جواب کشت و کتاب.

۷ - ما: این سخن. قل، حر، پا، کر، تا: معنی (تا: و معنی) این سخن. ما، حر، تا: که. قل، پا، کر: کی (که) مر. ما، حر: باطنهای. قل، پا، کر، تا: باطنها. ما، قل، حر، تا: و ظاهرها. پا، کر: و ظاهری. ما، قل: جون. حر، تا: و جون. پا، کر: پس چون.

۸ - ما، حر، پا، کر، تا: در (اندر) علم حقیقت. قل: اندر علم. ما، حر، پا، کر، تا: مشغول کشتند. قل: مشغول کشت. ما، قل، تا: و این علم حقیقت را. حر، پا، کر: و این علم را.

۹ - ما، قل، پا، کر، تا: و گفتند. حر: و گفتند که. ما: و خوف جنین باشد و رجا جنین باشد. قل، تا: و خوف جنین و رجا جنین. حر: و خوف و رجا جنین. پا، کر: و خوف جنین باشد و رجا جنین.

بدین بیان حاجت نبود. چون حقیقت از میان برخاست، حال عبارت گشت و سر زبان گشت. مثل این چنان است، که هر که در گریبان مُشک دارد او را به گفتن که مُشک دارم حاجت نیاید. چون حال باطن دُرست باشد، دُرستی باطن ظاهر را خود راست دارد. آن دُرستی باطن مُشک است ۳ و آن راستی ظاهر بوی، هر که را حاسه شم دُرست بود بوی عطر بداند. باز گروهی باشند که طیب از نتن باز دانند، لیکن میان طیب و طیب تمیز نکنند، مگر آنک او را در آن حرفت حقیقت باشد. پس اهل حقیقت چنین اند به راستی، و بدان محل اند که ذره ذره تمیز کنند، که برایشان ۶ هیچ چیز پوشیده نگردد، و از اینها خاص خاص اند. از ایشان فروتر خاص اند، که ایشان جمله

- ۱ — ما، قل، پا، کر: بدین بیان. حر، تا: باین بیان. ما، قل، حر، پا، کر: چون (چون). تا: وجون. ما، قل، حر، پا، کر: از میان (حر: از میانه) برخاست. تا: از میان برخواست.
- ۱، ۲ — ما، قل، حر، پا، کر: زبان کشت مثل. تا: زبان و مثال.
- ۲ — ما، حر، پا، کر، تا: که هر که در (اندر) کریبان. قل: کی هر کی اندر جیب. ما، پا، کر: او را بگفتن که. قل: و را بگفتن که من. حر: و را بگفتن که. تا: او را گفتند که. ما، قل، حر، تا: حاجت نیاید. پا، کر: حاجت نیست.
- ۳ — ما، پا، کر: چون (چون). قل: همچنین چون. حر، تا: وجون. ما، قل، تا: ظاهر را خود. حر: خود ظاهر را. پا، کر: مر ظاهر را. ما، قل، تا: درستی باطن مسک (مشک) است. حر: درستی مسک باطن است. پا: راستی باطن و درستی باطن مشک است. کر: راستی باطن مشک است.
- ۴ — ما، حر، پا، کر: بوی وی (حر: بوی وی). قل: بوی. تا: بوی او. ما، قل، حر، تا: حاسه. پا: خواست. کر: خاصیت. ما، قل، پا، کر، تا: درست بود. حر: درست است. ما، قل، حر، پا، کر: بداند (پا، کر: داند) باز گروهی. تا: دریابد و گروهی.
- ۴، ۵ — ما، تا: که طیب از نتن باز دانند لیکن (اما). قل: که طیب از نتن ندانند ولیکن. حر: که عطر را نتن بدانند ولیکن. پا، کر: که طیب را ارزش دانند ولیکن.
- ۵ — ما، حر: تمیز نکنند. قل، کر، تا: تمیز نکنند. پا: تمیز بکنند. ما، حر: مکرانک او را (ویرا) در آن حرفت حقیقت. قل: مکرانک او را اندر آن حرفت حقیقت. پا، کر: و او را (او را) اندر آن حرفت حقیقت. تا: مکر کسبیکه در آن فرقه (نسخه بدل: حرفت) استاد.
- ۶، ۷ — ما، قل: چنین اند بر راستی و بدان (بران) محل اند که ذره تمیز (که ذره ذره تمیز) تمیز کنند که برایشان (و برایشان) هیچ چیز (هیچ چیز) پوشیده نگردد. حر: بر راستی چنین اند بدان محل که ذره ذره تمیز کنند و برایشان پوشیده نگردد. پا، کر: چنین اند (چنین اند) بر راستی بدان محل اند که ذره ذره (ذره ذره) تمیز کنند و برایشان هیچ چیز پوشیده نگردد. تا: چنین اند و در راستی بدرجه اند که ذره ذره تمیز کنند و برایشان هیچ چیز پوشیده نماند.
- ۷ — ما: و ازینها خاص خاص اند. قل: و اینها خاص الخاص اند. حر: و اینها خاص خاص اند. پا، کر: و اینان خاص خاص (خاص) اند. تا: و اینها خاصند. ما: از ایشان فروتر. قل، حر، پا، کر، تا: و از ایشان فروتر (فروتر). ما، قل، حر، پا، کر: که (کی) ایشان. تا: ایشان.

طیب دانند، ولکن تمیز کردن میان طیب و طیب ندانند. از ایشان فروتر عام اند، که محل ایشان محل ستوران است، که ستور را صفت دو باشد: نَهْمَت و شَهْوَت، و عام را صفت همین است، این کسانی اند که حقیقت و حال را یک سو نهاده اند، و به بیان سخن قناعت کرده اند، این آنرا پرسد، و آن این را، از کتاب ها چیزی می گویند و از شنیده خبر می دهند، نه پرسنده را از معنی سؤال خبر، و نه جواب دهنده را از معنی جواب خبر. قوله:

و الْمَعَانِي لِأَرْبَابِهَا قَرِيبَةٌ، وَالصُّدُورُ لِفَهْمِهَا رَحِيبَةٌ - معانی مر خداوندان معنی را نزدیک است، و دل های ایشان مر فهم را فراخ است.

یعنی، آن کسان که خداوندان این معانی اند، معنی این سخن را زود دریابند، از بهر آنکه،

۱ - ما، حر: طیب دانند ولکن تمیز کردن. قل، کر، تا: طیب دانند ولیکن (تا: لکن) تمیز کردن. پا: طیب اند ولیکن تمیز کردن. ما، پا، کر: از ایشان فروتر عام اند (عامند). قل، حر، تا: و از ایشان فروتر (فروتر) عام اند (عامست - عامند).

۲ - ما: ستوران است که ستور را صفت دو باشد. قل: ستورانست و مر ستور را صفت دو باشد. حر: ستوران است ستور را صفت دو باشد. پا، کر: ستوران است (ستورانست) که هر (که مر) ستور را محل دو باشد. تا: ستوران است که ستور را صفت دوست. ما، حر، پا، کر، تا: و عام را. قل: عام را.

۳ - ما: این کسانی اند که حقیقت و حال را یکسو نهاده اند و بی بیان. قل: این کسها اند که مر حقیقت را و حال را یکسو نهاده اند و بی بیان. حر: انکسانی که حقیقت حال را یکسو نهاده اند به بیان. پا، کر: این کسانند که مر حقیقت را و حال را یکسو نهاده اند و به بیان (و بی بیان). تا: و این کسانی اند که حقیقت و حال با یکسو نهاده و به بیان.

۴، ۳ - ما، قل، پا، کر: کرده اند این آنرا برسد (پرسد) و آن این را. حر: کردند آن ازین می برسد و این از آن. تا: کرده این ازان می برسد و آن ازین.

۴ - ما، حر: از (واز) کتابها خبری. قل، پا، کر: از کتابها (این از کتابها) چیزی. ما، قل، پا، کر، تا: و از شنیده خبر (تا: خبری). حر: و از شنوده خبر. ما، حر، تا: نه برسنده (پرسنده) را. قل: و نه برسنده را. پا، کر: نه مر پرسنده را.

۵ - ما، حر: خبر و نه. قل، پا، کر: خبر و نه مر. تا: خبر هست و نه. ما، قل: قوله فالمعانی. حر: والمعانی. پا، کر، تا: فالمعانی.

۶ - ما، قل، حر، کر، تا: والصدور. پا: الصدور.

۶، ۷، ۸ - ما: معنی خداوند معنی این معانی اندر معنی این سخن را زود دریابند. قل: معانی مر خداوندان معنی را نزدیک است و دلها ایشان مر فهم را فراخ است یعنی انکسها کی خداوندان این معانی اند زود اندر یابند معنی این سخن را. حر: گفت معنی خداوندان معنی را نزدیکست و دلها ایشان فهم آنرا فراخست یعنی انکسان که خداوندان این معنی اند زود دریابند معنی این سخن را. پا، کر: معنی (پس معنی) مر خداوندان معنی را قریبست (نزدیکست) و دلهاشان (و دلهاشان) مر فهم را فراخست یعنی آنکسان که خداوندان معنی اند زود اندر یابند معنی این سخن. تا: و معانیها خداوندان معنی را نزدیک است و دلهای ایشان فهم آنرا فراخ است یعنی کسانیکه خداوندان این معانی اند این سخن زود دریابند.

هر که از حقیقت چیزی خبر دارد و را به بیان خبر حاجت بسیار نیاید، رمزی او را بسنده باشد. و این ظاهر است میان خلق، که هر گروهی از خلق که در صنعتی حذاقت دارند، به رموز در آن صنعت سخن گویند، که دیگران به بیان بسیار آن را فهم نکنند. قوله:

۳
إِلَى أَنْ ذَهَبَ الْمَعْنَى، وَبَقِيَ الْإِسْمُ، وَغَابَتِ الْحَقِيقَةُ، وَحَصَلَ الرَّسْمُ - تامعنی برفت، و نام بماند، و حقیقت برخاست، و رسم حاصل آمد.

معنی این سخن آن است، که رسم خلق را است و حقیقت حق را، معنی باطن را است ۶ و اسم ظاهر را. اهل حقیقت چنگ در حق زدند و رسم زیر قدم آوردند، و چون با حق راست توانستند بودن، از کژی رسم باک نداشتند، به باطن صدیق وار بزیستند، و به ظاهر نام زندیقی

- ۱ - ما، قل: ورا. حر: ویرا. پا، کر، تا: اورا. ما: خبر حاجت بسیار نیاید. قل، پا، کر، تا: ان چیز (آنچیز) بسیار حاجت نیاید (تا: نیاید). ما: اورا بسنده. قل، پا، کر: مرورا بسنده. حر: بسنده. تا: اورا بس.
- ۲ - ما، قل، حر، پا، کر: واین (این) ظاهر است (است) میان خلق. تا: و در میان خلق این ظاهر است. ما، قل، تا: که هر. حر، پا، کر: هر. ما، حر، پا، کر: از خلق که در (اندر). قل: را از خلق که اندر. تا: از خلق که از.
- ۳، ۲ - ما، قل، حر، پا، کر: حذاقت (پا: حرفه - کر: خر قه) دارند بر موز دران (قل: اندران - پا، کر: اندر) صنعت. تا: حاذق باشند دران صنعت بر موز.
- ۳ - ما، قل: انرا فهم نکنند قوله. حر، پا، کر: این (آنرا) فهم نکنند. تا: انرا فهم نتوانند کرد.
- ۴ - ما، قل، حر، پا، کر: و غابت الحقیقه. تا: غابت الحقیقت.
- ۵ - ما، قل، حر، تا: و حقیقت برخاست (تا: برخاست). پا، کر: حقیقت برخاست. ما، حر: حاصل آمد (آمد). قل، پا، کر، تا: حاصل ماند.
- ۶ - ما، حر، پا، کر، تا: حق را. قل: حق را عزوجل. ما، قل، حر، پا، کر: معنی. تا: و معنی.
- ۷ - ما: اهل حقیقت چنگ در حق زدند. قل، پا، کر: اهل حقیقت چنگ (چنگ) بحق زدند. حر: اهل حقیقت چنگ بحق زده اند. تا: و اهل حقیقت دست در حق زدند. ما، قل، حر، پا، کر: و رسم. تا: و رسم را. ما، قل، پا، کر، تا: آوردند (آوردند). حر: آورده.
- ۸، ۷ - ما، قل، تا: و چون با حق (قل: چون بحق) راست توانستند بودن. حر: چون با حق راست بتوانستند بودن. پا، کر: چون با حق توانستند بودن.
- ۸ - ما: باک نداشتند بیاطن صدیق وار بزیستند و بظاهر. قل، حر، پا، کر، تا: باک نداشتند و معنی مر باطن را (باطن را) بود و اسم (کر: و رسم. نسخه بدل: اسم) ظاهر را چون (تا: و چون) باطنشان معنی تصوف (پا، کر: تصور) بجای آوردار (اگر) نام صوفی نبود باک نداشتند و (تا: نداشته اند) بیاطن صدیق وار بزیستند (پا: پرستیدند - کر: برسیدند) بظاهر (حر، تا: و بظاهر).

روا داشتند. تا حال برگشت و خلق پدید آمدند، که از تصوف نام صوفی بسنده کردند، و گر در باطن هیچ معنی نبود روا داشتند، و گر خلق ایشان را صدیق خواندند بسنده کردند، و در باطن ۳ زندقه وار زندقانی کردند. قوله:

فَصَارَ التَّحْقِيقُ حَلِيَّةً، وَالتَّصَدِيقُ زِينَةً - تحقیق پیرایه گشت، و تصدیق آرایش گشت. یعنی، چنانکه پیشینگان تحقیق باطن داشتند، حلیه و لباس چنان داشتند تا خلق از ۶ سیرایشان خبر ندارند. باز متأخران بیامدند، تحقیق به یک سو نهادند، و خویشتن را به لباس بیاراستند، تا خلق ایشان را از جمله عارفان شمرند، و آنکه بزُرگان بودند تکلف کردند، تا خلق از ایشان اعراض کردند. تا فقیه‌ی بود به اشتیخ، او را ابوبکر اشتیخ خواندندی.

۵۲-۱۰

- ۱ - ما، قل، حر، پا، کر: تا حال. تا: تا حال و حقیقت. ما، قل، حر، پا، کر: که از. تا: کز. ما، قل، حر، پا، کر: بسنده کردند. تا: بسنده کرده‌اند. ما، حر، تا: و کر (واکر) در. قل، پا، کر: و اکر اندر.
- ۲ - ما، قل، حر، تا: هیچ معنی نبود روا داشتند. پا، کر: ندارد. ما: و اکر خلق ایشان را صدیق خواندند. قل، حر: و اکر خلق مرایشانرا (ایشانرا) صدیق خوانند (خوانند بآن). پا، کر: ظاهر خلق مرایشانرا صدیق خواندند. تا: و اکر ایشان را صدیق میخوانند. ما، حر، تا: و در باطن. قل، پا، کر: و اندر باطن.
- ۳ - ما، قل: زندقانی کردند قوله. حر: نزیستند و باک نداشتند. پا، کر: زندقانی کردند. تا: زندقانی میگردند.
- ۴ - ما، قل، پا، کر، تا: التحقیق. حر: التصدیق. ما، قل، پا، کر، تا: والتصدیق. حر: والتحقیق. ما، قل، پا، کر: تحقیق (قل: تا تحقیق) پیرایه (پا: پیرایه) کشت و تصدیق ایشانرا (ایشانرا) صدیق خوانند (خوانند بآن). پا، کر: ظاهر خلق مرایشانرا صدیق خواندند. تا: و اکر ایشان را صدیق میخوانند. ما، حر، تا: و در باطن. قل، پا، کر: و اندر باطن.
- ۵ - ما، تا: چنانکه بسندگان (چنانکه پیشینگان). قل، حر: چنانکه پیشینگان (پیشینگان). پا، کر: پیشینگان چنانکه. ما، قل، حر: تحقیق باطن. پا، کر: تحقیق باطن. تا: در باطن تحقیق. ما، حلیه و. قل، حر، پا: و حلیه و. کر: و حلیه. تا: و حلیت و. ما، حر، پا، کر: چنان داشتند تا خلق (پا، کر: که خلق). قل، تا: اجناد (چنان) داشتند تا خلق تا خلق.
- ۶ - ما: خبر ندارند باز. قل: خبر نیابد. یو، حر، پا، کر، تا: خبر نیابند (تا: نیابند). - در نسخه یو: از صفحه ۱۰۷، سطر ۸ (فکانما زار العلم ومن زار العلم)، تا این صفحه، سطر ۶ (باز متأخران بیامدند)، افتاده است. ما، یو، قل، پا، کر: تحقیق (و تحقیق) بیکسو (بیکسو). حر: و تحقیق. تا: و تحقیق بیکسو. ما، یو، قل، حر، پا، کر: و خویشتنرا (و خویشتن) بلباس. تا: و خود را بلباسی. - در حاشیه نسخه پا: برعکس نهند نام زندقی کافور.
- ۷ - ما، حر، تا: ایشانرا. یو، قل، پا، کر: مرایشانرا. ما، حر: شمرند. یو، قل، پا، کر، تا: شمرند. ما، یو، قل، حر، پا: و آنکه (پا: و آنکه). کر: و آن که. تا: و آنکه. ما، یو، قل، حر، پا، کر: بودند. تا: بوده‌اند. ما، یو، قل، حر، پا، کر: کردند. تا: کرده‌اند.
- ۸ - ما، یو، حر: اعراض کردند (کرد). قل، پا، کر، تا: اعراض کنند. ما، قل، حر، پا، کر، تا: تا فقیه‌ی یو: فقیه‌ی. -

جاهی بزرگ داشت در میان خلق، بترسید که نباید که این جاه مرا هلاک کند. از پیش آنک اندر سروی راستی پدید آمد، به سفری بیرون شد اندر ماورمضان، و روزه بگشاد به حکم شریعت، و آن گاه به شهر اندر آمد و روزه گشاد، و خلق را از عذروی خبر نبود، و اندر شهر نان خورد میان ۳ بازار. خلق گرد آمدند و قفای وی اندر نهادند، و گفتند، که این مرد بی دین است، و را به کلیت بیرون دادند. بعضی از مردمان حقیقت آن ساعت که وی را قفا همی زدند نزدیک وی آمدند تا همی چه گوید. وی باخویشتن همی گفت: خلق را پرستی، نه، و به جاه خلق مغرور گردی، نه، ۶

← ما: باشن او را ابوبکر اسنحی خواندندی. یو: در اشتیخن ویرا ابوبکر اشتیخن کفتندی. قل: بشتیخن ورا ابوبکر شتیخن خواندندی. حر: باشتیخن که او را ابوبکر اشتیخن خواندندی و. پا: باشنخن (زیرا شتیخن: نام جا) مرورا ابوبکر اشتیخن خواندندی. کر: باشتیخن مرورا ابوشنی خواندندی. تا: باشتیخن او را ابوبکر اشتیخن خواندندی.

۱ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: جاهی بزرگ. تا: جاه و حرمت تمام. ما: داشت در میان خلق. یو، قل، حر، پا، کر، تا: داشت. ما، یو، قل، حر، کر، تا: بترسید. پا: ندارد. ما، یو، قل، پا، کر: که این جاه (کر: چاه) مرورا (قل: ورا - پا: مرورا). حر، تا: که آن جاه او را.

۲، ۱ — ما: از پیش آنک اندر سروی. یو، قل: از بس آنک اندر سروی (سروی). حر: بعد از آنک او را در سروی. پا، کر: از بسکه (از بس که) اندر سروی. تا: بس از آنکه در سروی.

۲ — ما، یو، قل، حر، کر، تا: بسفری. پا: بسوی. ما، یو، قل، پا، کر: اندر ماه. حر، تا: در ماه. ما، یو، قل، پا، کر، تا: و روزه (روزه) بگشاد. حر: و افطار کرد.

۳ — ما: و انگاه بشهر اندر آمد و روزه گشاد. یو، قل: و انگاه از سفر باز آمد و بشهر (بشهر) اندر آمد و مفطر بود. حر: و انگاه از سفر باز آمد و بشهر در آمد و مفطر بود. پا، کر: و انگاه از سفر باز آمد بشهر اندر مفطر بود. تا: آنگاه از سفر باز آمد و بشهر در آمد مفطر بود. ما، یو، پا، کر: وی خبر (هیچ خبر) نبود و اندر (اندر). قل، حر: وی خبر نه و اندر (و در). تا: خبر نبود در.

۴، ۳ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: نان خورد میان (یو، پا، کر: بمیان) بازار. تا: بمیان بازار او نان میخورد.

۴، ۵ — ما: وقفای وی اندر نهادند و گفتند که این مرد بی دین است و را بکلیت بیرون دادند بعضی از. قل، یو: وقفا اندر نهادند (نهادند و سیلها زدند). و گفتند (و گفتند که) این بی دین است و را بکلیه (ویرا بکلیت) بیرون دادند بعضی (بعض) از. حر، پا، کر: وقفا در نهادند (اندر نهادند) و گفتند این بیدینست و ویرا (این بی ادبست او را) بکلیت بیرون دادند یکی از. تا: او را میزدند و میگفتند این بی دین است و او را بکلی از دل بیرون نهادند یکی از.

۶، ۵ — ما: حقیقت آن ساعت که ویرا قفاهمی زدند نزدیک وی آمدند تا همی چه گوید وی باخویشتن همی گفت خلق را برستی و بجاه خلق مغرور گردی یانه. یو: حقیقت آن ساعت که ویرا قفاهمی زدند نزدیکتر آمدن تا همی گوید باخویشتن همی گفت خلق برستی نه و بجاه خلق مغرور گردی نه. قل: حقیقت گفتند آن ساعت که ویرا می قفازدند ←

چگونه آوردمت، تاخدای پرستی نه خلق را؟ پس بزرگان چنین گفته اند: جاهِ خَلْق زُتار است
 و هوایِ نَفْس بُت، تا از بُتِ تَبَرًا نِکُنِي مُوَحِّدٌ نِگَرْدِي، و تا زُتار از میانِ نِگِشاییِ مِسلِمَانِ نِگَرْدِي. قَوْلُهُ:
 ۳ وَ اَدْعَاهُ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ، وَ تَحَلَّى بِهِ مَنْ لَمْ يَصِفْهُ - و دعوی کرد مر این مذهب را، آنک
 مر این مذهب را نشناخت، و خویشتن بدین مذهب بیار است، آنک و صفی این مذهب ندانست.
 و ببايد دانستن که هرگز مالک را دعوی بکار نیاید بی بیئنه. و چون دعوی بی بیئنه بود،
 ۶ همیشه مال اندر دست منکران باشد و باد اندر دست مدعیان. و منکر را قول قول وی بود، و قول
 مدعی اگر حجت ندارد هذیان بود، و این باری حکم شریعت است، چنانک پیغمبر، صَلَّى اللهُ

← نزدیک تر اندر آمدم تا همی جگوید با خویشتن می گفت خلق پرستی نه و بجاه خلق مغرور کردی نه. حر: حقیقت
 گفت که این ساعت که او را قفا می زند نزدیک وی در آمدم تا چه می گوید با خویشتن می گفت تو خلق پرستی تو
 جاه پرستی بجاه خلق غره کردی. پا، کر: حقیقت گفت آنکاه که او را می قفا زدند (قفا می زدند) نزدیک تر آمدم
 تا همی چه گوید با خویشتن همی گفت خلق پرستی نه و بجاه (و بجاه خلق) مغرور کردی نه. تا: اهل حقیقت گفت در
 ان ساعت که او را قفا می زدند نزدیک تر آمدم تا با خویشتن چه میگوید می گفت نیز خلق را پرستی یا نه بجاه خلق مغرور
 کردی یا نه چنانکه.

- ۱ - ما، قل، حر، پا، کر: تاخدای. یو، تا: تاخدایرا. ما، یو، تا: نه خلق را. قل، حر، پا، کر: نه خلق. ما، قل، پا،
 کر: گفته اند. یو، حر، تا: گفته اند کی (که).
- ۲ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: بت تا از بت تبرا (کر: تبراً) نکنی. حر: بت است تا که بت بیزاری نکنی. ما: نکسلی. قل،
 یو، حر، پا، کر: نکشای (نکشایی- نکشائی). ما، قل: قوله ادعاه (وادعاه). یو، حر، پا، کر، تا: وادعاه.
- ۳ - ما، یو، قل، حر، پا، و تحلی. کر، تا: و تجلی. ما، یو، قل، تا: و دعوی کردند مرین (کرد مرین - کرد این). حر:
 گفت دعوی کرد این. پا، کر: دعوی کرد مرین (مر این).
- ۴، ۳ - ما، قل، حر، تا: انک مرین (حر: آنک این - تا: آنکه این) مذهب را نشناخت. یو: انک نشناخت این مذهب
 را. پا، کر: کسی که نشناخت مرین (مر این) مذهب را.
- ۴ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: بدین (بدین). پا: باین. ما، یو، قل: انک. حر: که. پا، کر، تا: آنکه.
- ۵ - ما، قل، حر، پا، کر: و ببايد (حر: و ببايد) دانستن. یو: و ببايد دانست. تا: و ببايد دانستن. ما: بکار نیاید بی بیئنه
 و چون دعوی بی بیئنه بود همیشه. یو، قل: بکار نیاید هماره (همانا). حر، پا، کر: بکار نیاید (نیاید) همواره. تا:
 بکار نیاید همیشه.
- ۶ - ما، قل، تا: اندر (در) دست منکران باشد. یو: در دست منکر باشد. حر: در دست مالکان باشد. پا: اندر دست
 مدعیان. کر: اندر دست منکر بود. ما، یو، قل، حر، کر: و باد اندر. تا: و باز در. ما، قل، حر، کر، تا: مدعیان.
 یو: مدعی. در نسخه پا: جمله، و باد اندر دست مدعیان، نیامده است.
- ۷، ۶ - ما: و منکر را قول قول وی بود و مدعی را اگر حجت ندارد هذیان بود. یو، تا: و قول قول منکر باشد ←

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَافَتْ: «لَوْ تَرِكَ النَّاسُ وَدَعَوَاهُمْ، لَادَّعَى نَاسٌ دِمَاءَ قَوْمٍ وَأَمْوَالَهُمْ. وَلَكِنَّ الْبَيِّنَةَ عَلَى الْمُدَّعِي وَالْيَمِينَ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ». پس حبه از دنیا به دعوی مجرد نمی توان یافت، حقیقت و حق به دعوی کسی توان یافتن؟ آنک خسیس تر آشیا است، و آن دنیا است، چون کسی دعوی کرد بی بیئت استوار نداشتند، چون بیئت نیاورد جز ندامت و ملامت هیچ چیز به خانه نبرد. و آنک صاحب ید بود به دعوی محتاج نگشت، یافتن مرورا از بیئت مستغنی کرد، نه دعوی

← (بود) و قول مدعی اگر حجت نیارد هذیان باشد (هزیان بود). قل، پا، کر: و منکر را قول قول وی بود (وی) و قول مدعی اگر حجة (حجت) نیارد هذیان بود (باشد). حر: و قول مدعی اگر حجت نیارد هذیان بود.

۷ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: حکم. حر: بحکم.

۷ و سطر اول این صفحه - ما: بیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت. یو، پا، کر: مصطفی گفت علیه السلام (صلی الله علیه وسلم). قل، حر، تا: مصطفی علیه السلام گفت (تا: میکوید).

۱ - ما، یو، قل: و دعویهم لادعی (لادعی). حر: و دعویهم لادعی. پا، کر، تا: و دعویهم لادعی (تا: لادعا). ما، یو، پا، کر: و لکن. قل، حر، تا: لکن.

۲ - ما: ما انکر. یو، حر، پا، کر، تا: من انکر. قل: من انکره. ما، قل، حر، تا: بس حبه. یو: ذره ی. پا، کر: پس حبه (حبه). ما: بدعوی مجرد نمی توان یافت. یو، قل، پا، کر: بدعوی همی نتوان یافتن. (قل: نتوان همی یافتن). حر، تا: بدعوی نتوان (نمی توان) یافت.

۳، ۲ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: حقیقت و حق. تا: و حق و حقیقت را.

۳ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: توان یافتن. تا: توان یافت. ما: انک خسیس تر. یو، قل، حر، پا، کر، تا: وانک (انک) - و آنکه - آنکه خسیس ترین (خسیس ترین).

۳، ۴ - ما، قل: چون کسی دعوی کرد بی بیئت (بی بیئت ورا) استوار نداشتند. یو: چون دعوی کرد بی بیئت مرورا استوار نداشتند. حر، پا، کر: چون کسی دعوی کند (کرد) بی بیئت اورا (پا: مرورا. کر: مرورا) استوار ندارند (نداشتند). تا: چون کسی دعوی کرد بی بیئت را استوار نمیدارند.

۴ - ما: چون بیئت نیاورد جز ندامت و ملامت هیچ چیز بخانه نبرد. یو: اگر بیئت نیارد جز ملامت و ندامت بخانه هیچ خبر نبرد. قل، پا، کر: و اگر (اگر) بیئت نیاورد جز ملامت و ندامت هیچ بخانه نبرد (هیچ نبود). حر: و اگر بیئت نیارد هیچ بخانه نبرد جز ملامت. تا: و اگر بیئت ندارد جز ملامت و ندامت بخانه نبرد.

۵ - ما، تا: وانک (و آنکه) صاحب ید بود. یو، قل، حر: وانک در (اندر) دست وی بود. پا، کر: و اگر اندر دست بود. ما، یو، قل، حر، تا: محتاج نکشت. پا، کر: محتاج. ما، قل: مرورا از بیئت (مرورا از بیئت) مستغنی کرد. یو: مرورا مستغنی کرد. حر: اورا از بیئت مستغنی کرد. پا، کر: مرورا (مرورا) مستغنی کرد. تا: اورا از بیئت مستغنی کردانید.

بایست و نه بیست. آن چیزی را که شاید که خلق بروی مالک باشند و بروی مستولی گردند وزیر حکم مخلوقان اندر آید، به دعوی حاصل نمی آید، آنک نشاید که ملک بندگان گردد یا خلق^۳ بر او مستولی گردد یا وزیر حکم مخلوقان بود، به دعوی کی حاصل آید؟ دعوی اندر چیزی توان کرد که شاید که تور باشد، نه اندر چیزی که تو اورا باشی. مالک مدعی ملک باید، نه ملک مدعی مالک. خداوند مدعی بنده باید، نه بنده مدعی خداوند. قوله:

وَأَنْكَرَهُ بِفِعْلِهِ، مَنْ أَقْرَبَ بِهِ بِلِسَانِهِ، وَكَتَمَهُ بِصِدْقِهِ، مَنْ أَظْهَرَهُ بِبَيَانِهِ - وَمُنْكَرَ كَشْتِ
 به فعل این را، آنک مقرر آمد به زبان که این حق است، و پنهان کرد مر این را به راستی، آنک ظاهر کرد اورا به بیان و عبارت.

- ۱ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: بایست. تا: میبایست. ما، قل: ان چیزی را که (ان چیزی که). یو: وانج. حر: آن چیز که. پا، کر: آنچه (آنچه). تا: بس آنچه که. ما، پا، کر، تا: بروی (تا: برو) مالک باشند. یو، قل، حر: بروی (برو) مالک باشد. ما، پا، کر، تا: مستولی کردند. یو، قل، حر: مستولی کرد (کرد).
- ۲ - ما، یو، قل، حر: وزیر. پا، کر: یازیر: تا: و در تحت. ما، یو، قل، پا، کر: اندر اید (آید). حر: در آید. تا: آید. - در دو نسخه پا و کر: از، به دعوی، تا، به دعوی، نیامده است. ما، حر، تا: حاصل نمی اید (نیاید - نمیاید). یو، قل: همی حاصل نیاید.
- ۳ - ما، قل، تا: برو. یو، حر: بروی. ما، یو، قل، حر: یازیر. تا: زیر. ما: بود. یو، قل: اندر اید. حر، تا: در آید (در اید).
- ۳، ۴ - ما، یو، پا، کر: اندر چیزی توان کرد. قل، حر: اندر (در) چیزی توان کردن. تا: در چیزی توان کرد.
- ۴ - ما، قل، تا: که تو اورا (ورا) باشی. یو، حر: که تو ویرا باشی. پا، کر: که تو اورا نباشی.
- ۵، ۴ - ما، یو، قل، تا: مالک مدعی ملک باید (تا: باشد) نه ملک مدعی مالک. حر: مالک مدعی ملک باید نه مدعی مالک. پا، کر: ما ملک (مالک) مدعی باید نه ملک مدعی.

۸، ۷، ۶، ۵ - ما، یو، قل، پا، کر: قوله وانکره (یو، پا: وانکر) بفعله من اقر (قل: اقر به) بلسانه منکر کشت بفعال مرین را هر انکه (یو: این را انک - قل: مرین راه را انک - پا، کر: مر آنرا آنکه) مقرر آمد (پا، کر: آمده) بزبان که این حقست (یو، قل: کی - که - این حق است - پا، کر: از انکه این حقست) و کتمه (یو: و کتم - قل: قوله و کتمه) بصدقه من اظهاره (یو، قل، پا، کر: اظهار) بیبانه و پنهان (پا: و پنهان) کرد مرین (کر: مرین) را برستی انک (پا، کر: آن که) ظاهر کرد مر اورا (یو، قل: اورا - پا، کر: مرورا) ببیان و عبارت (قل: و عبارت). حر: وانکره بفعله من اقره بلسانه و کتمه بصدقه ظهره بیبانه منکر کشت بفعال این مذهب را آنک مقرر آمد بزبان که این حقست و پنهان کرد این را برستی آنک ظاهر کرد ویرا ببیان و عبارت. تا: وانکره بفعله من اقر بلسانه و کتمه بصدقه من اظهاره بیبانه و منکر کشت بفعال این را هر انکه مقرر آمد بزبانکه این حق است و پنهان کرد این را برستی آنکه ظاهر کرد آنرا به بیان و عبارت.

معنی این سخن آن است، که به زبان مُقِرّ آمدند که این مذهب حق است، و به فعل مذهب را کار نبستند. و خلق را پیدا کردند به بیان و گفتار، که راه حق این است، و صدق اندروی پنهان کردند، و بدین راه نرفتند. و اگر از مُقِرّ مطالبت آن فعل که به وی مُقِرّ آمد نبایستی، اقرار را ۳ هیچ فایده نبود، چنانکه اگر از خلق عمل نبایستی، علم را هیچ فایده نبود. اقرار به صدق بی تحقیق صدق فعل منافقان است، چنانکه خدای، عزوجل، گفت: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ»، و این قول از ایشان به ظاهر صدق بود، چنانکه خدای، تعالی، ۶ گفت: «... وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ»، لیکن چون صدق با این اقرار یار نبود، خدای، عزوجل، این صدق را کذب نام کرد، و صادقان را کاذبان خواند، گفت: «... وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ

۵۳-۱۰

- ۱ — ما، یو، قل، حر: معنی. پا، کر، تا: ومعنی. ما، یو، قل، پا، کر، تا: که بزبان. حر: که بزبان. ما، یو، قل، حر، تا: آمدند (آمدند). پا، کر: آمد.
- ۲ — ما، یو، قل، حر، تا: کار نبستند و خلق را (قل: وحق را - تا: و بر خلق). پا، کر: کار نه پسندد (نه پسندد) و خلق را. ما: و گفتار. یو، قل، حر، پا، کر، تا: گفتار. ما، یو، قل، حر، تا: حق. پا، کر: حق تعالی. ما، یو، قل، پا، کر: اندروی. حر: دروی. تا: درو.
- ۳ — ما، قل: و بدین راه نرفتند و اگر. یو، حر: و برین راه نرفتند اگر. پا، کر، تا: و بدین راه نرفتند و اگر. ما، یو، قل، تا: ان فعل که بوی (قل: بدو - تا: باو) مقر آمد نبایستی اقرار را. حر: آن فعل نبایستی که بوی مقر آمد در آن اقرار. پا، کر: فعل که بدو اقرار کرد نبایستی اقرار را.
- ۴ — ما، یو، قل، حر، پا: اگر از خلق. کر، تا: از خلق. ما، قل، پا، کر، تا: علم را هیچ. یو: اقرار را هیچ. حر: علم را. ما، یو، قل، حر، پا، کر: اقرار. تا: و اقرار.
- ۵ — ما، یو، قل، حر: خدای (خدای) عزوجل گفت. پا، کر: خدای (خدای) گفت عزوجل. تا: خدای گفت.
- ۶، ۵ — اذا... آیه ۱، سوره ۶۳ (سورة المنافقون). اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله والله يعلم انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون.
- ۷، ۶ — ما: از ایشان بظاهر صدق بود چنانکه خدای تعالی گفت. یو: از ایشان صدق بود چنانکه گفت. قل: از ایشان صدق بود بظاهر چنانکه خدای عزوجل گفت. حر: بظاهر از ایشان صدق بود چنانکه خدای تعالی گفت. پا، کر: از ایشان صدق بود چنانکه خدای عزوجل گفت. تا: از ایشان صدق بود چنانکه خدای میگوید.
- ۷ — ما: لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون لكن چون تصدیق. یو، قل، حر، پا، کر: لرسوله ولكن چون (چون) تصدیق. تا: لرسوله لكن چون تصدیق. ما، یو، پا، کر، تا: با این. قل: بدین. حر: با این.
- ۸، ۷ — ما، حر: یار نبود (نبود) خدای عزوجل این. یو، قل: یار نبود خداوند تعالی (عزوجل) مرین. پا، کر: یار (یار) نبود خداوند مرین (مرین). تا: یار نبود خدای این.
- ۸ — ما، قل: و صادقانرا (و مرصادانرا) کاذبان خواند. یو: و مران صادقان را کاذبان نام کرد. حر: و صادق را ←

لَكَاذِبُونَ. «گواهی خدای، عَزَّوَجَلَّ، دروغ نبود، خَلَقَ ایشان را بدین قَوْلُ صادق داشتند، و خدای، عَزَّوَجَلَّ، به کِذِبِ ایشان گواهی می دهد، کاشکی به نزدیکِ حَقُّ صادق بودندی، و به نزدیکِ خَلَقِ کاذب. و نیز جایی دیگر مَرَقُولِي را که فعل بر آن قَوْلُ تصدیق نکرد، دشمنی، مُكَافَاتِ آن قَوْلُ کرد و گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.»، کاشکی گفتی دشمنی است، خود بزرگ بودی، بل که گفت بزرگ دشمنی است. از صِدْقُ مُرَادُ مَحَبَّتِ است، چون عَدَاوَتُ بار آرد، آن صِدْقُ کجا بکار آید؟ و بدین معنی، خدای، عَزَّوَجَلَّ، عِتَابِ کرد مرعلما را، چون خَلَقِ را راستی فرمودند و خود راست نباشیدند، گفت: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»، پس هر کس که به چیزی اقرار

← نام کاذب داد. پا، کر: و مرصادقانا کذابان نام کردو. تا: و صادقانا کذابان خواندو. . ما، قل، حر، پا، کر، تا: ان المنافقين (تا: المنافقين). یو: انهم.

۱ — ما: کوای خدای عزوجل. یو: کوای خدای. قل، حر: کوای خدای (خدای تعالی). پا، کر: کوای خدا. تا: و کوای خدای. . ما، قل، حر، پا، کر: ایشان را بدین (حر: باین). یو: مریشان را بدین. تا: ایشان را باین.

۱، ۲ — ما، حر: داشتند و خدای عزوجل (تعالی) بکذب ایشان کوای می دهد (کوای داد). یو: داشتند و خدای بریشان بکذب می کوای دهد. قل، پا، کر: دانستند (داشتند) و خدای عزوجل (و خدای) بکذب ایشان می کوای دهد (کر: همین کوای دهد — نسخه بدل کر: همی کوای دهد). تا: داشتند و خدای بر کذب ایشان کوای میدهد.

۲، ۳ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: بودندی و بنزدیک (حر: و نزدیک). تا: شدندی و بنزدیک.

۳ — ما، یو: جایی دیگر مر. قل، پا، کر: جای دیگر مر. حر، تا: جای دیگر. . ما: فعل بر آن قول. یو، قل، حر، پا، کر: فعل مران (مرآن) قول را. تا: بفعل آن قول را.

۴ — ما، قل، تا: و گفت. یو، پا، کر: گفت. حر: ندارد.

۴، ۵ — یا ایها الذین. . . دو آیه ۲ و ۳، سوره ۶۱ (سوره الصف). — ما، یو، قل، تا: ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون. حر: ما لا تفعلون الآیه. پا، کر: ما لا تفعلون.

۵ — ما، حر: دشمن است. یو، قل، پا، کر، تا: دشمنی است. . ما، یو، قل، کر: بل که. حر، پا، تا: بلکه.

۵، ۶ — ما، قل، حر، تا: بزرگ دشمنی است. یو: دشمنی بزرگ است. پا، کر: دشمن بزرگ است.

۶ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: از صِدْقِ مراد. تا: و اگر مراد از صِدْقِ. . ما، قل، حر، تا: بار آرد ان (تا: بار آرد آن) صِدْقِ. یو: بار آورد ان. پا، کر: بار آرد آن.

۷ — ما، یو، قل، پا، کر: و بدین. حر، تا: و باین. . ما، یو، قل، پا، کر، تا: خدای (خداوند) عزوجل (تا: تعالی). حر: خداوند جل جلاله. . ما، یو، قل، پا، کر: عتاب کرد مرعلما را. حر: عتاب کرد علما را. تا: با علما عتاب کرده است.

← . ما، یو، قل، حر، پا، کر: چون خلق را. تا: که خلق را. . ما، یو، حر، پا، کر: و خود. قل، تا: خود.

دَهْدُ وِبِرْ آن کار کنند، نشانِ دُرُسْتیِ اِقرار است، و هر که بدانک اِقرار داد کار نکند، با توانستن
 نه کار کردن، نشانِ اِسْتِهْزَا باشد. و مُسْتَهْزِیُّ بِرِ خَلْقِ کارویِ مُخاطره باشد، آن کس که اِسْتِهْزَا
 بِرِ حَقِّ كُنْدُ کارویِ چگونگی باشد؟ قَوْلُهُ:

وَأَدْخِلَ فِيهِ مَالَيْسَ مِنْهُ، وَنُسِبَ إِلَيْهِ مَالَيْسَ فِيهِ - و اندر آوردند بدین مذهب آنچه از
 وی است، و به وی منسوب کردند آنچه اندر وی نیست.

یعنی، چون ناأهْلانِ دَعْوِيِ این مذهب کردند، و فعل را بازبانِ مخالف کردند تا به قَوْلِ ۶
 خَلْقِ را صیّد کنند، و مُرَادِ خَوِيشِ از خَلْقِ حاصل کنند، این مذهب به چیزی منسوب کردند

← ۸ - ما: نباشند. یو، حر: نبودند. قل، پا، کر: نباشیدند. تا: نبودند. . . آیه ۴۴، سوره ۲ (سورة
 البقرة). اِتا مرون الناس بالبر و تنسون انفسكم و انتم تلون الكتاب افلا تعقلون. . ما: هر کس که. یو، قل، حر، پا،
 کر: هر کسی که. تا: و هر کسی که.

۸، وسط اول این صفحه - ما، یو، حر: اقرار دهد و بران. قل: اقرار دهد و بران بر. پا، کر: اقرار دهد و بران. تا:
 اقرار آرد و بران.

۱ - ما: و هر که بدانک اقرار داد. قل، پا، کر: و هر کی (که) بدانچه (بدانچه) اقرار داد. حر: و هر که با آنچه اقرار داد.
 تا: و هر که بر آنچه اقرار آرد و بر آن.

۱، ۲ - ما: با توانستن نه کار کردن. یو: با توانستن کار ناکردن. قل: با توانستن کار کردن. حر: با توانائی کار کردن. پا،
 کر: با توانستن کار کردن. تا: مع القدرة.

۲ - ما، یو، پا، کر: استهزا باشد. قل، حر: استهزی (استهزاء) باشد. تا: استهزا بود. . ما، قل، حر، پا، کر، تا: بر خلق
 کاروی (تا: او). یو: که بر خلق کند بر.

۲، ۳ - ما، یو: انکس که (بس انکک) استهزا برحق کند کار وی. قل: بس کسی که استهزا بر خدای عزوجل کند حال
 وی. حر: بس کسی که استهزا با حق کند کاروی. پا، کر: پس هر که استهزا برحق کند کاروی. تا: بس کسی که
 بحق سبحانه و تعالی استهزا کند.

۳، ۴ - ما، قل: قوله وادخل. یو، حر، پا، کر، تا: وادخل.

۴ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: ونسب. تا: وانسب.

۴، ۵ - ما، یو، قل، پا، کر: و اندر آوردند بدین مذهب آنچه (قل: آنچه - پا، کر: آنچه) نه از ویست و بوی (و بدو). حر:
 و در آوردند باین مذهب آنچه از وی نیست و بدو. تا: و در آوردند درین مذهب آنچه نه از ویست و باو.

۵ - ما، یو، قل، پا، کر: آنچه (قل: آنچه - پا، کر: آنچه) اندر وی. حر: آنچه در وی. تا: آنچه درو.

۶ - ما، قل، حر، تا: دعوی این مذهب کردند. یو، پا، کر: دعوی کردند این مذهب را. . ما، یو، قل: و فعل را (یو:
 و فعل) بازبان مخالف کردند. حر: و فعل را بزبان مختلف کردند. پا، کر: وصل بازمان (بازبان) مخالف کردند. تا:
 فعل را بازبان مخالف کردند.

که مُرادِ خَلْقِ بود، تا خَلَقَ و عَشیرتِ مرایشان را بدست آید. و هر کس که خواهد که حق را صید کند اندر باطن، از خَلْقِ به کُلِّیتِ برهنه بایدش گشتن، چه حق و خَلْقِ به یک جای گردد نیایند، هر که را از حق خَبَر باشد از صحبَتِ خَلْقِ مَلال گیرد، و از خَلْقِ چنان گریزان گردد چنانکه از مار و کژدم، که نظاره خَلْقِ صد هزار کس را بی ایمان کرده است. پس این طایفه که نمایش کردند بینایی نداشتند، مر این مذهب را به قَوْلِ وَقَضِیْبُ بَرِیْسَتَنْد، و به سَمَاعِ و شَاهِدُ بَرِیْسَتَنْد، و به رَقِصِ وَلَهُوْ بِيَالُوْدَنْد، و مر این را تَصَوُّفُ نام کردند، فاسق را نامِ اِسْلَامِ نِهَادَنْد، و زَنَدِیْقِ را نامِ صِدِّیْقِ

← ۷ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: صید کنند. حر: صید کردند. ما، یو، قل، پا، کر، تا: از خلق (پا، کر: از ان) حاصل کنند. حر: از خلق حاصل کردند. ما: این مذهب. یو، قل، حر، پا، کر، تا: این مذهب را.

۱ - ما، قل، حر، تا: که (کی) مراد خلق بود. یو، پا، کر: کی (که) خلق را ارزو بود. ما، یو: و عشرت مرایشانرا بدست آید و هر کس که. قل: و عشرت مرایشانرا بدست آید و هر کسی که. حر: و عشرت ایشانرا بدست آرند و هر کس که پا، کر: و غیره (و عشرت) مرایشانرا بدست آید و هر کسی که. تا: و عشرت بدست آید ایشانرا و هر کس. ما: که حق را. یو، قل، حر، پا، کر، تا: کی (که) خلق را.

۲ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: اندر باطن. حر: در باطن. ما: از خلق بکلّیت برهنه بایدش کشتن. یو، پا، کر: بکلّیت از حق (حق تعالی) برهنه بایدش کشتن. قل، تا: بکلّیة (بکلّیت) از حق برهنه باید کشتن. حر: بکلّیت از حق برهنه باید شدن. ما، قل: چه حق و خلق بیکجای (بیکجا) کرد نیایند. یو، پا، کر: که حق و خلق بیکجا کرد نیایند (پا: کر نیاید). حر: که خلق و حق بیکجا کرد نیایند.

۳ - ما، حر: مَلَک (ملال) گیرد و از (گیرد از) خلق جنان. یو: ویرا ملال گیرد از خلق هم جنان. قل: ملال گیرد از صحبَتِ خلقِ جنان. پا، کر: مرورا ملال گیرد از خلق همجنان. تا: ملال خیزدش و از خلق جنان. ما: جنانک از. یو، حر، تا: کی (که) از. قل، پا، کر: چون از.

۴ - ما، قل، حر، تا: که (کی) نظاره. یو: نظاره‌ی. پا، کر: نظاره. ما، یو: کس را. قل، حر، پا، کر، تا: تن را. ما، حر، تا: کرده است. یو، قل، پا، کر: کرد دست (کر: کرد است). ما، یو، قل، تا: طایفه که (کی). حر: طایفه. پا، کر: طایفه.

۴، ۵ - ما: کردند بینای نداشتند مر این. یو: کردند و بینش نداشتند مرین. قل: کردند و بیش داشتند مر این. حر: کردند حقیقت نداشتند این. پا، کر: کردند و بیشتر نداشتند مرین (مر این). تا: کرده اند و بینایی نداشتند این.

۵ - ما: وقضیب بریستند و بسماع و شاهد بریستند. یو، حر: وقضیب (وقضیت) بریستند و بشمع و شاهد بریستند. قل، کر: وقضیب بریستند و بشمع و شاهد (و شاهد بریستند). پا: وقضیب بریستند و بشمع و شاهد بریستند. تا: وقضیب بریستند و بشمع و شاهد.

۶ - ما، حر، تا: ولهو. یو: و نبرد؟. قل، پا، کر: و بلهو. ما، یو، قل، پا، کر: و مر این را (و مرین را). حر، تا: و این را. ما، قل، حر، پا، کر: نام اسلام نهادند (دادند). یو: باسلام دادند. تا: نام اسلام داده اند.

نهادند، و این همه، دام گرفتنِ خَلْق است نه راهِ خدای جُستن. قَوْلُهُ:

فَجُعِلَ حَقُّهُ بَاطِلًا، وَ سُمِّيَ عَالِمُهُ جَاهِلًا - | پس (خَلْق) حقّ این مذهب را باطل گردانیدند،

ما - ۵۴

و عالم این مذهب را جاهل خواندند. ۳

از بهر آنکه، همه خَلْق جویمانِ حق بودند، و حق با اهلِ حقیقت توان یافتن. چون با این مردم آن صحبت کردند، تا مگر اندر ایشان اثر حقیقت بینند، همه، هوس دیدند و محال کردن، و با کس بوی حقیقت نیافتند، روی از ایشان بگردانیدند، و هر چند که این مذهب حق بود ۶ گفتند باطل است، و هر چند کسی را دیدند که اندر این مذهب عالم بود گفتند جاهل است. و خَلْق را اندر این گناه نه، گناه مر آن کس را که مذهب دعوی کرد، باز مذهب را خلاف کرد،

۱ - ما: دام گرفتنِ خلقست نه راه خدای جستن. یو، حر، پا، کر، تا: دام خلق گرفتن بود نه راه حق (خدا - خدای) جستن. قل: دام خلق گرفتن بود نه راه خدای عز و جل جستن بود قوله. - در حاشیه نسخه پا: محبة العباد لربهم عز وجل طاعته و ابتغاء مرضاته وان لا يفعلوا ما يوجب سخطه و عقابه و محبة الله سبحانه و تعالی لعباده ان يثيبهم احسن الثواب على طاعتهم و يعظمهم و يثني عليهم و يرضى عنهم و اما ما يعتقده اجهل الناس و اعدیهم للعلم و امقتهم للشرع و اسوأهم طریقه و ان كانت طریقتهم عند امثالهم من الجهلة و السفهاء شیأ و هم الفرقة المتفعله من الصوف و ما یدینون به من المحبة و العشق و التغنی علی کراسیهم خربها الله و فی مراقصهم عطلها الله و با بیات الغزل المقولة فی المراد ان الذین یسمونهم شهداء و صعقاتهم التي ای صعقة موسى عندك الطور فتعالی عنه علوا کبیرا و من کلماتهم کما انه یجبهم کذلک یجبون ذاته فان الهاء راجعة الی الذات دون النعوت و الصفات و منها ان الحب شرطه ان تلحقه سكرات المحبة فاذا لم تکن کذلک لم تکن له حقیقه. کشاف فی تفسیر المایده.

۲ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: بس (پس). تا: و بس. ما، حر، تا: حق این مذهب را (تا: مذهب). یو: این مذهب را خود. قل: مرین مذهب را. پا، کر: خود این مذهب را.

۳ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: و عالم این مذهب را. یو: و عالم را. ما، یو، قل، پا، کر، تا: خواندند. حر: گردانیدند.

۴ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: توان یافتن. تا: توان یافت و. ما، پا، کر: جون (چون) این. یو، قل، حر، تا: جون با این.

۵ - ما، یو، قل، پا، کر: اندر ایشان (اندر ایشان). حر: از ایشان. تا: در ایشان.

۵، ۶ - ما، یو، حر: و محال کردن و با کس. قل، پا، کر: و محال کردن و با کسی. تا: و محال گفتند و با هیچ کس.

۶ - ما، حر: و هر چند که. یو، قل، پا، کر: و هر چند (چند). تا: و اگر چه.

۷ - ما، قل: و هر چند کسی را (کسی) دیدند. یو، حر، پا، کر: و هر چند (چند) کی (که) کسی دیدند (دیدند). تا:

و اگر چه کسی را یافتند. ما: که اندرین. یو، حر، پا، کر: که بدین (بدین). قل: که وی بدین. تا: که باین.

۸ - ما، یو، پا، کر: اندرین کناه نه کناه مران کس را (پا: مران کس). قل: اندرین کناه فی کناه مرانرا. حر: ازین

کناه نیست کناه آراست. تا: درین کناه فی کناه آرا. ما، یو، قل، حر، تا: مذهب. پا، کر: مذهب خود را. ما:

باز مذهب را. یو، قل، پا، کر، تا: و مذهب را. حر: و بگردار مذهب را.

تا خلق را در غلط افکند. و اندر این جای دو چیز اصل است: صدق انبیا و غرور شیطان. انبیا، بر صدق بودند و صدق فرمودند، هر که با ایشان صحبت کرد آن کس را نیک آمد. و شیاطین، ۳ صدق نمودند و دروغ فروختند، هر که با ایشان صحبت کرد هلاک گشت. پس متحققان بر راه انبیا اند، و متحلیان بی حقیقت بر راه شیاطین. قوله:

وَأَنْفَرَدَ الْمُتَحَقِّقُ فِيهِ ضَنْبًا بِهِ، وَسَكَتَ الْوَاصِفُ لَهُ غَيْرَةً عَلَيْهِ - این کس ها که اهل ۶ حقیقت بودند اندر این مذهب، از خلق جفا کشیدند، و بخیلی کردند به پیدا کردن این مذهب، عزیز داشتند و را، و آن کس که این مذهب وصف دانست کردن، خاموش گشت و وصف نکرد از رشک، تا نااهلان از سر خبر نیابند.

- ۱ - ما: تا خلق را در غلط او کند و اندرین جای. یو، پا، کر، تا: تا خلق را بغلط افکند و اندر این جا (و اندرین جا - و درین جا).
قل: تا خلق بغلط افکند و اندرین جا. حر: تا خلق را بغلط افکند و درین باب. ما، یو، قل، پا، کر: شیطان. حر: شیاطین. تا: شیطان و.
- ۲ - ما، یو، قل، پا، کر: و صدق فرمودند. حر: بصدق فرمودند. تا: ندارد. ما، یو، پا، کر: هر که. قل، حر، تا: و هر کی (که).
- ۲، ۳ - ما، یو، قل، حر، تا: امد (تا: افتاد) و شیاطین صدق نمودند و دروغ. پا، کر: آمد (آید) و کاذبان بر غرور بودند و راه شیطان نمودند و می دروغ.
- ۳ - ما، یو، حر، پا، کر: هر که. قل: هر کی. تا: و هر که. ما: هلاک شود. یو، قل، حر، پا، کر، تا: هلاک گشت.
- ۳، ۴ - ما: متحققان بر راه انبیا اند علیهم الصلوة و متحلیان بی حقیقت بر راه شیاطین قوله. یو، قل، حر، پا، کر: متحققان (حر: محققان) بر راه انبیا اند و متحلیان (پا، کر: و مدعیان) بی تحقیق بر راه شیاطین قوله (یو: شیطان - حر، پا، کر: شیاطین). تا: متحققان بر راه انبیا اند و متحلیان بر راه بی تحقیق شیاطین.
- ۵ - ما، یو، قل، حر، کر، تا: و انفراد. پا: و انفراد. ما: به فضنا به. یو: ضنا به. قل، پا، کر، تا: فیه ضنا به. حر: به ضنا به.
- ۵، ۶ - ما، یو، قل: این کسها کی (انکسها کی) اهل حقیقت بودند اندرین. حر: کفت انکسان که اهل تحقیق بودند درین. پا، کر: آن کسانیکه (آن کسانیکه) اهل حقیقت بودند اندرین. تا: و آنها که اهل حقیقت بودند درین.
- ۶ - ما، یو: جفا کشیدند. قل، حر، پا، کر، تا: جدا (حر: جدا) کشند. ما، یو، قل، حر: بپیدا کردن. پا، کر: پیدا کردن. تا: به پیدا کردن.
- ۷ - ما: عزیز داشتند و را تا آن کس که این مذهب وصف دانست کردن. یو، پا، کر: عزیز و را (پا، کر: عزیز داشتند او را) و آن کسی که (کر: و آن کسی را که) وصف دانست کردن. قل: عزیز داشتند و را و آن کسی که وصف بدانست کردن. حر: و عزیز داشتند و را و آنکس که وصف توانست کرد. تا: از بهر عزیز داشتن آنرا و آنکس که وصف دانست کردن.
- ۸ - ما، یو، قل، تا: از سر خبر نیابند. حر: از سر خبر ندارند. پا، کر: هر سر این خبر نیابند.

معنی این سخن آن است، که چون مُتَحَقِّقَان بدیدند که این نااهلان مر این را دَعْوَى کردند، دریغ داشتند سخن به نااهلان دادن، که هر کس که چیزی به نااهل دهد، از دو معنی، یکی حاصل آید: یا خوار داشتن وی مر آن چیز را، یا اِسْتِخْفَافِ آن دیگران بدان چیز. اگر خوار داشت وی باشد، آن نعمت بروی زوال آید، و اگر اِسْتِخْفَافِ آن دیگران باشد، بدان استخفاف اندر دو جهان بدبخت گردد. پس اهل حقیقت سرخویش را پنهان دارند، یا نگاه داشت حرمت را، یا بر دیگران شفقت کردن را. این چنان است، که بزرگان گفته اند: لَا تَمْنَعُوا الْعِلْمَ أَهْلَهُ فَتَظْلِمُوهُ، وَلَا تَضَعُوا الْعِلْمَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ فَتَظْلِمُوهُمْ. روزی سهل را گفتند، رَحِمَهُ اللَّهُ، ما را وصف صادقان

۱ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: معنی. تا: ومعنی. ما، یو، قل، پا، کر: که (کی) چون متحققان بدیدند. حر: چون محققان بدیدند. تا: که محققان دیدند. ما: که این نااهلان مرین را. یو، قل، پا، کر: کی (که) نااهلان مرین (کر: مرین) را. حر: که نااهلان این مذهب را. تا: که نااهلان این را.

۲ — ما، یو، قل، حر: بنااهلان. پا، کر: بنااهلان. تا: بنااهل. ما: که هرکس که. یو، قل: که (کی) هر کسی که. حر: پا: که کسی که. کر: که کسی. تا: هر کسی که.

۳ — ما، یو، قل، پا، کر: وی مران. حر: وی ان. تا: او آن.

۳، ۴ — ما، قل: ان دیگران بدان (بدان) چیزا کر (از) خوار داشت وی باشد ان نعمت بروی. یو: از دیگران بدان چیزا کر خوار داشت باشد از نعمت بروی. حر: آن دیگران بر آن چیز بسا کر خوار داشتن وی باشد ان نعمت بروی. پا، کر: دیگران بدان چیزا کر خوار داشتن وی باشد آن نعمت بروی. تا: دیگران بآن چیز از خوار داشت او باشد آن نعمت را برو. ۴ — ما، یو، حر، پا، کر: واکر. قل: او را. تا: واز. ما: از دیگران باشد بدان. یو: ان دیگر باشد بدان. قل، حر، پا، تا: ان دیگران باشد بدان (تا: بآن). کر: ان دیگران باشند آن.

۵ — ما، یو، قل، پا، کر: اندر. حر، تا: در. ما، یو، قل، پا، کر: بدبخت گردد. حر: بدبخت آید. تا: بدبخت کردند. ما، تا: سرخویش را (خویش) پنهان (پنهان) دارند. یو، قل، پا، کر: سرخویش پنهان (پنهان) داشتند (دارند). حر: نیز چون سر پنهان داشتند. ما، یو، حر، تا: یا نگاه داشت. قل: یا نگاه داشت. پا، کر: تا (یا) نگاه داشتن (نگاه داشتن).

۶ — ما: بر دیگران شفقت بردن و این. یو، قل، حر، پا، کر: بر دیگران شفقت کردن را و این (قل، پا، کر: این). تا: بد دیگران شفقت بردن را و این. ما، قل، حر، پا، کر، تا: گفته اند. یو: گفته اند کی. ما، قل، حر، پا، کر، تا: لاتمنعوا. یو: لاتمنع.

۶، ۷ — ما: فیتظلموهم ولاتضعوا العلم. یو، تا: فیتظلموهم ولاتضعوه. قل، پا، کر: فیتظلموه ولاتضعوه. حر: فیتظلموه ونیز گفته اند ان من العلم کهیئة المکتون لایعلمه الا العلماء فی الله فاذا نطقوا به لم يعرفه الا اهل المعرفة بالله یا ایها الذین امنوا لاتسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم.

۷ — ما: غیر اهاه فیظلموه. یو، قل، حر: غیر اهاه فیظلموه. پا، کر: غیر اهاه فیظلموهم (فیتظلموهم). تا: غیره فیتظلموه. ←

بگوی، گفت: هَاتُوا أَسْرَارَ الصَّادِقِينَ، حَتَّىٰ أُخْبِرَ كُمْ بِوَصْفِ الصَّادِقِينَ. و چون شبلی، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، این سخن را بر سرِ عام آشکارا کرد اُستادِ وی جنید، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، اورا ملامت کرد و دُعایِ ۳ بد کرد، و گفت: يَا أَبَا بَكْرٍ! نَحْنُ حَبْرْنَا هَذَا الْعِلْمَ تَحْيِيرًا، ثُمَّ تَكَلَّمْنَا بِهِ فِي السَّرَادِيبِ، فَجِئْتَ أَنْتَ، فَافْشَيْتَهُ عَلَىٰ رُؤُسِ الْخَلَائِقِ، لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ. و اگر بزرگانِ رُوا داشتندی آشکارا کردنِ سِرِّ پیشِ نااهلان، این عتابِ رَاو دُعایِ بدرافایده نبود. شبلی جواب داد جنید را، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، ۶ گفت: أَنَا أَقُولُ وَأَنَا أَسْمَعُ، فَهَلْ فِي الدَّارَيْنِ غَيْرِي؟— گفت: گوینده منم و شنونده منم، اندر دو جهانِ خودِ جُز من کیست؟— این سخن را دو معنی باشد: یکی آنک، شبلی را وقتِ غلبه کرده بود و مشغولِ خویشِ گشته بود، در غلباتِ وقتِ خویشِ آنچه می گفت خویشانِ را می گفت، و خودِ

← ما: روزی سهل را گفتند رحمه الله مارا. یو، قل: روزی سهل بن عبدالله تستری (التستری) را رحمة الله عليه گفتند مارا. حر، پا، کر، تا: و روزی (کر، تا: روزی) سهل بن عبدالله التستری (تا: تستری) را گفتند که (پا، کر: که مارا. تا: مارا).

- ۱ — ما: وصف. یو، قل، حر، پا، کر، تا: بوصف.
- ۲، ۱ — ما: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ این سخن را بر سرِ عام. یو، قل، پا، کر: رحمة الله عليه بر سرِ عام این سخن. تا: رحمه الله این سخن بر سرِ عام.
- ۲ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: استادِ وی. تا: استادِ او. ما، تا: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (رحمة الله) اورا. یو، قل: قدس الله روحه (رحمة الله عليه) مرورا. حر: اورا. پا، کر: مرورا.
- ۳، ۲ — ما، یو، قل، حر، تا: ودعا (قل: ودعاء) بد کرد (حر: بد کرد) و گفت (گفت) یا ابابکر (قل: یا ابابکر) نحن حبرنا هذا العلم تحييرا. پا، کر: ودعایِ بد کرد گفت یا ابابکر نحن خبرنا (خبرنا) هذا العلم تحييرا (تحيرا).
- ۴ — ما، یو، قل، حر، پا، تا: فافشيتة. کر: فافشيتة. ما، قل، حر، پا، کر، تا: واکر بزرگان (و بزرگان اگر) رواداشتندی اشکارا کردن. یو: و بزرگان اگر مرورا رواداشتندی اشکارا.
- ۵ — ما، حر: رَاو دُعَا (ودعاء) بذرا فایده (فایده). یو، قل، پا، کر، تا: رَاو این (کر، تا: و این) دعایِ (دعا - دعاء) بدرافایده. ما: جواب داد جنید را رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا. یو، قل، پا، کر: جواب داد مرجنید را (پا: رَاو). حر: جواب داد و. تا: جنید را جواب داد و.
- ۶ — ما: فهل تری. یو، قل، حر، پا، کر، تا: فهل. ما، یو: و شنونده منم اندر. قل: و شنونده هم من اندر. حر: و شنونده من و در. پا، کر، تا: و شنونده (شنونده) هم منم اندر (و در).
- ۷ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: جز من. حر: جز از من. ما، یو، قل، حر، تا: این (یو: و این) سخن را. پا، کر: این سخن را خود. ما، حر، تا: یکی آنک (آنکه). یو، قل، پا، کر: یا آنک (پا، کر: یا آنکه).
- ۸ — ما، حر: و مشغولِ خویشِ کشته بود در غلباتِ وقتِ خویش. یو، قل، پا، کر: مشغولِ خویشِ کشته بود اندر ←

سَمَاعِی می کرد، و مُرَادِ او خَلَقُ نَبُود، خَلَقُ بَه تَطْفِیلِ او سَمَاعِی می کردند. دیگر معنی آن است، که مگر شبلی از صفاتِ خویش فانی گشته بود، و مُجَرَّد گشته از مُرَادِ و اِخْتِیَارِ خویش و قایم گشته بود به صفاتِ حَقِّ، تاحقُّ بر او می راند آنچه می راند، زبَانِ شِبْلِی آلت بود و راننده حَقِّ، و شبلی خود فانی، و او را از رانندگی خود خَبَر نِه، و آنچه حَقُّ بر زبان او می راند خَلَقُ را خَبَر نِه. اِشَارَتُ هم آن جا کرد، و گفت: مَنْ نِه مَنْم، مَنْ وِی ام. یعنی، به صفاتِ خویش قایم نه ام، به صفاتِ او قایم ام، گوینده هم او است و شنونده هم او، ملامت بر من چرا است؟

۶

← غلبات وقت خویش. تا: و در غلبات وقت خویش بخویشتن مشغول گشته بود. . ما، قل، کر، تا: خویشتن را. یو: خود را. حر، پا: خویش را.

۱ - ما، حر، تا: می کرد (می کرد) و مراد او (وی). یو، قل، پا، کر: همی کرد و (قل: می کرد) مراد وی. . ما، تا: بطفیل او سماع می کردند. یو، قل: بطفیل وی سماع کردند و. حر، پا، کر: بطفیل وی سماع می کردند و (همی کردند). . ما، تا: معنی است که مکر. یو، پا، کر: معنی آن بود کی (که) مکر. قل: معنی انکک مکر. حر: آن بود که.

۲ - ما: و مجرد گشته از مراد و اختیار خویش و مراد خویش قایم گشته بود. یو: و مجرد گشته از اختیار و مراد خود و قایم گشته. قل، تا: و مجرد گشته از اختیار و مراد خویش (خویش و) قایم گشته. حر: و مجرد گشته از اختیار و مراد خویش فانی گشته و قایم گشته. پا، کر: مجرد از اختیار و مراد خویش گشته بود قایم گشته.

۳ - ما، حر: تاحق برو (بروی) می راند آنچه می راند. یو، قل: تا (تاحق) بروی راند آنچه (انچه) می راند. پا، کر: یا حَق (تاحق) بروی می راند آنچه همی راند. تا: تاحق سبحانه بروی میراند آنچه میراند. . ما، یو، قل، حر، پا، کر: الت. تا: آلت ترجمان. . ما، قل، حر: حَق. یو، پا، کر، تا: حَق بود.

۴، ۳ - ما، قل، تا: و او را (قل: و او را) از راندن خود خَبَر نِه (تا: خَبَر نبود) و آنچه (تا: و آنچه). یو، پا، کر: و او را (و او را) از راندن خَبَر نِه و از آنچه (و از آنچه). حر: و او را از راندن خَبَر نِه و از آنچه.

۴ - ما، تا: بزبان او می راند. یو، قل، حر: بزبان وی می راند (حر: راند). پا: بزبان وی همی راند. کر: بزبان او می راند. . ما: خَبَر نیست. یو، قل، حر، پا، کر: خَبَر نِه. تا: خَبَر نبود. . ما: هم آن جا کرد و گفت. یو، حر، تا: هم آنجا کرد گفت (تا: و گفت). قل: همانجا کرد گفت. پا، کر: همه آنجا همی کرد گفت.

۵، ۴ - ما، قل، حر: نه من من وی ام (ویم) یعنی. یو: نه من ویم. پا، کر: من من ویم. تا: نه من من اویم یعنی.

۵ - ما، حر: نه ام بصفات او (وی) قایم ام. یو، قل، پا، کر، تا: نیم بصفات وی (تا: او) قایم (قل: قایم).

۶، ۵ - ما: گوینده هم او است و شنونده هم او ملامت بر من جرا است شیخ رضی الله عنه گفت روزی. یو: و گوینده و شنونده هم وی ملامت جراست روزی. قل، حر: گوینده هم ویست و شنونده هم وی ملامت بر من جراست قال الشیخ (قال الاستاد) رضی الله عنه روزی. پا، کر: و گوینده هم وی و شنونده هم وی ملامت بر من جراست روزی. تا: گوینده او است و شنونده هم او ملامت بر من جراست شیخ رضی الله عنه میگوید روزی.

شیخ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، گفت، روزی عبدُ الرَّحْمَنِ داودی مرا گفت: ای پسر! هر گه که
تورا در سر چیزی پدید آید، که اگر از آن وقت نَفَس زنی، خَلْقُ در بلا اُفْتَنَدُ و تودر راحت،
۳ آن نَفَس را فر و خور و بر خَلْق شَفَقَتِ كُنْ، تا خَلْق در راحت باشند و تودر بلا. و نیز روزی مرا گفت:
ای پسر! نَگَرُ این عِلْمُ تورا زیان نگرَدُ چنانک مرا گشته است، که فَلَاحُ از تو بر خیزد و درد و
جهان بدبخت گردی. پس پنهان داشتن بزرگان این سر را معنی این است.

۶ و چون حسین منصور را، رَحِمَهُ اللهُ، بگشتند - بر آن وجه که یاد کنیم اِنْ شَاءَ اللهُ - شبلی
گفت: من به سر گور اورفتم، همه شب نماز کردم، چون سحرگاه گشت مناجات کردم و گفتم،
الهی! این بنده بود مؤمن و عارف و دوست تو و مؤحد، باید که بدانم که این بلا بروی چرا
۹ گماشتی؟ گفت خواب بر من غلبه کرد، چنان دیدم که قیامتستی، و از حق، تعالی، مرا فرمان آمدی

۱ - ما، یو، حر، پا، کر، تا: داودی. قل: داودی رحمه الله.

۱، ۲ - ما: ای بسر هر که کی ترا در سر چیزی. یو، قل، پا، کر: یا بسر هر وقتی (پا: هر وقت) که ترا اندر سر چیزی (کر:
خبری). حر: ای بسر هر وقتی ترا در سر چیزی. تا: ای بسر هر وقتی که در سر تو چیزی.

۲ - ما، یو، قل، حر، تا: از آن وقت نَفَس زنی (تا: رانی). پا، کر: زان نفس. ما، حر، تا: در بلا افتند (افتند). یو، قل،
پا، کر: اندر بلا افتند (افتند).

۳ - ما، یو، حر، تا: آن نفس را. قل: نفس را. پا، کر: آن نفس. ما، یو، قل، حر، پا، کر: و بر خَلْق شَفَقَتِ كُنْ. تا:
و بر خَلْق و بر خَلْق خدای شَفَقَتِ بر. ما، حر، پا، کر، تا: در (پا، کر: اندر) راحت باشند. یو، قل: اندر راحت.

۳، ۴ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: مرا گفت ای (قل: یا) بسر. یو: گفت مرا.

۴ - ما: این علم. یو، قل، حر، پا، کر: تا این علم. تا: تا این عمل. ما، حر: مرا کشته است که. یو، پا، کر: مرا کشتست
کی (که). قل، تا: مرا کشته است. ما، حر، تا: و در. یو، قل، کر: و اندر. پا: و اندر هر.

۵ - ما، یو، قل، حر، تا: بس. پا، کر: سر. ما، حر، تا: این سر (سر) را معنی. یو، قل: مرین سر را معنی (معنی).
پا: مرین سر را معنی. کر: مرین را معنی.

۶ - ما: را رحمه الله. یو، قل، پا، کر: را رحمه الله علیه. حر: را. تا: رحمه الله را. ما: بگشتند که بران وجه که یاد کنیم ان شاء الله
شبلی. یو، قل، پا، کر: بگشتند بدان (بران) وجهی که یاد کنیم ان شاء الله (ان شاء الله) شبلی (قل: شبلی رحمت الله علیه).
حر: بگشتند بدان وجه که یاد کنیم شبلی. تا: بردرخت کردن بران وجه که بعد ازین یاد کنیم انشاء الله تعالی شبلی.

۷ - ما: من بسر کوراو. یو، قل، حر، پا، کر: من بسر (بسر) کوروی. تا: بسر کوراو. ما، یو، حر، قل، پا، کر:
همه شب (حر: و همه شب) نماز کردم. تا: و همه شب نماز می کردم و. ما، یو، قل، حر، پا، کر: کشت. تا: بود.
ما، تا: و کفتم. یو، قل، حر، پا، کر: کفتم.

۸ - ما، قل، حر، پا، تا: این بنده (بنده). یو: این بنده. کر: بنده. ما، یو، قل، حر، پا، کر: باید. تا: میباید.

۸، ۹ - ما: بروی چرا گماشتی گفت. یو، قل، پا، کر: بروی (باوی) چرا کردی گفت. حر: باوی چرا کردی. ←

که: **يَا اَبَا بَكْرٍ! اَكْرَمْنَاهُ بِسِرِّ مَنْ سِرَّنَا، فَاَبْدَاهُ لِغَيْرِنَا، فَاَنْزَلْنَا بِهِ مَاتَرِي**^۱. — اورا به سِرِّ خود راه دادیم، دیگران را از سِرِّ ما خبر کرد، این بلا بروی گماشتیم^۲ که می بینی. — **اَنْكَ سِرِّ خَلْقٍ بِرِخْلَقٍ** نگاه ندارد، خَلْقِ باوی صحبت نکند، آن کس که سِرِّ حق را نگاه ندارد صحبت حق را کی^۳ شاید؟ هر که يك سِرِّ آشکارا کرد از آن خَلْقِ، بیش خَلْقِ باوی سِرِّ نگویند، هر که نیز سِرِّ حق آشکارا کند، بیش حق باوی سِرِّ نگوید.

روزی مردی را خبر دادند: که در ابوالقاسم حکیم چندانی آدبِ نفس است که چهل^۶ سال است تا پیش عیالِ خود بینی پاک نکرده است. این مرد قصد زیارت او کرد، چون پیامد

← تا: چرا برو کماشتی گفت.

۹ — ما: که قیامتستی و از حق تعالی. یو، پا، کر، تا: کی (که) قیامت استی و از حق. قل، حر: که قیامت استی و از حق تعالی (عزوجل).

۹ و سطر اول این صفحه — ما: آمدی که یا ابابکر اگر مناه بسر من سرنا. یو، تا: آیدی (آمدی) که یا ابابکر اگر مناه بسرنا. قل: آیدی که یا ابابکر اگر مناه بسر من سرنا. حر، پا، کر: آمدی (آمدی) یا ابابکر اگر مناه بسر من اسرارنا (پا، کر: بسرنا).

۱ — ما، یو، پا، کر، تا: فائز لنا به. قل، حر: فائز لناه.

۲، ۱ — ما: او را بسر خود راه دادیم دیگران را از سِرِّ ما خبر کرد این بلا بروی گماشتیم که می بینی انکک. یو: او را بسر خویش راه دادیم سِرِّ ما بگفت کی این بلا بوی نازل کردیم انکه. قل، حر، پا، کر: او را (ویرا) بسر خویش راه دادیم سر ما با جز ما (پا: با غیر ما) بگفت این بلا کردیم با وی (بروی) که همی بینی (که بینی) انکک (انکه). تا: او را بسر خود راه دادیم بادیگران در میان نهاد این بلا برو گماشتیم که می بینی القدر سر الله تعالی فلا تفشوه آنکه.

۲ — ما، قل، تا: بر خلق. یو، پا، کر: با خلق. حر: از خلق.

۳ — ما، یو، قل، پا، کر: خلق باوی. حر: باوی. تا: خلق با او. ما: نکند انکس که. یو، قل: نکند بس ان کی (انکک). حر: نکند بس انکس که. پا، کر: نکند پس انکه. تا: نکند آنکس که. ما، یو، حر، تا: حق را. قل: حق را تعالی. پا، کر: حق. ما، یو، قل، تا: حق را. حر: حق. پا، کر: ندارد.

۴ — ما، تا: هر که. یو، پا، کر: که هر کی (که). قل: هر کی. حر: هر که. ما، یو، قل، حر، پا، کر: اشکارا کرد از ان خلق. تا: از ان خلق اشکارا کرد. ما: نیز باوی سر نکویند. یو، قل، پا، کر: بیش خلق (پا، کر: با خلق) باوی سر نکویند. حر: دیگر کس باوی سر نکوید. تا: نیز باو سر نکویند. در نسخه های ما، پا، کر، تا: از، هر که، تا، روزی، نیامده است.

۵ — یو: بیش. قل: بیش حق. حر: نیز حق. یو: سر نکویند. قل، حر: سر نکوید.

۶ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: مردی را (تا: مردیرا). یو: مر مردی را. ما، تا: که در. یو، قل، پا، کر: کی (که) اندر. حر: در. ما، قل، پا، کر: حکیم جندانی. یو، تا: حکیم جندان. حر: جنید جندانی. ←

اورا به مَزْكَت یافت ، ببود تا از درس فارغ گشت و بر اثر او برفت ، تا به خانه از او فایده گیرد ،
 به راه در می رفت ، در دل این مرد بگذشت : كاشك بدانستمی آنچه مرا گفتند راست است یا دروغ ،
 ۳ ابوالقاسم بیدید ، روی بگردانید و بینی پاك کرد ، این مرد تعجب نمود و پرس بیندیشید ، که آنچه
 مرا گفتند یا دروغ گفتند ، یا این تازیانه است مرا تا دیگر بار سیر بزرگان نجوم ، ابوالقاسم این
 نیز بیدید ، روی با پس کرد و گفت ، ای پسر ! تو را راست گفته اند ، لکن اگر خواهی تا سیر همه
 ۶ خَلْق بر طَبَق نهند و به تو نمایند محال است ، سیر خَلْق را بر خَلْق نگه دار ، که هر که سیر بندگان

← ۶، ۷ - ما، تا: که جهل سالست تا. یو: کی جهل سال. قل، حر، پا، کر: کوی (که وی) جهل سال.

۷ - ما، یو، کر، تا: خود. قل، حر، پا: خویش. ما، قل، حر، تا: نکرده است. یو، پا، کر: نکرده است (نکرده است).
 در حاشیه نسخه پا: و این از جمله ادب است تا کسی را از اب بینی وی کراهت نیاید. ما، تا: زیارت او. یو، قل،
 حر، پا، کر: زیارت (پا: زیارت) وی.

۱ - ما، قل: اورا بمزکت. یو، حر، پا، کر، تا: ویرا اندر (وی را در - اورا در) مسجد. ما: ببود تا از درس. یو:
 صبر کرد تا آنکه کی از درس. قل: بباشید تا از درس. حر: قرار گرفت تا از درس. پا، کر: باشید تا آن وقتیکه (وقت
 که) وی از درس. تا: منتظر بود تا از درس. ما، قل، کر: و بر اثر او (وی). یو، حر، تا: بر اثر وی. پا: و بر وی اثر وی.
 ما: از وی، قل، حر، پا، کر: از وی. تا: برود و از وی.

۲ - ما، تا: براه در (در راه) می رفت در دل. یو، حر: در راه (براه) که می رفت بر دل. قل، پا، کر: براه اندر که (براه اندر)
 همی رفت بر دل. ما: بگذشت کاشک. یو، پا، کر: بگذشت کاشکی. قل، تا: بگذشت که کاشکی. حر: برفت
 که کاشکی. ما: آنچه. یو، قل، حر، پا، کر، تا: که آنچه (که آنچه - که آنچه).

۳ - ما، یو، قل، حر: بیدید. پا، کر: را دیدم که. تا: بفرست در یافت و. ما، یو، قل، حر، تا: بگردانید. پا، کر:
 گردانید. ما، پا، کر: این مرد تعجب نمود و (داشت) بس بیندیشید. یو، قل: این مرد (مرد) تعجب داشت بسر
 (بسر). حر: این مرد تعجب کرد باز بانیشیدید. تا: این مرد تعجب نمود و بسر اندیشه کرد.

۴ - ما، یو، قل، پا: گفتند یا دروغ گفتند. حر: گفتند یا دروغ است. کر: گفتند. تا: گفته اند یا دروغ گفتند. ما، تا:
 تازیانه است (حرکت تازیانه ایست) مرا تا دیگر بار سیر بزرگان. یو، پا، کر: تازیانه ایست (تازیانه ایست - تازیانه
 است) مرا تا پیش سیر بزرگان را. قل: تازیانه است مرا تا پیش سیر بزرگان را. حر: تازیانه است مرا تا پیش سیر بزرگان.
 ۵، ۴ - ما، قل، حر: ابوالقاسم (ابوالقاسم) این نیز. یو: ابوالقاسم نیز این سیر. پا، کر: بلقسم (نسخه بدل پا: ابوالقاسم) نیز
 این سر را. تا: ابوالقاسم این نیز هم.

۵ - ما، تا: روی بابس کرد و (کرد). یو: روی سبس کرد و. قل: هم روی سبس کرد و. حر: روی از بس کرد و. پا،
 کر: روی ز پس کرد و. ما، حر: ای بسر. یو، قل، پا، کر، تا: یا بسر (تا: یا بسر). ما، قل، حر، پا، کر، تا:
 گفته اند لکن (ولیکن - ولکن). یو: گفتند ولکن. ما، یو، قل، حر، پا، کر: خواهی تا. تا: می خواهی که.

۶، ۵ - ما، قل، حر، تا: همه خلق بر طبق. یو: خلق بر طبق. پا، کر: همه خلق بر طبق.

باز گوید نیز سِرِّمَلِکَانَ را نشاید. و نشانِ این در شریعت آن است، که هر کس که سِرِّعاصیانِ آشکارا کند اورا تازیانه زنند و فاسق گردد، و گواهی از عاصی نپذیرند، و گواهی از پرده در نپذیرند. کسی که سِرِّعاصیانِ آشکارا کند اورا چنین پیش آید، آن کس که سِرِّحَقُّ آشکارا کند اورا ۳ خود چه پیش آید؟ قَوْلُهُ:

فَنَفَرَتْ الْقُلُوبُ مِنْهُ ، وَأَنْصَرَفَتْ أَلْنُفُوسُ عَنْهُ — دل‌ها از این سخنان برمید، و تن‌ها از

صحبتِ این طایفه برگشت. ۶

یعنی، چون خَلَقُ مَدَّعِیَانَ نااهلان را بدیدند، از ایشان حقیقتِ طَلَبِ کردند و نیافتند، و آن کسان که اهلِ حقیقت بودند پنهان بودند، و آنچه داشتند پنهان کردند، و این مذهب را

ما-۵۶

← ۶ — ما: و بتو نمایند محالست سر خلق را. یو، قل، حر، کر: و بتو نمایند سر (سر) خلق. پا: و بتو بنمایند سر حق. تا: و بتو نمایند محال است سر خلق. ما: نکه دار که هر که سر بند کان. یو، قل، حر، پا، کر، تا: نگاه دار (پا: نگاه دار) هر کی (حر: هرک- پا، کر، تا: هر که) سر (سر) ملکات.

۱ — ما: نیز سر. یو، قل، حر، پا، کر، تا: سر (سر). ما: تا: نشان این در شریعت آنست که هر کس که (که هر کس که) سر عاصیان. یو، پا، کر: نشان این بشریت آنست کی هر که (پا، کر: که هر کسی که مر) سر عاصیان را (عاصیان را). قل، حر: نشان این بشریت آنست کی هر کسی که (که کسی که) سر (سر) عاصیان (عاصی).

۲ — ما: تا: اورا تازیانه زنند. یو، قل، حر، کر: تازیانه خورد. پا: مرورا چنین تازیانه خورد (نسخه بدل: مرورا هشتاد چنین تازیانه خورد). — در حاشیه نسخه پا: سرت خواهی سلامت سر نکهدار. ما: از عاصی. یو: از عاصی را. قل: عاصیان. حر: عاصی. پا، تا: آن عاصی. کر: آن فاسق (نسخه بدل: آن عاصی). ما: از برده در نپذیرند. یو: ان کس که برده‌ی کسی نپذیرند. قل: برده دریده بنه نپذیرند. حر: برده درنده نپذیرند بس. پا، کر: پرده درنده نپذیرند. تا: آن پرده در نپذیرند.

۳ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: سر (سر). یو: مر سر. ما: کند اورا چنین پیش آید انکس که سر حق. یو: می کند اورا خود چنین پیش آید بس کسی که سر حق. قل: کند مرورا چنین پیش آید بس انکس که سر حق تعالی. حر: کند اورا چنین باشد و این پیش آید آنکس را که سر حق. پا، کر: کند مرورا چنین است پس کسی که سر حق. تا: کند اورا چنین پیش آید اورا که سر حق.

۳، ۴ — ما، قل، پا، کر، تا: اورا خود. یو: ویرا خود. حر: ندارد.

۴، ۵ — ما، قل: قوله فنفرت. یو، پا، کر: باز کفت فنفرت. حر، تا: فنفرت.

۵ — ما، قل، حر، پا، کر: دلها (حر: کفت دلها) ازین سخنان. یو، تا: دلها ازین سخنها.

۷ — ما، تا: مدعیان نااهلانرا (نااهلان را). یو، پا، کر: مر مدعیان نااهلانرا. قل: مر مدعیان نااهل را. حر: مدعیانرا

←

و نااهلانرا. ما، یو، قل، حر، تا: حقیقت. پا، کر: حق.

پیش کسی حقیقتی نیافتند، از بهر آنک، به اهلان راه نیافت، و بانا اهلان حقیقت ندید، طبعها از این مذهب گریزان گشت، و دلها اورا مُنکر گشت، و هرک ایشان را دید از ایشان بگریخت. ۳ و گفتند: این مذهب را اصل نیست، و این طریق را حقیقت نیست، اگر حقیقت استی، بر مدعیان بر، نشان پیدا استی.

روزی شبلی، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، خبر یافت که جایی مردی بزرگ هست، به زیارت اورفت، چون اورا از دور بدید برگشت، و گفت: لَيْسَ مِنْ دَوَابِّ الْأَرْضِ. اسب آخری نیست. - معنی

← ۷، ۸ - ما، پا، کر، تا: و نیافتند و آن کسان که (و آنکسانکه). یو، قل: و نیافتند و آنکسها که. حر: نیافتند و آنان که. ۸ - ما، حر: بودند بنهان بودند و آنج (و آنجه) داشتند. یو، قل: بودند بنهان بودند و آنج (و آنجه) دانستند. پا، کر: بودند و آنچه دانستند. تا: بوده اند بنهان بوده اند و آنچه داشتند. ما، تا: و این. یو، قل، پا، کر: مرین (کر: مرین). حر: این.

۱ - ما، تا: حقیقتی نیافتند (نیافت) از بهر آنک (از بهر آنکه) با اهلان راه نیافت و با نا اهلان حقیقت ندید. یو: حقیقتی نیافت از آنک با اهلان راه نیافت و با نا اهلان حقیقت ندید. قل: حقیقتی نیافتند از بهر آنک با نا اهلان حقیقت ندید و با اهلان راه نیافت. حر: حقیقت نیافت از بهر آنک اهلان را نیافتند و با نا اهلان حقیقت ندیدند. پا، کر: حقیقت نیافت (نیافتند) از بهر آنکه اهلان (با اهلان) نیافت و با نا اهلان حقیقت ندید.

۲ - ما، یو، قل، حر، تا: کشت. پا، کر: کشتند. ما، تا: اورا منکر کشت و هرک (و هر که) ایشانرا دید (دید). یو، قل، پا، کر: مرورا (مرورا) منکر کشت هرکی (و هرکی - هر که) مرایشانرا (مرایشانرا) دید. حر: ویرا منکر شد هرک ایشانرا بدید.

۲، ۳ - ما: بگریخت و گفتند این. یو: بگریخت و گفتند کی این. قل: بگریخت و گفتند مرین. حر: تا: بگریخت و گفت این. پا: گریزان شد و گفتند مرین. کر: گریخته شد و گفتند مرین.

۳ - ما، حر، تا: و این. یو، قل، پا، کر: و مرین (و مرین).

۳، ۴ - ما، یو، قل، پا، کر: اکر (یو: و اکر) حقیقتستی (حقیقت استی) بر مدعیان بر (بر مدعیان) نشان پیدا استی (بیداستی - بیداستی). حر: اکر حقیقت داشتی مدعیانرا نشان پیدا بودی. تا: اکر حقیقتستی بر مدعیان نشان پیدا استی.

۵ - ما، تا: شبلی رحمه الله علیه (رحمة الله) خبر یافت که جایی (جای) مردی (مرد) بزرگ هست (بزرگ است) زیارت او رفت. یو، حر، پا، کر: شبلی را رحمه الله (رحمة الله علیه) خبر دادند کی جای (دادند جای - دادند که جای) مردی بزرگ است (بزرگ است) زیارت وی رفت (رفت). قل: مرشبلی را رحمت الله علیه خبر دادند که جای مردی بزرگ است زیارت وی رفت.

۶ - ما، تا: چون اورا از دور بدید. یو، قل، کر: از دور چون ویرا (اورا) بدید. حر: از دور که اورا بدید. پا: چون اورا بدید. ما، قل، حر، پا، کر، تا: لیس. یو: لیس هذا. - در حاشیه نسخه پا: لطیفه. ما، قل، پا، کر: اسب آخری (پا: اسب آخری). یو: گفت این اسب آخری. حر: اسب آخر. تا: این اسب آخوری.

این سخن آن است، که اسبی که بر رانِ داغِ مَلِکِ ندارد، بر آخرِ مَلِکِ نَبَنَدَنَد. پس سَتُورِی که اورا داغِ مَلِکِ نیست سَتُورِگَهِ مَلِکِ را نشاید، کسی که اورا داغِ حَقِیْقَتِ نَبُودِ حَقِّ را کی شاید؟ و ابویزید را، رَحِمَهُ اللهُ، خَبَرِ دادند که جانی مردی بُزُرْگِ است، قَصْدِ زیارتِ او کرد^۳ و دو ماهه راه برفت. چون بدان مَرْدُ رسید، اورا یافت بانگِ نمازی گفت. بَسْرِفِید و خِیو بر آورد و بینداخت. ابویزید هم از آن جا باز گشت، تابه بِسْطامِ نیامد کَس با او سخن نیارست گفتن. چون به بِسْطامِ رسید، اورا گفتند: راهی بدین دوری برفتی، چرا آن مَرْد را نادیده باز گشتی؟^۶ گفت: آنچه مرا بایست دیدم، بی آدب است، و بی آدبان را باحق، تَعَالی، صَحَبَتِ نَبُود. اگر

- ۱ - ما: انست که اسبی که بر ران داغ ملک ندارد بر آخر ملک نبنند. یو، قل: انست که بر آخر ملک نبنند اسبی را کی ران (که بر ران) داغ ملک ندارد. حر: انست بر آخر ملک نه بنند ستور را که بر آن وی داغ نباشد. پا، کر: که باخر (باخر) نبنند اسبی که بران داغ ملک نبود. تا: والله اعلم انست که اسبیکه بر ران داغ ملک ندارد بر آخر ملک نبنند.
- ۱، ۲ - ما، پا، کر، تا: بس ستوری که (ستوریکه - ستور را که - پس ستوریکه) اورا.
- ۲ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: نیست. حر: نباشد. ما، تا: نشاید کسی که (کسیکه) اورا. یو: نشاید کسی کی مر اورا. قل، حر، پا، کر: نمی شاید کسی که مرورا (ویرا - اورا).
- ۳ - ما: و ابویزید را رحمه الله خبر دادند که جانی مردی. یو: ابویزید بسطامی را قدس الله روحه خبر دادند کی بفلان جای مردی. قل، پا، کر: و (ومر) ابویزید را خبر دادند رحمت الله (رحمه الله) علیه کی (که) جای (کر: جای) مردی. حر: و ابویزید را خبر دادند که فلان جای مردی. تا: و ابویزید را خبر دادند که جای مرد.
- ۳، ۴ - ما، قل، حر، تا: قصد زیارت او کرد و (وی کرد - وی کرد و) دو ماهه راه برفت. یو: زیارت وی رفت دو ماهه راه بود. پا، کر: قصد زیارت وی کرد یکماه (ویک ماه) راه برفت.
- ۴ - ما، قل، تا: رسید اورا (ورا) یافت بانگ. یو: رسید دید کی بانگ. حر: رسید ویرا یافت که بانگ. پا، کر: رسید اورا یافت همی بانگ (همی باز). ما: می گفت بسرفید و خیو بر آورد. یو: می گفت در میان بانگ نماز بسرفید و خند و بر آورد. قل، پا، کر: کرد اندر میان بانگ نماز بسرفید و خیو (وخیوه - و خوی) را بر آورد. حر: می کرد در میان بانگ نماز بسرفید و خیوی بر آورد. تا: می گفت و بسرفید و خیوه بر آورد.
- ۵ - ما، یو، قل، حر، تا: ابویزید. پا، کر: ابویزید.
- ۵، ۶ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: تا (تا: تا: تا) بسطام نیامد (حر: نیامد - پا: بیامد) کس با او (وی) سخن نیارست گفتن چون بسطام رسید (پا: آمد) اورا (مرورا) گفتند (پا: پرسیدند - کر: ازان مرد را برسیدند) راهی (حر: راه) بدین دوری (حر: بدین درازی). یو: تا بسطام رسید اورا برسیدند کی راهی بدین دوری.
- ۶ - ما، تا: چرا آن مرد را نادیده (نادیده). یو، قل، حر، پا، کر: ان (مران) مرد را نادیده (حر: نادیده - کر: ناندیده).
- ۷ - ما، قل، حر: انج (آنچه) مرا بایست. یو، پا، کر: انج مرا (مر آنچه) بایست دیدن. تا: آنچه مرا میبایست. ما، حر، پا، کر، تا: و بی ادبانا باحق تعالی (باحق). یو، قل: و مر بی ادبانا (و بی ادب انرا) باحق.

این مقدار بی ادبی، نزدیک بزرگان قطع صحبت باری آرَد، آن کس را که به همه عُمریک آدب بجای نیاورده است، طمع کردن به صحبت وی مُحال است. قَوْلُهُ:

۳ فَذَهَبَ الْعِلْمُ وَأَهْلُهُ، وَالْبَيَانُ وَفِعْلُهُ - این عِلْم برفت و اهل این عِلْم با این عِلْم برفتند، و بیان این مذهب و کار کردن بدین مذهب از میان برخاست.

یعنی، چون آن کسان که اهل حقیقت بودند پنهان گشتند، و آنچه داشتند پنهان کردند، و آن کسان که خویشان را بدین مذهب موصوف کردند حقیقت نداشتند، خَلَقُ بیش از این مذهب جایی نشان نیافتند، مذهب مُندرس گشت، و از دل خَلَقُ یک بارگی برخاست، و آن کسان که اهل بودند از میانه برفتند، و عِلْم با خود ببردند، کس نماند که این مذهب را بیان کردی، و فعل نیز از میانه برخاست، از بهر آنکه، فعل به بیان بجای توان آوردن، و بیان از عِلْم توان کردن،

۱ - ما، تا: قطع صحبت باری ارد (میآرد) ان کس (آنکس) را که همه (همه) عمر. یو: قطع صحبت می بار ارد بس ان کس کی اندر همه عمر. قل، پا: قطع صحبت بار ارد (آرد) مر انکس را کی اندر همه عمر (که اندر همه). حر: قطیعت بار آرد بس آنکس را که در عمر خویش. کر: قطع صحبت بار آرد مر آنکس را که اندر همه عمر.

۲ - ما، قل: نیاورده است طمع کردن. یو، پا، کر: نیاورد دست (نیاورد است) طمع کردن. حر: نیارذ طلب کردن. تا: نیاورده است طمع. ما، قل: ب صحبت وی. یو، پا، کر: ب صحبت. حر: ب صحبت حق. تا: ب صحبت داشتن.

۳، ۲ - ما، قل: قوله فذهب. یو، حر، پا، کر، تا: فذهب.

۳ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: این (حر: کفت این) علم برفت. یو: این علم برفت و بیان این مذهب. ما، یو، قل، حر، کر، تا: با این. پا: باین. - در دو نسخه پاو کر: از، و بیان، تا، یعنی، نیامده است.

۴ - ما، یو، قل: بدین. حر، تا: باین. ما، حر، تا: از میان برخاست (تا: برخواست). یو، قل: از میانه برخاست.

۵ - ما، تا: ان کسان که (آنکسانکه). یو، قل: ان کسها کی. حر: آنان که. پا، کر: آنکسانی که. ما، یو، حر، پا، کر: وانج (و آنچه) داشتند. قل، تا: وانجه (و آنچه) دانستند.

۶، ۵ - ما، تا: وان کسان که (و آنکسانکه) خویشان را بدین (با این) مذهب موصوف کردند حقیقت (حقیقی) نداشتند یو: وان کسها کی خویشان بدین مذهب موصوف کردند حقیقت نداشتند. قل: و این کسها کی خویشان بدین مذهب منسوب کردند حقیقت نداشتند. حر: وان کسان که خویش باین مذهب منسوب کردند حقیقت نداشتند. پا، کر: و آنکسانکه خویشان بدین موصوف کردند حقیقت نداشتند.

۷ - ما، قل، پا، تا: جای. یو، حر: جایی. کر: جائی. ما، یو، قل، پا، کر، تا: مذهب. حر: و مذهب. ما، یو، قل، حر، پا، کر: و از دل خلق یکبارگی برخاست. تا: و بیکبارگی از دل خلق برخواست. ما، تا: وان کسان که (و آنکسانکه). یو: ان کسها کی. قل: وان کسها که. حر: و آنان که. پا، کر: آنکسانکه.

۸ - ما، تا: برفتند و علم با خود. یو، قل، پا، کر: برفتند (کر: برفتن) علم با خویشان. حر: نرفتند و علم با خویشان. ما، یو، قل، حر، پا، کر: کس. تا: و کس. ما، قل، حر، تا: که این. یو، پا: کی (که) مرین. کر: که مر این. ←

و علم از اهل توان گرفتن. چون اهل شد علم شد، و چون علم شد بیان شد، و چون بیان شد فعل شد. و این تنها در علم حقیقت نیست، در علم شریعت نیز همین است، چنانکه پیغمبر، علیه السلام، گفت: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ أَنْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ النَّاسِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، فَإِذَا لَمْ يَبْقَ عَالِمٌ، اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤَسَاءَ جُهَالًا، فَسُئِلُوا، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا.»^۳ چون علم شریعت را حال این باشد، که هر گاه نااهلان جای اهلان بگیرند، خود گم کردند و خلق را گم گردانند، پس علم حقیقت خود چگونه باشد، که نااهلان دعوی حقیقت کنند، که حقیقت^۶ خاص را است و شریعت عام را. فوات علم عموم چنین کند، فوات علم خصوص چگونه کند؟

← ۹، ۸ - ما، تا؛ و فعل نیز از میانه برخاست (برخواست). یو، قل، حر، پا، کر: فعل نیز از میانه (کر: از میان) برخاست.

۹ - ما، یو، حر، تا؛ بجای توان (حر: تو آن) آوردن. قل، پا، کر: توان بجای آوردن (کر: آوردند - نسخه بدل: آوردن).
 ۰ ما، یو، قل، پا، کر، تا: توان کردن. حر: توان کرد.

۱ - ما، یو، قل، پا، کر، تا؛ جون (تا: که چون) اهل شد علم شد. حر: جون اهل شد. - در نسخه پا: همه جا، زیر شد، رفت، آورده است. - در حاشیه نسخه پا: خذوا العلم من افواه الرجال حيث يحكى...

۲ - ما، تا؛ در علم حقیقت. یو: علم حقیقت را. قل، حر، کر: بعلم حقیقت. پا: خاص بعلم حقیقت. ۰ ما، قل، تا: در علم (بعلم) شریعت نیز همین است. یو: بل علم شریعت را همین است. حر: که بعلم شریعت نیز همین است. پا، کر: بعلم شریعت همین است.
 ۲، ۳ - ما، پا، کر: پیغمبر علیه السلام (صلی الله علیه وسلم) گفت. یو: پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم. قل، حر: پیغمبر صلی الله علیه (علیه السلام) گفت. تا: پیغمبر علیه السلام میگوید.

۳ - ما، یو، حر، تا؛ ان الله تعالی. قل، پا، کر: ان الله. ۰ ما، قل، حر، پا، کر، تا: ينتزع (کر: بنزع) من الناس. یو: ينتزع. - در حاشیه نسخه پا: مفعول مطلق من غیر فعله او مقدم علی فعله.

۴ - ما، حر: عالما. یو، قل، پا، کر، تا: عالم. ۰ ما، قل، حر، پا، کر، تا: رؤساء جهالا. یو: رؤساء جهالا. - در حاشیه نسخه پا: وقال صلی الله علیه وسلم لم یزل امر بنی اسرائیل مستمها حتی کثر فیهم اولاد السبایا ففاسوا بما لم یکن بما قد کان فضلوا واضلوا وکل اولاد السبایا غیر رشید حدیث شرح الیق است بحال این مبتدعان.

۵ - ما: که هر که. یو: کی هر گاه کی. قل: کی هر گاه. حر: هر گاه که. پا، کر: که هر گاه که. تا: هر گاه. ۰ ما، یو، قل، حر: بگیرند خود کم کردند. پا، کر: گیرند خود کم کردند. تا: بگیرند هم خود را کم کنند. ۰ ما، یو، قل، پا، کر: وخلق را. حر: وحق را. تا: وهم خلق را.

۶ - ما، یو، حر، تا: بس علم (حر: علم) حقیقت خود چگونه باشد. قل: بس علم حقیقت را چگونه باشد. پا، کر: بس علم حقیقت خود چگونه بود.

۷ - ما، یو، حر، پا، کر: خاص را است (راست). قل، تا: خاص را. ۰ ما، یو، قل، تا: عام را. حر: عالم را جون. پا، کر: عوام را. - در حاشیه نسخه پا: ونیز جون شریعة از توحید و معرفت صفات ثبوتی و سلبی خاص و عام مخاطب اند و بعض احکام شریعت نسبت بعام درو فی روا بود. ۰ ما، یو، قل، پا، کر: چنین کنند. حر: چنین می داند کردن. ←

عِلْمٍ شَرِيعَتٌ شَائِدٌ كَه فَاسِقِي بَدَانَد، وَعِلْمٍ حَقِيقَتٌ جُزْ صِدِّيْقَانُ نَدَانَد. اَن عِلْمٌ كَه فَاسِقَانُ شَائِدٌ كَه بَدَانَد، چُون نَاهِلِي دَر اَن جَا اُفْتَدُ ضَالٌّ وَمُضِلٌّ كَرْدَد، تَا كُمُّ شُوْدُ وَخَلْقُ رَا كُمُّ كَرْدَانَد، پَسْ
 ۳ اَن عِلْمٌ كَه جُزْ نَصِيْبِ صِدِّيْقَانِ نِيَاْمَدَه اَسْت، هَر گَاه نَاهِلِي دَر اَن جَا خَوْضُ كُنْدُ وَخَلْقُ رَا
 بَر اَن دَعْوَتُ كُنْدُ، مُخَاظِرَه بَاشَد، كَه عَالَمِي بَه سَبَبِ اَو بِي رَاه كَرْدَد، وَفْتَنَهُ اَو دَر خَلْقِ بَتْرَازِ فْتَنَهُ
 اِبْلِيسُ كَرْدَد. وَنَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ خِذْلَانِ اللّٰهِ، تَعَالَى. قَوْلُهُ:

۶ فِدَاعَانِيْ ذٰلِكَ اِلَى اَنْ رَسَمْتُ فِيْ كِتَابِيْ هٰذَا وَصَفَ طَرِيْقَتِيْهِمْ، وَبَيَّانَ نِحْلَتِيْهِمْ وَسِيْرَتِيْهِمْ،
 مِنْ اَلْقَوْلِ فِي التَّوْحِيْدِ وَالصِّفَاتِ وَسَائِرِ مَا يَتَّصِلُ بِهٍ مِّمَّا وَقَعَتْ فِيْهِ الشُّبُهَةُ عِنْدَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ
 مَذَاهِبَهُمْ، وَلَمْ يَخْدُمْ مِشَائِحَهُمْ - كَفْتُ بَخْوَانَد مَرَا اَن، بَدَان كَه پَدِيْد كَرْدَم دَر كِتَابِ خُوِيْشِ

← تا: چنین کنند. . ما، یو، قل، حر، پا، کر: چگونه کند. تا: چگونه کنند.

۱ - ما، قل، حر، پا، کر: علم شریعت شاید که فاسقی (حر: که فاسق). یو: شریعت شاید که فاسقی. تا: علم شریعت را
 روا باشد که فاسقی. . ما، قل، حر: و علم حقیقت. یو، پا، کر: علم حقیقت. تا: و علم حقیقت را.

۱، ۲ - ما، پا، کر: ان علم که فاسقان (فاسقانرا) شاید که بدانند. یو، قل: ان علمی کی (که) فاسقان شاید کی بدانند. حر:
 آن علم که شاید که فاسقی بدانند. تا: آن علم که روا باشد که فاسقان بدانند.

۲ - ما، قل، تا: چون ناهلی در انجا. یو: ناهلی در ان. حر: چون ناهلی در ان علم. پا، کر: ناهلی اندر انجا. . ما، قل،
 پا، کر: تا کم شود. یو: تا کم کردد. حر: تا همراه شود. تا: و کم شود.

۳ - ما، حر، تا: ان علم که جز. یو، پا، کر: ان علمی کی (که) جز. قل: این علم که. . ما، حر، تا: نیامده (نیامده) است.
 یو، پا، کر: نیامدست (نیامداست). قل: بیامده است. . ما، تا: هر که (هرگاه که) ناهلی در انجا. یو، قل، پا، کر:
 هرگاه کی (هرگاه - هرگاه که) ناهلی (کر: اهلی) اندر انجا. حر: هر که که ناهلی در آن جای.

۴ - ما، حر، تا: بران (بآن - با آن) دعوت کند. یو، قل، پا، کر: بدان دعوت کنند (کنند). . ما، تا: او بی راهی راه (بیراه)
 کردند و فتنه او در. یو، قل، پا، کر: وی بی راه (بیراه) کردد و فتنه وی (فتنه) وی اندر. حر: وی کم راه کردند
 و فتنه وی در. . ما، یو، قل، پا، کر، تا: بتراز. حر: چون.

۵ - ما، یو، حر، تا: و نعوذ. قل، پا، کر: نعوذ. . ما: الله تعالی. یو، قل، پا، کر، تا: الله. حر: الله عز وجل.

۵، ۶ - ما، قل: قوله فدعانی. یو، حر، پا، کر، تا: فدعانی.

۶ - ما، تا: ان وصفت (نسخه بدل ما: ان رسمت). یو، قل، حر، پا، کر: ان رسمت. . ما، قل، پا: تحلیهم (تحلیهم - نسخه
 بدل پا: نحلتهم). یو، حر: نحلتهم. کر: نحلتهم. تا: دین ملتهم.

۷ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: من القول. یو: عن القول. . ما، یو، حر، پا، کر، تا: وسار (وسایر) ما. قل: وما.

۸ - ما، یو، حر: کفت (کفتا) بخواند مرا ان بدان که (کی). قل: کفتا بخواند مرا بان بیان. پا: بخواند مرا بدان آنکه. کر:
 بخواند مرا ان بدان که. تا: کفت بخواند مرا با آنکه. . ما، تا: در کتاب. یو، قل، پا، کر: اندر کتاب. حر: درین کتاب.

وصفِ راهِ ایشان، و بیانِ مذهبِ ایشان و سیرتِ ایشان، از آنچه گفته اند در توحید و صفات و دیگر چیزها که بدین پیوندد، از آنچه در او شبهت افتد نزدیک آن کس که مذهبِ ایشان نشناخته باشد، و پیرانِ ایشان را خدمت نکرده باشد.

۳
معنی این سخن آن است، که پدید می‌کند که علت چه بود مرتصنیف کردن این کتاب را. و آن آن بود، که در پیش یاد کردیم، که چون نااهلانِ خویشتن را بدین مذهب منسوب کردند، و اهلِ حقیقت آنچه داشتند پنهان کردند، نزدیکِ خلق چنان افتاد که این مذهب را اصل نیست، ۶ بیرون دادند این مذهب را و اهل این مذهب را. و این حال بدان آورد تا آن کتاب را جمع کردم، تا هر که در او نگردد داند که مذهب راست است، و کژی در مُدعیان مذهب است نه در مذهب،

۱ — ما، یو، قل، تا: راه ایشان و بیان مذهب ایشان و سیرت ایشان. حر: راه و مذهب و سیرت ایشان. پا، کر: راه ایشان. ما، تا: در توحید و. یو، قل، پا، کر: اندر توحید و. حر: در توحید و در.

۲ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: که (کی) بدین. تا: که باین. ما، یو، تا: از آنچه (تا: و از آنچه) در و (یو: در وی) شبهت افتد نزدیک آن کس که (ان کسی کی - آنکس که). قل: از آنچه اندر وی شبهت اید بنزدیک آنکس که. حر: از آنکه از وی شبهت افتد نزدیک آنکسی که. پا، کر: و آنچه اندر وی شبهه افتد نزدیک آنکسی که.

۳ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: خدمت (خدمت). تا: خدمت.

۴ — ما، حر: که بدین می‌کنند (می‌کند) که. یو، قل، پا، کر: کی (که) همی پدید کند کی (که). تا: که پدید میکند. ما، یو، قل: چه بود مر. حر، پا، کر: تا: چه بود. ما، یو، قل، پا، کر: تا: این کتاب را (کتاب را). حر: این کتاب. ۵ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: وان. تا: و آن علت. ما، یو، حر، تا: که (کی) در پیش. قل، پا، کر: که اندر پیش (پیش). ما، قل، حر، پا، کر: تا: که (کی) جون. یو: جون. ما، یو، حر، تا: خویشتن را (خویشتن) بدین (باین) مذهب. قل: بدین مذهب خویشتن. پا، کر: خویشتن بدین.

۶ — ما، یو، تا: آنچه داشتند. قل، حر، پا، کر: آنچه دانستند. ما، قل، حر، تا: نزدیک (تا: نزدیک نزدیک) خلق چنان افتاد که این (که مرین). یو، پا، کر: چنان (چنان) افتاد نزدیک خلق کی مرین (که مرین - که مرین). ما، یو، قل، پا، کر: تا: اصل. حر: اصلی.

۷ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: بیرون دادند این مذهب را (پا: مذهب) و اهل این مذهب را. تا: بترک این مذهب بگفتند و اهل این مذهب را التفات نکردند. ما: و این حال بدان آورد تا آن کتاب را. یو، قل، پا، کر: مرا بدان آورد (آورد) این حال تا این کتاب. حر: تا مریدان و اهل این مذهب را بدان آوردند تا این کتاب. تا: و این حال مرا بان آورد تا این کتاب را.

۸ — ما، حر، تا: تاهر که در و (بوی) نکرد داند که. یو، قل، پا، کر: تاهر کی (هر که) بدو (بوی) اندر نکرد بدانند کی (داند که - بدانند که). ما، حر، تا: و کژی در. یو، قل، کر: کژی اندر. پا: کژی. ما: نه در. یو، پا، کر: نه اندر. قل، حر، تا: نه اندر (نه در) اصل.

تا اگر طعنی کند در کژی مدعیان کند نه در اصلِ مذهب، تادینِ او را زیان ندارد. و این چنان است، که اگر کسی از بازرگانِ خیانت بیند، طعنِ خاینان را کند نه اصلِ تجارت را. چه، اصلِ تجارتِ حق است و فرمانِ شریعت است، چنانکه خدای، تعالی، گفت: «... لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ»، چون غیر تجارت را باطل خواند و تجارت را از او مستثنی کرد، درست شد که تجارتِ حق است. و نیز گفت: «فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ»، بیش تر مفسران بر آنند که این فضلِ خدای، تعالی، کسب است، تا اهل سنت و جماعت بدین آیت حجت کردند که کسب فریضه است، تا خویشان را وبالِ خلق نکنند. چه، فریضه تر فریضه، بار کشیدن است و بار نماندن.

- ۱ - ما، یو، پا، کر، تا: کند در (اندر) کژی مدعیان کند نه در. قل: اندر کژی مدعیان کنند نه اندر. حر: در مدعیان کنند نه در. ما، پا، کر، تا: او را. یو، حر: ویرا. قل: او را. ما، یو، قل، پا، کر، تا: و این. حر: این.
- ۲ - ما، پا، کر: از بازرگان خیانت بیند. یو، حر: تا: از بازرگانان خیانت (تا: خیانتی) بیند (حر: کند). قل: را از بازرگانان خیانت بیند. ما، حر: تا: خائناترا (خاینانرا) کند. یو: خاینان را باید کرد. قل، پا، کر: خاینانرا باید کرد. ما، قل، پا، کر، تا: چه (چه). یو: جی. حر: که.
- ۳ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: و فرمان شریعت است (شریعتست). حر: بفرمان شریعت. ما، قل: خدای تعالی گفت. یو: خدای عزوجل گفت. حر: خداوند عزوجل گفت. پا، کر: خدای گفت عزوجل. تا: خدای میگوید.
- ۴، ۳ - لا تا کلا... آیه ۲۹، سوره ۴ (سوره النساء). یا ایها الذین آمنوا لا تا کلا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیماً. - ما، قل: لا تا کلا. یو، پا، کر: ولا تا کلا. در نسخه حر، این قسمت: لا تا کلا اموالکم بینکم بالباطل، نیامده است. تا: یا ایها الذین آمنوا لا تا کلا.
- ۴ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: غیر تجارت (تجارة) را. حر: تجارة.
- ۵ - ما، تا: و تجارت (و تجارة) را از او مستثنی کرد درست شد که. یو، پا: و تجارة را (و تجارت) از وی مستثنی (مستثنی) کرد درست شد که (که). قل: و تجارت را از وی مستثنی کرد درست شود که. حر: و تجارة را از وی مستثنی کرد درست شود که. حر: و تجارت از وی مستثنی کرد درست که.
- ۶، ۵ - فاذا... آیه ۱۰، سوره ۶۲ (سوره الجمعة). فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون.
- ۶ - ما، یو، قل، حر، پا، تا: بیشتر. کر: بیشتر از. ما، قل، حر، پا، کر، تا: برانند که. یو: برانند که.
- ۷ - ما، حر: خدای تعالی. یو، قل، پا، کر: خدای (خدای). تا: الله. ما، یو، قل: بدین. حر، پا، کر، تا: باین. ما، یو، حر، پا، کر، تا: که (کی) کسب. قل: بدانکه کسب.
- ۸ - ما، یو، پا، کر: تا خویشان را. قل، حر: تا خویشان. تا: نزد حاجت تا خویشان را. ما: نکند چه فریضه تر فریضه. —

و نیز اگر کسی از اهل غزو در غزو تقصیر بیند، عیب مقصران را کند نه جهاد را، که جهاد برترین طاعت‌ها است از پس ایمان، چنانکه خدای، تعالی، گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ . تُوْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ»، ۳ جهاد را قرینه ایمان کرد، از بهر آنکه، ایمان به جهاد برپای باشد، و چون جهاد برخیزد مسلمانی برخیزد. و نیز جهاد پیشه پیغمبر است، علیه السلام، چنانکه گفت: «لِي حِرْفَتَانِ: الْفَقْرُ وَالْجِهَادُ». و نیز اگر کسی از سلطانان جور بیند، طعن جور جابران را کند نه اصل سلطانی را، ۶

— یو، حر، پا، کر: نکند کی (که) فریضه‌ترین فریضه. قل: نکنند که فریضه‌ترین فریضه‌ی. تا: نکنند چه فریضه‌ترین فریضه. در حاشیه نسخه پا: و عیال‌شان نشود.

۸ وسط‌راول این صفحه — ما: و بار نهادن و نیز اکر. یو، قل، حر، تا: و بار نهادن و نیز اکر (حر: و نیز). پا، کر: و بار نهادن و نیز اکر.

۱ — ما، تا: در غزو تقصیر بیند. یو، قل، پا، کر: اندر غزو تقصیر کند (قل: بیند). حر: تقصیر بیند. ما، یو، تا: کند نه. قل، پا، کر: کنند (کند) نه مر. حر: بآید کرد نه.

۱، ۲ — ما، یو، حر، تا: که (کی) جهاد برترین (تا: برترین همه). قل: کی برترین. پا، کر: جهاد برتر.

۲ — ما، یو، قل، پا، کر: از پس (از پس). حر: بعد از. تا: پس از. ما، قل، حر، کر: خدای (خدای) تعالی (عزوجل) گفت. یو: خدای گفت عزوجل. پا: گفت عزوجل. تا: خدای میگوید.

۲، ۳ — یا ایها الذین... دو آیه ۱۰ و ۱۱، سوره ۶۱ (سوره الصف). یا ایها الذین ءامنوا هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب الیم. تؤمنون بالله ورسوله وجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون. — ما، قل، تا: فی سبیل الله. یو، پا، کر: فی سبیل الله باموالکم و انفسکم. حر: تنجیکم الآیه.

۴ — ما، قل، حر: از بهر آنکه. یو: از بهر آن کی. پا، کر، تا: از بهر آنکه. ما، یو، پا، کر، تا: بر برای (برپای) باشد. قل، حر: برپای (ببای).

۴، ۵ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: و جون (جون - چون) جهاد برخیزد مسلمانی برخیزد. حر: جون جهاد برخیزد.

۵ — ما: پیشه بیغمبرست علیه‌السلام چنانکه گفت. یو: پیشه بیغمبر است علیه‌السلام کی گفت. قل: پیشه بیغمبرست صلی الله علیه چنانکه گفت. حر: پیشه بیغمبر است چنانکه بیغمبر علیه‌السلام گفت. پا: پیشه و کار بیغمبر است صلی الله علیه و سلم چنانکه گفت. کر: بیغمبر است صلی الله علیه و سلم چنانکه گفت. تا: پیشه بیغمبر است چنانکه میگوید.

۵، ۶ — ما، یو، قل، حر، پا، تا: حرفتان الفقر و الجهاد (الجهاد والفقر). کر: الحرفتان جهاد والفقر.

۶ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: و نیز اکر کسی (قل: و نیز کسی اکر) از سلطانان (کر: سلطان آن) جور بیند (کند). یو: و نیز اکر کسی از سلطان جور بیند. ما، قل، تا: طعن جور (مرجور) جابرانرا کند نه (نه مر). یو: طعن مرجور سلطانرا باید کرد نه. حر: طعنه جور جابرانرا کنند نه. پا، کر: طعن مرجور جابر (جابر) را باید کردن نه.

از بهر آنک، سلطان سایه خدا است، چنانک پیغمبر، عَلَيْهِ السَّلَام، گفت: «السلطان ظلُّ الله في الأرض»، و خدای، تعالی، فرمود طاعت داشتن سلطان، چنانک گفت: «... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، بیش تر مفسران بر آنند، که اولی الامر سلطان است. و نیز اگر کسی در فرزندان رسول، عَلَيْهِ السَّلَام، محالی بیند، طعن در کننده محال کند نه در اصل قرابت رسول، که دین او را زیان دارد. که پیغمبر، عَلَيْهِ السَّلَام، هم چنانک کتاب خدای را به اُمت زهار نهاد، فرزندان خود را نیز زهار داد و گفت: «... كِتَابَ اللَّهِ، تَعَالَى، وَعِترَتِي». ۶

- ۱ — ما: سایه خدا است چنانک پیغمبر ان علیه السلام گفت. یو: سایه خدای است کی. قل: سایه خدایست عزوجل چنانک پیغمبر علیه السلام گفت. حر: سایه خدایست چنانک پیغمبر گفت. پا، کر: سایه عرش خدایست عزوجل چنانک پیغمبر (پیغمبر) گفت صلی الله علیه وسلم. تا: سایه خدایست چنانک پیغمبر علیه السلام گفت.
- ۲ — ما، قل: و خدای تعالی (عزوجل) فرمود طاعت داشتن سلطان چنانک گفت. یو: و خدای عزوجل بطاعت داشتن سلطان فرمود کی. حر: و خداوند عزوجل فرمود طاعت داشتن سلطانرا چنانک گفت. پا، کر: خدای فرمود طاعت داشتن سلطانرا چنانک گفت. تا: و خدای تعالی اطاعت داشتن سلطان فرموده است چنانک میگوید.
- ۳، ۲ — اطیعوا... آیه ۵۹، سوره ۴ (سورة النساء). یا ایها الذین ءامنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئیء فردوه الی الله و الی الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تاویلا. — ما، یو، قل، حر، کر: اطیعوا. پا، تا: و اطیعوا. ما، قل، حر، پا، کر، تا: و اولی الامر. یو: و اولوا الامر.
- ۳ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: بیشتر. حر: بیشتر. . ما، یو، پا، کر، تا: که (کی) اولی الامر. قل: کی اولی الامر منکم. حر: که اولوا الامر.
- ۴ — ما، یو، قل، حر، تا: و نیز کر. پا، کر: و نیز. ما، قل، حر، تا: در (اندر) فرزندان. یو، پا، کر: در (اندر) فرزندان. ما، تا: علیه السلام (علیه السلام) محالی (محالی و ناشایستی) بیند طعن در کننده محال کند نه در. یو، قل: علیه السلام محال (محالی) بیند طعن مران کننده (کننده) محال را کند نه. حر: علیه السلام محالی بیند طعن ان کننده محال را کند نه. پا، کر: صلی الله علیه وسلم محال بیند مران کننده محال را (محالی را) عیب کنند نه مر (نه).
- ۵ — ما، تا: رسول. یو: سید را علیه السلام. قل: رسول را علیه السلام. حر: رسول را و اگر طعن کند اصل قرابت رسول را. پا، کر: رسول را. ما: که دین او را. یو: کی دین ویرا. حر: دین را. پا، کر: که مردین وی را. تا: که دین او مرا. — در نسخه قل: از، که دین، تا، هم چنانک، نیامده است. ما، یو: که (کی) پیغمبر (پیغمبر) علیه السلام (علیه السلام). حر: بیش که رسول علیه السلام. پا، کر: پیغمبر (پیغمبر) گفت صلی الله علیه وسلم. تا: ندارد.
- ۶، ۵ — ما: هم چنانک کتاب خدای را بامت زهار نهاد. یو: هم چنان کی کتاب خدای را تعالی زینهار نهاد. قل، پا، کر: هم چنان (همچنان) چون کتاب خدای عزوجل را (عزوجل) بامت زینهار نهاد (نهاد با). حر: هم چنانک کتاب عزوجل بامت زینهار نهاد. تا: که هم چنانک پیغمبر علیه السلام کتاب خدای بامت زینهار نهاد.
- ۶ — ما، تا: خود را نیز زهار داد (نهاد) و گفت. یو، قل، حر، پا، کر: خود را هم (خویش را نیز هم - خویش را نیز) زینهار نهاد گفت. ما: الله تعالی. یو، قل، حر، پا، کر، تا: الله.

و نیز اگر کسی در علما محالی بیند، آن کُننده محال را عیب کند نه علم شریعت را، که اسلام به علم شریعت برپای است، و ستون دین علما اند، بدانکه، علما شریعت را | خلاف کنند شریعت ویران نگردهد. و جمله جواب آن است، که چون سلطان عمر خطاب باشد، و غازی علی بن^۳ ابی طالب، و تاجر عبد الرحمن بن عوف، و فقیه عبد الله بن مسعود، و مقری ابی بن کعب، و اهل بیت حسن و حسین، لاجرم اهل تصوف سلمان و صهیب و بوذر و بلال باشند، رضی الله عنهم. چون سلطان جایز گردد، و تاجر خاین گردد، و علوی فاسق گردد، و عالم مرتشی گردد، و غازی اهل غلول گردد، لاجرم صوفی نیز سرودگویی و پای کوب بود، و اهل هر زمانی به هم ساخته اند.

۵۸-۱۰

- ۱ - ما، یو، قل، حر، تا: و نیز اکر. پا، کر: و نیز. . ما: در علما محالی. یو، قل، پا، کر: اندر علما محالی (پا، کر: محال). حر: از ما عالمی محال. تا: در علما ناشایستی. . ما، قل، حر، پا، کر: ان (مران) کُننده محال را. یو: مران محال کُننده را. تا: کُننده محال را. . ما، یو، حر: کند نه علم (علم را) و شریعت را که (کی). قل، پا، کر: کند (کُنند) نه مر علم را و شریعت کی (و شریعت را که). تا: نه علم و شریعت که.
- ۲ - ما، یو، حر، پا، کر، تا: بعلم. قل: بر علم. . ما، حر: بر پای است (بر بایست). یو، قل: بی پای است (بی بایست). پا: بی پایست. کر: بی پایست. تا: بر پایست. . ما، قل: بدانکه علما. یو: نه انکه علما. حر: بانکه علماء. پا، کر: بدانکه علماء. تا: و با آنکه علماء. . ما، قل، حر، پا، کر، تا: خلاف کنند (کر: کُنند و). یو: خلاف کند.
- ۳ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: ویران نکردد و جمله (حر: نکردد و جمله). یو: ویران کردد و جمله. . ما، یو، قل، حر، کر، تا: که (کی) جون. پا: که. . ما، یو، قل: عمر خطاب. حر، پا، کر: عمر بن الخطاب. تا: عمر ابن خطاب.
- ۴ - ما، حر: ابنی طالب. یو، قل، پا، کر: ابنی طالب باشد. تا: ابوطالب. . ما، حر، تا: بن عوف. یو، قل، پا، کر: عوف (بن عوف) باشد. . ما، حر: بن مسعود. یو: مسعود و عبد الله عمر باشند. قل، پا، کر: بن مسعود باشد. تا: مسعود. . ما، قل: بن (ابن) کعب. یو، پا، کر: بن کعب باشد. حر: ابن ابی کعب. تا: کعب.
- ۵ - ما، تا: حسین (حسن) و حسین و اهل. یو، حر: حسن و حسین باشند لاجرم اهل. قل، پا، کر: حسن (کر: امام حسن) و حسین باشد. . ما، یو، پا، کر، تا: و بوذر. قل، حر: و ابوذر. . ما، تا: و بلال رضی الله عنهم. یو: و بلال باشد رضی الله عنهم. قل، حر، پا، کر: و بلال باشند رضی الله (کر: الله تعالی) عنهم اجمعین (حر: اجمعین و).
- ۶ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: جایز (جائر). تا: جابر. . ما، یو، قل، پا، تا: و تاجر. حر: و بازار کان. کر: تاجر. . ما: مرتشی. یو: و قاضی مرتشی شوند. قل، حر، پا، کر، تا: مرتشی گردد.
- ۷ - ما، تا: و صوفی. یو: گردد لاجرم صوفی نیز. قل: گردد و صوفی. حر، پا، کر: گردد (کردد و) صوفی نیز. . ما، قل: سرودگویی و پای کوب گردد اهل هر زمانی (کردد هر زمانی) بیک جای (بیکجای) ساخته اند. یو: سرودگویی و پای کوب بود و اهل هر زمانه‌ی بهم ساخته اند. حر: قول کو و پای کوب کردد اهل هر زمانی بایکدیگر ساخته اند. پا، کر: شروی کوی (سرود کوی) و پای کوب گردد اهل هر زمانه همه بیک حال ساخته اند. تا: سرودگویی و رقص گردد و هر وقت بیکجای بسازند.

اصولِ ہمہ راست است، اَمَّا مُتَحَدِّیَانِ کَژ گشته‌اند . اَنکَ ، ہر طایفہٴ عیبِ خودِ بہ یک سوی
نہادہ‌اند و بہ عیبِ دیگران مشغول گشته‌اند .

۳ شیخ، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، گفت : چون در این زمانہ کسان بودند کہ مذهبِ نشناختند،
و پیران را خدمت نکردند، و اصولِ مذهبِ ندانستند، مردمان را در مذهبِ بہ غلط افکندند،
ما این کتاب را تصنیف کردیم، تا اصولِ مذهبِ را بیان کنیم، تا کسی بہ گزاف چیزی نگوید
۶ کہ دینِ اورا زیان دارد. قَوْلُهُ :

وَ كَشَفْتُ بِلِسَانِ الْعِلْمِ مَا أَمَكْنَ كَشْفُهُ، وَ وَصَفْتُ بِظَاهِرِ الْبَيَانِ مَا صَلَحَ وَصْفُهُ - وَ كَشَادَهُ
کردم بہ زبانِ علمِ آنچه بتوانست گشادن، و وصف کردم بہ ظاہرِ بیانِ آنچه وصف شایست کردن .

۱ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: اصول (تا: و اصول) ہمہ . یو: اصول . ما: متحلیان کژ . یو: اما متحلیان کژ . قل، پا:
متنحلان کژ . حر: متحلیان کم . کر: منحلان کج . تا: متنحلان کژ . ما، یو، حر: انکہ . قل: انک . پا، کر، تا:
انکاه (آنکاه) .

۲، ۱ - ما، تا: عیب خود بیک سوی (بیکسو) نہادہ‌اند . یو، قل، حر، پا، کر: عیب خویش (پا: خویش را) بیک سوی
(بیکسو) نہادند (نہادہ‌اند) .

۲ - ما: مشغول کشتہ‌اند . یو، قل، پا، کر: مشغول کشتند . حر: مشغول کشتہ . تا: مشغولند .

۳ - ما، پا، کر، تا: رحمۃ اللہ علیہ (تا: رحمۃ اللہ) گفت (چنین میگوید رحمۃ اللہ علیہ) چون درین زمانہ (زمان) کسان (کسانی)
بودند کہ . یو: رحمۃ اللہ علیہ جنین می گوید کی چون بدین زمانہ کسها بودند کی . قل: می جنین گوید رحمت اللہ علیہ
چون بدین زمانہ کسها بودند کہ . حر: من جنین گفت رحمۃ اللہ کہ چون درین زمانہ قومی بودند کہ .

۴، ۳ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: نشناختند (تا: نشناخته‌اند) و پیرانرا (تا: و پیران را) خدمت نکردند (تا: نکرده‌اند) .
حر: نشناختند .

۴ - ما، قل، پا، کر: ندانستند . یو: نیز ندانستند . حر: مذهب ندانستند . تا: ندانستہ‌اند . ما، یو، پا، کر: مردمانرا در
(اندر) مذهب بغلط او کنندند (افکندند) . قل: مردمان ما اندر مذهب بغلط افکندند . حر: مردمانرا بمذهب در غلط
افکندند . تا: و مردم را در مذهب بغلط افکندہ‌اند .

۵ - ما، تا: این کتاب را . یو، قل، حر، پا، کر: این کتاب . ما، تا: مذهب را . یو، قل، پا، کر: مذهب . حر: این مذهب .

۶ - ما، حر، تا: کہ دین اورا (ویرا) . یو: کی مردین ویرا . قل، پا، کر: کہ مردین را (اورا) .

۷، ۶ - ما، قل: قولہ و کشف . یو، پا، کر: باز گفت و کشف . حر، تا: و کشف .

۸، ۷ - ما، قل: و کشادہ کردم . یو، کر: و کشادہ کردیم . حر: کشادہ کردیم . پا: و کشادیم . تا: و روشن کردانیدم .

۸ - ما، یو، قل، پا، کر: انج (انجہ - آنچه) بتوانست کشادن و وصف کردم (کردیم) . حر: انجہ بتوانستیم کشادن و وصف
کردیم . تا: آنچه روشن شایست کردانید و وصف کردم . ما، تا: بظاہر ہر بیان انج (بظاہر بیان آنچه) وصف
ساست (شایست) کردن . یو، قل، حر، پا، کر: بظاہر بیان (حر: بظاہر) انج (آنچہ) خوب امد (آمد) و وصف کردن .

معنی این سخن آن باشد - وَاللَّهُ أَعْلَمُ - که ما آن مقدار بیان کردیم که در وصف گنجید،
 و چندانی کشف کردیم که در عبارت گنجید. از بهر آنکه، آنچه مقتضی حقیقت حق است در بیان
 و عبارت ننگجَد، که بیان مُعَبَّرٌ سِرٌّ است، و سِرٌّ مُشِيرٌ حقیقت است، و حقیقت صفت حق، ۳
 و کمال حقیقت در سِرٌّ ننگجَد. از حقیقت حق در سِرٌّ چندانی پدید آید که طاقت سِرٌّ است،
 اگر فزون از طاقت سِرٌّ مرسر را کشف افتد همه اسرار عالم زیر و زبر گردد. باز از سِرٌّ زبان چندانی
 بیان کند که طاقت عبارت است، اگر کمال آنچه سِرٌّ بیند به مُشَاهَدَتٌ به بیان و عبارت پدید ۶
 آید، مُسْتَمِعَانُ در سَمَاعٍ هَلَكَ شَوْنَد.

تابعی از بزرگان چنین گفته اند: مثل عبارت چون قی است، آنچه از غذا طبع را بشاید

- ۱ - ما، یو، پا، کر: ان باشد والله اعلم. قل، حر: انست والله اعلم. تا: والله اعلم آن باشد. ما، یو، قل، پا، کر، تا: بیان کردیم. حر: که بیان کردیم.
- ۲، ۱ - ما، حر، تا: که در وصف کنجید و چندانی (تا: و آن چندان) کشف کردیم که در عبارت کنجید. یو: کی اندر وصف کنجید. قل: که اندر وصف ما کنجید و چندان کشف کردیم که اندر بیان عبارت کنجید. پا، کر: که اندر عبارت کنجید.
- ۲ - ما، قل، پا، کر: از بهر آنرا (آنرا) که (کی) آنچه (آنچه) مقتضی (پا، کر: مقتضای). یو: از بهر آن کی آنچه مقتضی. حر: از بهر آنکه آنچه مقتضی. تا: از بهر آنکه آنچه مقتضی.
- ۳، ۲ - ما، حر، پا، کر، تا: در (اندر) بیان و عبارت. یو: اندر عبارت و بیان. قل: اندر بیان عبارت.
- ۳ - ما، قل، پا، کر، تا: که بیان معبر سرست (سرست). یو: کی بیان معنی است. حر: که بیان معبر سرست. ما، یو، قل، پا، کر، تا: و سر (وسر). حر: سرست. ما، یو، پا، کر، تا: حقیقتست (حقیقت است). قل، حر: حقیقت.
- ۴ - ما، تا: و کمال حقیقت در. یو، قل: کمال حقیقت اندر. کر: و کمال اندر. حر، پا: و کمال حق در (اندر). ما، یو، قل، حر، تا: از حقیقت حق و در (در - اندر) سر (سر). پا، کر: حقیقت حق اندر سر. ما، یو، قل، حر، کر، تا: که (کی) طاقت. پا: طاقت.
- ۵ - ما، تا: اگر فزون. یو، قل، حر، پا، کر: اگر فزون. ما، یو، قل، پا، کر: مرسر (سر) را. حر، تا: سر را.
- ۶، ۵ - ما، یو، قل: باز از سِرٌّ زبان چندانی (قل: چندان) بیان (یو: عبارت) کند. حر: باز از سِرٌّ زبان چندانی عبارت بدید آید. پا، کر: باز آن سِرٌّ زبان چندان عبارت کند. تا: پس از سِرٌّ زبان چندان بیان کند.
- ۶ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: اگر کمال آنچه سِرٌّ (قل: آنچه سِرٌّ - پا، کر، تا: آنچه سر) بیند بمشاهدت (پا، کر، تا: بمشاهده). ما، حر، تا: و عبارت. یو، قل، پا، کر: عبارت.
- ۷ - ما، حر، تا: مستمعان (و مستمعان) در سَمَاعٍ. یو، قل، پا، کر: مستمعان اندر سَمَاعٍ.
- ۸ - ما، قل، پا، کر: گفته اند. یو، حر، تا: گفته اند کی (که). ما، یو، قل، پا، کر، تا: قی است. حر: غذاست. ما، حر، تا: از غذا (حر: غذا) طبع را بشاید (شاید). یو، قل، پا، کر: از غذا مرطع را بشاید.

باطبع قرار گیرد، و آنچه غذا را نشاید قذف کند. آنچه از مُشاهدت نیز سر را بشاید باسر قرار کند، و آنچه سر را نشاید عبارت گردد. اگر کمال غذا باطبع صحبت نکند طبیعت ویران گردد ۳ و هلاک شود، اگر نیز کمال مُشاهدت باسر صحبت نکند، چه همه عبارت گردد، سر ویران شود و هلاک گردد.

و نیکوتر از این مثال آن است، که مثل مُشاهدت سر مثل سوختن آتش است، اصل آتش مُشاهدت است، و زبانه زدن او چو جوشش اشتیاق است، خدره‌های او اشارت است، و دود او عبارت است. چون آتش قوی باشد هم خود را سوزد و هم اغیار را، و چون ضعیف گردد بر غیر قدرت نیابد و از خویشتن تعدی نکند. و چون قوی باشد به حرارت بسوزد و به ضیا بنماید،

۱ — ما، یو، پا، کر، تا: قرار گیرد. قل، حر: قرار کند. ما، حر، تا: غذا را. یو، قل، پا، کر: مرغذا (قل: غذا) را. ما، یو، حر: نیز سر را. قل، پا، کر: نیز مر سر را. تا: سر را.

۲، ۱ — ما، یو، حر: قرار کند و آنچه. قل، پا، کر: قرار کند و آنچه (مر: تا: قرار گیرد و آنچه).

۳، ۲ — ما، قل، پا، کر، تا: ویران گردد (پا: شود) و هلاک شود (تا: گردد). یو، حر: ویران شود و او هلاک (و هلاک) گردد (کردن). — در نسخه حر: از، اگر نیز، تا، و نیکوتر، نیامده است.

۳ — ما، یو، تا: مشاهده. قل، پا، کر: مشاهده. ما، پا، کر: چه (چه) همه. یو: جی همه. قل: چون همه. تا: همه. ما، تا: و سر (وسر). یو، قل، پا، کر: سر (سر).

۴ — ما، تا: و هلاک گردد. یو: هلاک گردد. قل، پا، کر: و هلاک شود. — در حاشیه نسخه پا: عبارة و اشاره عرفا برای تربیت مبتدیان صعالیک راه است و آن حامل سر و معنی است پس این تشبیه در اینجا بسیع؟ بود.

۵ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: و نیکوتر از این مثال (حر: مثل). یو: نیکوتر از این مثل. ما، حر، تا: که مثل مشاهده (مشاهده - مشاهده). یو، قل: کی مثل مشاهده (مشاهده). پا، کر: مثل مشاهده (مشاهده).

۶ — ما، یو: مشاهده است (مشاهدتست). قل، حر، پا، کر، تا: مشاهده (مشاهده) است. ما: و زبانه زدن او چو یو: زفانه زدن وی. قل، حر، پا، کر، تا: و زبانه (پا، کر: زبانه) زدن وی (تا: او). ما: اشتیاقست خدره‌ها و یو: اشتیاق است خدره‌ها وی. قل: اشتیاق است و خیدرهای وی. حر: اشتیاق و ضیاء (نسخه بدل: خدره‌ها) وی. پا، کر: اشتیاقست چندرهای (جندرهای) وی. تا: اشتیاق است و شرارهای او.

۶، ۷ — ما: و دود او عبارتست. یو، قل، پا، کر: دود (قل: و دود) وی عبارت است (عبارتست). حر: و دود عبارتست. تا: و دود او عبارة است.

۷ — ما، قل، حر، تا: قوی باشد. یو: قوی گردد. پا، کر: قوی تر گردد. ما، قل، حر، پا، تا: و هم. یو، کر: هم.

۷، ۸ — ما: و چون ضعیف گردد بر غیر قدرت ندارد از خود تعدی کند و چون قوی باشد هم خود را سوزد و هم اغیار را بحرارت بسوزد. یو، قل، حر، پا، کر: چون (حر، پا، کر: و چون) ضعیفی گیرد بر غیر قدرت (قل: قدره) نیابد از (حر: و از) خویشتن تعدی نکند و چون قوی باشد بحرارت بسوزد و بضیا بنماید. تا: و چون فاتر گردد بر غیر ی —

یکی از او نمایش بردارد و یکی از او سوزش بردارد، نمایش عام را است و سوزش خاص را. انک
نمایش بردارد به صفات خویش قائم است، و انک سوزش بردارد از صفات خویش فانی است،
سوخته را صفت نبود، هرچه را سوختند جوهری دیگر گردد جز آن جوهر که پیش از سوختن است. ۳
آمدیم به زبانه آتش. گفتیم زبانه آتش غلبات شوق است، هر چند آتش قوی تر زبانه او
صعب تر. از سیرها سیر است که ضیای آتش وی بیش از ساحت صدر را نور ندهد، چون چراغی که
بیش از خانه روشن نکند. و از سیرها سیر است که عالمی را روشن کند، چون آتش حریق. و از ۶
سیرها سیر است که زبانه او از عرش بگذرد. لکن نباید دانستن که قوت ضیای زبانه آتش -

← قدره ندارد و از خود تعدی نکند و چون قوی باشد هم خود را سوزد و هم اغیار را بجرارة سوزد و چون ضیا بنماید.

- ۱ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: یکی از او. حر: یکی از وی. ما، تا: ویکی از او سوزش بردارد. یو، قل، پا، کر: ویکی سوزش بردارد. حر: ویکی سوزش. ما، یو، قل، حر، پا، تا: عام. کر: مر عام. ما، حر، تا: خاص را انک (انکه - انکه).
- ۲ - ما، قل، حر، پا، کر: بصفات خویش. یو: بصفات خویش. تا: بصفات خود. ما، قل، حر: وانک. یو: وانج. پا، کر، تا: وانکه (وآنکه).
- ۳ - ما، یو، قل، کر، تا: سوختند جوهری. حر: سوختند جوهر. پا: بسوزند جوهری. ما، تا: که پیش از سوختن است. یو، قل، حر، پا، کر: کی (که) پیش از سوختن بودست (بوده است - بوده است - بوداست).
- ۴ - ما، تا: بزبانه (بزبانه) آتش و گفتیم. یو، قل، حر، پا، کر: بزبانه (بزبانه) آتش گفتیم (کر: گفتیم). ما، یو، قل، حر، کر، تا: غلیان. پا: غلبات.
- ۵، ۴ - ما، حر، پا، کر، تا: زبانه او (زبانه وی) صعب تر (صعبتر). یو: زبانه وی ضعیف تر. قل: زبانه وی قوی تر و هر چند آتش ضعیف تر زبانه وی ضعیف تر.
- ۵ - ما: سیر است که زبانه او از عرش بگذرد صدر را. یو، قل، حر، پا، کر: سیر است (سیری است - سیرست - سیرست - سیر است) کی (که) ضیا (ضیاء) آتش وی بیش از ساحت (یو: ساخت؟) صدر را (حر: صدر وی). تا: سیرست که چون ضیای آتش وی بیش از ساحت صدر را.
- ۶، ۵ - ما، حر، تا: چراغی که (حر: چراغ که - تا: چراغیکه). بیش از خانه روشن نکند. قل: چراغی که بیش از خانه روشنای ندهد. یو، پا، کر: چراغی کی (چراغی که) بیش از خانه (خانه) را روشن نکند.
- ۶ - ما، یو، پا، کر: سیرست (سیر است) که عالمی را. قل: سیری است کی عالمی را. حر: سیرست که زبانه وی عالمی را. تا: سیرست که عالمی. ما، قل، پا، کر: چون آتش حریق. یو: چون آتش حریق کی در جای افتد. حر: و از عرش بگذرد. تا: چنانکه آتش حریق. - در نسخه حر: از، و از سرها، تا، لکن، نیامده است.
- ۷ - ما، یو، پا، کر، تا: سیرست (سیر است - سیرست - سیر است). قل: سیری است. ما، قل، تا: که زبانه (زبانه) او. یو: کی زبانهی او. پا، کر: که زبانه وی. ما، تا: لکن. یو، حر، پا، کر: ولکن. قل: ولیکن. ما، قل، ←

به مقدار بلا - حُرقتِ جوهر باشد، آنک نظراره بود ضیا بیند | و از سوختنِ خبَر ندارد.
 آمدمیم به وصفِ خُدرة آتش که بزند. آن خُدرة که بزند چون سوخته را بیند هم آن گه
 ۳ بگیرد، سوخته را بوی آتش بسنده باشد، و ناسوخته را آتش قوی باید تا بسوزد.
 آمدمیم به دود. گفتیم که دود عبارت است. از دود فایده حاصل نیاید جز دانستن که
 از آن جا که دود آید در آن جا آتش است. دانستن آتش گرمی آتش نکند، دانستن حلاوت
 ۶ دهان را شیرین نکند، دانستن طعام شکم را سیر نکند، و دانستن آب تشنگی نبرد. و اگر همه
 و اصفان عالم گرد آیند تا چیزی را وصف کنند به عبارت، پیش کسی که او آن چیز را ندیده
 باشد یا مثل آن ندیده باشد، هر چند وصف و عبارت بیش تر کنند کورتر گردد. مثلاً، اگر

← حر: قوت ضیا زبانه (حر: وزبانه). یو: قوت ضیا زبانه‌ی. پا، کر: قوت ضیا زبانه (زبانه). تا: قوت ضیا زبانه.

۱ - ما، قل: بلا. یو، پا، کر: بلا. حر: بلا. تا: ندارد. ما، یو، قل، پا، کر، تا: باشد. حر: آتش باشد. ما، قل،
 حر: آنک نظراره (حر: نظراره). یو، کر: آن کی (که) نظراره. پا، تا: آنکه بنظراره (نظراره).

۲ - ما: جیده آتش که بزندان جیده کی بزند. یو: خیدراتش کی بزند. قل: خیدره آتش از خیدره آتش کیرند. حر: خیدره
 آتش آن خیدر آتش که بزند. پا، کر: جندره (جندره) آتش شرر آتش که بزند. تا: شرر آتش که زند آن
 زبانه که بزند.

۳، ۲ - ما: چون سوخته را بیند هم آنکه. یو: چون سوخته بیاید هم آن ساعت. قل: چون سوخته بیاید همانکه بگیرد.
 حر، پا، کر، تا: چون سوخته را بیاید (پا: بیاید - تا: ببینند) هم آنکاه (پا، کر: آنکاه) بگیرد (تا: در کیرد).

۳ - ما، قل، حر، تا: بسنده باشد و. یو، پا، کر: بسنده بود. ما، یو، قل، حر، پا، کر: تا بسوزد. تا: تا آنرا بسوزد.

۴ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: کی (که) دود (دود). یو: گفتیم کی دود. ما، یو، قل، حر، پا، کر: از. تا: واز. ما: فایده
 حاصل. یو، قل، حر، پا، کر، تا: فایده‌ی (فایده) حاصل نیاید (حر: نیاید).

۵، ۴ - ما، تا: که از آنجا که دود (دود) آید (آید) در آنجا. یو، قل، پا، کر: که از آنجا کی (که) دود آمد (آمد) آنجا (اندر
 آنجا). حر: که آنجا که دود آمد آنجا.

۵ - ما، یو، پا، کر: دانستن. قل، حر، تا: دانستن.

۶، ۵ - ما، قل، تا: دانستن (و دانستن) حلاوت دهانرا (دهان). در نسخه حر: از، دانستن حلاوت، تا، دانستن طعام،
 نیامده است. یو، پا، کر: و دانستن حلاوت (پا: حلاوت) دهن.

۶ - ما، یو: دانستن. قل، حر، پا، کر، تا: دانستن. ما، تا: شکم را. یو، قل، حر، پا، کر: شکم. ما، قل، حر، پا،
 کر، تا: و دانستن اب تشنگی (پا، کر: تشنگی آب) نبرد (نبرد). یو: دانستن اب مرتشنگی را نبرد.

۶، ۷ - ما، قل، تا: و اگر همه و اصفان عالم. یو، پا، کر: اگر همه و اصفان. حر: اگر و اصفان عالم.

۷ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: تاجیزی را (تاجیز را). حر: تاجیز را.

- به زمینی همه غذاها تُرْمَش باشد و واصفان شیرینی گفتن گیرند، هرگز ایشان را معلوم نگردد.
- از این معنی گفت، که چندانی وصف کردیم که در بیان گنجید، و چندانی کشف کردیم که در زبانِ عِلْمِ آمد، نه چندانی که مُقْتَضی حقیقتِ حق است. قَوْلُهُ:
- لِيَفْهَمَهُ مَنْ لَمْ يَفْهَمْ إِشَارَاتِهِمْ، وَيُدْرِكَهُ مَنْ لَمْ يُدْرِكْ عِبَارَاتِهِمْ - گفت این کتاب را از بهر آن جمع کردیم، تا فهم کنند این مذهب را آن کس که اشارات این طایفه را فهم نکرده باشد، و دریابد او را کسی که عبارات ایشان در نیافته باشد.

← ۷، ۸ - ما: که او ان چیز را ندیده باشد یا مثل ان ندیده باشد. یو: بیش از ان کی وی ان خبر ندیدست یا مثل ان ندید است. قل: که وی ان چیز را ندیدست و یا مثل ان ندیدست. حر: که وی آن چیز ندیده باشد یا مثل ان ندیده. پا، کر: بیش از انکه وی آن چیز را ندیده است یا مثال آن ندیده است. تا: بیش کسیکه آن چیز را ندیده باشد یا مثل آن ندیده باشد و.

۸ - ما، یو، قل، حر، تا: وصف. پا، کر: وصف کنند. ما، تا: بیشتر. یو، قل، حر، پا، کر: بیش. ما، یو، قل، حر، پا، کر: کورت تر. تا: کور دل تر. ما، تا: مثلا اکر. یو، قل، پا، کر: اکر مثلا. حر: تا مثلا اکر.

۱ - ما، قل، حر، تا: همه (قل: که همه) غذاها. یو: همه غذاها. پا، کر: که همه غذاهاشان. ما: و واصفان. یو، پا، کر، تا: و واصفان (تا: و واصفان) وصف. قل: و واصفان. حر: و واصفان صفت. ما، قل، حر، تا: هرگز ایشانرا (مرا ایشان را). یو، پا، کر: مرا ایشان را (مرا ایشانرا). ما، یو، قل، حر، پا، کر: نکرد. تا: نکرد که شیرینی چگونه باشد.

۲ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: که (کی) چندانی. تا: که چندان. ما، قل، حر، تا: که در (که اندر) بیان کنجید. یو، پا، کر: که اندر بیان نکنجد (بکنجد - کنجد).

۲، ۳ - ما، حر، تا: و چندانی (تا: و چندان) کشف کردیم که در زبان (حر: زفان). یو، پا، کر: و چندانی کشف کردیم کی (که) اندر زبان. قل: و کشف کردیم چندانی که اندر زبان.

۳ - ما، قل، پا، کر: نه چندانی که مقتضی (کر: مقتضای). یو: نه چندان کی مقتضا. حر، تا: نه چندانکه مقتضی.

۳، ۴ - ما، قل: قوله ليفهمه. یو، پا، کر: باز گفت ليفهمه. حر، تا: ليفهمه.

۴ - ما: گفت این کتاب را. یو، قل، حر، پا، کر: گفت (پا: گفته) این کتاب. تا: میگوید این کتاب را.

۵ - ما، حر: جمع کردیم تا فهم کند این مذهب را. یو، قل، پا، کر: جمع کردم تا (کر: جمع کردم که) فهم کند مرین (کر: مرین) مذهب را (قل: مذهب). تا: جمع کردیم تا این معنی را فهم کند.

۵، ۶ - ما، پا، کر، تا: انکس که (پا، کر: انکسی که). تا: انکسی که (پا، کر: عبارات - تا: عبارات) ایشان (تا: ایشانرا) یابد - و اندر یابد (اورا کسی که (تا: آنرا کسیکه) عبارت (پا، کر: عبارات - تا: عبارات) ایشان (تا: ایشانرا) دریافته (اندر نیافته) باشد. یو: انکسی که اشارت این طایفه فهم نکرده باشد و اندر یابد ویرا کسی که عبارت ایشانرا اندر نیافته باشد. قل: انکس که اشارات این طایفه را فهم نکرده باشند و اندر یابد ویرا کسی که ←

معنی این سخن آن است - وَاللَّهُ أَعْلَمُ - که این طایفه هر چه گویند به اشارت گویند، که هر کس که در چیزی مُتَحَقِّقْ گشته باشد، او را اشارتی در آن چیز بَسَنَدَه باشد، به بیان و عبارت حاجت نیاید. و این چنان است، که مُتَعَارَف است میانِ خَلْق که چون کسی را با کسی دوستی باشد، به رموز و اشارت با وی سخن گویند که دیگران در نیابند. این طایفه نیز آنفاسِ خویش را بر رموز و اشارت نهدند، تا اگر با اهل سخن گویند نا اهل ندانند که ایشان چه می گویند. آن کس که از این خبر ندارد ظاهر آن اشارت را بر نیفتد، به جهل منسوب کند و هذیان. شیخ، رَحِمَهُ اللهُ، گفت: ما این کتاب را از بهر آن تصنیف کردیم تا کسان در ایشان بدگمان نگردند، بدانند که

← عبارات ایشانرا اندر نیافته باشد. حر: انکس که اشارات این مذهب را فهم نکند و دریابد کسی که عبارات ایشان در نه یافته است.

۱ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: معنی. تا: ومعنی. ما، یو، قل، پا، کر: انست والله اعلم که (کی). حر: انست که. تا: والله اعلم انست که. ما، یو، حر، تا: با اشارت. قل، پا، کر: با اشارات.

۲ - ما: که هر کس که در چیزی متحقق گشته باشد او را. یو، قل، پا، کر: کی (که) هر کسی که اندر چیزی متحقق گشته باشد او را (مر او را). حر: که هر کسی که در چیزی محقق گردد او را. تا: که هر کس که در چیزی متحقق گشته باشد در آن چیز او را. ما، حر: در آن چیز (در آن چیزی) بسنده. یو، قل: اندران چیز بس. پا، کر: اندران چیز هم بس. تا: بسنده. ما: و عبارت. یو، قل، حر، پا، کر: بیان (پا: و بیان) و عبارت. تا: و عبارت.

۳ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: که متعارف است (متعارف است - متعارفست). حر: متعارفست. ما، یو، قل، پا، کر، تا: که (کی) چون کسی را (کر: که کسی را) با کسی. حر: چون کسی را.

۴ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: برمز. یو: برموز. ما، یو، قل، حر، پا، کر: با وی. تا: با او. ما، یو، تا: کوید که (کی) دیگران در نیابند. قل، پا، کر: کوید (کوید که) دیگران اندر نیابند. حر: گفتن شاید تا دیگران در نیابند. ما، یو، قل، حر، تا: انفاس. پا، کر: بانفاس.

۵ - ما، تا: را بر رموز (برموز) و اشارات. یو، پا، کر: را با اشارات (با اشارات) و رموز. قل: با اشارات و رموز. حر: با اشارت و رموز. ما، قل، حر، تا: تا اگر با اهل سخن گویند. یو: کی اگر با اهل سخن گوید. پا، کر: تا اگر با اهل سخن گوید. ما، یو، قل، حر، تا: نداند که (کی). پا، کر: اندر نیابد که. ما، حر، تا: چه می گویند (چه میکویند). یو، قل، پا، کر: همی چه گویند (پا: همی چکویند).

۶، ۵ - ما، قل، حر، تا: انکس (تا: و آنکس) که ازین خبر ندارد (حر: ندارد) ظاهر (تا: بظاهر بسر). یو: ان کسی که خبر ندارد ازین ظاهر. پا، کر: انکسی که ازین خبر ندارد ازین ظاهر.

۶ - ما، قل: را بر نیفتد. یو: را بی نیفتد. حر: را نداند. پا: را بیفتد. کر: بر بیفتد. تا: نیفتد. ما، قل، تا: منسوب کند و هذیان (تا: و بهزیان). یو، حر، پا، کر: و هذیان منسوب کند.

۷، ۶ - ما، قل: شیخ رحمه الله (رحمت الله علیه) گفت. یو: شیخ گفت. حر: شیخ گفت رحمه الله علیه. ←

اشارات ایشان محال نیست. قوله:

وَيَنْتَفِي عَنْهُمْ خَرُصُ الْمُتَخَرِّصِينَ، وَسُوءُ تَأْوِيلِ الْجَاهِلِينَ - و تا دور شود از ایشان

۳

دروغِ دروغ زنان، و تأویلِ بدِ جاهلان.

یعنی، این کتاب را از بهر آن تصنیف کردیم، که هیچ طایفه نیستند که برایشان چندانی دروغ بستند که بر این طایفه، و چندانی زور و بهتان نهادند که بر این طایفه. و آن از حسد بود، از بهر آنکه، هر که را نعمت بزرگ تر حاسد تر، و از این معنی بود که پیغمبر، عَلَيْهِ السَّلَامُ، دعا کردی و گفتی: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مَحْسُودًا وَلَا تَجْعَلْنِي مَرْحُومًا». و نعمت این طایفه از آن همه خلق برتر است، از بهر آنکه، هر گروهی به چیزی سیر کردند، و این طایفه را هر دو کون

← پا، کر: شیخ چنین گفت. تا: و شیخ رحمه الله میگوید.

۷ - ما، پا، کر: کتاب را از بهر آن تصنیف کردیم تا کسان در (اندر). یو: تصنیف کردیم از بهر آن تا کسها در. قل: کتاب تصنیف از بهر این کردیم تا کسها اندر. حر: کتاب از بهر آن تصنیف کردیم تا کسی از. تا: کتاب را از بهر آن تصنیف کردیم که تا مردم در. ما، قل: نکر دند بدانند که (کی) اشارات. یو، پا، کر، تا: نکر دند بدانند (پا، تا: و بدانند) (که) اشارت. حر: نکر دد و بدانند که اشارت.

۱، ۲ - ما، قل: قوله وینتی. یو: باز گفت وینتی. حر، پا، کر، تا: وینتی.

۲ - ما، یو، قل، حر، کر، تا: خرص المتخرصین (کر: المتخرصین). پا: خرص المتخرصین. ما، یو، قل، حر، کر، تا: الجاهلین. پا: المجاهلین. ما، یو، قل، پا، کر، تا: و تا. حر: گفت تا.

۳ - ما، یو، قل، حر، کر، تا: دروغ دروغ زنان. پا: دروغ زنان. ما، یو، حر، پا، کر، تا: و تاویل بد (بد). قل: و تاویل.

۴ - ما، پا، کر، تا: این کتاب را (کر: کتاب را - این کتاب را) از بهر آن (آن) تصنیف کردیم (تا: کردم). یو، قل، حر: این کتاب از بهر این (حر: آن) تصنیف کردیم. ما، تا: که هیچ طایفه (طائفه) نیستند که. یو: کی هیچ طایفه ای نیندکی. قل، پا، کر: که هیچ طایفه (طایفه) نیند که. حر: که هیچ طایفه نه اند که.

۵ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: جندانی. یو: جندین. ما، یو، قل، پا، کر، تا: بستند که (کی) برین. حر: بسته اند که بدین. ما، یو، قل، پا، کر، تا: و جندانی. حر: یا جندان.

۶ - ما، قل، حر: از بهر آنکه. یو: از بهر آن کی. پا، کر، تا: از بهر آنکه (آنکه). ما، یو، حر، پا، کر، تا: بزرگتر. قل: بیشتر و بزرگتر. ما، قل، حر، پا، کر، تا: و ازین معنی بود (بوذ) که بیغمبر (بیغمبر) علیه السلام (صلی الله علیه - صلی الله علیه وسلم - علیه السلام). یو: و این معنی بود کی سید علیه السلام.

۷ - ما، حر، تا: و گفتی. یو: کی. قل، پا، کر: ندارد. ما، یو، قل، حر، کر: مرحوما. پا: مرحوما. تا: حاسدا و لا مرحوما. ما، یو، قل، حر، کر، تا: و نعمت. پا: و همت.

←

سیر نگر داند تا به حق نرسند. شبلی چنین گوید: اگر همه دنیا لقمه گردد و در دهان کودک شیرخواره نهند، مرا بر او رحم آید که گرسنه مانده است. و نیز شبلی گوید، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ: ۳ اگر همه دنیا مرا باشد و به جهودی دهم، بزرگ منی دایم او را بر خود، اگر آن از من بپذیرد. او را که غنای به حق چنین باشد، که همت او را بدین جای گاه رساند - و این خود کمترین مقام است - برابر آن نعمت چه باشد؟ از بهر این معنی محسود گشتند، تا خلق بر ایشان زور و مہتان نہادند. ۶

← ۸ - ما، تا: خلق بر تراست از بہر انک (آنکہ). یو: خلق بر تو بزرگتر از بہر انک. قل، پا، کر: خلق بر ترا بہر انک (آنکہ). حر: بزرگتر کہ.

۸ وسطراول این صفحہ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: و این (پا، کر: این) طایفہ را ہر دو کون سیر نکر داند (حر: نکند) تا بحق نرسند (پا، تا: نرسد). یو: این طایفہ بہر دو کون سیر نکر دند تا بحق نرسند.

۱ - ما، قل: شبلی (شبلی رحمت اللہ علیہ) چنین کوید. یو، پا، کر: شبلی رحمہ اللہ (رحمۃ اللہ علیہ). حر: شبلی چنین کویند. تا: شبلی رحمہ اللہ چنین میکوید کہ. ما، یو، حر، تا: اگر. قل، پا، کر: ار. ما، حر، تا: و در. یو، قل، پا، کر: واندر. ۱، ۲ - ما، یو، کر، تا: کودک شیرخوارہ. قل: کودک شیرخوار. حر: کوذکی شیرخورہ. پا: کودکی شیرخوارہ. ۲ - ما: بر او رحم آید. یو، قل، حر، پا، کر: بروی رحم آید. تا: برو شفقت آید. ما، قل، حر، تا: کہ کرسنہ مانده است. یو: کی کرسنہ ماندست. پا، کر: کہ ہنوز کرسنہ ماندست (مانداست). ۲، ۳ - ما، حر، پا، کر: و نیز شبلی کوید رحمت اللہ علیہ (حر: کوید - پا، کر: کوید - کر: رحمۃ اللہ علیہ) اگر ہمہ دنیا. یو: و ہم شبلی کوید کی اگر ہمہ دنیا. قل: و نیز شبلی رحمت اللہ علیہ کوید کہ اگر دنیا ہمہ. تا: و نیز شبلی میکوید اگر ہمہ دنیا.

۳ - ما، قل، حر، تا: و بجهودی (حر: و بجهودی). یو، پا، کر: بجهودی. ما، تا: بزرگ منی دایم او را بر خود اگر ان (اگر او ان). یو: منی دایم ویرا بر خویشتن کی. قل، حر، پا، کر: بزرگ منی دایم ویرا (اورا) بر خویشتن کہ (کہ آن). ۳، ۴ - ما: ببذیرد او را کہ. یو: ببذیرد ان کی ویرا. قل، حر: ببذیرا انک ورا (ویرا). پا، کر: ببذیرد انکہ او را (ویرا). تا: قبول کند آنکسکہ او را.

۴ - ما، تا: غنا بحق جنین (جنان) باشد کہ ہمت او را بدین جایگاہ رساند (برساند) و این خود. یو: غنا بحق باشد ہم جنین کہ ہمت ویرا بدین جایگاہ رساند و این خود. قل: غنی بحق جنین باشد و ہمت او را بدین جایگاہ رساند و این. حر: غنا بحق بود جنین باشد کہ ہمت وی ویرا باین جایگاہ رساند و این. پا، کر: غنا جنین باشد بحق کہ ہمت وی بدان جایگاہ رسیدہ باشد و این خود.

۵ - ما، قل، پا: مقامست (مقام است) برابر ان (این) نعمت. یو، کر، تا: مقامی است (مقامیست) برابر این نعمت. حر: مقامیست بر ترا زین نعمت. ما، یو، پا، کر، تا: از بہر این معنی. قل: از بہر این معنی را. حر: ازین معنی.

وآن نیز کہ سخن خویش بہ رموز و اشارات گفتند، از بہر آن بود تا حاسد در نیابد، کہ پیغمبر، عَلَيْهِ السَّلَام، گفت: «إِسْتَعِينُوا عَلَىٰ إِنْجَاحِ الْحَوَائِجِ بِالْكِتْمَانِ، فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ». وازین معنی است، کہ مُصْطَفَىٰ، عَلَيْهِ السَّلَام، چون اورا مُراد بود گردانیدن ۳ قبلہ، بہ زبان نیاورد، از بہر آنک، دل بہ حق، تَعَالَىٰ، از زبان نزدیک تر است. دورتر سخن | نزدیک تر گوید؟ محال است. عبارت زبان آن را باید کہ از سِرِّ خَبَر ندارد. تا بزرگان چنین گفته اند: السُّؤَالُ بِالسَّلَامِ تَهْمَةٌ، وَبِالْقَلْبِ حِجَابٌ، وَبِالسِّرِّ شُرْكٌ. كَفَىٰ بِالسُّؤَالِ عِلْمُهُ ۶ بِصَلَاحِ عَبْدِهِ. قَوْلُهُ:

وَيَكُونُ بَيَانًا لِمَنْ أَرَادَ سُلُوكَ طَرِيقِهِ، مُفْتَقِرًا إِلَى اللَّهِ فِي بُلُوغِ تَحْقِيقِهِ - ونیز چنین

- ۱ - ما، قل، تا: وان نیز کہ. یو، پا، کر: واین نیز کی (کہ). حر: وانک.
- ۲، ۱ - ما، تا: کفت (کفتند) از بہر آن بود تا حاسد در نیابد کہ پیغمبر علیہ السلام (علیہ السلام) کفت (میکوید). یو: کفت از بہر این بود تا حاسد اندر نیابد کی پیغمبر علیہ السلام جنین کفت. ۰ قل: کفت از بہر آنک تا حاسد اندر نیابد کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ کفت. حر: کفتند از بہر این بود تا حاسدان در نیابند کہ پیغمبر علیہ السلام. پا، کر: کفت (کفتند) از بہر این بود تا حاسد اندر نیابد چہ پیغمبر کفت صلی اللہ علیہ وسلم کہ.
- ۲ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: علی نجاج. تا: علی النجاج. ۰ ما، یو، قل، حر، تا: فان. پا، کر: وان.
- ۳ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: ذی نعمۃ. حر: نعمۃ. ۰ ما، قل، پا، کر: وازین معنی است (پا: وازین معنیست - کر: وازین معنیست) کہ (کی) مصطفیٰ علیہ السلام (صلی اللہ علیہ - صلی اللہ علیہ وسلم) جون اورا (ورا). یو: وازین معنی بود کی جون سید را علیہ السلام. حر، تا: وازین معنی است کہ جون مصطفیٰ علیہ السلام را.
- ۳، ۴ - ما، یو، قل، پا، کر: گردانیدن قبلہ. حر، تا: قبلہ گردانیدن.
- ۴ - ما: بزبان نیاورد. یو، قل، حر، پا، کر، تا: بزبان (بزبان) بر نیاورد. ۰ ما، قل: بحق تعالیٰ (عزوجل) از زبان. یو، پا، کر، تا: بحق از زبان. حر: بحق از زفان.
- ۴، ۵ - ما، یو، قل، پا، کر: دورتر (کر: دور) سخن نزدیکتر (نزدیکتر) کوید (کوید) محالست. حر: محالست کہ دورتر آن سخن نزدیکان کوید کہ. تا: و محال است کہ دورتر سخن نزدیکتر کوید و.
- ۵ - ما، یو، حر، پا، کر، تا: خبر ندارد. قل: خبر ندارند.
- ۵، ۶ - ما، قل، حر: تا بزرگان جنین کفتہ اند. یو، پا، کر: تا جنین کفتہ اند بزرگان. تا: و تا بزرگان کفتہ اند.
- ۶ - ما، یو، قل، حر، کر، تا: بالسؤال. پا: السؤال.
- ۷، ۸ - ما، قل: قولہ ویکون. یو، پا، کر: باز کفت ویکون. حر، تا: ویکون.
- ۸ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: لمن اراد. تا: لمن ادرك. ۰ ما: الی اللہ عزوجل. یو، قل، حر، تا: الی اللہ. - درد و نسخہ پاو کر: این جملہ، مفتقرا الی اللہ فی بلوغ تحقیقہ، نیامدہ است.

می گوید: ما این کتاب را برای آن جمع کردیم، تا بیان گردد آن کس را که بدین راه بخواند رفتن، و نیازمند باشد به خدای و رسیدن به حقیقت.

۳ یعنی، این کتاب را از برای آن نهادیم، تا اگر کسی خواهد که بدین راه برود، و کسی را نیابد که او را راه نماید، کتاب ما او را راه نماید گردد، تا کسی به وی باز نخورد که او را از راه ببرد. چون طریقت و مذهب دانسته باشد بدین کتاب، اگر کسی او را تبلیسی کند و راهی نماید که راه این طایفه نیست قبول نکند.

و باز گفت: مُفْتَقِرًا إِلَى اللَّهِ، تَعَالَى. یعنی، بانگِ رستن در کتاب ما، باید که او را به خدای،

← ۸ وسط اول این صفحه - ما، یو، قل، تا: و نیز جنین می گوید (تا: میگوید که). حر: گفت. پا، کر: و باز گفت که.

۱ - ما، تا: این کتاب را (کتابرا) برای ان. یو، قل، حر، پا، کر: این کتاب برای ان (قل: بسوی ان).

۲، ۱ - ما، حر، پا، کر: تا بیان گردد آن کس (انکس - مرآنکس) را که بدین (بدان) راه بخواند رفتن (حر: خواهد رفتن). یو، قل: تا بیان گردد مران کسی را کی (که) بدین راه بخواند رفتن. تا: تاروشن گردد بر آنکس که باین راه خواهد رفتن.

۲ - ما، تا: برسیدن تحقیق (بتحقیق) این. یو، قل، پا، کر: بخدای برسیدن (برسیدن) بحقیقت این. حر: بخدای و رسیدن بحقیقت.

۳ - ما: یعنی این کتاب را از برای ان نهادیم. یو، قل: یعنی این کتاب از بهر ان نهادیم. حر: این کتاب برای ان جمع کردیم. پا، کر: معنی این کتاب از بهر آن نهادند. تا: یعنی این کتاب را از بهر ان جمع کردیم.

۳، ۴ - ما، تا: تا اگر کسی خواهد که بدین (باین) راه برود و کسی را نیابد که او را راه نماید. یو: تا اگر کسی خواهد کی بدین راه برود و کس نیابد کی ویرا راه نماید. حر: تا بیان گردد آنکس را که باین راه رود و کس را نیابد که او را راه نماید گردد. قل، پا، کر: تا اگر کسی خواهد که بدین راه (پا: راه نماید) برود و کسی نیابد که او را راه نماید. ۴ - ما، تا، پا، کر: کتاب ما (پا، کر: من) او را راه نماید گردد. یو، قل: کتاب ما مرورا (مرورا) راه نماید گردد. حر: این کتاب ما ویرا راه نماید گردد. ما، قل، تا: باز خورد که او را (ورا). یو، حر: باز خورد (باز نخورد) کی (که) ویرا. پا، کر: بازی نخورد که ورا (ورا).

۵ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: طریقت و مذهب (حر: طریقت مذهب) دانسته باشد (قل: باشند) بدین (تا: ازین). یو: مذهب و طریقه دانسته بود بدین. ما: اگر کسی ورا تبلیسی. یو، قل: اگر کسی مرورا تبلیسی. حر: اگر کسی ویرا تبلیسی. پا، کر: کسی مرورا (مرورا) تبلیسی. تا: و اگر کسی برو تبلیسی.

۵، ۶ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: و راهی نماید. حر: و راه نماید.

۷ - ما، قل، پا، کر: و باز گفت. یو: باز گفت. حر: باز گفت. تا: پس گفت. ما، تا: الی الله تعالی. یو، قل، حر: الی الله. پا: الی الله فی تحقیقه. کر: الی الله تعالی فی بلوغ تحقیقه. ما، قل، حر: بانگ رستن در (اندر) کتاب. یو: ←

تعالی، فقری بُودُ صادق، تاراه یابد که به کتاب خواندن و تَعَلَّم کردن بی صدقِ اِفْتِقار، به حق، تعالی، راه نیابد، بل، چون فقر صادق گردد بی کتاب و بی تَعَلَّم خود راه یابد. از بهر آنک، خدای، تعالی، گفت: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.» هر کسی را صفتِ ۳ خویش نیکوتر. چون صفتِ حق غناست، هرک به غیر این وصف داند کافر است. چون صفتِ بندگی فقر است، هرک خود را به غیر این صفت بیند ضال است. هرک چنان داند که یک ساعت، یا یک نفس، یا یک لحظه، یا یک خطر، یا نیز کم از این، از حق، تعالی، بی نیاز است، او هنوز ۶ امان نیاورده است. چون صحتِ ایمان اِفْتِقار باشد، هر چند بنده خویشتن را به فقر موصوف تر

← باز نکرستن اندر کتاب. پا، کر: بانکرستن اندر کتاب. تا: با وجود نکرستن او در کتاب.

۷ وسطراول این صفحه — ما، قل، پا، کر: باید که او را بخدای تعالی (بخدای - بخدای عزوجل) فقری باشد (پا: فقری بود - کر: فقیری بود). یو، حر: کی ویرا بخدای (که ویرا بخدای) فقری باشد (بود). تا: باید که او را فقری بود.

۱ — ما، یو، قل، تا: بکتاب خواندن و تعلم (قل، تا: و بتعلم) کردن. حر: بخواندن کتاب و تعلم کردن. پا: بکتاب خواندن و بعمل کردن. کر: بکتاب خواندن و بعلم کردن.

۱، ۲ — ما، قل: بحق تعالی. یو، حر، پا، کر، تا: بحق.

۲ — ما، قل، پا، کر: بل چون، یو: چون. حر: بلکه چون. تا: بی چون. ما، قل، حر، پا، کر، تا: خود راه یابد (حر: یابد - پا، کر: ییابد). یو: خود راه نماید.

۲، ۳ — ما، حر: خدای تعالی گفت. یو، قل: خدای عزوجل گفت. پا، کر: خدای گفت. تا: خدای میگوید.

۳ — یا ایها الناس... آیه ۱۵، سوره ۳۵ (سوره فاطر). ما، یو، قل، حر، پا، کر: هر کسی را. تا: و هر کس را.

۴ — ما، قل، تا: چون (تا: و چون) صفت حق غناست (غناست) هرک (هر کی - هر که) بغیر این وصف داند. یو: چون صفت حق غناست هر کی غیر این وصف داند وی. حر: چون صفت حق عزوجل غناست هر که بغیر حق این وصف داند. پا، کر: چون صفت حق نیکوتر غنی آمد (حق غنی آمد) هر که ویرا بغیر آن وصف داند. ما، یو، قل، پا، کر: چون. حر، تا: و چون.

۵ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: بندگی. تا: بنده که. ما: هرک. یو، قل: هر کی. حر، پا، کر، تا: هر که. ما، قل، تا: این صفت بیند. یو: این صفت داند. حر: این حق داند. پا، کر: این وصف داند. ما: هرک. یو، قل: هر کی. حر، پا، کر: هر که. تا: و هر که. ما، یو، قل، پا، کر، تا: که (کی) یک ساعت (تا: یک ساعت). حر: که ساعت.

۶ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: یا یک لحظه (لحظة - لحظت - تا: یا یک لحظه). ما، قل، تا: خطر (خطر ه). یو، حر، پا، کر: خطرت. ما، قل: کم ازین از حق تعالی. یو، پا، کر: کم ازین از حق. حر، تا: کمتر ازین از حق (حق تعالی). ما، تا: او هنوز. یو، قل، پا، کر: وی هنوز. حر: هنوز.

۷ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: چون صحت (پا: چون صحت) ایمان. تا: و چون صحت. ما، قل، پا، کر: بنده خویشتن را. یو، حر: بنده خود را (خود را). تا: که بنده خویشتن.

داند، نزدیک تر شود. قَوْلُهُ:

بَعْدَ أَنْ تَصَفَّحْتَ كُتُبَ الْحُدَاقِ فِيهِ، وَتَتَبَعْتَ حِكَايَاتِ الْمُتَحَقِّقِينَ لَهُ، بَعْدَ الْعِشْرَةِ
 ۳ لَهُمْ وَالسُّؤَالَ عَنْهُمْ - گفت: این کتاب را از پس این تصنیف کردم، که کتاب های استادان را
 نیکو نگه کردم، و حکایت های ایشان را دم بردم، و با ایشان عشرت کردم، و از ایشان سؤال پرسیدم.
 معنی این سخن آن است، که اعتقاد ایشان از کتاب های ایشان برداشتم، که هر کسی
 ۶ اعتقاد خویش در کتب ها پدید کند. چون اعتقاد ایشان بدانستم تتبع حکایات کردم، تا رموز
 و اشارات ایشان فهم کردم، که رموز و اشارات در حکایات پدید آید. و با ایشان عشرت کردم
 تا خلق آموختم، که اخلاق در عشرت پیران مهذب گردد، هر چند پیرزایض تر مریدانش پاکیزه تر

- ۲، ۱ - ما، قل: قوله بعد ان تصفحت. یو: باز کف بعد ان تفحصت. حر: تصفحت. پا، کر، تا: بعد ان تصفحت.
 ۲ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: الخذاق فيه وتتبع حکایات المتحققین له. حر: الخذاق وتتبع حکایات المحققین له.
 ۳ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: کف. تا: و میگوید. ما: کتاب را از پس این. یو، قل: کتاب را از پس ان. حر: کتاب
 را بعد از ان. پا، کر: کتاب از پس آن. تا: کتاب را پس از ان.
 ۴، ۳ - ما: که کتابها استادانرا نیکو نگه کردم و حکایتهای ایشانرا تتبع کردم. یو، قل: کی کتابها (که کتابهای) استادانرا
 (استادانرا) نیکو نگاه کردم و حکایتهای ایشانرا دم بردم (دم بردم). حر: که کتابها ایشانرا نیکو نگاه کردم
 و حکایتهای ایشانرا تتبع کردم. پا، کر: که کتابها استادان نیکو نگاه کردم و حکایتهای (و حکایتهای) ایشان بخواندم.
 تا: که کتابهای استادانرا نیکت تامل کردم و حکایتهای ایشانرا تتبع کردم.
 ۴ - ما، یو، پا، کر، تا: برسیدم (پرسیدم). قل: برسیدم من. حر: کردم و اشکال بر کرفتم.
 ۵ - ما، یو، قل، حر، پا، تا: این سخن. کر: این. ما، یو، حر، پا، کر، تا: که اعتقاد ایشان (حر: ایشانرا). قل: کی
 اعتقادهای ایشان. ما، قل، حر، پا، کر، تا: از کتابها (قل، حر: از کتابها - کر: از کتاب. نسخه بدل: از کتابها -
 تا: از کتابهای) ایشان. یو: از کتب ایشان.
 ۶، ۵ - ما: که هر کسی اعتقاد خویش در کتبها بدید کند چون اعتقاد ایشان بدانستم. یو: کی هر که اعتقاد خویش اندر
 کتب بدید کند چون اعتقادهاشان بدانستم. قل، پا: که هر کسی اعتقاد خویش اندر کتب خویش بدید (بدید) کند
 چون (چون) اعتقادهاشان بدانستم. حر: که هر کس اعتقاد خویش در کتاب خویش بدید کند اعتقادهای شان
 بدانستم. کر: که هر کسی اندر کتاب خویش اعتقاد خویش بدید کند چون اعتقادهاشان بدانستم. تا: که هر کس
 اعتقاد خویش در کتب های خویش بدید کند و چون اعتقاد ایشان بدانستم.
 ۶ - ما، یو، قل، حر، کر: حکایات. پا: حکایتهای. تا: حکایات ایشان.
 ۷ - ما، یو، قل، حر، پا، تا: اشارات. کر: و اشارات. ما، حر، تا: در حکایات. یو، قل، پا، کر: اندر حکایات.
 ۸ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: تا خلق آموختم. حر: تا خلق ایشان بیاموختم. ما، تا: در عشرت پیران (پیران). یو، قل،
 پا، کر: اندر عشرت پیران. حر: در عسرت. ما، یو، قل، حر، پا، کر: پیر (پیر). تا: پیران. ما، یو، قل، پا، کر،
 تا: مریدانش. حر: مرید.

و اخلاق‌شان صافی‌تر. و سیاست و ریاضتِ پیرانِ مُریدان را، از کمالِ شَفَقَتْ باشد، که نخواهند که بر مُریدانِ ایشان عیبی پدید آید، تا ایشان به شَفَقَتْ ناکردنِ مُتَّهَم نگردند، و حقِّ صِحْبَتِ گزارده باشند. و سؤال کردن برای حلِّ اشکالِ بایده، که تا مُرید بر سؤال کردن حریص نباشد^۳ اشکال‌هاش گشاده نگردد. اینک این چهار فصل برای چهار ترتیب است که یاد کردیم: اعتقاد از کُتُب برداشتن، و اشارات در حکایاتِ جُستن، و خُلُق در عشرتِ راست کردن، و اشکال‌ها به سؤال بجای آوردن. تا این هر چهار جمع نگردد نامِ تَصَوُّف را اهلِ نگردهد. این خود جُستنِ نام‌را است، تا آن‌گاه که از این جا بگذرد، تا کتاب و حکایات و عشرت و سؤال او را همه حجاب گردد، که این همه، صفاتِ مُریدان است، و ابتدایِ حالِ طالبان است. چون اثری از حقیقت و سیر او

- ۱ — ما، یو، قل، پا، تا: و اخلاق‌شان (پا، تا: و اخلاق‌شان). حر: و اخلاق ایشان. کر: و اخلاق. ما، یو، حر، پا، کر، تا: و ریاضت. قل: ریاضت. ما، حر، تا: مریدانرا. یو، قل: مریدانرا. پا، کر: ندارد. ما، یو، قل، پا، کر، تا: شَفَقَت. حر: شَفَقَت ایشان. ما، یو، حر، پا، کر، تا: که (کی) نخواهند. قل: که نخواهد.
- ۲ — ما، یو، پا، کر، تا: ایشان. قل: ایشان بر. — در نسخه حر: از، ایشان، تا، تا ایشان، نیامده است. ما، یو، قل، حر، پا، کر: متهم نکردند. تا: متهم کردند.
- ۳ — ما، تا: گزارده باشند. یو، قل، حر، پا، کر: بجای (پا: بجاء) آورده (آورده) باشند. ما، پا، کر، تا: اشکال (تا: مشکلات) بایده که تا مرید. یو، قل، حر: اشکال بایده (حر: باشد) تا مرید.
- ۴ — ما: اشکال‌هاش گشاده نگردد. یو، قل، پا، کر: اشکال‌هاش کشف نگردد. حر: اشکال‌ها بروی کشف نگردد. تا: اشکال‌هاش روشن نگردد. ما، یو، حر، تا: برین. قل: بدین. پا، کر: بر. ما، یو، قل، حر، تا: ترتیب است. پا، کر: ترتیب. ما، قل، حر، پا، کر، تا: اعتقاد. یو: اول اعتقاد.
- ۵ — ما، قل، پا، کر، تا: و اشارات در (اندر). یو: دوم اشارات در. حر: و اشارات. ما، قل، حر، پا، کر، تا: و خلق در (اندر). یو: سیم خلق اندر. ما، قل، حر، پا، کر، تا: و اشکال‌ها. یو: چهارم اشکال‌ها.
- ۶ — ما، قل، حر، تا: تا (تا: و تا) این هر چهار. یو: تا این چهار. پا، کر: تا این همه چهار. ما، حر، تا: نام. یو، قل، پا، کر: مر نام. ما، یو، قل، حر، پا، کر: اهل نگردد. تا: سزاوار نگردد.
- ۶، ۷ — ما، قل، حر، کر: این خود جستن (مرجستن) نام راست. یو: این خود مرجستن نام راست. پا: این خود مر نام جستن نام راست. تا: و این خود جستن نام است.
- ۷ — ما، تا: تا آنکاه که (تا آنکاه که) ازینجا. یو، قل، پا: تا آنکه کی (که) ازینجا. حر، کر: تا آنکه ازینجا. ما: یا کتاب. یو، قل، حر، پا، کر: تا کتاب. تا: کتاب. ما: و عشرت و سوال او را همه. یو: و عشرت و سوال او را همه. قل، پا: و عشرت و سوال همه مرورا. حر: و عشرت سوال و سوال همه او را. کر: و سوال مرورا. تا: و عشرت و سوال همه او را.
- ۸ — ما، یو، پا، کر، تا: که (کی) این همه (اینهمه). قل: کین. حر: این. ما، کر: مریدانست و ابتداء. یو، قل، پا: مریدانست و ابتداء. حر: مریدان و ابتداء. تا: مریدان است و ابتدای. ما، یو، قل، حر، پا، کر: طالبانست ←

پدید آید، این همه را خود با او نیاز افتد، و او را بدین چیزها نیاز نماند. قَوْلُهُ:

۶۱- ما | وَ سَمِيَتْهُ بِكِتَابِ التَّعْرِفِ لِمَذْهَبِ التَّصَوُّفِ - و این کتاب را این نام نهادم، کتاب
۳ تَعْرِفِ كَرْدَنِ مَذْهَبِ صُوفِيَانِ اسْت.

و این جُستَنِ مذهب است نه جُستَنِ حقیقت. مذهب هر کسی جوید و به جُستَنِ یابد،
و حقیقت هر کس نتواند جُستَن، و هر جوینده نیابد. قَوْلُهُ:
۶ | إِخْبَارًا عَنِ الْغَرَضِ بِمَا فِيهِ.

بدین نام خواستم تا خبر کنم خَلْق را، که غَرَض ما در تصنیف این کتاب چیست؟ قَوْلُهُ:
و بِاللَّهِ اسْتَعِينُ، وَعَلَيْهِ أَتَوَكَّلُ، وَعَلَى نَبِيِّهِ أَصَلِّي، وَبِهِ أَتَوَسَّلُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ -

← (طالبان است). تا: طالبان. . ما، حر، تا: چون (و چون) اثری از حقیقت و سراو (بر سر روی - بر سر او). یو، قل،
پا، کر: چون اثر (اثری) حقیقت بر سر (سر) وی.

۱ - ما: خود با او. یو: بوی. قل، حر، پا، کر: خود بوی. تا: خود با او. . ما، یو، قل، حر، پا، کر: افتد. تا: نیفتد. . ما،
قل، پا، کر: و او را (و او را - او را) بدین. یو: ویرا بدان. حر: و ویرا باین. تا: و او را باین.

۲، ۱ - ما، قل: نیاز نماند (نیاز نیابد) قوله و سمیته بکتاب. یو، پا، کر: نیاز نماند باز گفت و سمیته کتاب (بکتاب). حر،
تا: نیاز نماند (نماند) و سمیته بکتاب.

۲ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: لمذهب. حر: فی مذهب. . ما، یو، حر: و این (این) کتاب را (کتاب را) این نام نهادم کتاب
(یو، حر: کی - که - این کتاب). قل، پا، کر: مرین (مراین) کتاب را (کتاب را) نام (این نام) نهادم که این کتاب.
تا: و این کتاب را نام این نهادم کتاب.

۳ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: صوفیانست (صوفیان است). تا: صوفیان. - در نسخه پا: بالای کلمه تعرف، شناختن،
آمده است.

۴ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: و این. تا: این. . ما، یو، قل، پا، کر: نه جُستَنِ حقیقت. حر: به جُستَنِ مذهب. تا: نه جُستَنِ
حقیقت مذهب است. . ما، یو، حر، پا، کر: مذهب (پا: و مذهب را) هر کسی (حر: هر کسی که). قل، تا: مذهب
(و مذهب) هر کس. . ما، یو، قل، پا، کر، تا: و بجُستَنِ یابد. حر: بجُستَنِ نیابد.

۵ - ما، قل، تا: و حقیقت هر کس نتواند جُستَن و هر جوینده (جوینده). یو: اما حقیقت هر کسی نتواند جُستَن و هر جوینده ی.
حر: فاما بحقیقت هر کسی نتوان جُستَن و هر جوینده. پا: حقیقت را هر کسی نتواند جُستَن و هر جوینده. کر: حقیقت
را هر کسی جُستَن نتواند و هر جوینده.

۶، ۵ - ما، قل: قوله اخبارا. یو، پا، کر: باز گفت اخبارا. حر، تا: اخبارا.

۶ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: فیہ. حر: بما فیہ.

۷ - ما، حر: در تصنیف کردن. یو: اندرین تصنیف کردن. قل، پا، کر: اندر تصنیف کردن. تا: در تصنیف. ←

وا از خدای، تَعَالَى، نیر و خواهم، و خویشتن را به وی سپارم، و بر پیغمبر او درود دهم، و به خدای، تَعَالَى، نزدیکی به وی جویم، و باز داشت نیست از معصیت، و قُرب نیست بر طاعت، مگر به خدای، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى.

۳

تمام شد چاپ جزء اول شرح تعریف، روز

شنبه ۱۷ دی ماه ۱۳۴۵ هجری شمسی

حسن مینوچهر

← ۸، ۷ - ما: قوله وباللہ استعین وعلیہ اتوکل و علی نبیہ اصلی و بہ اتوسل و لاحول و لاقوۃ الابللہ و از خدای تعالی نیر و خواهم و خویشتن را بوی سپارم و بر پیغمبر او درود دهم و بخدای تعالی نزدیکی بوی جویم و باز داشت نیست از معصیت و قرب نیست بر طاعت مگر بخدای سبحانہ و تعالی. یو، قل، پا، کر، تا: وباللہ (قل: قوله وباللہ) استعین و از خدای تعالی (وا از خدای) نیر و خواهم و علیہ (قل: قوله و علیہ) اتوکل و خویشتن (و خویش) بد و سپارم و علی نبیہ اصلی و بر پیغمبر او (پیغمبر وی) درود نهم (دهم) و بہ اتوصل (قل: قوله و بہ اتوسل - درہمہ نسخہ ہا، اتوسل، و در کر، اتوکل، آمدہ است) و بخدای (و بخدای عزوجل) نزدیکی جویم (قل: بوی جویم) و لاحول (قل: قوله و لاحول) و لاقوۃ الابللہ و باز داشت نیست از معصیت و قوت نیست بر طاعت مگر بخدای (بخدای) عزوجل (پا، کر: عزوجل اشہدان لا اللہ و اشہد ان محمدًا عبده و رسولہ). حر: وباللہ استعین و از خدای نیر و خواهم و علی نبیہ اصلی و بروی اعتماد کنم و خویشتن بوی سپارم و بر پیغمبر وی درود دهم و بہ اتوصل و بخدای تعالی نزدیکی جویم و لاحول و لاقوۃ الابللہ العلی العظیم و باز داشت نیست از معصیت و قوت نیست بر طاعت مگر بخدای تعالی و بتوفیق وی.

Library of



Princeton University.

